قال نبی محمد (ص)
ایتکن صاحبة الجمل
الادبب ینبحها الکلاب
الحوئب. روضة الصفا
و ابن اثیر

وقرن فی بیوتکن ولا
تبرجن تبرج الجاهلیه
الاولی (قرآن)

کشف الغاشیه

در زندگانی عایشه

تالیف

دانشمند معظم آقای شیخ ذبیح‌الله محلاتی

با تصحیح فاضل معاصر

حاج سید هدایت الله مسترحمی

از انتشارات

کتابفروشی اسلام بازار بین الحرمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی دلنا علی وجوب معرفته بالحجج والاثار المتعالی فی عز جلاله عن مطارح الانظار المتقدس بکمال ذاته عن مشابهة شیء من الصغار والکبار المتفضل بسوابغ الانعام علی العبید والاحرار المظهر الحق ومبدیه بالبشارة والانذار المدحض الباطل ومدحبه بالقدرة والاختبار ونشکر علی آلائه ونعمائه حیث طهر قلوبنا عن محبة الحائدین المارذین المعاندین الفجار ووفقنا باستأصال شأفة الناکثین والقاسطین والمارقین بالبراهین اللامعة الانوار ثم الصلوة و السلام علی سیدالانبیاء والمرسلین محمدالمختار وعلی اهل بیته الغر المیامین الاطهار وعلی اصحابه المتادبین بادابه من المهاجرین والانصار وعلی التابعین بالاحسان من الاتقیاء والابرار **امابعد** چنین گوید ذبیح‌الله بن محمدعلی بن علی اکبر بن اسماعیل بن اتابك المحلاتی عاملهم‌الله باللطف والغفران فی الحاضر والاتی که چون مجلد چهارم (الکلمةالتامه) از هفتصدصحیفه متجاوز گردید و مشتمل بود زندگانی ام‌المومنین عایشه را دیدم بهتر این است که آنرا کتابی مستقل قرار دهم فلذا آنچه متعلق بعایشه بود از آن کتاب بیرون آوردم و نامیدم آنرا به **کشف الغاشیه** در زندگانی ام‌المومنین عایشه چون برادران ما از ابناء سنت و جماعت در حق عایشه غلو کردند میگویند عایشه احب ناس در نزد رسولخدا حتی افضل ازسیدهٔ نساء فاطمه‌زهراء سلام الله‌علیها وراویهٔ چهل‌هزار حدیث پندارند و کتب ودفاتر فراوان در فضائل و مناقب او نگارش دادند این حقیر بی بضاعت بر خود لازم دیدم که کشف این غاشیه بنمایم و پرده ازروی این اوهام بردارم وواقع مطلب را کشف کنم اگر آنچه راکه ابناء سنت نوشته‌اند و معتقدند صحیح وثابت است ما با ام‌المؤمنین عناد و دشمنی نداریم

بانوی حرم پیغمبراست البته با برادران خود ازابناء سنت هم‌آواز و هم‌عقیده خواهیم بود ودر تعظیم وتوقیر وتجلیل ام‌المومنین مساعی جمیله بتقدیم خواهیم رسانید واگر آنچه راکه برادران ماازابناء سنت گفته‌اند ونوشته ودرالسنه وافواه عوام انداخته‌اند تاآن مطالب درنزد آنها ازضروریات‌اولیه شده‌است اوهام وپنداری است که بآن‌دچار شدند باخلاف بروش‌اسلاف‌آن‌اوهام‌راپیروی کردند وبصرف تقلیدپابندآن‌اوهام شدند البته باما بایستی هم‌آواز بشوند وتعصب‌راکنار بگذارند واین دوئیت وافتراق رامبدل بمودت واتحاد بنمایند ونسئل‌الله ان‌یجمع کلمة المسلمین بحق محمد وآله الطیبین

ترجمه ام‌المؤمنین عایشه وتسمیهٔ بحمیراء وزعراء دراستیعاب گویدمادرعایشه ام‌رومان دختر عامربن عویمربن عبدشمس بن عتاب بن اذینه پدرش ابوبکربن ابی قحافه،رسول‌خدا ص عایشه رادوسال قبل‌الهجرة وبعضی سه‌سال گفته‌اند تزویج کرد و درآن وقت شش‌سال ازسن عایشه گذشته بود و بعضی هفت‌سال گفته‌اند وعقد او در شوال ده‌سال بعداز بعثت واقع‌شد وزفاف اودرمدینه هیجده ماه بعداز هجرت‌واقع‌شد چون رسول‌خدا ص رحلت نمود هیجده سال ازسن‌عایشه گذشته بود بارسولخدانه‌سال زندگانی کرد و آنحضرت بکری غیراز اوتزویج نکردند وکنیه‌اش ام‌عبدالله بود در سال پنجاه وهفت یاهشت از هجرت در شب سه‌شنبه هفدهم ماه‌رمضان در مدینه ازدنیا رفت ودرآنوقت شصت وچهارسال ازسن او گذشته بود وابو هریره‌براو نماز خواند و دربقیع مدفون گردید

ودر کتاب (کشف‌الهاویه) دراحوال معویه مفصلا ازچند کتاب معتبر نقل‌شد که‌معویه عایشه را بقتل رسانید و با غلامیکه‌بااوهمراه‌بودوباالاغی که سوار‌بود درچاه‌انداخت و چاهراپـر کرد **امامعنی اسم‌عایشه** بـدانکه عایشه‌ازعیشه است‌وعیش‌بمعنی‌حیوة و زندگانی خوش است و در افـواه میگویند اعاشه‌الله عیشة راضیه یعنی خـدا حیوة و زندگانی خوش بدهدومعایش‌جمع‌برمعیش‌و معیشه‌است‌وتعیش‌تکلف‌دراسباب‌معیشه‌است و برخی عیشه رااصح و افصح از لفظ عایشه میدانند و عایشه اسم فاعل است‌واین اسم خوبی و بسیار مرسوم بود در صدر اسلام لیکن ام‌المومنین عایشه چون کردار

و گفتاراو بسیار موجب اندوه اهل اسلام گردید مردمرا منصرف گردانید ازاینکه دختران خودرا باین اسم تسمیه‌بنمایندحتی ابناء سنت که در بعضی بلادباشیعه مخلوط هستند از مسمی کردن دختران خود را باین اسم استنکاف دارندأما حمیراً درر بیع الابر ارزمخشری‌مسطوراست شرالنساء الحمیراءالمحیاض والسوداءالمراض در قاموس گوید سمیت‌حمیراءلبیاضها معلوم میشود حمره ازاضداداست وبمعنی سفیدی نیزآمد است مانند شراء که بمعنی بیع آمده‌است.

و زمخشری گوید حمیراء ضد معنی بتولست چون بتول یعنی هیچگاه حیض نمیشود وخون نمی‌بیند ودر مجمع‌البحرین درلغت حمراز یعقوب سراج حدیث کند که گفت چون خدمت مولایم‌امام‌جعفر صادق‌علیه السلام‌رسیدم‌آنحضرت‌رادیدم که کنار گهواره موسی بن جعفر علیهما‌السلام نشسته وبا آنحضرت راز میگوید من بخدمت آنحضرت نشستم تا اینکه آنحضرت فارغ شد پس رو رابمن فرمود ومراپیش خود طلبیدوفرمود برخیز وبر مولای خود موسی‌بن جعفر علیهما‌السلام‌سلام کن من‌برخاستم‌وبنزد گهواره آمدمو برانحضرت سلام کردم انحضرت بز بان فصیح جواب سلام مرا داد و فرمود برواسم‌دختر خودراتغیر بده بجهت‌انکه خداوند متعال این اسم رادشمن میدارد پس امام جعفر صادق ع ملتفت من گردید فرمود امر او را اطاعت کن که‌رشد و صلاح در آنست

و علامهٔ محقق شیخ‌محمد باقر کجوری درخصائض فاطمیه مینویسد که رسولخدا ص گاهیکه میفرمود یاحمیراء کلمینی‌یااشغلینی‌برای توجه ذات مقدس او بوده بجانب نفس مغلوبه ومملو که‌اش که‌ازمقتضیات بشریت وجهت نفسانیه نبویه است‌رسولخدا هر وقت عایشه رامیدید بنظر نفسانیه بود و این نظر هم از کمالات‌آن عقل کامل مجرد است أمارأفت ورحمتش بذریهٔ اقر بین از نظر عقلانی‌رحمانی‌بوده،

اما تسمیه‌أش‌به‌زعراء نامی است که عثمان‌برای اونهـاد چنانچه تفصیل آن در کتاب کشف‌البنیان‌دراحوال‌عثمان‌دادهٔشدعثمان‌عایشه‌راباین‌نام‌میخواندوزعرا بزای‌اخت‌الرا اززعربمعنی سوء خلق وشر طبیعت است و کسیکه مویش کم است از مرد و زن

ازعروزعرا گويندوجهت اين تسميه آن شد كه عثمان شهريه عايشه را قطـع كردوآنچه آن دوخليفه ميدادند اين خليفه خلاف نمود و گفت از كتاب وسنت چيزى نفهميدم كه دلالت كند برجواز دادن اين وجه بتوو اگر آن دوخليفه ازحصه و سهم خود بتو ميدادند من نميدهم عايشه گفت اين وجه از پيغمبر بمن ارث رسيده بايد بدهى عثمان گفت در غصب فدك تو و مالك بن اوس شهادت داد ندبا ينكه رسو لخدا ارث مال نميگذارد وحق فاطمه را باطل كرديد حال نشايدمطالبه حق باطل كرد عايشه مفحم گرديد چاره جزاين نديد كه مثالب عثمانرا على رؤس الاشهادتذكره نمايدو هر وقت عثمان براى نماز ميآمد عايشه ميگفت اين نعثل است سنت رسولخدا را كهنه كرده و هنوزپيراهن پيغمبر كهنه نشد عثمان در حواب ميگفت (انهذه زعراعمدوة الله) يعنى اين زشت طبيعت دشمن خداست (ابن ابى الحديد درشرح ۴ص ۴۵۸)

ملخص داستان جنك جمل و مايرد على عايشه

چـون عثمان كشته شد مردم لا محاله محتاج بـامام و خليفه بودند همگروه بدر خـانهٔ امير المومنين عليه السلام آمدند و چندان از دحام نمودند كه بيم آن ميرفـت كـه مردم درزيردست وپاى مردم پامال شوند وانحضرت را به بيعت دعوت كردند اباوامتناع نمود اصرار كردندفرمود مرا حاجتى باين امارت نيست شما هر كس را اختيار كنيد من مخالفت نكنم طلحه وزبير گفته اند اين امر براى غيرتو شايسته نيست حضرت دست خودعقب كشيد مهاجروانصارهمگروه گفته اند اين زمان بايدخلافت در كف كفايت شما باشد چه انكه آن فضائل كه تراست احدى ازاصحاب رسولخدا رانيست وان قربت و قرابت كه ترا بارسولخدا است هيچيك رااين منقبت وفضيلت ميسر نيست لاجرم تمامى مهاجرين و انصار مگر جماعتى از بنى اميه بآ نحضرت بيعت كردند در روز هيجدهم ذى الحجه سنه سى وپنج(۱)ازهجرت پس بجانب مسجد رسولخدا ص رفت وبرمنبر

(۱) بعضى بيعت آنحضرت را روزجمعه بيست پنجم شهر ذى الحجه گفته اند وجماعتى از بيعت باآنحضرت سر بر تافته اند از آن جمله سعدبن ابى وقاص وعبدالله بن عمر ومحمدبن مسلمه وحسان بن ثابت واسامة بن زيدو كعب بن مالك وزيدبن ثابت وفضالة بن عبيد وجماعت بنى اميه وحضرت آنـها رامجبور به بيعت نفرمود.

قرار گرفت و بکمان خود تکیه کرد وخطبه درغایت فصاحت ادا نمود و اول کسیکه
باآنحضرت بیعت کرد طلحة بن عبید الله بود و در جنك احد دست او شل شده بود
حبیب بن ابی ذویب چون این بدید گفت انا لله وانا الیه راجعون اول دستیکه باعلی
بیعت کرد دست شل وبیم آن میرود که بیعت صورت نگیرد و بآخر نرسد
این وقت امیر المؤمنین علیه السلام روی بزبیر کرد وفرمود ای زبیر مرا خوف این
است که بیعت مرا بشکنی زبیر عرض کرد یا امیر المؤمنین هرگز گمان مبر که
من سراز بیعت تو بردارم وروی برتابم حضرت فرمود خدا وکیل و کفیل است زبیر
گفت خدا راع و کفیل پس حضرت دست دراز نمود سپس نامهٔ بمعویه نوشت و اورا
به بیعت خود دعوت نمود معویه چون دانست که مردم با حضرت بیعت کردند
در مقام کارشکنی بیرون آمد نامه بزبیر نوشت (۱) باین مضمون که این نامه بسوی
زبیر بن العوام امیر المؤمنین ازمعوية بن ابی سفیان است دانسته باش که من از برای
خلافت تو از مردم شام بیعت گرفتم تمامی مرا اجابت کردند و بقسم بیعت خود را
محکم کردند بر تو باد که سرعت بجانب کوفه و بصره بنمائی ونگذاری که پسر
ابوطالب برتو پیشی بگیرد چه آنکه هرگاه این دوشهر بتصرف شما درآمد دیگر کار
تمام است و عنوان خروج تو این باشد که خون خلیفه مظلوم عثمانرا طلب میکنی
ومردمرا برای طلب خون عثمان دعوت کن و من ازمردم برای طلحه بیعت گرفتم که بعدازتو
خلیفه باشد ونامه را بدست مردی از قبیله بنی عبس دادتا بمدینه رسانید طلحه وزبیر
فریب معویه راخوردند ودرمقام نکث عهد بیرون آمدند ودراین امر باطلحه اتفاق کردند
وهم درآن ایام علی (ع) بیت المالرا قسمت کردوزبیروغلام او را بیك میزان حصه بخشید
زبیر گفت یاامیر المؤمنین این غلام من است حضرت فرمود عدل همین است در بیت المال هاشمی

---

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم لعبدالله الزبير امير المؤمنين من معوية بن ابی سفیان سلام عليك
اما بعد فانی قد بايعت لك اهل الشام فاجابوا واستوثقوا الحلف فدونك الكوفه والبصره لايسبقنك
لها ابن ابی طالب فانه لاشیء بعدهذين المصرين وقد بايعت لطلحه من بعدك فاظهر الطلب بدم عثمان

و زنجی یکی است وهم در آن ایام زبیر باطلحه شبی برای مهمی بخدمت آنحضرت آمدند
چون رسیدند آنحضرت چراغی در پیش داشت فرمودتا او راخواموش کردندوچراغ دیگر
آوردند زبیر سبب سئوال کردحضرت فرمودآن چراغ بیت المال بودومن حساب بیت المال
با او میکردم چون شما آمدید وبکاردیگر مشغول شدم نخواستم که چراغ و بیت المال را
در کار دیگر بسوزانم چون برخواسته اندزبیر روی رابطلحه کردو گفت که این عدلی است
که هیچکس قوهٔ حمل آن ندارد وهم در آن ایام بنزد آنحضرت آمدند وعرض کردند
یا امیرالمؤمنین بر شما معلوم است که ما در زمان عمر وعثمان چه قدر جفا دیدیم
وچگونه دست ما ازولایت و حکومت کوتاه بود اینك از شما متمنی هستیم که حکومت
بعضی از نواحی رابما ارزانی داری حضرت فرمود بقسمت خود راضی باشید و آنچه
راخداوند متعال برای شما خواسته زیاده طلب نکنید تامن دراین کار نظری بنمایم
وشما بدانید که این خلافت امانت الهی است تامن باامانت ودیانت کسی وثوق نداشته باشم او
را دراین امانت شریك نگردانم و باوولایت وحکومت ندهم زبیر وطلحه یکباره مأیوس شدند
و عثمان را کشته اند که بامارت و سلطنت برسند چون دست آنها کوتاه شد
و دیدند آن بهرهٔ علی مرتضی گردید به آنحضرت غدر کردند

خلاف طلحه وزبیر

وبیعت شکسته اند و آمدند بخدمت آنحضرت عرض کردند
یا امیرالمومنین رخصت فرما تا ما مشرف شویم بمکه برای
عمره حضرت فرمود فوالله لاتریدان العمره بل تریدان الغدره قسم یاد کردند که
ارادهٔ نکث بیعت نداریم و ماراجز عمره قصد دیگر نیست حضرت فرمود پس ثانیاً بامن
تجدید بیعت کنید ثانیاً بیعت کردند باعهودومواثیق مغلاظه که نکث عهد نکنندو بیعت
را نشکنند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدند و بجانب مکه روان شدند حضرت
بحضار مجلس فرمود والله لاترونهما الافی فئة یقتلان فیها عرض کردند یا امیر
المومنین امر بفرمائید که ایشانرا برگردانند حضرت فرمود لیقضی الله امراً
کان مفعولا یعنی مقدرات باری و قضای الهی باید جاری بشود با لجمله طلحه و
زبیر بجانب مکه روان شدند وبهر کسی میرسیدند میگفته اند بیعت علی بن ابی طالب

بگردن ما نیست این خبر بسمع همایون شاه ولایت رسیده فرمود از رحمت خداوند دور باشند بخدا قسم من میدانستم که ایشان بیعت مرا خواهند شکست و نکث‌عهد خواهند کرد بامیداینکه بخلافت برسند ولیکن بآرزوی‌خود نخواهند رسید و بخواری‌خوار کشته‌خواهندشد.

ملحق شدن بنی‌امیه بمعویه

وهم در آن ایام و لیدبن عقبة بن ابی معیط بنزد آنحضرت آمد عرض کرد یاامیرالمومنین‌دربدرپدرمرا کشتی ودیروز برادرمن عثمانرا کشته‌اندو تواورامخذول نمودی‌واین مروان است که‌پدر اورا موردهزار گونه‌طعن‌قراردادی‌واین‌سعیدبن‌العاص است که پدر او را در بدر کشتی دیگر ما بچه روی باتو هم دست شویم و بجانب تو میل کنیم مع‌ذلك مافرزندان عبد منافیم و اقرب ناس بسوی تو هستیم امروز باتو بیعت خواهیم کردبشرط آنکه این‌مال که‌در ایام‌عثمان بدست ما افتاده‌بما باز گذاری ودیگر آنکه قتله عثمانرا بما دهی تا ایشانرا بقتل رسانیم و اگر ازاین دو ابا داری رخصت فرمای تا ما بجانب شام رویم حضرت فرمود اما قتل پدر تو دربدر بدست من بفرمان‌خداورسول‌بود اماخذلان‌برادر تو عثمان چندانکه اورا نصیحت کردم مفید فائده نشد تا آنکه اصحاب رسولخدا بر او جمع شدند و او را کشته‌اند و قتل او بامر من نبود واما قتل شما قتله عثمانرا ممکن نیست چه آنکه اگر قتل آنها لازم بود من قبل‌ازاینکه عثمانرا بکشند میکشتم آنها را و اما آنچه در دست شما است از بیت‌المال من هرگز حق خدا را بدست شما نخواهم گذاشت وفیء مسلمانانرا مخصوص شما نخواهم گردانید و من شما را اکراه به بیعت نکنم اگر میخواهید بیعت کنید و اگرنه بهرجا که میخواهیدبروید ولیدبن‌عقبه‌از این‌سخن خوشحال شد بیرون‌آمدوباجمعی ازبنی امیه‌بشام‌رفته‌اندوبمعویه‌ملحق‌شدند.

تقسیم کردن امیرالمؤمنین بیت المالرا

این وقت امیرالمومنین عبدالله بن ابی رافع را فرمود در بیت المالرا باز کن و مهاجر وانصار وآزادوبنده و وضیع و شریف را بیك میزان بهره‌بده هرکدام را چهاردرهم

و بقولی سه‌درهم بده چون همه را چنین بهره دادند یك درهم زیاد و کم‌نیامد‌عمار فرمود ایها‌الناس بخدا قسم حضرت‌امیر‌المومنین علیه السلام در این بیت‌المال عبور نداده همین حجت برای شما کافی است چون عبدالله‌بن ابی رافع بدستور آنحضرت عمل نمودبرجماعتی این تقسیم ناگوار افتاد دیدند آنحضرت فرقی بین عرب و عجم واحمر و اسود نگذاشت‌واحدیرا بر دیگری تفضیل نداد سهل‌بن حنیف انصاری که یکی‌ازاشراف‌قبیله‌انصار بودبنزدامیرالمومنین‌علیه‌السلام آمدعرض کردیاامیرالمومنین این‌غلام رادیروز من‌آزاد کردم حضرت فرمود در عطا باید مساوی باشید پس جمعی برآن حضرت غضب کردند که‌چرا آنحضرت درقسمت تفضیل نداد بعضی را بر بعضی این وقت خزیمة بن ثابت انصاری ملقب‌بذوالشنهادتین این اشعار بگفت

اذا نحن با یعناعلیا فحسنا ابو حسن مما نخاف من‌الفتن

وجدناه اولی‌الناس‌بالناس‌انه اطب‌قریش‌بالکتاب‌و بالسنن‌الخ

وچون مخالفت جمعی ازبیعت بسمع‌حضرت امیرعلیه‌السلام‌رسیدعمامه‌برسر بسته وردابدوش انداخته و خطبه مفصل قرائت کرده بروایت ابی‌مخنف در جمله کلمات خود فرمود معاشرالناس پس ازاینکه عثمان خلیفه شد وواقع‌شد آنچه راکه میدانید چون عثمان کشته شد بطرف من هجوم آوردند (۱)من گفتم مراحاجت‌باین خلافت

(۱)ثم اتیتمونی لتبایعونی فقلت لاحاجة لی فی ذلك ودخلت منزلی فاستخرجتمونی‌فقبضت یدی و بسطتموها و تدارکتم‌علی حتی ظننت انکم قاتلی و ان بعضکم قاتل‌بعض‌فبایعتمونی‌وانا غیر مسرور بذلك ولاجذل وقدعلم الله سبحانه انی‌کنت کارها للحکومه بین امة محمد(ص) ولقدسمعته یقول مامن‌و الی‌یلی شیئامن‌امرامتی‌الااتی به‌یوم‌القیمة مغلولا‌یداه‌الی‌عنقه‌علی‌رؤس الخلائق‌ثم‌ینشر کتابه‌فان‌کان عادلانجی‌وان‌کان‌جائرا‌هوی‌فاجتمع‌ملابکم‌و‌بایعنی‌طلحه‌وزبیر وانا اعرف الغدر فی‌وجههما والنکث فی اعینهما‌ثم استاذ نانی فی‌العمره فاعلمتهما ان لیس العمرة یریدان فسارا الی مکه و استخفا عایشه وخدعاها و شخصت معهمامع‌ابناء الطلقا فقد موا البصره‌فقتلوا‌بها‌المسلمین وفعلواالمنکر ویا عجبا‌لاستقامتهما لابی‌بکر و عمرو‌بغیهما‌علی وهما‌یعلمان انی لتسر رون‌احدهما و لوشئت‌ان اقول لقلت و لقدکان معویه کتب الیهما من الشام کتابا یخدعهمافیه فکتماه عنی فخرجا بوهمان الطغام والاعراب انهما یطلبان بدم عثمان والله ما انکرا علی منکراً ولاجعلا بینی و بینهم نصفاوان دم‌عثمان‌لمعصوب منهما یاخیبته الداعی الی مدعی وبماذا اجیب والله انهما لعلی ضلالة صماء وان الشیطان قدذمر

نیست داخل منزل خود شدم دست برنداشته‌اند مرا از خانه بیرون آوردند چندانکه اصرار کردند من دست خود بستم و خود را عقب کشیدم از هجوم مردم عبای مرا پاره کردند وحسن وحسین من بیم آن میرفت که پامال بشوند و خوف آن بود که من کشته شوم و شمشیرها کشیده شود وبجان‌همدیگر بیفتند و خونها ریخته شود ناچار قبول کردم و تمام مهاجر و انصاربا کمال شوق و علاقه با من بیعت کردند ومن بآن خوشحال و مسرور نبودم وخداشاهدو گواه‌من است که من‌از این کار کراهت داشتم که بین امت محمد (ص) حکومت بنمایم چون از رسولخدا شنیدم که فرمود نیست احدی از امت من که والی شود مگر آنکه بیاورند او را در رروز قیامت درحالتیکه دست و گردن بسته باشد سپس نامهٔ عمل اورا بازمینمایندا گردرمیان‌امت بعدالت کار کرده است ناجی و رستکارخواهد بود واگر ظلم و تعدی بر عیت کرده است هالك و مالك در کات‌جهنم خواهد بودو شما مـردم‌اجتماع کردید و بامن بیعت نمودید و طلحه و زبیر در حالیکه بامن بیعت میکردند من‌غدر و مکررا از وجنات آنها تفرس میکردم و از چشمهای آنـها پیدا بود که بیعت مرا خـواهند شکست سپس آمدند از من اجازه طلب کردند بعمره بروند و من آنها را اعلام کردم کـه شما قصد عمره ندارید بلکه قصد آن دارید که بیعت مرا بشکنید پس بجانب مکه رهسپار شدند و عایشه را باخود همدست کردندوابناء طلقارا در اطراف خود جمع نمودند وبجانب بصره رهسپار شدند وجماعتی ازمسلمین را شهید کردندو کردارهای زشت مرتکب شدند تعجب در این است که با ابوبکر و عمر چنین مخالفت ننمودند آنها راچه پیش آمد که برمن خروج کردند باعلم باینکه من از آنها کمتر نیستم واگر بخواهم بگویم کاملا مطلع هستم که معویه به آنها نامه نوشت وآنها بخدعه فریب داد وطلحه وزبیر آن نامه‌رااز من پنهان کردندچنان پندارند که من از آن

* لهما حزبه فاستجلب مهنما خیله ورجله لیبید الجورالی اوطانه ویرد الباطل الی نصابه ثم رفع یدیه فقال اللهم ان طلحه والزبیر قطعانی وظلمانی والباعلی ونکثا بیعتی فاحلل ماعقداو انکث مـا ابر ماولا تغفر لهما ابدا وارهما المسائه فیما عملا واملا

اطلاع ندارم مردم اجلاف‌وار اذل واوباش اعرابرادر کله‌های آنها تزریق همی کردند که ماخون عثمانرا طلب مینمائیم با اینکه خود قتله عثمان هستند بخداقسم در چاه ضلالت نکو نساز و در تیه جهالت و کوری گرفتار شدند لشگر شیطان سواره و پیاده با طلحه و زبیر هم داستان شدند که بنای ظلم را برپا بدارند و اساس باطل را محکم کنند پس امیرالمومنین علیه‌السلام دستها بجانب آسمان بلند کردعرض کرد پروردگارا تو آگاهی که طلحه و زبیر قطع رحم کردندو بر من ظلم نمودندو بیعت مرا شکسته‌اند ومرد مرا بر من شورانیدند و عهد ومیثاقیکه با من محکم کرده بودند آنرا برهم‌زدندخدایا آنهارا ازرحمت‌خوددور بداروآنهارا نیامرز وجزای‌اعمال‌شنیعه‌آنها را در کنار آنها بگذار وبآرزوی خودشان مرسان

کلمات سران سپاه امیرالمؤمنین (ع)

سخنان مالك اشتر امیرالمؤمنین (ع) چون‌آن‌خطبه را بپای برد مالك‌اشتر از جای برخواست و خدایرا ثنا گفت ودرود بررسولخدا فرستاد سپس گفت یا امیر- المؤمنین همانا سابقه ترا در اسلام و دیگر فضائل ترا آفریده ای انکار نتوان کرد و هرچه فرمائی وما را بهرطریق بخوانی‌ترا اطاعت کنیم وطلحه وزبیر که خون عثمانرا دست‌آویز خود کردند بااینکه‌خود ایشان‌اول کس بودند که مردمرا بعثمان‌شورانیدند عنقریب حدت شمشیر های ما را خواهند دید از روی رضا و رغبت بیعت کردند و بدون اینکه خلاف شرعی از تومشاهده کنند بیعت شکسته‌اند بخداقسم اگردست‌باز ندارند هردورا بعثمان ملحق خواهم کرد .

سخنان سعید بن عبدالله طائی ازجای برخواست وعرض کردیا امیر المومنین من درپیش روی تو مقاتله میکنم واز دشمنان تو میکشم تاحشاشه‌ای درمن باقی است چه‌آنکه ترا شناخته‌ام وقدر ترا دانسته ام ومعرفت پیدا کرده ام که هیچکس سزاوار این امر جزتو نباشد حضرت اورا دعای خیرفرمود .

سخنان عدی بن‌حاتم طائی ازجا برخواست وبعداز حمد و ثنای الهی عرض کرد یاامیرالمومنین من‌درعهد رسولخدا بشرف اسلام مشرف شدم و بشرایع دین‌خود

بحمدالله عمل کردم وبعدار آنحضرت با اهل رده محاربه کردم وبجز تحصیل ثواب چیز دیگر غرض من نبوده و امروز درر کاب تو جانفشانی کنم وبا اینجماعت که بیعت ترا شکسته اند تاجان دارم کوشش کنم حضرت اورا دعای خیر نمود .

سخنان عبدالله ابن خلیفة الطائی ازجای برخواست پس‌از حمد وثنای الهی و درود برحضرت رسالت پناهی گفت حمد خدایرا که حق را بمرکز خود قرار داد و آنرابسوی اهلش بر گردانید بخدا اینجماعت ازرسولخدا واهل‌بیت او کراهت‌داشته‌اند وبا او جنگها کردند خداوند مکر و کیدآنها رابسوی آنهـا بر گردانید بخدا قسم یا امیرالمومنین درر کاب شما جهاد کنم ودمار ازدشمنان شما برآورم .

سخنان قیس بن‌سعد بن‌عباد عرض کرد یا امیرالمومنین در روی زمین‌احدی درنزد ما محبوب تر ازشما نیست شماآن ستارهٔ درخشانی هستی که بشما هدایت پیدا می کنیم وملجأ وپناه ما هستی که‌اگر خدای نکرده ازنظر ما مفقود شوی دنیا درنظر ما تاریك شود و انت احق‌الناس بالامرة لعلمك وسابقتك وهجرتك وكان قتال من نكث بيعتك حلالا وهمچنین عمارياسر وعمروبن حمق خزاعی وهاشم‌بن‌مرقال وذوالشهادتين وغيرهم اینگونه سخنان بسیار گفته اند ومردم از اطراف وجوانب صداها بلند کردند و گفته‌اند یاامیرالمومنین نحن انصارك و اعوانك على عدوك‌ولو دعوتناالى‌اضعافهم من الناس احتسبنا في‌ذالك الخير ورجوناه .

پس آنحضرت دعای خیر در حق ایشان فرموده با چهارصد نفر از مهاجرین و دویست‌وسی‌نفر ازانصارازمدینه خیمه بیرون زدند وسهل بن‌حنیف رادرمدینه نیابت‌داده و با جمعیت مذکوره بجانب بصره روان گردید چون بمسجد ربذه رسید باز خطبها قرائت کردومردمرا بتقوی‌وصیت‌نمود.

ذکر مخالفت عایشه ورفتن‌او بجانب مکه و بصره

عایشه پس از اینکه چندانکه توانست مرد مرا بر قتل عثمان تحریص و ترغیب نمود تا اینکه عثمان را حصار دادند، بجانب مکه روان شد بعد از اعمال حج متوجه مدینه گردید .

ابن اثیرجزری درکامل التواریخ درحوادث سال سی وشش ص ۸۰ که عبیدة‌بن

ابی‌سلمه معروف بابن ام کلاب از قبیله بنی‌لیث در بین مکه ومدینه عایشه را ملاقات کرد که ازمکه مراجعت مینمایدعایشه احوال مدینه رااز او استفسار نمود عبید گفت عثمان کشته شد و مردم با علی بیعت کردند (فقالت لیت هذه انطبقت علی هذه ان تم الامر لصاحبك ردونی ردونی فانصرفت الی‌مکه وهی تقول قتل والله مظلوماً والله لاطلبن بدمه) یعنی ایکاش‌آسمان‌بزمین‌فروآمدی ومردم‌باعلی بیعت نکردندی مرا بر گردانید مرا بر گردانید بخدا قسم عثمان مظلوم کشته شد بخداقسم هرآینه خون اوراطلب می‌کنم البته پس بر گشت بجانب مکه عبید گفت ایعاشه تو اول کس بودی که مردمرا بقتل عثمان تحریض میکردی و میگفتی اقتلوا نعثلا فقد کفر عایشه گفت من چنین گفتم و لیکن سخن من الحال بهتر از سخن اولی من است چه آنکه عثمان توبه کرد و او را کشته اند پس عبید این اشعار را قرائت کرد که همه در توبیخ و سرزنش عایشه بود .

فمنك البداء و منك الغیر	و منك الریاح ومنك المطر
و انت امرت بقتل الامام	و قلت لنا انه قد کفر
فهبنا اطعناك فی قتله	و قاتله عندنا من امر
ولم یسقط السقف من‌فوقنا	ولم ینکسف شمسنا والقمر

الابیات

یعنی ایعایشه ظهور فتنه و تغییر ابتداء از ناحیهٔ تو بروز کرد صرصر مخالفت ازناحیهٔ تووزید قول‌تو که گفتی اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلا رگباری بود که از او جز باران فتنه نبارید توامر بقتل عثمان کردی واورا تکفیر نمودی و گفتی عثمان‌کافر شده گرفتم ترا اطاعت کردیم درقتل عثمان و کشنده عثمان کسیست کدفعلا صاحب امر و فرمان فرماست نه آسمان بزمین میآید نه ماه و خورشید منخسف میشود مردم بیعت کردند با کسیکه از همه جهت صلاحیت خلافت دارد و از برای غیر او سزاور نیست کسیکه مصدر علم و تقوی ویقین است سزاوار خلافت و منصب امامت است نه کسیکه منشأ غدر ومکر وظلم وجور و جهالت است .

بالجمله عایشه بمکه رفت وبهر کس‌میرسید میگفت عثمان مظلوم کشته شد و من از پای نه‌نشینم تاخون اورا باز نجویم عبید بن ابی‌سلمه چون اینسخن از عایشه بشنید دیگر ترك‌اختلاط با عایشه کرد واورا گفت امر تو بسی غریب است‌دیروزمردم را بر قتل عثمان تهییج میکردی امروز برای بر هم زدن بیعت امیر المؤمنین دامن بر کمر زدی .

بالجمله درخلال اینکاربنی‌امیه‌درمکه جمع شدند وعبدالله عامر بامال وافر از بصره رسید وبروایت ابن‌اثیر یعلی بن‌امیه باششصد شتر وششصدهزار درهم‌ازیمن‌رسید ودر سلك ملازمان عایشه انتظام یافته اند وطلحه وزبیر ازمدینه بآنها ملحق شدند و درمخالفت ونکث بیعت شاه ولایت متفق گردیدند وباهمدیگر رأی زدند عبدالله بن ـ عامر گفت من چنان صلاح میبینم که‌ازاینجاحرکت کنیم بجانب بصره که‌مرا درآنجا هوا خواهان بسیار است‌طلحه این‌رأی‌را پسندید نظر باینکه ازبرای اوهم‌هواخواهان است پس رأی ایشان متفق شد که بجانب بصره حرکت نمایند درآنحال طلحه فرمان داد تا در کوچه‌های مکه منادی نداکند که ام المومنین عایشه وطلحه و زبیر بجانب بصره متوجه‌اُند هر که راغب بطالب خون عثمان است وطالب اعزاز مسلمانان باید کمر موافقت برمیان بندد اینوقت هزار کس ازاهل‌مکه ودوهزار کس ازاهل مدینه‌مجتمع شدند این خبرها بگوش امیرالمومنین رسید .

نامهٔ امیرالمؤمنین بعایشه و نصایح ام سلمه

نامه ای باین مضمون بعایشه نوشت که ایعاشیه عصیان خدا و رسول ورزیدی و از خانهٔ خود بیرون آمدی طلب خون عثمان میکنی ترا باخون عثمان چکار است او مردی است ازبنی‌امیه وتوزنی هستی ازقبیلهٔ تمیم ایعایشه زنانرا با سوق عساکر چکار بخداقسم بیرون‌آمدن تو از خانه وهتك حجاب رسول کردن گناهش عظیم تر است از قتل عثمان ازخدا بترس وبمنزل خود بازگرد ودرپس پرده قرارگیر چون نامه‌بعایشه رسیدجواب نوشت یابن ابی طالب‌جل‌الامرعن العتاب لن ندخل فی طاعتك ابدافاقض

ما انت قاض والسلام چون نامه عایشه بحضرت رسید اینآیه راتلاوت نمود(الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون و لقد فتنا الذین من‌قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین‌ام‌حسب‌الذین یعملون السیئات ان‌یسبقونا ساءما یحکمون) آنگاه مردمرا اعلان داد وخطبه قرائت فرمود وشکایتها ازعایشه وطلحه وزبیر نموده و نبذی از فضائل خود شرح دادند پس‌آنها را تحریص بجهاد ناکثین فرموده .

بالجمله عایشه خواست حفصه را باخود هم‌داستان کند حفصه دختر عمر راضی شدولی‌عبدالله‌بن‌عمر ازاوجلو گیری کردعایشه بسراغ ام‌سلمه رفت که شاید بتواند او را فریب دهد ولی آنمخدرهٔ طاهره حجت بر او تمام کرد بکلماتی که بعد ازاین مفصلا بیاید اورا ملزم ومفحم نمود ولی عایشه درتصمیم خود باقی‌ماند ومهیای حرکت‌بجانب بصره گردید .

حرکت عایشه بجانب بصره

بالجمله یعلی بن امیه شتری عسکر نام پر مو درشت اندام که‌آنرا هشتاد دینار خریده بود برای عایشه‌آورد وهودجی‌ازآهن‌برپشت اوبسته اند که جز جای دیدگان عایشه سوراخی نداشت .

بروایت روضة الصفا عایشه‌ازمواعظ و نصایح ام‌سلمه متعظ شدگفت من از این عزیمت تقاعد نمودم که هیچ نعمتی به از گنج سلامت نیست چون عبدالله بن‌زبیر که خواهرزاده عایشه بود از اینمعنی‌آگاه شد با او گفت اگر تو در اینسفر با ما موافقت نکنی من خود را هلاك میسازم و با سروپای برهنه روی در بیابان مینهم چون عایشه محبت مفرطی بعبدالله بن زبیر داشت ناچار بااو موافقت نموده سوار برشتر عسکر نام شد وطلقا وابناء طلقا واشرار بنی‌امیه اورا احاطه کردند واز مکه خیمه بیرون زدند واز اعراب بادیه وصحرانشینان که ام‌المؤمنین رابرهودج سوار میدیدند بعزم خدمت‌گاری وجان نثاری کمر همت می‌بسته‌اند تاخلق کثیری فراهم شدند عایشه طی‌منازل وقطع مراحل همی کرد تا برسرآبی رسیدند که‌آنرا حوأب میگفته اند سگان حوأب

برروی عایشه فریاد کردند یکی در آن میانه گفت ماء حوأب چقدر سگ دارد اینسخن بگوش عایشه رسید گفت این چه مکان است گفتند این حوأب نام دارد فریاد عایشه بلند شد ردونی ردونی الی الحرم طلحه سبب سئوال کرد عایشه گفت رسول خدا(ص) خبر داد و فرمود گویا مینگرم یکی از زنان من که سگ ن حوأب بروی او صدا کنند واودرمیان جماعتی از اهل بغی باشد پس معلوم میشود که آن زن من هستم پس عایشه صرخه کشید و گفت اناللّه وانا الیه راجعون پس دست خود را فرابرد و بر گردن شتر زد واوراخوابانید ویکشب ویکروز درآنجا ماندند وچندانکه خواستداند عایشه راحرکت دهند راضی نشد تااینکه طلحه وزبیر پنجاه نفرراازاعراب بادیه بعطایای مخصوص محظوظ نمودند تا درنزد عایشه شهادت دادند که این ماء حوأب نیست وهم عبداللّه بن زبیر که ساقه لشکر تعلق باو داشت ازعقب تاخته خود را درمیان سپاه افکند آوازه درانداخت که اینك علی بن ابیطالب در میرسد عایشه ازبیم آفت روی براه نهاد چون از بئر میمون گذشته اند شتریرا دیدند که نحر میکنند عایشه تطیر کرد پس مروان پیش آمد و گفت هنگام نماز رسیده کدامیك ازشما امامت کند و من بکدامیك ازشما بامارت مسلمانان سلام بنمایم عبداللّه بن زبیر گفت بابوعبداللّه زبیر محمد بن طلحه گفت به ـ ابو محمد طلحه این خبر بعایشه رسید فرستاد میخواهید تفرقه میان لشکر اندازید اکنون وقت اینسخنان نیست بگذار پسرخواهر من عبداللّه بن زبیر امامت جماعت کند پس عایشه طی طریق نمود تا به بصره رسید عثمان بن حنیف که ازقبل امیر المؤمنین حکومت بصره را داشت ازقدوم عایشه آگاه شد عمران بن حصین و ابوالاسود دئلی را برسالت بنزد عایشه فرستاد تامعلوم کند که موجب آمدن در بصره چیست آندو رسول اول بخدمت عایشه رسیدند وسبب قدوم اورا پرسش کردند عایشه گفت طائفه‌ای ازاهل بغی وفتنه بدار هجرت رسول خدا رفته‌اند وبی حجتی خون امام مسلمانانرا ریخته اندوغبار شر وفساد انگیخته اند من ازوقوع این ظلم بی آرام گشتم میل بجانب ایندیار نمودم تا ازمردم ایندیار نصرت طلب نمایم وبمدینه لشکر کشم وقتله خلیفه رسول خدا رابقصاص رسانم وغبار شر وفتنه را فرو نشانم عمران بن حصین وابوالاسود دئلی پس بنزد طلحه و

زبیررفته همین‌جواب شنیدند برگشته اند عثمان‌بن حنیف را خبردادند ازمافی‌الضمیر آنها درآن وقت ابوالاسود گفت :

یا ابن حنیف قد أتیت فانفر وطاعن القوم وجالد واصبر

و ابرز لهم مستلئماً و شمر

عثمان بن حنیف گفت انا لله وانا الیه راجعون پس به‌تهیهٔ اسباب حرب فرمان داد وخواست که معلوم کند که ازمردم بصره آیا کسی باطلحه وزبیر موافق هستند یا نه پس بمسجد جامع آمد ومردم اطراف او مجتمع شدند درآنحال عثمان بن حنیف لب بتکلم باز کرد و فرمود ایها الناس اگر این‌جماعت میگویند که ما بواسطهٔ خوفیکه داشتیم باین‌دیار آمدیم این‌سخن ابداًمعقول نیست زیرا که درمکه وحوش وطیور ایمن باشند چگونه زوجه رسولخدا (ص) و یاران او ایمن نباشند اگر میگویند بطلب خون عثمان آمدیم همانا قاتلان عثمان درمدینه‌باشند واز قتلهٔ او کسی دراینجا نیست پس واجب میکند که مراسم اتفاق بجاآرید تا دفع این‌قوم بنمائیم درآن‌میانه اسودبن سریع سعدی ازجای برخواست وگفت ایشان درطلب خون‌عثمان ازما وغیرما استعانت میجویند که هر که خون عثمان مباح داشته خون او حلال است قیل وقال در مسجد زیاد شد وسنگ‌ریزه بصورت هم پاشیدند عثمان بن‌حنیف ازمسجد بیرون رفت‌باخاطر پژمرده دانست که هواخواهان طلحه در بصره بسیارند معذلك به تعبیه سپاه قیام نمود وعایشه روز دیگر برشتر خویش سوار شده بشهر درآمد ودر فضائیکه اورا مربد می‌گفته اند بایستاد وطلحه و زبیر از یمین ویسار او بایستادند وعثمان بن حنیف با تمام مردم بصره بیرون‌آمدند بعضی بااو بودند وبعضی ملحق بلشکر عایشه شدند پس‌عثمان ابن حنیف در مقابل عایشه‌صف‌راست کرد پس در آن‌انجمن طلحه‌وزبیرفصلی‌ازفضائل عثمان برهم‌بافته‌اند وقتل‌اورا یادآوری کردند و مردمرا تهییج کردند وترغیب نمودند بطلب کردن خون عثمان بعضی ازمردم شهرآنهارا تصدیق کردند وبعضی‌دیگر گفته‌اند این دونفر باعلی علیه‌السلام وبی موجبی بیعت خودرا شکسته اند پس اکثر اهل بصره بلشکر عایشه ملحق شدند .

قائم شدن حرب بین عایشه و ابن حنیف و شهادت حکیم بن جبله

ابن اثیر گوید عایشه در مقابل لشکر تکلم کرد و جهوری الصوت بود یعنی صدای رسائی داشت پس از حمد خداوند متعال همانند طلحه وزبیر تکلم کرد درآنحال بعضی از لشکر عثمان بن حنیف گفته اند ام المؤمنین راست میگوید و بعضی دیگر گفته‌اند زنانرا باسوق عساکر چه‌کار است تا اینکه درمقام مدافعه سنگ ریزه بهم پرانیدند و اکثر مردم از اطراف عثمان بن حنیف متفرق شدند وبلشکر عایشه ملحق گردیدند تا اینکه لشکر عایشه بسی هزار رسید درآنحال جارية بن قدامة السعدی مقابل محمل عایشه‌آمد و گفت ای ام المؤمنین بخداقسم که قتل عثمان نزد رسولخدا اهون است از این‌حالیکه خود اختیار کرده‌ای وبهتك ستر خویش قیام نموده‌ای و سوار براین شتر ملعون شده ای پس بآواز بلند میان دولشکر فریاد کرد که ایعایشه اگر باختیار خود ازخانه بیرون شدی ترا بخدا قسم میدهم که بازگردی واگر ترا باکراه‌آورده اند از مردم استعانت جوی تا ترا بمدینه مراجعت دهند و بیش از این ستر پیغمبر را هتك مکن پس رو را بطلحه وزبیر کرد و گفت کار شما بسیار غریب است که حلائل خود را درپس پرده مستور کرده‌اید وحرم‌رسولخدا را ازحجله عصمت بیرون‌آورده‌اید همانا حقوق رسولخدا را اهمال کرده‌اید آیا رسولخدا راضی است که حرم اودر چنین مجمعی‌سواره ایستاده باشد مردم‌وعایشه اصلا متعرض جواب او نشدند درآنحال‌جوانی ازقبیلهٔ سعد این اشعار بگفت .

حسنتم حلائلکم و قدتم امکم — هذا لعمرك قلة الانصاف

امرت بجر ذیولها فی بیتها — فهوت تشق البید بالایجاف

غرقنا یقاتل دونها ابنائها — بالنبل و الخطی و الاسیاف

هتکت بطلحةوالزبیر ستورها — فعذ المخبر عنهم و الکافی

یعنی ایطلحه و زبیر زنان خود را در پس پرده محفوظ داشتید وما درخود که ام المؤمنین عایشه باشد او را بر شتر سوار کرده کشانیدید تا داخل بصره کردید واین عمل نهایت بی انصافی است عایشه مامور است ازجانب رسولخدا که درپس‌پرده

درخانهٔ خود ساکن باشد نه آنکه بر شتر نشیند و بیابانها را طی کند بغرض اینکه فرزندان خود را طعمه تیر و نیزه وشمشیر بنماید و بجهت خاطر طلحه و زبیر پردهٔ خود را بدرد این عمل هرابنه خبر میدهد و کافی است که چه عمل شنیعی را مرتکب‌شدند.

بالجمله‌حکیم‌ابن جبله که یکی از رؤسای لشکر عثمان بن‌حنیف بود جنك را آمادهٔ شد طرفین دست بقبضهٔ شمشیر نمودند تنور حرب زبانه زدن گرفت‌وجمعی کثیر از طرفین کشته شدند و جماعتی مجروح گردیدند تا آنکه ظلمت شب بین دولشکر حائل گردید لاجرم دست از حرب بازداشته‌اند و به‌آرامگاه خودشتافته‌اند روز دیگردست بشمشیر وخنجر برده تانصف النهارمقاتله نموده حکیم‌بن جبله چون شیر غضبناك بر آن لشکر بی‌باك حمله میکرد و رجز میخواند. (اضربهم بالیابس‌ضرب‌غلام‌عابس‌من‌الحیاة‌آیس‌فی‌الغرفات‌نافس)پس‌فریاد کرد که‌ای طلحه‌وزبیر آیاازخداشرم‌ندارید که‌خون‌مسلمانان بنا حق میریزید گفته‌اندقصاص خون عثمان است‌حکیم‌ابن‌جبله فرمود‌این جماعت را که‌شما بقتل آوردید نه قاتل عثمان بودند ونه حاضر در روز قتل او بخدا قسم که دیگر شك ندارم بحلال بودن خون شما این‌بگفت ودیگر باره حمله‌کرد تااینکه ظالمی ضربتی‌بر پای‌مبارك اوزد وآنراقطع کرد حکیم پای مقطوع خود را گرفت و برآن ظالم پرتاب کرد که از خانه زین بروی زمین افتاد حکیم‌بن جبله رسید واو را بجهنم فرستاد و این ارجوزه بگفت

یافخذ لن‌تراعی ان معی‌زراعی احمی‌بها کراعی

دیگرباره بر لشکر مخالف حمله کرد واین ارجوزه بگفت

لیس علی‌ان اموت عار والعا رفی الناس هوالفرار

و المجد لایفضحه الدمار

پس کوشید تاشربت شهادت نوشیدودوپسر حکیم‌بن‌جبله‌باهفتادنفردیگر ازیاوران‌ابن حنیف شهیدشدندوبقیه‌فرار کردندتابلشکر امیرالمومنین‌ملحق‌شدند

فرمان‌عایشه بقتل ابن حنیف ابن اثیر گویدعایشه چون کثرت قتلی را بدید فرمان داد تا منادی ندا کند دست از حرب بر دارند لاجرم فریقین بمراکز خود بر گشته‌اند و بنا بر این نهادند که نامه بنویسندباین‌مضمون که اگر طلحه وزبیر از روی اکراه وجبر با علی بیعت کردند عثمان‌بن حنیف شهر بصره راواگذار بطلحه و زبیر نماید وبیرون رود واگر ازروی‌رضاورغبت بیعت کردندطلحه‌وزبیر بیرون‌روندواین‌نامه رابمدینه‌فرستندواستعلام این معنی‌بنمایند پس بهمین طرفین راضی شدند و نامه نوشته آنرا بمدینه فرستادند بتوسط کعب‌بن‌سورقاضی بصره‌چون‌بمدینه آمدوقصه‌را باز گفت یکی‌از آن‌میان گفت‌طلحه وزبیرازروی‌اکراه‌بیعت کردندسهل‌بن‌حنیف چون‌این بشنیدمشت بردهان آن‌مرد بزد وقصد قتل او کرد جمعی او را اززیر دست و پای مردم نجات داده بخانه بردند اورا گفته‌اند چرا تو مثل ما ساکت نشدی که تا سالم مانی بالجمله کعب مراجعت کرد صورت حال باز گفت عثمان‌بن‌حنیف‌را خبر دادند که‌برحسب وعده و شرط از شهر بصره بیرون رو ابن حنیف جواب فرستاد که الحال‌نامه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بمن رسیده که‌شهر بصره را از دست مده تا خبر من بتو برسدومن مخالفت آنحضرت نتوانم کرد طلحه و زبیر چیزی نگفته‌اند تاشب بر سر دست‌آمد شبی ظلمانی‌بادهمی وزید و باران همی‌بارید آمدند درمسجد برای نماز عشا چهل نفر از اتباع عثمان بن حنیف درمسجد برای نماز حاضر شدندطلحه وزبیر همه را چون گوسفند قربانی سر بریدند و هرچه انتظار ابن حنیف کشیدندنیامد لشکربسرای عثمان بن حنیف ریخته او رااسیر گرفته‌اندخبر بعایشه‌دادند فرمان قتل عثمان بن حنیف راصادر کرد بعضی گفته‌اندبرادرش‌سهل بن‌حنیف‌درمدینه‌است اگرخبرقتل‌برادر بشنود بوابستگان ماصدمه رساند پس‌ازقتل اودر گذشته‌اند

وبنا بروایتی زنی درآنجا حاضر بود گفت ای ام‌المومنین ترابخدا قسم‌میدهم که‌ازخون‌اودر گذریداوصحبت‌رسولخدا را درك کرده عایشه گفت‌پس‌اورا حبس کنید پس تمام موی ریش وابروهای اورا کنند وچندان تازیانه بربدنش زدند که نزدیك

بود جان بحق تسلیم نماید وطلحه وزبیر بغیر آن چهل نفر چهارصدنفر دیگر ازیاران عثمان بن حنیف بقتل رسانیدند ابن حنیف چون از چنگ اجل رهائی پیدا کرد با بقیهٔ یاران خود بخدمت حضرت شتافته‌اند حضرت فرمود تو کیستی و نامت چیست جواب‌داد که عثمان بن حنیفم فرمودتو پیراز نزدما رفتی وامردباز آمدی بالجمله طلحه وزبیر بصره را تصرف کردند و بیت‌المال هرچه بود بلشکرقسمت نمودند وصورت واقعه را نامه کردند و بمعویه فرستادند و از او استمداد طلبیدند که با امیر المومنین بجنك به‌پر دازند.

استمداد عایشه از اطراف

عایشه نامه‌باهل کوفه نوشت‌وآنهارابمدد خودطلبیدو بالاخص‌نامه‌بزیدبن‌صوحان نوشت او سر برتافت وجواب درشت با حجتهای شافیه بعا یشه نوشت که تفصیل آن بعد از این بیاید وایضا نامه بمردم یمامه نوشت و آنها را بمدد خود طلبید وایضا نامه برای حفصه دختر عمر نوشت و شرحی از فتح وظفر خود داد واو را سفارش کرد که از مردم‌مدد طلب نماید وگفت ایحفصه دانسته‌باش که پسر ابو طالب مرعوب و خائف در منزل ذی‌قار مانده چون از عده وعده‌ما مطلع شده وبمنزلهٔ الاشقران تقدم‌عقروان تأخر نحرحفصه دختران طلقا را جمع کرد و مشغول تغنی‌شدند ونامه عایشه‌برای‌آنها قرائت کرد دفهاراًبرسردست گرفته‌اند و میگفته‌اند ما الخبیر ماا لخبر علی فی‌السفر کالفرس الا شقران تقدم عقر و ان تأخر نحروبنات طلقا میامدند و استما ء این غنا میکردندام کلثوم دختر امیرالمومنین علیه‌السلام این بشنید چادربرسر کرده‌رو بسته با جماعتی از زنان متنکرات بمجلس حفصه‌وارد شدند چون حفصه از غنای‌خودفراغت پیدا کرده‌ام کلثوم‌صورت خود راگشود آن بی حیا چون آن مخدره بدید حیاکرده خجالت کشید و نامه عایشه بدرید و استر جاع کرده ام کلثوم فرمود ای حفصه از شما عجب نباشد که امروز اتفاق بر خذلان پدر من‌امیرالمومنین مینمائید چه آنکه زمانی نگذشته که تظاهر شمابررسولخدا بود تا اینکه خداوند عالم شما را رسوا کرد و نازل شد در حق شما آنچه نازل شد این بفرمود و از مجلس

بیرون رفت و کلام آن مخدره اشاره بقصه‌ای است که در محل خود بیاید انشاء الله.

حرکت امیرالمؤمنین بجانب بصره

چون خبر حرکات عایشه بسمع مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید سهل بن حنیف‌را درمدینه‌نیابت‌داده‌وبجانب بصره حرکت نمودچون بمسجد ربذه رسیدخطبه‌ای قرائت فرمود ومردمرا بتقوی و پرهیزکاری سفارش‌نمود وشرحی‌از نکث بیعت طلحه وزبیر بداد وفرمود چون رسولخداصلی‌الله علیه وآله از دنیا رفت زمام خلافت را از کف من بیرون کردند با اینکه من احق بخلافت بودم از دیگران معذلك‌در کوشهٔ خانه خود نشستم‌و در بروی خودبستم‌تا اینکه ابوبکر عمر را خلیفه خودگردانیدمن سامع ومطیع بودم چون کاربشوری رسید بعد از عمر وشد آنچه شد و عثمان قلاده خلافت را گردن گرفت من بعد از قتل عثمان در کنج خانه منزوی گشتم بر من هجوم آوردند و ازمن التماس نمودند که متقلد قلاده خلافت شوم من امتناع کردم تا اینکه‌مبالغه‌والحاح نمودندیك‌هفته بر این منوال گذشت هیچکس زمام این‌خلافت بدست نگرفت ترسیدم که اختلال باحوال مسلمانان راه یابد نا چار متقلد این قلاده گردیدم که احیاء سنت رسولخدا (ص) بنمایم طلحه وزبیر و سائر مهاجر و انصار بامن بیعت کردندفمن نکث‌فانماینکث علی نفسه هر آنکس مخالفت من بنماید با او خواهم‌جنگیدتااینکه خدا بین‌من وآنهاحکم فرماید وهوخیرالحاکمین پس‌محمدبن أبی بکر ومحمدبن‌جعفر را بکوفه فرستاد ونامه بایشان مرقوم‌فرمود و آنهارابنصرت خود طلب داشت وقثم‌بن عباس را والی مکه قرار داد وعمارة بن حسانرا امارة کوفه داد و عبدالله‌بن عباس بن ربیعه را والی یمن نمود چون عمال خود را بمراکز خود فرستاد وشخصی را بجانب مدینه ارسال داشت‌تا احمال واثقال ودابه وسلاح‌آنحضرترا بجانب بصره‌حرکت دهددر آن‌حال جمعی‌ازقبیله طی شرفیاب حضور آنحضرت‌شدند وعرض کردند یا امیرالمومنین آمده‌ایم که هرچه فرمان دهی اطاعت کنیم حضرت فرمود بچه شهادت‌میدهید عرض کردند به آنچه‌تو دوست میداری حضرت دعای خیر

در حق آنها فرمود وایشان ملازم رکاب گردیدند و از قبیله طی تحف‌وهدایا وعلوفه وآذوقه بلشکر امیرالمؤمنین حمل دادند وآنحضرت دیگر باره خطبه خواندوفرمود ألاوان‌هذه‌الامه‌ستفترق‌علی ثلاث وسبعین‌فرقه‌یعنی این‌امت بهفتاد وسه فرقه‌متفرق‌شوندو ناجی‌و رستگاران کس‌باشد که بهدایت‌من‌هدایت شود برای‌اینکه هدایت من هدایت رسولخداصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

بالجمله‌حضرت بعد از چند روز از مسجدربذه‌بجانب‌بصره حرکت کردندچون بمنزل ذی‌قار رسید عثمان بن حنیف‌وارد گردید ووقعه را بیان کرد که طلحه و زبیر وعایشه در بصره چه کردند حضرت امیر چون این بشنید صدا بگریه بلند کرد و اصحاب آنحضرت همه گریسته اند و بانك‌ناله و گریه چنان از ایشان بلند شد که گویا قیامت‌قیام‌کرده‌پس‌حضرت خطبه خواند و فرمود بخدا قسم این دو مرد را خواهم کشت و عسکرآنها را غارت خواهم کرد و در حق‌آنها نفرین خواهم کرد.

استمداد امیرالمؤمنین از اهل کوفه چون محمدبن ابی‌بکر ومحمدبن جعفر آمدن ایشان‌بطول انجامیدامیرالمؤمنین علیه‌السلام عمار بن‌یاسر وقیس بن سعدبن‌عباده وزید بن صوحان وحضرت امام حسن علیه‌السلام را بکوفه فرستاد تا مردمرا برای نصرت امیر المؤمنین حرکت‌دهند وهاشم مرقال نیز با یشان ملحق شد چون بکوفه رسیدند نامه آن حضرت را بمردم کوفه قرائت کردند.

مضمون‌نامه‌این بوداما بعدمن‌ازخانه‌خودبیرون آمدم‌وحال‌من‌خالی‌ازاین‌نیست یاظالم‌باشم یامظلوم‌یا باغی‌باشم یا آنکه‌برمن بغی کردند چون‌نامه من‌بشما برسدحرکت کنیداگر باغی‌وظالم‌باشم مراعتاب کنید واگرمظلوم گشته‌ام وآنچه گویم مقرون بحق است مرا یاری کنید و نامهای دیگر هم مرقوم فرمود ابوموسی اشعری درمقام ممانعت برامد وبر منبر بالا رفت وبعد از ادای خطبه گفت ایها الناس من از رسولخدا (ص)

شنیدم که بعداز من فتنه حادث شود سلامت انکس باشد که در گوشه خانه خود نشیند ای اهل کوفه ازمنازل خود حرکت مکنید و کنج سلامت را از دست مدهید علی وطلحه وزبیر مایل بریاست باشند هر که ازشما طالب ریاست برود بجانب ایشان وهر که راغب آخرت است باید قدم از خانه بیرون ننهد عمار از استماع این کلمات ابوموسی درخشم شد گفت ای ابوموسی چرا مردمرا از نصرت امیرالمومنین بازمیداری وتفرقه بین مسلمانان میافکنی ابوموسی گفت ایعمار بیعت عثمان در گردن تو وصاحب تو است یعنی علی بن ابیطالب و اگر از قتل چاره نباشد باید اول قتله عثمانرا بقتل آورد.

عمار فرمود ای ابوموسی خبرده مرا که اصحاب عقبه چندنفر بودند ابوموسی گفت سیزده نفر بودند عمارفرمود اشهدالله وکفی به شهیدا که چهاردهمی ایشان تو بودی وبخدا قسم شنیدم که رسولخدا ترا لعنت کرد ابوموسی گفت رسولخدا بعد از آن برای من استغفار کردعمار فرمود لعنت راشنیدم واستغفار را نشنیدم ای ابوموسی همیشه تو سرفتنها بودی ومن گواهی میدهم که پیغمبر ص خبرداد باینکه علی با ناکثین وقاسطین و مارقین جنك خواهد کرد پس چهل تن باین حدیث گواهی دادند پس عمار روی بامردم کوفه کرد وفرمود ای اهل کوفه بشتابید برای نصرت امام خود ابوموسی گفت ایمردم ازخدابترسید وخودرا بهلاکت نیندازید این جماعت که دربصره باشند برادران مادر اسلامند چگونه خون آنهاحلال باشد خدامیفرماید (ومن یقتل مومنا متعمدا فجزائه جهنم الخ) امام حسن علیه السلام فرمودای ابوموسی تراچه میشود که مردمرا ازنصرت ما باز میداری گفت یا بن رسول الله من از جدت رسولخدا شنیدم که فرمود زود باشد فتنه حدیث شود قاعد بهتر از قائم باشد وقائم بهتر از ماشی باشد وماشی بهتر ازراکب باشدصعصعة بن صوحان ازجای بلندشدوفرمود ایهاالناس مارا امروز چاره از امامی نباشد که زمام امور خود بدست او دهیم و در معالم دین باو رجوع کنیم وتنظیم قوانین ملت برأی ورؤیت او واگذار نمائیم وامروز

کسی بهتراز پسرعم رسولخداعلی مرتضی نباشد که فضل و قربتو قرابت او را با رسولخدا آفریدهای نتواندانکار کرد وشمارا ابوموسی‌اشعری فریب ندهد که او را با امیرالمومنین عداوت‌قدیمه‌است.

ابوموسی گفت اینك مکتوب عایشه است که‌بمن نوشته باینکه بمردم کوفه بگویم که در خانهای خود بنشینند و پای در دامن عزلت کشند چنانچه عبدالله بن عمر و سعد وقاص و محمدبن مسلمه و اسامه در گوشه عزلت نشسته‌اند

زیدبن صوحان چون این بشنید سخن در دهان ابوموسی بشکست‌و گفت عایشه مأمور است بقعوددر بیت‌وماما‌موریم که‌قیام‌بامر اولی‌الامر بنمائیم‌واطاعت‌امام‌خودرا‌ملتزم‌شویم عایشه امر میکندمارا بچیزیکه خود به‌آن‌مأموراست یعنی قعود دربیت‌وخودمرتکب شده‌است چیزیرا که‌ما به‌آن‌مأموریم‌زنانرا باسوق‌عساکروتجهیزلشکر چکار پس‌روی با مردم کوفه کردو گفت بشتابیدبجانب امیرالمومنین‌و اطاعت کنید ابن‌عم رسولخدا رااتااجرخود را دریابید که طریق حق و صواب اطاعت شاه ولایت است دانسته باشید که عایشه باعلی بن‌ابی‌طالب عداوت دارد ومردمرا از نصرت او بازمیدارد و دیروز نامه بمن نوشته و مرابنصرت خود طلبیده درجواب نوشتم که زنانرا باسوق عساکر ولشکرکشی چکار پس زیدبن صوحان دست برد ونامه عایشه‌را بیرون آورد وبرای مردم‌کوفه قرائت کرد مردم کوفه‌زیدبن صوحانرا آفرین گفته‌اند ابوموسی از این جریان شرمنده و مخذول گردید او را از منبر بزیر کشیدند ودشنام بسیار دادند ابو موسی چون دید مردم کوفه‌دل درهوای‌علی‌مرتضی باخته‌اند ناچارلب‌فرو بسته‌درخانه دربروی خودبست واحد یرا بخودراه‌نداد.

وبروایت دیگر محمدبن جعفر ومحمدبن ابی بکر مراجعت بخدمت امیرالمومنین(ع) کردند وجریان منع ابوموسی را بعرض حضرت رسانیدند حضرت نامه تهدید آمیزی‌با بوموسی نوشت.

وبروایت روضة الصفا مالك‌اشترخدمت حیدرصفدرعرض کردتاشوکت ابوموسی درهم شکسته نشود مطلوب بدست نیاید رخصت فرما تابکوفه روم و دست در گردن آرزودرآورم‌چه آنکه دأب و دیدن و رأی و رؤیت و حال و مقال اهل کوفه‌را بهتر میدانم آنحضرت مالك را رخصت داد مالك‌اشتر بموجب فرمان لازم الاتباع حیدر صفدر بکوفه درامدمردم مطلع شدندشیوخ‌عشایر وسادات قبائل باستقبال اشتر شتافته‌اندآن‌شیرمردچون از گردراه رسید بدردارالاماره که منزل ابوموسی بودشتافت و بزخم عمود سرغلامان ابوموسی را بشکافت و همه را از دارالاماره بیرون کرد غلامان شتاب زده ابوموسی را خبردادند باسروروی خون آلوده گفته‌اندشخصی‌چون صاعقه آسمانی وبلای ناگهانی برمارسیدوبا ماچنین کرد که میبینی ابوموسی چون این بدید دودحیرت ازد ماغ اومتصاعد گردید شتاب زده بدر دارالاماره دوید چون بدان مکان رسید مالك اشتر راچشم برابوموسی افتادبانگ‌براوزده و از سرخشم آنچه سزاوار ابوموسی بود گفت و فرمود وای برتو دراینجا چه میکنی این سرای تعلق بسلطان دارد وتو از اهل بیعت او نیستی وباید که الساعه بمکان‌دیگر تحویل دهی ابوموسی گفت که‌یك امروز مرامهلت گذار تاخانه تهیه کنم وبه آنجا تحویل‌دهم اشترفرمود هرگزترامهلت ندهم و فرمان دادتاآنچه اقمشه وأمتعه‌و رخوت داشت از دارالاماره‌بیرون‌ریختندودرآن‌هجوم‌عام‌بعضی‌ازاثاث‌البیت‌ابوموسی‌عرضه تلف‌آمده‌آخر الامربواسطه التماس بعضی دوستان ابوموسی رامهلت داده تاخانه پیدا کرده اثاث‌البیت خودراباآنجا نقل داده‌ودر خانه رفت‌ودر بروی‌خودبست واحدیراراه‌نداد.

این‌وقت امام‌حسن بمسجد رفته‌و با مردم نماز بجماعت ادا نموده و برمنبر صعود داد و مردم از اطراف چشمها باو دوخته اند بروایت ابن ابی الحدید و ابی مخنف فرماه الناس بابصارهم وهم یقولون‌اللهم سددمنطق ابن نبینا ودرآن وقت‌مزاج شریفش از صحت منحرف بودتکیه داد و خطبه‌ای در غایت فصاحت

و بلاغت انشاء نمود.

ابو مخنف که راوی این خطبه است حدیث کند که جابر بن یزید گوید من به تمیم بن جذیم گفتم کیف اطاق هذا الفلام ماقد قصته من کلامه قال وماسقط من قول اکثر یعنی تمیم گفت در جواب جابر که گفت چگونه این جوان طاقت آورد که اینهمه باین کیفیت تکلم کند آنچه را که من از کلمات اوفراموش کردم زیادتر است از آنچه برای تو نقل کردم پس آنحضرت از منبر بزیر آمد و مردم از اطراف سمعنا و اطعنا بلند کردند و مالك اشتر بعد از سه روز با دوازده هزار وارد بر امیر المؤمنین شدند.

ورود امیر المؤمنین در بصره

لشکر امیر المؤمنین از ذی‌قار بجانب بصره حرکت نمود لشکر کوفه با حضرت ملحق گردید وسه هزار مرد از شیعیان آنحضرت که در بصره بودند بیرون آمدند بلشکر ظفر پیکر ملحق گردیدند حضرت هرقبیله را در محل مناسب فرودآورد سپس رایتی با بو لیلی داده آنرا بر مقدمة الجیش علمدارقرار داد ورایت مهاجرانرا بعبدالله بن عباس مرحمت فرمود ورایت انصار را بذی الشهادتین ورایت خودرا بفرزندش محمد بن الحنفیه داده واز ذی‌قار حرکت نمودند این وقت احنف بن قیس از بصره بخدمت حضرت فرستاد که یا امیرالمومنین یکی از دو کار را میخواهم باذن شما صورت بدهم یکی آنکه اگر بخواهی بادویست مرداز خواص خودملازم رکاب ظفر انتساب شما بشوم یا آنکه ده هزار مردشمشیر زنرا ازجنابت رفع نمایم آنحضرت فرستاد بخدمت احنف که شق ثانی برای من بهتر است احنف بجانب قبیله بنی سعد آمد بروایتی شش هزار بروایتی ده هزار بروایتی هیجده هزار مرد شمشیر زنرا متقاعد کرد بآنها فرمود گنج سلامت را غنیمت شمارید و خود را در این فتنه داخل مکنید این سخنان احنف بن قیس درآنها تأثیر کرد ازحرکت منصرف

شدند و در خانهای خود ساکن گردیدند.

و بروایت مروج الذهب منذر بن جارود گفت هنگامیکه علی بن ابی طالب متوجه بصره گردید آمد تا بنزدیك اراضی بصره من بیرون رفتم که لشکر اورا تماشا کنم بناگاه دیدم سواری نمودارشد برمرکبی اشهب سوار و لباس سفید دربرو کلاهی سفید بر سر و شمشیری بر کمر ورایتی بدست گرفته وهزارمردشمشیر زن با تیجان مختلفه غرق آهن وفولاد ازپشت سراومیآیند پرسیدم این سوار کیست گفته اند ابوایوب انصاری صاحب منزل رسولخدا (ص) واین جماعت که بهمراه اوهستند انصار باشند پس از آن سواری دیگر دیدم که عمامهٔ زردی برسر وقباء سفیدی دربروشمشیری بر کمر بسته و کمان خود برقرپوس زین انداخته ورایتی بدست گرفته وبراسبی اشقر سوار و هزار مرد شمشیر زن از پشت سر او روان پرسیدم گفتند خزیمه ذوالشهادتین است پس از او سواری نمودار شد سوار بر اسب سرخی که انرا کمیت گویند عمامه زردی برسر بسته و کلاهی سفید در زیر عمامه برسر نهاده و قبای سفید در بر و شمشیر بر کمر و کمان خود بر قر پوس زین زده وهزار مرد شمشیر زن از عقب سر اوروان است گفتم این کیست گفته اند این ابوقتاده انصاری است پس از آن کتیبه ای ظاهر شد پیش آن کتیبه پیرمردی باتمام وقار و سکینه گندم گون عمامه سیاهی برسرو قبائی سفید در برو براسب سفیدی سوار وتحت الحنك انداخته یکی از پیش رو و دیگری ازعقب سر و صدای خود را بتلاوت قرآن بلند کرده شمشیری حمایل نموده و کمان بر دوش انداخته رایتی سفید بردست گرفته خلقی کثیر از مردان سالخورده وجوانان نورسیده و شیوخ عشایر و سادات قبائل از مهاجر و انصار و فرزندان ایشان مانند پروانه دور اورا گرفته من نگران ایشان شدم دیدم آثار سجده برپیشانی آنها ظاهروچنان باسکینه ووقار قدم بر میداشته اند که گویا درموقف حساب ایستاده اند پرسیدم این پیرمرد کیست که اورا اینهمه تجلیل کنند گفته اند این عمار یاسر است پس از آن سواری پیداشد

بلند بالا براسب اشقری سوار وهردوپای او اگر از رکاب خالی میکرد محازی زمین بود عمامه زردی برسر و کلاهی سفید درزیر عمامه برسر بسته کمان بردوش انداخته وشمشیری حمایل کرده وعلمی زرد بردست گرفته و جماعتی از قبیله قحطان وابناء انصار از عقب سراو روان است پرسیدم این کیست گفتداند این قیس بن سعد بن عباده است پس از آن کتیبهٔ دیگر نمودارشد در غایت حسن و جمال براسب اشقری سوار لباس سفید دربر وعمامه سیاهی برسر که هردوطرف عمامه رااز پیش رو واز عقب سرانداخته پرسیدم این کیست گفته‌اند عبدالله بن عباس است کتیبهٔ دیگر بمثل او نمودار شد پرسیدم این کیست گفته‌اند قثم بن عباس است پس از آن رایات ازپشت سرهم دیگر همی آمدند همه غرق آهن وفولادتااینکه دیدم رایت بزرگی نمودارشدحامل آن رایت جوانی درغایت حسن وجمال همی نظر بجانب زمین دارد و التفات بیمین و یسار نمیکند واین رایت عظمی رادربالای سر مردی گرفته که زمین از مهابت او درلرزه بود ونورصورت او لمعانی داشت که وصف نتوانم کردن وازطرف یمین ویسار اوجوان بودند چون قرص آفتاب وازعقب سر او جوانان ماه‌رو و پیرمردان با لباسهای مختلف خودهای الوان درنهایت هیبت وجلالت وعظمت قدم برمیداشته‌اند پرسیدم این موکب همایون که بهتر از آن ندیدم از آن کیست گفته‌اند این ولی خداوند ذوالمنن حیدرصف‌شکن اسدالله الغالب علی بن ابی‌طالب آنکه پیشاپیش اوعلم بدست گرفته فرزند اومحمدبن الحنفیه وآن دوجوان که در طرف راست وچپ او است دو فرزندش حسن وحسین است و آنکه از عقب سر او عبدالله جعفرطیار است و آن جوانان اولاد عقیل وسائر بنی‌هاشم باشندهمه‌جا آمدند تا بموضعیکه آنرا بصرهٔ صغری و خریبه مینامیدند و هریک از روسای لشکر کتیبهٔ خود رادر منزلی و مکانی مناسب جای دادند.

پس روز دیگرامیرالمومنین علیه‌السلام قعقاع بن عمرورا برسالت نزدعایشه و طلحه وزبیر فرستاده‌تا بزلال مواعظ ونصیحت نایره حرارت ایشانرا تسکین دهد قعقاع همه‌جا بمنزل عایشه آمد ازوی پرسید که موجب آمدن توبدین دیارچیست جواب داد

که صلاح حال مسلمانان وطلب خون عثمان قعقاع گفت مطلوب آن است بفرستی طلحه وزبیر را دراین مجلس حاضر کنی تاآنچه گفتنی باشددرحضور اوبگویم عایشه باستحضار ایشان فرمان دادچون حاضرشدند قعقاع همان سؤال را کرد همان جوابرا شنید قعقاع گفت تناقض کلام شماظاهر است زیرا که طلب خون عثمان مستلزم فساد است نه صلاح مسلمانان طلحه وزبیر سبب پرسیدند قعقاع گفت از آن زمان که این فتنه راسرپا کردندتاحال چند کس را بقصاص عثمان خون ریخته اید گفتهاندششصد کس راقعقاع گفت چندین هزار کس رابااین جهت دشمن خود کردیدو اگردراین باب بیشتر مبالغه کنید دشمنان بیشتر ازاین گردند واین مقدمه موجب فساداست نه صلاح عایشه وطلحه وزبیر مفحم شدند قعقاع فرمود همانا آنچه من فهمیده ام شماریاست میخواهید و درطلب آن پا فشاری دارید نه آنکه طالب صلاح امت باشید این بگفت و از جای خویش برخواست وبنزد آنحضرت رفته جریانرا بعرض رسانید حضرت بازبرای اتمام حجت عبدالله بن عباس رابنزدزبیرفرستادشایدامر صلح انجام یابدزبیرچون میدانست که با عبدالله بن عباس محاجه نتواند کردفلذا آنچه درسویدای قلب او بود ظاهر کردوهنگامیکه ابن عباس گفت آخرغرض توچیست زبیر گفت ارید ماتریدیعنی همچنانکه علی خلافت میخواهد منهم طلب آن باشم ابن عباس بخدمت امیرالمومنین آمدفرمود کاراین قوم وجواب ایشان جز بادم شمشیر نشاید

صف آرائی آنحضرت لشگر خویش را وکلمات اودربین الصفین

این وقعه در نیمه ماه جمادی الثانی و بقولی دردهم ماه مذکورروزجمعه ودرسال سی وشش ازهجرت واقع گردید بالجمله چندانکه ممکن بود حضرت اتمام حجت فرمود وتا توانست ارسال رسل نمودچون مایوس گردید مشغول صف آرائی لشگر شدمیمنه لشکررا بمالك اشتر وقیس بن سعدبن عباده سپرده ومیسره رابعماریاسروشریح بن هانی داده وقلب رابمحمدبن ابی بکروعدی بن حاتم سپرده و جناح لشگررابزیادبن کعب وحجربن عدی واگذار کرد وبر کمین گاه عمروبن حمق وجندب بن زهیررافرستاده وبر رجاله ابوقتاده انصاری را معین فرمود ورایت عظمی را بدست فرزندش محمدبن الحنفیه داده وسوار

براسب رسولخدا گردید وعمامه رسولخدارا برسر بسته عایشه نگران آنحضرت بود گفت.همانا علی مانند رسولخدا صف آرائی لشکرمیکند سپس حضرت درمیان دوصف ایستاد وخطبه خواند وازآنجمله فرمود که برشما مخفی نیست که چندآنکه نباید و باید بامخالفان مدارا کردم و ایشانرا بارها نصیحت نمودم تا باشد که از افعال خویش انابت نمایند ایشان سخنان مشفقانه مرا قبول نکردند ودست ازدامن انصاف کشیده پای بند غدر ومکروتلبیس شدند اکنون ازمن مبارزه میجویند عجب است ازطلحه که مردمرا سابقا برقتل عثمان تحریك می نمودوحال صاحب تعزیت وطالب خون او گشته بخدا قسم که افعال طلحه برقانون عقل راست نیاید اگرعثمان ظالم بودچنانچه معتقد او بود سزاوارولائق بحال او آن بود که باقتلهٔ عثمان دوستی کند نه دشمنی واگر مظلوم بودی بایستی که درایام حیوة او بمعاونت قیام نمودی واگرشاکی بودی بایستی که ازخانه خودبیرون نیامدی ومتصدی هیچ امر نگشتی من بهیچ خصلتی از این خصال ودرصفحات روزگار اومشاهده نکرده ام و همین قدر میدانم که دست بیعت بمن دادسپس پای ازدامن متابعت بیرون نهادنخست برعهدوپیمان اقدام نمودوآخر بلوث نقض ذیل عرض خودرا ملوث گردانید خدا یاجزای کردارطلحه را در کنار او بنه واورا هیچ مهلت مده بعد از آن باصحاب نصرت انتساب فرمود که ازمقاتله این طایفه مسروروخوشدل باشیدوازقتل ایشان میندیشید که ایشان عهدمرا شکسته اندوعثمان بن حنیف که ازقبل من والی ولایت بصره بوداورا ازمنزل بیرون کشیدند وبانواع شکنجها اورا معذب کردند وقصد قتل اونمودند و خزینه وبیت المالرا متصرف شدند وجمعی ازصلحاء مثل حکیم بن جبله وفرزندان او را شهید کردند و چهارصدنفر مسلمانرا بدون تقصیر سر بریدند وبعضی ازمسلمانان از ترس جان خودروی بفرار نهادند بدانید که مرك طالبی است درغایت جهد واجتهاد که مقیم ازوی فوت نمیشود ومسافر ازچنك اوروی رهائی نداردوایها الناس ازفرار اندیشه کنید که موجب عاراست ومستلزم نارویقین دانید که بهترین موت قتل است وظیفه آنکه بی دغدغه قدم درپیش نهید وجرائداعمال خودرا برغم جبین وبدلی مرقوم نکنید که ازموت مقدروچنك اجل بحیله و تدبیر نتوان گریخت واین جماعت که درصدد مقاتله

ما برآمده‌اند تاابتدابحرب نکنند شمادست ازآستین بیرون مکنیدوچون ابتدا کردند ازخداوند متعال استعانت جوئید ومردانه بکوشیدولکن ازعقب گریختگان متازید و چشمهای خودرافروخوابانیدوصبررابپیشنهاد خود کنیدوبذکرخدا مشغول باشید وسخن کمتربگوئید وبنام خداحمله کنید که رسولخدا مراوعده نصرت داده‌است چون‌حمله کنید تعاقب جرحی منمائید و هر که فرار کرد ازعقب اومتازید وهر که سلاح خود انداخت متعرض اونشویدوهر که درخانه خودرفت ودر بروی خودبست‌اوراواگذارید واگرمردم بصره امیرشمارا دشنام گویند ملفت ایشان مشوید وبرنساء وذراری‌صدمه مرسانیدوبغیرآنچه درلشکرگاه ایشان‌است مالی ازایشان بغنیمت اخذ مکنید

صف‌آرائی عایشه لشکرخودرا و قصد کعب‌بن سور

از این‌طرف لشکر عایشه ازبصره بیرون‌آمدند وآنهاسی‌هزارمردبودندولشکرحضرت امیربیست یابیست وپنج هزار بودند پس عایشه‌زره بر تن راست کرده و درمیان هودج نشسته وآن هودج را باالواح آهن محکم گردانیدند و برپشت شتری قوی اندام عسکرنام بسته‌اند وعایشه محمدبن طلحه‌را سرخیل سواران قرارداد وعبداله‌بن زبیررا برجمیع پیادگان امارت داد وطلحه وزبیردر قلب لشکر ایستادند وکعب‌ابن اسودرا برمیمنه فرمان روائی داد.ومیسره را بعبداله‌بن عامرسپرد ومروان‌بن حکم وسائربنی‌امیه سان لشکر میدادند وبترتیب و صف‌آرائی پرتوالتفات افکندند .

در روضة‌الصفا گوید کعب‌بن‌سور از دی قاضی بصره پای دردامن عافیت کشید عزم خودراجزم کرد که باطلحه وزبیربمخالفت پردازد وموافقت علی‌نیزننماید ایشان بعایشه رسانیدند که اگر کعب تخلف نماید بنی‌ازدتماما تخلف کنند وکاربکام‌نشود عایشه چون این معنی بدانست کس بنزد کعب فرستاده اوراطلب داشت رسول عایشه چون بنزد کعب رسیده که عایشه باستحضار توفرمان داده و گفت که مادر تو‌بحضور تو احتیاج دارد کعب گفت کاشکی هرگز ازمادر متولد نگشتمی بخدا سوگند که عایشه مادرمن نیست ومن‌حاجتی باین مادرندارم که مرا بآتش دوزخ نزدیك گرداند ورسول را گفت بعایشه بگوبخانه خود مراجعت فرماتا حال مسلمانان اصلاح پذیرد

رسول مراجعت کرده آنچه شنیده بودباز گفت عایشه برخواست وخودبمنزل کعب رفت گفت من ابتدا رسولی بنزد توفرستادم اینك برای احترام تو خودبمنزل توآمدم کعب گفت ایکاش نمیآمدی عایشه گفت بجهت آن آمدم که درطلب خون این خلیفه مظلوم با ماموافقت نمائی کعب جواب داد که ای ام المومنین فراموش کردی که پیش ازاین بچندگاه مردمرا برقتل عثمان تحریص وترغیب مینمودی عایشه جواب داد که من از آن زلت بحضرت عزت باز گشتم وحالاهمت من برتدارك آن گناه عظیم است عایشه چندان سخن رانی وچرب زبانی کرد که آن بیچاره خون گرفته شمشیر برمیان بستو از خانه عافیت بیرون آمده بمیدان محنت وبلیت متوجه گشت وزمام شترعایشه بدست گرفت و گفت تاجان دارم ورقی مرا در بدن باشد این مهار را از دست نمیگذارم چو قبیله ازو دیدند که مقتدای ایشان بر این وجه عمل نمود بترتیب اسباب جنك پرداخته بسپاه طلحه و زبیرپیوسته‌اند وجنك راآماده شدند.

این وقت عایشه برهودج خود سوارشدومشت خاکی گرفت وبرلشکرظفرپیکر آنحضرت پاشیدوگفت شاهت الوجوه حضرت چون این بدید فرمود ومارمیت اذرمیت ولکن الشیطان رمی

مکالمهٔ امیرالمومنین بازبیر در بین الصفین

امیر المومنین اسب‌خودرا بطرف لشگرعایشه پیش راند وزبیررا ندا فرمود زبیر بخدمت‌شتافت چندانکه گردن اسب هریك بدیگری پیوست

پس‌فرمودند ای زبیر آیادرخاطرداری روزیکه من وتو بمرافقت رسولخدا بجائی میرفتیم ودست من بردست تو بود آنحضرت خطاب کردای زبیرعلی را دوست میداری گفتی نعم آنحضرت فرمود که زودباشد که تو بااو درمقاتله برآئی ودرآنحال ظالم باشی تو گفتی بخدا پناه میبرم که برعلی ظلم کنم از این گذشته ترا چه پیش آمد که از روی رضا ورغبت با من بیعت کردی وبی‌موجبی نکشت عهد و بیعت کردی وخـون مراحلال میدانی زبیر گفت که برمن وبر همه مسلمانان لازم است که ترا از خلافت خلع کنیم زیرا که فتنه را از اطراف جمع کردی وبرقتل خلیفه مظلوم تحریص نمودی حضرت

فرمود هان ای زبیر میخواهی مردمرا فریب دهی و در تخدیع ارازل و اوباش مردم این اغلوطه بکار میبندی قصاص خون عثمان از من میطلبید و حال آنکه هنوز خون عثمان از شمشیرهای شما میچکد خداوند متعال شمارا ازرحمت خود دوربدارد که ازواج خود را درپس پرده گذاشتید وناموس پیغمبر را از حجله عصمت بیرون کشید یدوبر هتك ستر او اقدام نمودید گفت عایشه‌بی التماس ما برای اصلاح‌قوم خود تشریف شریف آورده حضرت فرمودای‌زبیر عایشه احتیاج او بشخصی که اصلاح کار او بکند بیشتر استازدیگران ای زبیر بخداباز گرد که‌امروز غایت کارشما عاراست وفردا مترتب براین حرکت‌شماهم عار وهم نارأست‌ای زبیر بخدا قسم من‌میدانم‌وتوهم میدانی وعایشه هم میداند که رسولخدا (ص)اصحاب جمل را لعنت کرده است‌زبیر گفت سبحان‌الله گمان میکنی که‌مااهل‌جهنم خواهیم‌بود و حال آنکه‌سعیدبن‌عمر بن نفیل ازرسولخد(ص) روایت کرده که عشرة من اصحابی من‌اهلا الجنة مگر تو این حدیث رانشنیده‌ای حضرت فرموددرخلافت عثمان از سعید شنیدم که حدیث میکرد اینك اسماء آنها را برای‌من بیان کن زبیر گفت ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر وعبدالرحمن‌بن‌عوف وسعدبن‌ابی‌وقاص‌وابوعبیدهٔ جراح وسعید بن عمر بن نفیل حضرت فرموداین نه‌نفرعاشرایشان کیست زبیر گفت عاشرایشان توباشی حضرت فرمود بحمدالله ای زبیر اعتراف کردی و اقرار نمودی وشهادت دادی که من از اهل بهشتم ولیکن من معترف نیستم که این نه‌نفر از اهل بهشت باشند و من منکر این حدیث هستم وبخداقسم ازرسولخداصلی‌الله علیه‌وآله شنیدم که بعض این جماعت که‌تو نام بردی درجهنم درتابوتی از آتش باشند که آن تابوت درقعرجهنم در میان چاهیکه سنگی برسر آنچاه گذاشته‌اند هرگاه میخواهد خداوند قهار که جهنم را برافروزد فرمان میدهد آن‌سنك را برمیدارند الله الله‌ای زبیر که متصدی این حرب‌شوی وخود را در آتش دوزخ اندازی زبیر چون این بشنید بگریه افتاد گفت مرا یاد آوردی چیزیرا که از خاطر من محوشده بود من‌باتو مقاتله نخواهم کرد پس‌عنان‌بر گردانید و این اشعار بگفت

ترك الامور التی تخشی عواقبها — لله اجمل فی الدنیا وفی الدین
نادی علی بامر لست اذکره — اذ کان امر ابیك الخیر مذحین
فقلت حسبك من عدل اباحسن — فبعض ماقلته ذاالیوم یکفینی
فاخترت عار اعلی نار مؤ حبجة — ماان یقوم لها خلق من الطین

الابیات

پس بنزد عایشه آمد و گفت ای ام المومنین من در هر کاری از روی بصارت وبینائی داخل میشدم مگر این کار را که بصیرتی نداشتم و الحال ملتفت شدم که مرا جنك نباید کردن همانا

ندامت زبیر و قتل او

علی بن ابی طالب مطلبی را بخاطر من آورد که طول زمان از خاطر من محو کرده بود ومن الحال بخانه خود مراجعت میکنم عایشه گفت ای اباعبدالله همانا از شمشیر پسر ابوطالب ترسیده‌ای برتو بأسی نیست چه‌آنکه پیشتر از توازشمشیراو ابطال رجال و فرسان هیجا درخوف ورعب بودند.

وبروایت دیگر چون زبیر مراجعت کرد و بجانب بصره روان شد طلحه فریاد بر کشید ایزبیر ترا چه‌میشودهمانا ابن‌ابی‌طالب تراسحر کرد وبرق شمشیراوشراسیف ترا مملواز خوف و رعب گردانیده زبیر گفت ترس بر من راه پیدا نکرده ولیکن علی‌بن‌ابی‌طالب مراچیزی بخاطر آورد که‌روزگار ازخاطر من محو کرده‌بودپسرش عبدالله‌بن زبیر گفت پسر ابوطالب چیزی بخاطرتونیاورد همانا ترس وجبن تراسراسیمه گردانیده چه آنکه دولشکر عظیم راروبری هم‌دیگر بازداشتی اینك هنگام قتال این عار برما پسنده داری‌وروی‌بفرار میگزاری‌الله‌الله‌یا ابتا که‌دست از این‌حرب‌بازداری فردا زنان مدینه درباره تو چه خواهند گفت واین خال عاررا بچه شست‌وشوخواهی کرد زبیر ازسخن عبدالله درغضب شد گفت مرا به‌جبن نسبت میدهی پس براسب خود نهیب داده‌بر لشکرحضرت امیرعلیه‌السلام حمله آوردحضرت فرمود متعرض‌زبیر نشوید که او کسیرازخم نزند زبیر چندمرتبه‌از میمنهٔ لشکرامیر بمیسره تاخته وبجای‌خود

بر کشت پسرش عبدالله را گفت برتو معلوم شد که من جبان نیستم واز کثرت لشکر باکی ندارم عبدالله گفت بلی ولکن کسیرازخم نزدی زبیر گفت من قسم یاد کرده‌ام که باعلی قتال ندهم عبدالله گفت یاابتا ترا بخدا قسم میدهم که دشمن را برما شادمغرما و شماتت اعدارا برماه پسند و کفاره قسم خود غلامی آزادبنما و کار حرب را آماده باش تادست در گردن آرزو درآوریم وبمقصد نائل‌شویم عبدالله چندان مانند خناس برزبیرخواندن گرفت تااینکه زبیر گفت غلام من مکحول نام حر لوجه‌الله کفارة‌لیمینی ثم عادمعهم عازما علی القتال همام ثقفی درمذمت زبیر این اشعار سروده

أیعتق مکحولا و یعصی نبیه	لقدتاه عن قصد الهدی ثم عوق
أینوی بهذاالعتق البر والتقی	سیعلم یوما من یبر و یصدق
أفی الحق ان یعصی النبی سفاهته	و یعتق من عصیانه و یطلق
لشتان ما بین الضلالة و الهدی	و شتان من یعصی النبی و یعتق

لا بیات

بالجمله زبیر چون آتش حرب مشتعل شد دل برقتال باعلی نهاد و از آن همه مواعظه شافیه و براهین کافیه متعظ نشد درمیان گیرودار نظرش بعماریاسر افتاده که درر کاب علی جانفشانی کند زبیر متذکر شد حدیثی را که خود اوازرسولخداشنیده بود که آنحضرت فرمود یا عما رتقتلك الفئة الباغیه ندعوهم الی الجنة و یدعونك الی النار زبیر یقین که درفئه باغیه داخل شده است که ایشان برباطل و ازاهل آتش اندبربطلان خویش جزم نمود وهم از رسوخداشنیده بود که الحق مع عمار لاجرم چون نایرۀ قتال سمت التهاب یافت زبیر از میدان محاربه بیرون رفت و عزم حجاز نمود مرورا و بروادی السباع که احنف بن قیس وجمعیت اودر آنجابودند افتاداحنف اورا ازدوربدید بشناخت بامردم خود گفت این زبیراست میشود کسی برود وازاوخبری بیاورد یکی ازجماعت که اورا عمر بن جرموز میگفته‌اند گفت من میروم ابن جرموز شمشیری برمیان بسته و براسب خویش سوارشده و بجانب زبیر روان شدچون بدورسیدحال سپاه عایشه پرسیدزبیر گفت هنگامیکه من ازایشان مفارقت کردم فریقین شمشیر بروی هم میزدند ابن جرموز گفت یا اباعبدالله مرا مسائلی است بجواب آن

برمن منت گذار زبیر گفت بیاور مسائل خودرا ابن جرموز گفت مرا خبر ده باینکه چرا عثمانرا مخذول کردی وباقتلهٔ او همرأی شدید تااورا کشته‌اند وثانیا چه پیش آمد ترا که با علی بن ابی‌طالب بیعت کردی وثالثا چه باعث شد که بیعت علی رانقض کردی و رابعا چه ترا براین داشت که ام‌المومنین راازخانه اوبیرون آوردی اورا بر هودج نشانیده به بصره کشانیدی وخامسا برای چه پشت سر پسرخود عبدالله بنماز ایستادی زبیر گفت اماخذلان من عثمانرا خطیئهٔ ای بود که آنرا بتوبه تدارك میکنم واما بیعت من با علی چاره نداشتم جز بیعت چه‌آنکه جمیع مهاجروانصار با اوبیعت کردند و اما نقض من بیعت اوراوجه اواین است که‌من بدست خودباعلی بیعت کردم نه بقلب خودواما بیرون آوردن عایشه‌را ازخانه خویش ماارادهٔامری داشتیم وخداوند متعال غیر آنرا خواست واما نماز من‌پشت سر پسرم عبدالله برای این‌بود که‌اورا عایشه‌بامامت نماز نصب کرد چون‌خاله‌او بود من اورامقدم نداشتم ابن‌جرموزچون این عذرهای ناموجه شنید روی بگردانید وباخود گفت خدابکشد مرااگر ترانکشم چون‌هنگام‌نمازرسید زبیر گفت وقت نمازاست مراامان‌است ازفتك توچنانچه تراامان است ازفتك من‌ابن‌جرموز گفت آری زبیرچون اشتغال بنماز حاصل کرد ابن‌جرموز ازکمین درامد و زبیر را بقتل رسانید وشمشیر واسب‌وزره و انگشتر زبیررا برداشت و بخدمت احنف‌بن قیس شتافت احنف گفت نمیدانم کارخوبی کردی یانه این‌جمله‌بر گیروبخدمت‌امیرالمومنین برسان ابن‌جرموز آن اشیأ را بخدمت امیر المومنین (ع) رسانیده وطلب جائزه نمود فرمود القاتل والمقتول کلاهما فی‌النارابن‌جرموزازاین‌سخن درغضب شد و پس‌از آن ازجمله خوارج گردیدودرجنگ‌نهروان‌بجهنم‌واصل گردیدوحضرت‌شمشیر زبیر بگرفت ودست براومیکشید ومیفرمود چه بسیار کشف کرب‌ازوجه رسولخداابن‌شمشیر کرده (۱)

---

(۱) الزبیربن العوام بن‌خویلدبن اسدبن عبدالعزی‌بن قصی بن کلاب الاسدی کنیه‌اش ابوعبدالله در سن پانزده سالگی قبول اسلام کرد و درجمیع غزوات با رسولخدا بود اورا از حواری رسولخدا میدانسته‌اند درسن شصت‌وهفت سالگی دروادی السباع بدست عمربن جرموز مقتول گردید مادرش صفیه دخترعبدالمطلب بود عیالش اسماء دختر ابی‌بکر بودپسرش عبدالله بن‌زبیر چون بزرك‌شد زبیررا از امیرالمؤمنین منحرف کرد

شروع بقتال و تحریص عایشه مردمرا بجنگ

چون امیر المومنین ملاحظه نمود که لشکر عایشه مهیای حرب شدند اصحاب آنحضرت عرض کردند یاامیرالمومنین این جماعت مارا بزخم تیر از پای در آوردند رخصت فرمای که بآنهاحمله کنیم حضرت بازرخصت نداده فرمود صبر کنید تاحجت برآنهاتمام شود پس‌قرآن‌شریف رابدست گرفت‌و فرمود کیست ازشما که‌این قرآنرا درمقابل این‌قوم به‌برد وایشانرا بکلام الهی دعوت کند جوانی نورس که او رامسلم مجاشعی میگفتند عرض کردیا امیرالمومنین اینك من‌حاضرم‌حضرت فرمود اگر بروی هردودست تراقطع‌خواهند کردجوان عرض کرددرراه‌خداوندمتعال‌سهل‌است‌حضرت‌تاسه مرتبه‌این‌رافرمود ودرهرسه مرتبه این‌جوان عرض کردمن‌میروم‌یاامیرالمومنین(ع)پس قرآنرابدست گرفت ودرمقابل‌لشکرعایشه‌آمدو فریادبرداشت‌هان ایجماعت شاه ولایت شما را بمضمون کلام الهی و این کتاب سماوی میخواند اورا اجابت کنید تارستگار شوید ظالمی ضربتی بدست راست آن جوان زد که قرآن روی زمین افتاد آنجوان قرآنرابدست چپ گرفت دست چپ اورا هم جدا کردند آنجوان مصحف را با هردو بازوی بریده بسینه خودچسبانیدو فرمودمن‌شما را بآنچه‌در این‌اوراق مسطور است دعوت میکنم زخم دیگر بروی زدند ازپای‌درآمد وبروایت‌ابن‌اثیرمادرش نظاره‌میکرد چون‌بدید فرزند او کشته‌شد این اشعار بگفت

یارب ان مسلما اتاهم	بمحکم‌التنزیل‌اذدعاهم
یتلوکتاب‌الله لایخشی‌هم	فرملوه رملت لحاهم
و امه قائمة تراهم	یاتمرون الغی لاتنهاهم

پس جسد مسلم رابمعسکرظفرقرین آوردند تا حضرت بروی نماز گذارد وبعد فرمود الان طاب‌الضراب وقال اللهم‌انی‌اعذرت وانذرت فکن‌لی‌علیهم‌من‌الشاهدین پس فرمان دادمحمدبن حنفیه‌را که رایت عظمی را پیش‌آردوآن رایتی‌بود که جبرئیل از بهشت‌برای‌پیغمبر(ص) دریوم بدر آورده بود که بیرق آن ازیك برك بهشتی بود و رسولخدا دریوم بدر آن بیرقرا گشود وفتح نمود وامیرالمومنین درجنگ جمل آن

بیرقرا گشود وفتح کرد ودریوم صفین خـواسته‌اند ازآنحضرت که آن بیرقرا بگشاید فرمود دیگر کسی این بیرقرا نخواهد گشود مگر یازدهمی از فرزندان من مهدی‌آل محمد که او این بیرقرا خواهد گشودوبالجمله محمدبن‌حنفیه رایت‌راجلوآورد ولشکر حضرت میمنه اوبرمیمنه عایشه ومیسره اوبرلشکرعایشه حمله آوردند ورایت غظمی لشکر عایشه همان هودج بود که پوست پلنگی برآن هودج پوشیده بودند وبالای آن پوست الواح حدید بامیخهای آهن براو استوار کرده بودند وزمام شترعایشه بدست کعب‌بن‌سور قاضی بصره بود وعایشه باصوت جـهوری فریاد میکشید ومردمرا برجنك تحریص میکرد.

پدر بوبکر ترسان وجبان بود   نگه کن‌دخترش‌جنگی‌برآمد

آنگاه امیرالمومنین قبضهٔ خاکی برداشت وبجانب لشکرعایشه پاشید و هلاك آن جماعت‌را ازحضرت جبارمنتقم مسئلت نمودپس دلیران لشکرظفرآئین دست بقتال وجدال برآوردندوبه تیغهای یمانی سرافشانی‌آغازنهاده وسهام دلدوز رخنها برسینهای دلاوران کرده وبگرز گران مغزهای جنگجویانرا از هم متلاشی میکردند و باعدام یکدیگرغایت‌سعی واهتمام‌مبذول‌داشته‌اندوبسوی یك‌دیگر میشتافته‌اندوزبان‌شمشیرو خنجرازهول‌روزمحشرحکایت‌میکردوقبیله‌ازدو بنوضبه‌چون‌سدآهنین بدورهودج‌عایشه پره زدند وپشکل شترعایشه‌را برسروصورت خود میمالیدند ومی‌بوئیدند و میگفته‌اند پشکل شتر عایشه از مشك و عنبر خـوشبوتر است این وقت حجربن عدی الکندی چـون سیل سراشیب و اژدهائی مهیب حمله کرد و همی سر و دست میپرانید و این ارجوزه بگفت :

یا ربنا سلم لنا علیـا   سلم‌لناالمبارك المضیا

المومن الموحدالتقیا   لاخطل‌الرای ولاغویا

بل‌ها دیاموفقا مهدیا   واحفظه‌واحفظ البنیا

فیه وقد لحان له ولیا   ثم ارتضاه بعده و صیا

از یکطرف ابوالهیثم ابن تیهان چون شیرغران باشمشیر سرافشان حمله کردو این ارجوزه بگفت :

قل للزبیروقل لطلحة اننا نحن الذین شعارنا الانصار
نحن الذین رات قریش فعلنا یوم القلیب اولئك الکفار
کناشعار نبینا و دثاره یفدیه منا الروح والابصار
ان الوصی امامنا وولینا برح الخفاو باحت الاسرار

از یکطرف خزیمهٔ ذوالشهادتین چون صرصرعاصف برآن لشکرمخالف حمله میکرد ومیگفت :

لم یغضبو الله الا للجمل والموت خیرمن مقام فی خمل
والموت احری من فرار وفشل ماان لنا بعد علی من بدل

وازیکطرف عماریاسرچون بادصرصر بر آن لشگر ابترحمله آورده و صحابه رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ازپشت سرعلم اوحملهای گران میکردندوبهرطرف که عمارمیل میکردصحابه رسولخدامانندزنبورعسل که ازعقب یعسوب بروندمیرفتند وعمار این ارجوزه میگفت :

انی لعمار و شیخی یاسر صاح کلا ناموءمن مهاجر
طلحته فینا و الزبیر غادر و الحق فی کف علی ظاهر

وازیکطرف عمروبن حمق خزاعی چون اژدهای دمنده وبادوزنده حمله همی کرد واین ارجوزه بگفت :

هذا علی قائد یرضی به اخو رسول الله فی اصحابه

وازیکطرف مالك اشترچون قضای آسمانی وبلای ناگهانی حمله کرد ومانند بادخزان که بردرخت وزیدن گیرد دست ازبدن وسرازتن میپرانید درانوقت ابرمرك باریدن گرفت میزدومیکشت واین ارجوزه میگفت

هذا علی فی الدجی مصباح نحن بذا فی فضله فصاح

این وقت تنور حرب زبانه زدن گرفت وسرودست در اطراف هودج چون برك خزان بروی خاك میریخت و هودج عایشه مانندقنفذ از کثرت باران تیرپربراورده بود

وجائی از بدن آن شتر نبودمگر آنکه نشانه تیر گردیده بودو گردوغبار کارزار وچکاچاك شمشیر های تبارو فریاد دلیران و شیهه اسبان وقعقعهٔ سلاح دلاوران و تبك عمود های خارا شکاف وغرش تیرهای دلدوز که چون تگرك مرك میباریدو هفتصددست درآن روز دراطراف هودج ازتن جداشد بااین حال اصلا تغییری درحال عایشه پیدا نشدو همی مردمرا بر قتال نفس رسول وزوج بتول تحریص میکردو بآواز بلند فریاد میزد ایها الناس علیکم بالصبرفانما یصبر الاحرار بنوضبه هودج عایشه را بگردش درآوردند چنانچه آسیا بگردش درمیآورند این وقت مالك اشتر بفرمان حیدرصفدر بمیمنه اصحاب جمل چون شیر گرسنه که بکله روباه حمله کند پرش آوردوهلال ابن وکیع که سردار میمنهٔ اصحاب جمل بودبقتل رسانید واین ارجوزه بگفت:

انی اذا ما الحرب ابدت نا بها و اغلقت یوم الوغا ابوابها

و مزقت من حنق اثوابها کنا قدامها ولا اذنا بها

لیس العدو روننا اصحابها من ها بهاالیوم فلسن یها بها

لا طعنها اخشی و لاضرابها

وبیك ضرب تیغ عبدالرحمن بن عتاب وحکیم بن حزام که ازسرداران وشجاعان لشکرعایشه بودند بخاك هلاك انداخت.

وازیکطرف عدی بن حاتم چون شیرغرنده حمله کردو این ارجوزه میگفت

اناعدی و یمانی حاتم هذاعلی باا کتاب عالم

لم یعصه فی الناس الاظالم » » » »

ازیك طرف شریح بن هانی چون صاعقه شرربار برآن لشکرغدارحمله برد و این ارجوزه بگفت :

لاعیش الاضرب اصحاب الجمل و القول لاینفع الا بالعمل

ماان لنا بعد علی من بدل

وازطرف دیگر قیس بن سعد بن عباده چون شعله جواله برلشگرعایشه حمله برد واین ارجوزه بگفت

قل للوصی اجتمعت قحطائه نها أن یك حرب اضرمت نیرانها

وازیک‌طرف رفاعة بن شداد البجلی چون برق سوزان بر لشگر عدوان حمله بردواین ارجوزه بگفت

ان‌الذین قطعوا الوسیله — ونازعوا علی علی‌الفضیله
فی‌حربه کالنعجة‌الاکیله — « « « «

وازطرف دیگر حجاج بن عمر الانصاری میزدومیکشت واین‌ارجوزه میگفت

یا معشرالانصار قدجاء الاجل — انی اری الموت عیانا قد نزل
فبادروه نحو اصحاب‌الجمل — ماکان فی‌الانصار جبن وفشل
فکل شئی ماخلاالله جلل

وهمچنین دلیران‌کارزار از اصحاب حیدر کرار چنان شجاعتی نمایان بخرج دادند که قلم نسخ برشجاعت رستم واسفندیار کشیدنداین وقت امیرالمومنین محمد بن‌حنفیه‌را پیش روی خودبحرب اصحاب جمل تحریص کرد ان‌شبل حیدرچون شیر شراره أخنگر برآن قوم ابترحمله نمودوطعنه‌های گران میزد امیرالمومنین ازمبارزت فرزند خوشدل بود واورا تحریص بجهاد میفرمود واین ارجوزه بگفت:

اطعن بها طعن ابیك تحمد — لاخیرفی‌الحرب اذالم توقد
بالمشرفی و القنا المسدد — و الضرب بالخطی والمهند

وفرمود رایت رادرمقابل شترعایشه اورابرزمین نصب کن محمدبن‌الحنفیه‌رایت راگرفت کثرت‌سهام مانع شد که قدم پیش گذارداصحاب خودرا فرمودمهلتی شاید تا این بارش تیر کندی گیرد امیرالمومنین فرستاد که رایت راجلو بکش چون بطول انجامیدخودبنفس نفیس برخواسته و ازپشت سرمحمدبن حنفیه در آمد ودست خودرا بر پشت شانه محمد زد

ابن ابی‌الحدید گوید فوضع یده‌الیسری علی‌منکبه‌الایمن وقال له‌اقدم‌لاام‌لك‌و کان محمداذا ذکر ذلك بعد یبکی ویقول‌کانی‌اجدریح نفسه‌فی‌قفای والله‌لاانسی ذلك ابدا این وقت امیرالمومنین بحال او رقت کرده علم را ازدست محمد گرفت وذوالفقار را

ازغلاف کشیدوخودرادرمیان لشکرعایشه فروبردپس مراجعت کرد وذوالفقار را بازانوی خودراست کردوثانیاحمله کردبازمراجعت کردتاسه مرتبه چنین کردفرزندان آنحضرت ومالك اشترو عماریاسروسائرصحابه التماس کردند گفته اند ماکفایت این لشکرمینمائیم حضرت متعرض جواب آنها نمیشد ونعرهٔ شیرازجگرمیکشید وهمی حمله مینمود پس آنحضرترا قسم دادند عرض کردند یاامیرالمومنین اگرخدای نکرده ترا آسیبی برسد اسلامرا پناهی نباشد بمرکزخود بازگرد که مادفع این قوم خواهیم کردحضرت فرمود لاارید بذلك الاوجه‌الله

شدت محاربه وقتل طلحه

لشکرعایشه بجوش وخروش آمدند وچنان درذهن آنها داخل کردند که اگر علی بن ابیطالب غلبه پیدا کندتمام مردان شمارا یامیکشند یابغلامی اختیار کنند وتمام زراری وزنان شمارا اسیروچون کنیزان برسربازاربفروشند وتمام اموال شمارا بغنیمت بگیرد فلذا اصحاب جمل جنگ کسی بود که ازجان گذشته باشد که یا کشته شودیاغالب شود

درآن گرمی گیر ودار مروان بن حکم کمانرا برسردست کشید وبهردولشکر تیر میزد ومیگفت بهریك تیر بزنم قاتل عثمان است تااینکه تیری بچله کمان گذارد و بجانب طلحه پرانید تیرهمجا آمد برزانوی طلحه جاگرفت پس مروان گفت بعد ازقتل طلحه دیگرخون عثمان طلب نکنم یعنی طلحه قاتل عثمان بودپس رورا بابان بن عثمان کرده وگفت یك نفر ازقاتلان پدرترا بقتل رسانیدم چون آن تیر بزانوی طلحه جای کردازکارافتاد خودرا بکناری کشید چندان خون ازاوبرفت که برهلاك خودیقین کردغلام خودرا طلبید گفت من ازاین تیر که ازشصت قضابمن رسیده جان بدرنخواهم برد مراردیف خود گردان وبشهر بصره درآی امروزهیچ قرشی خون اوضایع تر ازخون من نشدپس غلام اوطلحه را ردیف خود گردانید ودرخربیه داخل شدهمان مکان جان بدادوحسرت خلافت را بگوربرد خسرالدنیا والاخره ذلك هوالخسران المبین بلاذری واقدی ابن اثیرجزری طبری وغیرهم

بالجمله تنورحرب زبانه زدن گرفت و لشکرعایشه چون سد آهنین اطراف هودج راگرفته‌اند وسرودست چون برك خزان دراطراف هودج بزمین میریخت وارا جیز بسیار ابن‌ابی‌الحدید از لشکرعایشه نقل کرده که درذکرآنها فایدتی‌مترتب‌نمیشود مضمون‌جمیع آنها اظهارعداوت شاه ولایت و اظهار اخلاص بعثمان و فداکاری وجان بازی برای‌عایشه‌وهمی فریادمیکردندیالثارات‌عثمان‌اصحاب امیرالمومنین میگفته‌اند یا منصورامت چون مردم بصره این اشعار ازلشگرامیرالمؤمنین شنیدند قدمهای‌آنها متزلزل‌گردید چه‌آنکه‌این نداشعاررسولخدا بودجماعتی بنزدعایشه فریادبرداشته‌اند یا ام‌المومنین باعلی صلح کن طلحه وزبیر کشته شد وعمر وبن یثری وسران سپاه بخون غلطیدند و عبدالله‌بن عامر مجروح شدعایشه‌راضی‌بصلح‌نشدوگفت جل‌الامرعن العتاب وهمی بنوضبه وبنی ازدراتحریص‌بحرب مینمودجماعت بنی ازدهمگروه‌حمله آوردندیکی ازآن میانه فریادی کرد یامعشرالازدکروامحمدبن حنفیه ضربتی بدست او فرودآورد دست اورا جداکرد وفرمود یامعشرالازد فروا امیرالمومنین علیه‌السلام بآواز بلند فرمود شتررا پی کنید که اوشیطان است

عقر شترعایشه واحراق او وفرارلشکراو بروایت روضة الصفا مالك اشتر شتر را پی کردوبقولی اعمش‌بن حنفیه و بقولی امام حسن ومنافات ندارد که هرکدام نیزه‌ای باو زده باشند.

بروایتی چون یکپای شترقطع شد مردی از قبیله بنی ضبه خودرا بجای پای شتر در زیرهودج داده مالك اشتر اورا بقتل رسانید همچنین شتربجای خود بودپای دیگر و یك دست دیگر او را قطع کردندبازشتر بجای خود بود مالك تعجب کرد حضرت أمیر علیه‌السلام فرمود دست دیگر شتر راهم قطع کن که شیطان اورانگاه داشته مالك ضربتی بزد هودج برزمین افتاد و فریادی ازآن شتر بلند شد که تاآن روز چنین فریادی نشنیده بودند چون شتر بر زمین افتاد تمام لشگر عایشه همه فرار کردند و کسی بجای خودباقی نماند

در مناقب ابن شهر آشوب میفرماید که امیرا لمومنین نیزه بدست محمد بن الحنفیه دادو فرمودبرووشتر عایشه راپی کن محمد نیزه بگرفت وچندانکه سعی کرد بنوضبه راه‌ندادند وبارش تیر بیم آن بود که محمد راازپای درآوردلاجرم مراجعت کرده جناب امیرعلیه‌السلام نظربفرزند خود نمود که فتح نا کرده مراجعت کرد این معنارا نه‌پسندید فرزند ارجمندش ابومحمد امام‌حسن ع چون این‌بدیدنیزه ازدست برادرش محمدبن‌الحنفیه بگرفت وبجانب‌شترعایشه عجلت فرمودواز کثرت‌اعدا اصلااندیشناك‌و سراسیمه‌نگردید صفوف راشکافت تانیزه رابرشکم شترعایشه فروبرد بانیزه خون‌آلود بجانب‌پدربر گشت محمدچون این بدیدآثار خجلت در جبههٔ مبارکش ظاهر گردید امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود یا محمد بر تو بأسی نیست‌حسن‌فرزندرسولخداست‌وتو فرزند منی ،

چون هودج بروی زمین‌افتاد عمار یاسر نیزهٔ خود رابربند هودج زده‌آنرا قطع کرده وعایشه رافرمود ای‌ام‌المؤمنین‌چگونه دیدی ضربت دست‌فرزندان خود راعایشه گفت کارحرب همین است گاهی غالب میشوند و گاهی مغلوب ایعمارتوپیرشده‌ای ودر راه علی دین خود راازدست داده‌ای عمارفرمودمراچندان عقیده‌باقی مانده‌است که علی را امام مفترض الطاعه میدانم و بهرچه امربفرماید اطاعت میکنم وتوهم میدانی که اطاعت علی واجب‌است‌ولیکن‌آن بغض که تراباعلی باشد کاربندچنین فضیحت شده‌ای عایشه ترسید که عمارفضایح اوراتشریح کندلاجرم‌لب فروبست .

این وقت‌امیرالمؤمنین(ع)آمد وبرسرهورج ایستاد وعصای خود رابرهودح بزد وفرمود ایحمیراء خواستی مرابکشی چنانچه عثمانرا کشتی‌آیا باین قتال ترا خداوند متعال فرمان داده بودحرمت رسولخدا راضایع کردی وآبروی اسلامرا بباد بردی عایشه چون جوابی نداشت گفت یا علی چون ملك بدست توافتاد احسان کن حضرت فرمود بمحمدبن ابی‌بکرخواهرخود رادریاب محمد دست درهودج کرده دست‌اوبدست عایشه رسید گفت کیستی که دست‌بحرم‌رسولخدادرازمیکند‌محمدفرمودا‌قرب‌ناس بسوی‌تومحمد

برادر تو هستم ودشمن ترین مردم با تو برخیز که خودرا رسوی کردی بگو بدانم زخمی بتو رسیده است یا نه گفت یك چوبه تیر بمن رسیده چون زره در تن داشتم بمن آسیبی نرسانیده سپس فرمان داد اورا بخانه صفیه بنت عبدالله الخلف خزاعی منزل دادند وفرمان داد تا شتر عایشه را با آتش سوختند وخاکستر شرا بباد دادند وقال علیه السلام لعنه الله من دابة فما اشبهه بعجل بنی اسرائیل ثم قرأ (وانظر الی الهك الذی ظلت علیه عاكفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفاً

عدد مقتولین جنك جمل و تکلم آنحضرت باقتلی

در روضة الصفا گوید هفده هزار لشکر عایشه بودند وسه هزار لشکر امیرالمومنین (ع) بنا براین مجموع قتلی ازطرفین بیست هزار میشود

ودر ترجمه مستقصی گوید عدد شهداء لشگر امیر از نهصد درنگذشت

و درفتن بحار میفرماید عدد مقتولین لشگر عایشه شانزده هزار وهفصد ونود نفر بودند ولشگر عایشه سی هزار بودند وشهداء لشگر امیرالمومنین (ع) هزار وهفتاد نفر بودند ومجموع لشگر آنحضرت بیست هزار بود وصد وهفتاد نفر آنها ازبدریین خاصه وچهار هزار از صحابه رسولخدا از مهاجر و انصار بودند که در جمیع مشاهد ملازم رکاب رسول اکرم (ص) بودند و در حیوة الحیوان در ترجمهٔ جمل مقتولین اصحاب جمل را هفده هزار وشهداء لشگر امیرالمومنین (ع) هزار نفر گفته

و جنك جمل روز پنجشنبه دهم یا پانزدهم جمادی الاول یا جمادی لاخر سال سی وشش ازهجرت بوده من ارتفاع الشمس الی قریب العصر یعنی آفتاب که بلندشد تاعصر دریك روز خاتمه پیدا کرد شیخ مفید درارشاد میفرماید امیرالمومنین علیه السلام چون بقتلای اصحاب جمل عبور داد آنها را مخاطب ساخت فرمود من آنچه خداوند متعال بمن وعده فرموده بود ازنصر وظفر یافتم شما یافتید آنچه خداوند متعال مهیا کرده بود ازعذاب ونکال اگرچه شما عشیره وقبیله من بودید ولکن اعوذ بالله من مصارع السوء بجسد معبد بن زهیر بن امیه عبور دادند فرمود اگر فتنه برثر باشد این جوان دست باو میرساند پس عبور بجسد مسلم بن قرطه داد که بخاك مذلت افتاده بود فرمود این مرد بطلب خون عثمان درپای هودج عایشه شمشیر میزد وحال آنکه خود از کسانی بود که

عثمان درمکه ازاو چیزی گرفته بود باورد نمیکرد این مسلم ازمن خواهش کرد که بعثمان بگویم حق اورارد کند من گفتم وعثمان باورد کرده عثمان گفت اگر وسیله جز توبنزد من آورده بود باوچیزی نمیدادم چه آنکه گمان ندارم ازمن چیزی بخواهد پس این بدبخت شوم برای طلب خون عثمان شمشیر بروی ما کشید تا بجزای خود رسید پس بجسد عبدالله بن حمید بن زهیر رسید این عبدالله چنان گمان کرده که برای رضای خدا شمشیر بروی ما کشیده وحال آنکه اوازجمله کسانی بود که نامه بعثمان نوشت ودرآن نامه طعن وتوبیخ عثمان کرد پس اوچیزی باو داده و او را ازخود راضی کرده پس بجسد عبدالله بن مغیرة بن الاخنس عبور داده فرمود پدر این مرد در یوم الدار بنصرة عثمان کشته شد امروز بطلب خون پدر بروی ماشمشیر کشید تا بپدر خویش ملحق گردید پس بجسد کعب بن سور قاضی بصره رسید فرمود این همان کعب بن سور است که مصحف را درگردن خود انداخته وبرای نصرت عایشه مردمرا بسوی خود میخواند ومیگفت بیائید بسوی آنچه دراین قرآن است وحال آنکه ازعلم قرآن چیزی نمیدانست وخدا رامیخواند که مرا بکشد تا خداوند اورا کشت پس فرمود بنشانید کعب بن سور راپس اورا نشانیدند حضرت فرمود ای کعب من یافتم هراینه بتحقیق آنچه پروردگار من بمن وعدهٔ نصرت داده بودآیا یافتی توآنچه را که خدا بتووعده داده بود البته وعده خدا حق است پس بجسد طلحه عبور کرد وفرمود این است طلحه که نکث بیعت کرد ومردم را بدورخود جمع کرد وآتش فتنه را روشن کردوهمی دامن زد که مراوعترت مرا بقتل برساند و برتخت سلطنت جای کند عاقبت خود باین آتش که خود روشن کرده بود نابودشد پس فرمود طلحه رابنشانید پس اورا نشانیدندوبااوتکلم کرد مثل آنچه با کعب بن سور فرمود بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند یاامیرالمؤمنین شما با کعب بن سور وطلحه بعد از مقتول شدن تکلم میکنی حضرت فرمود بخدا قسم هراینه شنیدند کلام مرا همچنانکه اهل قلیب بدرشنیدند کلام رسولخدارا پس حضرت شهداء را جمع کردند و برآنها نمازخواندند و درهمان مکان دفن نمودند

فرستادن عایشه را بمدینه و مکالمه ابن عباس با او

سپس امیرالمومنین علیه السلام عبدالله بن عباس را طلبید وفرمود سرعت کن و بنزد عایشه بروو بگو امیرالمؤمنین میگوید باید شتاب کنی و بجانب مدینه مراجعت کنی ابن عباس گوید همی آمدم تا بدرخانه عایشه رسیدم طلب اذن کردم رخصت نداد بدون اذن داخل خانه شدم دیدم فرشی گسترده نیست تا جلوس نمایم وساده‌ای در کنار خانه دیدم برداشتم گسترانیدم وبر بالشی تکیه دادم عایشه ازعقب پرده فریاد کشید یا بن عباس همانا سنت رسولخدا راازدست دادی داخل خانه من بغیراذن من شدی و بر وساده من بغیراذن من جلوس نمودی ابن عباس که زبانی تیزتراز لب شمشیر داشت فرمود ما اولی ازدیگران باشیم درعمل بسنت پیغمبروتوسنت راازما آموختی همانا خانه توهمان بیتی است که رسولخدا(ص)درمدینه برای تومعین فرموده است وترا امرفرمود که ازآن خانه بیرون نیائی توفرمان رسولخدارا بطاق نسیان نهادی وبر نفس خودظلم کردی وعصیان امرخدا ورسول نمودی درمقام سوق عسکرو تجهیزلشکر بیرون آمدی وخلقی کثیر را بچنگال اجل گرفتار کردی چون بمنزل خود مراجعت کردی ما بدون اذن تو داخل خانه تو نشویم وبرفرش تو بدون اذن توجلوس نفرمائیم اینك حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که عجلت کن وساز سفرمدینه نما ونباید در این فرمان امیرالمؤمنین تأخیری شود عایشه ازآن حقد که باامیرالمومنین داشت بدش آمد که ابن عباس ازآن حضرت تعبیر بامیرالمؤمنین کرد فلذا گفت خدا رحمت کند امیرالمومنین راواوعمر بن الخطاب بود ابن عباس فرمود برغم انف تواصحاب جمل امیرالمومنین علی بن ابی طالب است لانه امس الناس برسول الله رحماً واقرب قرابته واقدم سبقاوا کثرعملاوعلما واعلی منارا واکثراً آثارامن ابیك ومن عمرعایشه گفت من این سخن راباورندارم ابن عباس فرمود بخداقسم من پدران ترا خوب میشناسم وشومی حال وسوءمقال وشرارت افعال آنهارامن حفظ کرده‌ام علی الخصوص بنی تیم و پدران تونبودند مگرجماعتی از شتر چران که درصحراو قفار باتمام مشقت گاهی بچرانیدن گوسفندان و دوشیدن شتران و کشیدن هیزم اشتغال

داشته‌اند و با عبای کهنه وجامهٔ دریده زندگانی میکردند جدتو ابو قحافه اجیر عبدالله بن جزعان بود وازپس مانده طعام میهمانان وباقی مانده نان‌ایشان تعیش‌میکرد امروز هوای سلطنتی بر سر تو افتاده در مقام امر و نهی بیرون آمده ای و خود را مفترض‌الطاعه میدانی چندان ابن‌عباس طعن وتوبیخ عایشه کرد که‌بانگ‌عویل و ناله عایشه بلند شدو گفت ای پسر عباس بخدا قسم دشمن‌ترین اماکن مکانی است که‌شما بنی هاشم در اوساکن باشید ابن‌عباس گفت بلی سزای نیکی بدی است عوض آنکه بنی هاشم احب‌الناس باشند در نزد تو جهت اینکه تودختر ام رومان بودی بواسطه‌بنی هاشم ام‌المؤمنین شدی ومیخواهیکه همه مردم‌ترامطیع ومنقاد باشند وپدر تو ابوبکر بن‌ابی قحافه صاحب عبائه بود که هم‌فرش و هم لحاف او بود بواسطه بنی‌هاشم صدیق گردید و خود را اولی الامر میدانست امروز توایشانرا دشمن میداری و دق باب مخالفت میفرمائی‌عایشه گفت منت برمن‌میگذاری بررسولخدا ابن‌عباس فرمودچگونه منت نگذارم چه آنکه تووصله عاریه بیش نیستی ومثل تو شعسغ‌فعلیراماند که‌هر گاه کهنهٔ شد تبدیل کنند و از سائر زنان رسولخدا بهتر نیستی مع‌ذلک‌میخواهی قول تو مطاع وفرمان تولازم الاتباع بوده باشد وما پوست و گوشت پیغمبریم چگونه خود را شریف ترازتو ندانیم پس‌ابن عباس دراین باب اشعاری سرود و از جای خود برخاست بخدمت أمیر المؤمنین رفته جریانرا بعرض حضرت رسانید حضرت فرمود من میدانستم که عایشه چه خواهد گفت فلذا ترا فرستادم که از عهده جواب او بیرون آئی.

در بعضی روایات دارد که عایشه از رفتن بجانب مدینه امتناع کرد تا اینکه حضرت عمار یاسررا بخدمت او فرستاد که حرکت کند والاوصیت‌رسولخدا رادرحق او جاری کند عمار عرض کرد آن کدام وصیت رسولخدا (ص) طلاق زنان خود را در کف کفایت من‌قرار داد که‌اگر بخواهید آنهاراطلاق‌بگویم‌عمار بنزدعایشه‌رسید وفرمود امیرالمومنین میفرماید که حرکت کن والا وصیت رسولخدا را درتوجاری

خواهم کرد عایشه چون میدانست وصیت چیست بالفور ساز سفر کرده متوجه مدینه گردید.

در احتجاج طبرسی از سعدبن عبدالله اشعری از امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه سئوال کرد معنی این‌طلاقرا حضرت فرمود خداوند متعال شان زنان پیغمبر را زرك قرار داد وبشرافت امهات مومنین اختصاص پیدا کردند ورسولخدا (ص)بامیرالمومنین فرمود یا اباالحسن این شرافت برای این زنان من‌باقی است مادامیکه درطاعت خدا باقی‌باشند هر کدام که معصیت پروردگار بنماید و بر تو خروج کنند او را طلاق بگو و این شرافت را از او ساقط بنما اقول هذه الروایت صرحت بان عایشه لیست من امهات المومنین.

بالجمله چون عایشه ازرفتن امتناع داشت ابن‌عباس عرض کرد یاامیرالمومنین عایشه را در بصره بگذار هر جا که میخواهد برود حضرت فرمودیاابن‌عباس عایشه در ایثار فتنه کوتاهی نخواهد کرد باید بمدینه برود تامردم از فتنه او آسوده شوند.

و عن المفید دخل امیر المومنین علیه‌السلام علی عایشه لما ابت‌الخروج فقال لهاارجعی الی‌بیتك‌الذی ترکك رسول‌الله یبه قالت لاافعل فقال‌لهاارجعی و الا تکلمت بکلمة تعلمینها یعنی ترا طلاق میگویم عایشه بترسید ناچار ساز سفر کرد آنحضرت چهل زن از قبیله عبدقیس لباس مردانه در بر آنها کرده و بمصاحبت عایشه بجانب مدینه روان کرد عایشه چون بمدینه رسیداو را گفته‌اند علی ابی‌طالب باتوچه‌معامله کرد عایشه گفت بخیر و خوبی ولکن جمعی از مردان اجنبی را بمصاحبت من بجانب مدینه فرستاد در آن وقت آنزنان لباس خود راتغییر داده‌عایشه دید این چهل نفر از زنان قبیله عبدقیس است فقالت یابن‌ابی‌طالب‌مازدت‌الاتکرما یعنی هرچه از تو بروز کرد همه کرامت‌وبزرگواری بود.

خطبه امیرالمؤمنین در مذمت اهل بصره

امیرالمومنین علیه‌السلام چون عایشه را بسوی مدینه روانه نمود بجانب مسجد شتافت منادی وآنحضرت ندا کرد که الصلوة جامعه و لاعذرلمن تخلف الا من علة فلا تجعلوا علی انفسکم سبیلا پس آنحضرت نماز بجای آورده بر خواست و تکیه بدیوار مسجد داده وپس‌از حمد وثنای الهی ودرود برحضرت رسالت پناهی بر طعن و توبیخ مردم‌بصره وآن ارض میشومه پرداخت وفرمود یا اهل البصره ویا اهل المؤتفکة ویا جندالمرئة و یا اتباع البهیمة رغا فاجبتم و عقر فهربتم اخلاقکم دقاق ودینکم نفاق وماؤکم زعاق وعهدکم شقاق بلادکم انتن بلا دالله تربته و ابعدها من السما قریبته من الماء المقیم بین اظهر کم مرتهن بذنبه والشاخص عنکم متدارك برحمته من ربه خفت عقولکم وسفهت حلومکم فانتم غرض لنابل و اکلة لاکل وفریصته لصائل وایم الله لتغرقن بلدتکم حتی کانی انظر الی مسجدها کجوعجوعسیفنته فی لجة بحر .

حاصل‌مضمون کلام بلاغت نظام ولی ملك علام این است که‌میفرماید ای مردم بصره وای خلقیکه در معرض هلاکت افتاده‌ای اصحاب عایشه که همین عار شما را کافی است .

که لشکر زنی شدید ومتابعت شتر اورا کردید چون صدای شتر بلندشدمانند ورو ملخ او را احاطه کردید چون شتر راپی کردند همه پا بفرار گذاشتید شمارا نه خلق نیکو ونه دین درست ونه آب خوشگوار و نه پابند عهد و میثاق غیراز نفاق و شقاوت از شما چیزی تراوش نمیکند شهر شما گندیده ترین شهرها و آب و خاك شما پست‌ترین آب و خاکها و دورترین شهرها برحمت حق تعالی که از آسمان نازل میشود واقع در کنار دریا ساکن دراین شهر درگرو گناهان خود باشد و کسیکه از این شهر بیرون میرود بسبب نزول رحمت پروردگار بر او تدارك مافات خودرامیکند شما مردمی هستید که عقلهای شما طفلانه ورأیهای شما زنانه شما نشانه تیرانداز ان ولقمه شکم پرستان وفریصه درندگان کنایه ازاینکه هر بی‌سروپائی هرحکمی بشما

بنماید آنرا قبول میکنید لاعن شعور از آن تبعیت مینمائید بخدا قسم این‌شهر شما طعمه غرق خـواهد شد بنحویکه کنگره مسجد شما همانند سینهٔ کشتی روی آب نمایان باشد .

پس آنحضرت نبذه‌ای از وقایع آتیه‌واخبار غیبیه از خراب بصره و فتنه چنگیز و تتار و صاحـب زنج و بناء بغداد و مـاوقع فیها بیان فرمود عطف عنان بجانـب کوفه فرمود .

فاذااخذت بمجامع الکلام فنقول مستعیناً بالله تعالی که‌این حرب جمل متضمن کفر کسانی است که بر آن حضرت‌خروج کردند واگرموضوعا کافر نباشند حکم کفارازدخول ناروممعذب شدن بعذاب خداوند قهار برایشان جاری است ومتن قرآن شاهد براواست که‌میفرماید (اطیعوالله واطیعوا الرسول واولی‌الامر منکم) و باتفاق جمیع مسلمین اولی الامر بعد ازقتل عثمان امیرا لمؤمنین علیه‌السلام بود که اطاعت اوبرهمهٔ مردم واجب بود و مخالفت امراو بررجال ونساء ازمهلکات موبقه و گناهان کبیره بود و حضرت حمیرا چندان بعوض اطاعت دق بـاب مخالفت نمود که سی هزار خلق را بکشتن داد و ابناء سنت چون خروج عایشه را نمیتوانند انکـار بنمایند چناچـه قصهٔ غدیر را بعضی از ایشان انکار کـردند ناچار در مقام تأویلات رکیکه بیرون آمدندوازراه عوام‌فریبی وشیادی خروج‌عایشه را برای‌اصلاح گفته‌اند وآنرا منقبتی ازمناقب عایشه میشمارند وعمل اوراموجب اجر وثواب‌میدانند که از برای طلب خـون خلیفه مظلوم سعی خود بـکار بـرده و در مقام اصلاح بین امت درامده .

و طائفه دیگر از اهل سنت که اهل تاریخ و اخبار و مطلع بنکات و دقایق آثار هستند این معنی را که خروج عایشه برای اصلاح بوده مقرون بصواب ندانند میـگویند خرجت عاصیه و لکنها تابت من بعد ذلك و باید دانست که این دومدعی هردو باطل است .

اما مدعای اول که خروج عایشه از برای اصلاح بود بطلان آن غنی ازبیان است بوجوهی اول آنکه‌فتنه‌أی‌واقع نشده بود تاعایشه درمقام اصلاح آن‌بیرون آید بلکه خود ایجاد فتنه کرد بجهت کراهت‌او ازخلافت‌حضرت امیرالمؤمنین‌ونمیخواست آنحضرت خلیفه شود وباتفاق مورخین معتبرعایشه‌مردمرا تحریص بقتل عثمان میکرد که او کشته بشود وخلافت بطلحه برسد وچناچه دراول تیمی بود بازهم‌خلافت‌تیمی بشود چون طلحه‌ار قبیله‌تیم بود(۱)

دوم آنکه خروج‌عایشه ازبرای‌اصلاح با مدعی‌اوتناقض‌داشت‌چه‌آنکه‌تمام کتب تواریخ پراست که خروج‌عایشه برای طلب خون عثمان بود چنانچه در کتب مذکوره وغیر آن کلام عایشه را نقل کردند که‌گفت والله لاطلبن بدم عثمان فأنه قتل مظلوما پس عایشه هوای قتل‌و قتال برسرداشت نه‌هوای‌اصلاح .

سوم آنکه اگر عایشه برای اصلاح حرکت کرده بود بایستی وجوه مهاجرو انصار وغازیان‌بدر .

و بزرگان بنی هاشم بااو موافقت کنند نه آنکه مثل مروان بن حکم و عبدالله بن عامر و فسقهٔ بنی امیه و جماعتیکه پشکل شتر عایشه را عوض مشك و عنبر می‌بوئیدند و میگفتنداندبشکل‌شترعایشه‌مادر مؤمنان بهتر از مشك عنبر است(۲)

(۱) چناچه ابن‌اتیر وطبری درسنهٔست وثلاثین و غیر هما نقل کردند واین جماعت دشمنان امیر المؤمنین بودند ابن ابی‌الحدید درجزءاول شرح نهج‌البلاغه ص۴۸ طبع مصر کنته که‌بنی صنبه دررجز خودمیگفته‌اندنحن بنوصنبته‌اعداعلی ذلك‌الذی بعرف‌قدما بالوصی وکفته‌ذکر هذه‌الاراجیزوالاشعار باجمتها ابومخنف‌لوط بن‌یحی فی‌کتاب الجمل وابومخنف من‌المحدثین و ممن یری صحة الامامه‌با الاختیارولیس من الشیعه و لا معدو دامنهم

(۲) ابن ایثر مبرزی در کامل التواریخ در حوادث سنهٔست و تلاثین ص۸۰ طبری درسنهٔ مذکور ص۱۷۲ عمربن فهد مکی در کتاب انحاف الوری باخبارام‌القری در سنهٔست وتلاتین ومحمد خواوند شاه‌شافعی درجلددوم روضته‌الصفا درخلافت امیرالمؤمنین ص۲۳۶ وصدها کتابهای دیگر.

چهارم آنکه اگر سیر عایشه ازبرای اصلاح بود احتیاج بهودج ازآهن نبود چه آنکه مصلحولو جنك سرپا باشد بی صلاح و آلات حرب قدم بیرون گذارد فضلا از اینکه جنکی سرپا نباشد ودشمنی برای اویافت نشود همه مسلمین عایشه را احترام میکردند کسی ارادهٔ سوئی نسبت بعایشه نداشت پس هودج آهنی ساختن بتمام صراحت دلالت دارد که عایشه قتال با نفس رسول وزوج بتولرا وجهه همت خودساخته بود در روضه الصفا (۲) گفته هودج عایشه را که بصفایح حدید استحکام داده بودند بر شتری قوی هیکل بار کردند .

پنجم آنکه اگراین سفر عایشه برای اصلاح بود هنگامیکه عایشه حفصه را بیاری خود طلبید واواجابت کرد و خواست باعایشه حرکت کند عبدالله بن عمر که صحابی مقبول القول در نزد عامه است مانع نمیشد خواهر خود را بلکه مقتضی دیانت ابن عمر که عامه مدعی آن باشند لازم بود که ابن عمر همراهی کند و خود بهمراه عایشه سفر کند فضلا از خواهر خود ابن ابی الحدید در جلد ۲ ص ۸۰ گفته ارسلت عایشه الی حفصه تسئله الخروج والمسیر معهافبلغ ذلك عبدالله بن عمر فاتی اخته فعزم علیهافاقامت وحطت الرحال بعدماهمت و نیز طبری در تاریخ خود ص۶۷ و ابن اثیر در کامل التواریخ ص ۸۱ از حوادث سنهٔ ست و ثلاثین کفته فاجا بتهم حفصه الی المسیر معهم فمنعها اخوها عبدالله.

ششم آنکه اگر حرکت عایشه از مکه بجانب بصره برای اصلاح بود چرا ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها او را منع میکرد و چندانکه توانست او را موعظه ونصیحت کرد واخبار رسولخدا راکه درحق امیرالمؤمنین ودرحق اوبیان کرده بود بیادش آورد واومرتدع نشد وبر امام زمان خود خروج کرد اگراین سفر سفرجائزی بود وباواصلاح حاصل میشد البته ام سلمه ازعایشه سبقت میگرفت ونمیگذارد این دولت ذات البین نصیب عایشه بشود برای اینکه ام سلمه بانوئی بود که در امر هر چیزی ازدیگران سبقت میگرفت حقیر ترجمه او را مفصلا در کتاب ریاحین الشریعه نکارش

(۲) جلد ۲ ص۲۴۲ ذ مثله حیوة الحیوان درلغة جمل کامل التواریخ ص۹٦ طبری والامامن والسیاسه .

داده‌ام که بعداز خدیجه کبری امسلمه بهترین زوجات رسولخدا (ص) بود بالجمله ابن ابی‌الحدید درجلد ۲ شرح نهج‌البلاغه ص ۷۷ ازابو مخنف حدیث کند که‌عایشه بنزد امسلمه آمد که اورا فریب دهد وباخود همدست بنماید بر خروج و طلب خون عثمان گفت ای دختر ابی امیه تو اول زنی بودی از زوجات رسولخدا که از مکه بمدینه هجرت کردی و بزرگترین بانوان سید انبیأ تو بودی و بیشتر اوقات جبرئل درمنزل تو به پیغمبر نازل میشد و درحجرهٔ تو رسولخدا تقسیم میکرد نفقهای ما را امسلمه فرمود غرض تو از این سخنان چیست عایشه گفت خبر داده اند که صحابه عثمانرا توبه دادند واوتوبه کرد با این حال در ماه حرام در حالیکه صائم بود او را کشته‌اند و من قصد آن دارم که بجانب بصره بروم و با من طلحه و زبیر میباشد شما هم با ما مساعد باش وما بجانب بصره حرکت بفرما امید است که بدست ما امرامت اصلاح بشود .

امسلمه فرمود من دختر ابی امیه هستم حبائل مکرتو بمن بند نخواهد شد ایعایشه مگر تو نبودیکه دیروز مردمرا بکشتن عثمان تحریص میکردی و میگفتی اقتلوا نعثلا قتل‌الله نعثلاوعثمانرا بغیرنعثل نام نمیبردی‌از آنطرف مقام ومنزلت‌علی‌را کاملا میدانی و میشناسی و اگر تو آنرا فراموش کردی من ترا یادآوری کنم آیا درخاطر داری روزیکه رسولخدا صل‌الله‌علیه‌وآله دست علی را گرفت وداخل حجره گردید وبا او مشغول راز گفتن شد ورازآنها بطول انجامید پس خواستی تو داخل‌حجره شوی ترامنع کردم مخالفت مرا کردی رفتی وباشتاب باچشم گریان برگشتی گفتم ترا چه میشود گفتی رفتم در حجره و علی را عتاب کردم گفتم ای پسر ابوطالب از نه‌روز یك روز نوبت من‌است وتو این یك روز راهم رسولخدا را از من باز میداری ازسخن‌من رسولخداچنان‌غضب کرد که صورتش سرخ گردیدوفرمود برگرد بعقب بخدا قسم دشمن نمیدارد علی را احدی از اهل بیت من و غیر ایشان از سایر مردم مگرآنکه از ایمان‌خارج‌است ازاین‌جهت برگشتم وازرفتن‌خودپشیمان شدم عایشه گفت‌این قصه را بیاد دارم.

ونیزامه سلمه فرمودایعایشه درخاطرداری که من وتوبارسول خداصلی‌الله‌علیه وآله بودیم وتوسرآنحضرترا می‌شستی و من مشغول ساختن حریره بودم بناگاه رسول خدا سرخودرابلند کردو فرمودیالیت‌شعری‌ایتکن صاحبةالجمل الادبب‌تنبحهاالکلاب الحوأب فتکون ناکبته‌عن‌الصراط) یعنی‌ایکاش میدانستم کدام یك‌ازشماهاسوار برشتر پرموئی‌خواهیدشد؟ وسگان‌آب حواب بروی اوصدامیکنند واوازطریق حق منحرف وبرکنارخواهدبود ومن چون این بشنیدم برخود بلرزیدم و گفتم پناه میبرم بخدا و رسول وخوف مرا فرگرفت که دست ازساختن حریره برداشتم پس رسول‌خدا دست‌بر پشت توزد وفرمود ایحمیرا بترس از اینکه‌آن زن تو باشی عایشه گفت آری این‌قصه یادم‌هست ودرخاطردارم

ونیز امسلمه فرمودایعایشه درخاطرداری که من وتودر سفری‌بارسولخدا بودیم وعلی‌ابن‌ابی‌طالب نعلین رسولخدارا‌پینه میزدورسولخدا ص درسایه درختی نشسته بود وپدرت ابوبکر باعمررخصت گرفته‌اند که برانحضرت وارد شوند ومن وتوبرخواستیم وعقب پرده رفتیم‌پس پدرت باعمرداخل شدند ومشغول گفتن‌حدیث گردیدند ازانجمله عرض کردند یارسول‌الله مانمیدانیم مدت مصاحبت ماباشما چقدرمیباشد اگرمارااعلام میکردی که خلیفه وجانشین شما کیست که بعدازشماملجا ومفزع مابوده باشد فرمود اری مکانه یعنی همانا من اورا می‌بینم واگر تعین کنم هرآینهٔ متفرق میشوید مثل تفرق بنی‌اسرائیل ازهارون برادرموسی‌این وقت ابوبکروعمرساکت شدند وبرخواسته بیرون رفته‌اند ومن وتوبنزد رسولخدا مراجعت کردیم‌وتودرتکلم بارسولخدا بیشتراز ماجرئت میکردی گفتی یارسول‌الله کدام کس‌را برآنهاخلیفه قراردادی فرمودخاصف النعل یعنی‌آنکس که کفش‌مرا پینه میزند چون نظر کردیم غیرعلی‌ندیدیم توگفتی یا رسول‌الله‌مابغیرعلی کسی‌را نه‌می‌بینیم رسولخدا فرمودوصی‌من همان است عایشه گفت آری این قصه درخاطرم هست

ام سلمه فرمودبعدازاین داستانهاخروج توازخانه خودچه معنی‌داردعایشه گفت

من غرضی ندارم جزاصلاح بین‌الناس وامیدوارم که خداوند انشاالله مرا اجرجزیل عنایت فرمایدام‌سلمه فرموخوددانی سپس جریانرا ام‌سلمه‌برای امیرالمومنین مکتوب کرد و عرضه داشت که اگر رسولخدا مارا فرمان نداده بود بقعود در بیت من در رکاب‌شما حاضر میشدم اینك پسر خودرا فرستادم که در رکاب شماتحت فرمان شما بوده باشد.

ونیز ابن ابی‌الحدید در جلد مذکورص ۷۹ گفته‌که ام‌سلمه بعدازأن مواعظ مذکورچادربرسر کرده وبخانه‌عایشه رفته و گفت‌ایعایشه‌أنك سدة بین محمدرسول‌الله وبین‌امته وحجابك مضروبة علی‌حرمته قدجمع‌القرآن ذیلك الخ این حدیث شریف که دلالت واضحه برعزارت ام‌سلمه دارد وبانواع مختلفه عایشه را ازاین‌سفرممانعت نمود وابن‌ابی‌الحدیدبعدلغات کلمات ام‌سلمه‌راشرح کرده

وبروایت اعثم کوفی عبدالله‌بن زبیر بردرخانه کلمات ام‌سلمه‌را می‌شنیدفریاد براو زد ای ام‌سلمه بتحقیق مامیدانیم‌که تو باآل‌زبیرعداوت داری وهیچگاه دوست آنهانبوده‌ای ام‌سلمه فرموداى عبدالله میخواهی خروج کنی برنفس رسول وزوج بتول که مهاجروأنصار میدانندکه رسول خدا امراین‌امت راواگذاربعلی‌بن‌ابی‌طالب‌نموده واورا خلیفه خودقرارداده عبداله‌بن‌زبیر گفت ماچنین چیزیرا ازرسولخدا نشنیدیم ام‌سلمه گفت اگرتونشنیده‌ای اینك خالة تو عایشه شنیده‌که رسولخدا فرمود یاعلی انت خلیفتی فی‌حیوتی وبعدموتی من عصاك فقدعصانی ایعایشه آیاچنین نبودگفت من همین را از رسول‌خداشنیدم وبصدق‌آن شهادت میدهم فقالت ام‌سلمه احذری یاعایشه بترس ازخدا بعداز اینکه بگوش خودت در باره امیرالمومنین این مطالب راشنیدی طلحه و زبیر ترا مغ رور نکنند (۱) فانهما لایغنیان عنك من‌الله شیئا فقامت مغضبه فخرجت‌من بیتها

۱) لایخفی‌که ام سلمه فرمود انك سدة الخ را دیگرعلماء اهـل سنت هم نقل کردند

بقیه در صفحه بعد

هفتم ازغرائب علوحق این است که خودعایشه اقرارداشت که این سفراوسفر معصیت است وازبرای اوجائزنبوده چنانچه درتاریـخ طبری وفتح‌الباری از ابی‌یزید

بقیه ازصفحه قبل

مثل‌ابن قتیبه درکتاب غریب‌الحدیث تمام آنراذکر کردهٔاحمدبن ابی‌طاهردرکتاب بلاغات النساء تمام آنراذکر کرده ومحمدبن طاهرکجرانی در مجمع‌البحار درلغت ثوب گفته وفی حدیث ام‌سلمه لعایشه أن عمودالدین‌ان‌مال لایثاب‌بالنسای الایمادالی‌استوائه وابوعبید قاسم بن‌سلام درکتاب غریب‌القرآن والحدیث درلغت‌رقش‌اشاره‌باین حدیث‌کرده وابن‌اثیرجزری در کتاب نهایه درلغت سده وندح وعقر وصحر وعول وفرط و توب وحمد وغش وخضر و وهز ونص و وجه وسدف ووقع ونهش بذکراین حدیث ام‌سلمه پرداخته ومجدالدین فیروز آبادی درقاموس درلغت فرط بذکراین‌حدیث پرداخته ودرشرح مقامات حریری درمقاله رابعه واربعین پارهٔ ازاین حدیث راذکرکرده‌وزمخشری درکتاب فائق درلغت سدف ووهز وسائرلغات ذکرحدیث ام سلمه فرموده واین کلمات‌که جزأ حدیث ام‌سلمه‌است چون سفید صبح ظاهر است باینکه عایشه عوض هوس اصلاح بین‌الناس مخالفت خداوند متعالرا وجه همت ساخته بود حیث قال تعالی و قرن فی‌بیوتکن الخ ازخانه خودبیرون آمد عاصیه وهم مخالفت‌رسولخدا نمود ونیزازآن‌کلمات ظاهر است‌که جنك وقتال واصلاح بین‌الناس وظیفه زنان نیست ونیزازآن‌کلمات ظاهراست‌که عایشه بأنچه زنان ماموروند ازغض وشرم وسترو میانه روی عمل نکرده وهتك ستر پیغمبر نمودو وترك عهدانجناب کرده وام‌سلمه چندان عمل عایشه راشنیع‌وفظیع دانسته‌که فرمودایعایشه اگرمن راه تومیرفتم وبعدازآن مراامر بدخول‌جنت میکردندشرم مینمودم‌که ملاقات‌کنم پیغمبررادرحالیکه هتك ستر انجناب کرده باشم چنانچه‌ابن‌قیتبه درغریب‌الحدیث ذکرکرده

حدیثی نقل کرده(۱) که عمار یاسر بعایشه گفت هنگامیکه فارغ شدند ازجنگ جمل که چقدر دور بود این سفر تو ازعهدیکه عهد کرده شد بسوی تو مرادش از این عهدقول خدای تعالی بود(وقرن فی‌بیوتکن) یعنی قرار گیرید ای ازواج رسولخدا درخانهای خود عایشه گفت که گوینده این حرف ابوالیقضیان میباشد یعنی عماریاسر است که چنین میگوید عمار گفت‌بلی عایشه گفت قسم بخدای تعالی من نمیدانستم که تو این کلمه حق خواهی گفت عمار گفت حمدوثنای خداوند متعال که حکم فرمود برای من برزبان تو یعنی اقرار کردی که‌این مسیر توخلاف‌عهدخدای تعالی بودپس از این حدیث باعتراف طبری وعسقلانی‌و مدائنی واضح است که عایشه تصریح کرد که آنچه عمار گفته باینکه این مسیرعایشه مخالف عهد قرآنی بود حق گفته

هشتم آنکه‌این سفرا گرسمتی ازجوازمیداشت جای‌آن نداشت که بعدازوقعه جمل عایشه گریه و زاری وناله وبی‌قراری بنماید بلکه باید مسرور وخوشحال باشد پس این گریه وزاری وناله وبی‌قراری عایشه برهان قاطع است که این سفرسمتی از جوازنداشته‌سیوطی دردر،المنثور روایت کرده (۲)ازمصروف که‌عایشه هرگاه این‌آیه وقرن فی‌بیوتکن‌رامیخواند چندان میگریست که مقنعه‌اوتر میشد واین روایت صریح است باینکه عایشه میدانست که مخالف این آیه کرده است وسفراوسفرطاعت نبوده علاوه براین که درسفر بصره نمازخودرا تمام‌میخواند کماسیاتی‌درتشییدالمطاعن‌ازروضة

۱ـ درحوادث سنهٔست وثلاثین ص ۲۲۵وابن حجرعسقلانی‌درفتح‌الباری شرح صحیح بخاری درکتاب فتن‌قال عماربن‌یاسر لعایشه حین‌فرغ‌القوم یاام‌المومنین ماابعدهذاالمسیر من‌العهدالذی عهدالیك‌رسول‌الله قالت‌انت ابوالیقضان قال نعم قالت والله‌انك ماعلمت قوالا بالحق قال‌الحمدلله‌الذی قضی‌لی علی‌لسانك) درتفسیرسوره احزاب درذیل‌آیه وقرن فی‌ـ بیوتکن از ابن ابی‌شیبه و ابن‌سعد و عبدالله‌بن احمد وابن‌منذر عن‌مسروق‌قال کانت عایشه اذا قرأت وقرن فی‌بیوتکن بکت حتی‌یبل خمارها

الاحباب نقل میکند که ازابوهریره مرویست که گفت رسولخدا درسفر حجة الوداع زنان خودرا باخودبحج برد بعدازاینکه ازاداء مناسك فارغ شدند وباز گشته‌اندفرمود این حجت‌الاسلام بود که گذاردید واز گردن شما ساقط شدبعد ازایـن باید که روی حصیررا غنیمت شمریدوازخانه خودبعزم سفرهیچ جامروید

ابـوهریره گـوید تمام زنان آن حضـرت بعد از وی بحـج رفته‌انـد الاسوده وزینب بنت جحش که گفته‌اند بعد از رسولخدا بهیچ دابه سوار نشویم چنانچه ما را فرموده

و سیوطی در درالمنشور درسورهٔ احـزاب ازعبدبن حمیدوابن منذرومحمدبن سیرین اخراج این حدیث کـرده و نیز احمد حنبل از ابی هریره همین مطلب را اخراج کرده

وازاینجا بصراحت تمام دلالت دارد که سوده وزینب ازواج رسولخدا خروج خودرا ازبیت خودمخالف نص قرآنی وعصیان خدا میدانسته‌اند ونیزظاهر میشود که ورای نهی قرآنی حضرت رسول ازواج خودرا از سفرنهی فرموده بودو گفت بهیچ جا بسفر مروید و لهذا زینب و سوده بمتابعت قرآن و رسولخدا هر گز بسفری نرفته‌اند وازخانه خودبیرون نشدندپس عایشه دراین سفرمخالفت خدا ورسول کرده

نهم آنکه ابن حجرعسقلانی در فتح‌الباری در کتاب فضائل در فضائل عایشه گفته وقرن فی‌بیوتکن امرحقیقی خوطب به‌ازواج‌النبی صلی‌اله علیه‌وسلم ولهذاکانت ام سلمه‌تقول لایحر کنی‌ظهر بعیرحتی‌القی‌النبی صلی‌الله علیه وسلم

این عبارت ابن حجر بتمام‌صراحت دلالت دارد که جمله (وقرن) امروجوبی است که مخـالفت ان مستلزم عذاب و نکال است از این جهت بانوی معظمه ام‌سلمه میفرمـود بر پشت هیچ شتری سوار نخـواهم شد تا رسولخدا را ملاقات کنم در این صورت این سفر چگونه سمتی از جـواز دارد و چگونه موجب اجر و ثواب میشود

این‌المنصفون.

دهم اگراین سفرعایشه مباح بودو اصلاح ذات‌البین حاصل میشد رسولخدا هرگز اورا منع نمیکردوتحذیر نمیفرمود و علامات آن وقعه‌وأن سفررا خاطر نشان اونمیکردکه ای عایشه مبادا برشتریکه عسکرنام داشته باشد سوار شوی چنانچه‌ابن ابی‌الحدید ودیگران (١) أنرا نقل کردند که چون عایشه عزم برخروج بسوی بصره نمودشتری طلب کردند تابتواند حمل هودج آهن بنماید یعلی‌بن‌امیه شتری‌عظیم‌الجثه پرمو مهیب‌عسکرنام باخود آورده بود اورا آوردند عایشه ازخلقت‌آن شترهمی تعجب میکرد وجمال درخلال وصف أن گفت این عسکر درقوت چنین و چنان است عایشه جون نام عسکرشنید گفت اناللّه واناالیه راجعون پس گفت این شتررا برگردانید مرا باو حاجتی نیست ومن باوسوارنخواهم شد گفته‌اند جهت چیست گفت رسول خدامرا نهی کرده از سوار شدن شتریکه عسکرنام دارد وقال رسول‌اللّه ص لیت شعری ایتکن صاحبته‌الجمل الادبب یقال له عسکر

وعایشه فرمان دادشتردیگرابرای اوتهیه کنند چون بمانندا ویافت‌نمیشدهمان شتررا بردندوپالان اورا باجهازاوعوض کردندوآوردندو گفته‌اند شتری بهتروقوی‌تر ازاو پیدا کردیم عایشه بهمان راضی شد

وجمیع کتب تواریخ متفق‌اند که شترعایشه عسکر نام داشت وعایشه بأن سوار شد و رفت

یازدهم اگراین سفرعایشه جائزبود وازأن اصلاح حاصل میشد هرگزرسول

---

١) درشرح نهج‌البلاغه ج ص ٨٠ طبع مصرقال‌لما عزمت عایشه علی‌الخروج البصره طلبوا لها بعیر یحمل هودجها فجائهم یعلی‌ابن‌امیه ببعیره المسمی عسکراً وکان عظیم الخلق شدیدا فلمارأته اعجبها وکان‌الجمال یصفها بقوه وشده ویقول‌فی‌اثناءکلامه عسکرفلما سمعت عایشه هذه‌اللفظ استرجعت وقالت ردوه لاحاجةلی فیهاوذکرت حیث سئلت عنهاان رسول‌اللّه ذکرلها هذاالاسم ونهاهاعن رکوبه وامرت ان یطلب لهاغیره فلم یوجد لهامایشبهافغیرلها بجلال‌غیر جلاله وقیل‌لها قداصبنالك اعظم منه خلقا واشدقوة فانیت به فرضیت)

خدا ص نمیفرمود گویامی‌بینم یکی از زنان خودرا که سگان حوئب براو بانك کنند ای حمیرا ترسان باش از اینکه آن زن توباشی چنانچه عطاالله در روضة الاحباب در خلافت امیر المؤمنین ذکر کرده وهمچنین دیگران (۱) و خلاصه مجموع روایات ایشان راجع باین قسمت این است که چون عایشه وطلحه و زبیر از مکه بسوی بصره حرکت کردند رسیدند برسر آب حوئب وآن آبی بود ازبنی عامربن صعصعه بناگاه فریاد عوعوی سگها بلند شد که شترهای قوی هیکل همه رم کردند ومتفرق شدند یکی از همراهان عایشه گفت خدا لعنت کند حوئب را که چقدر سك دارد عایشه گفت آیا این آب جوئب است گفتند آری فریاد عایشه بلند شد گفت اناالله

(۱) مثلا ابن اثیر درنهایه درلغت حوئب گفته قال النبی لنسائه ایتکن تنبحها الکلاب الحوئب منزل بین مکه والبصره وهوالذی نزلت عایشو لما جائت الی البصره فی وقعه الجمل وابن ابی الحدید فی شرحه صفحه ۴۹۷ از ابومخنف وکلبی وجریر وابن یزیدو محمدبن جریر متصلا نقل کرده و در استیعاب سند آنرا صحیح دانسته و آنرا از اعلام نبوت شمرده ودمیری درحیوة الحیوان درلغت جمل این حدیث را نقل کرده ومحمدخواوندشاه درروضة الصفاجلد ۲ ص ۲۳۷ و جزری در کامل التواریخ در حوادث سنه ۳۶ صفحه ۸۲ و گفته فصرخت عایشه باعلی صوتها و قالت اناالله و انا الیه راجعون انی هالکه ثم ذکرت الحدیث ثم ضربت عنق بعیرها فاناخته وقالت ردونی انا والله صاحبة ماء الحوئب فاناخوا حولها یوماً ولیلة انح وطبری درتاریخ خود درسته مذکوره ص ۱۷۱ و حافظ ابونعیم درکتاب فتن وابن مسکویه درتجارب الامم وابن قتیبه درالامامه و السیاسة و ابن جوزی درتذکرة الخواص درباب رابع احمد حنبل در مسند واحمدبن محمد عسقلانی مصری در کتاب مواهب در فصل ثالث وابن حجر درصواعق وسیوطی درجزء ثانی خصائص کبری درباب اخبارالنبی بوقعة الجمل والصفین باسانید متعدده وعلی متقی درکنزالعمال در کتاب الفتن من قسم الافعال ص ۸۳ ابن ابن ابی شیبه و نعیم بن جزء ثانی ازحاکم و بیهقی و احمد و ابویعلی و البزار وابو نعیم نقل میکرده

وانا لله وانا الیه راجعون بخدا قسم همان زن من هستم که رسول خدا فرمود گویا نگرانم که یکی از زنهای من راسگهای آب حوئب بروی او صدا خواهند کرد ومن آنروز که این سخن شنیدم خنده کردم رسولخدا فرمود ای حمیرا بترس از اینکه آن زن تو باشی پس عایشه بصدای بلند فریاد کرد مرا برگردانید و دست بزد بر گردن شتر او را خابانید ویك شبانروز در آنجا ماندند عبدالله بن زبیر گفت آنکسیکه میگوید این آب حوئب است دروغ گفته ما فراسخی از آب حوئب عبور کرده‌ایم عایشه گفت شاهدی دارید گفتند بلی سپس طلحه و زبیر با پنجاه نفر عرب بیابانی را آوردند و بآنها رشوه دادند که شهادت بدهند این آب حوئب نیست عایشه باین شهود زور دل خوش گردید و روانه بصرهٔ شد بالجمله از این حدیث که اعلام سنیه باسانید متواتره صحیحه آنرا ذکر کردند چون آفتاب روشن است که آن حضرت عایشه را تحذیر میفرمود و او را میترسانید ازاین سفر بقول صریح ایاك ان تکونی یا حمیرا وبنا بر بعضی از روایات فرمود انظری یا حمیرا ان لاتکونی انت که صریح است در تحذیر چنانکه نهی حقیقت در حرمت است وعایشه همین حرمت را فهمید که فریادش بلند شد و اراده برگشتن کرد و طلحه وزبیر وسایر لشکریان همه این حرمت رافهمیدنداز حدیث و لذا درمقام تلبیس و تلفیق شهود زور بر آمدند و اگر این حدیث صریح در حرمت نبود لازم میآمد بر طلحه وزبیر که بعایشه بگویند این حدیث کجا نهی دارد واز کجا مستلزم است که از این فعل خیر که مثل حج وعمره است دست برمیداری واز اصلاح ذات البین روی برمیگردانید فثبت ان ام المؤمنین عایشه خرجت عاصیة قاصدة الحرب مع نهی الرسول انصفونا ان کنتم مومنین.

دوازدهم ــ اخبار حذیفه یمانی از جنك جمل ۱ بروایت سیوطی حذیفه را گفته‌اند حدیثی برای ما نقل کن حذیفه فرموده اگر این کار بکنم مرا سنگسار خواهید کرد مستمعین ازغایت تعجب گفتند سبحان الله این چگونه خواهد بود حذیفه فومرد اگر برای شما حدیث کنم که بعضی از امهات شما بجنگ شما خواهد آمد لشکری و بروی

شما شمشیر خواهد کشیدمر تصدیق خواهید کرد گفتند سبحان‌الله کدام کس شمارا تصدیق خواهد کرد حذیفه فرمود پس بدانید که حمیرا با لشکریکه ارازل بنی‌امیه در میان آنـها است بسوی شما خواهد آمـد و بروایت کنز العمـال گفته اوحـق ذلك قال حق.

این روایت را که اعلام سنیه مثل سیوطی وبیهقی وعلی متقی وابن عساکرو ابو نعیم نقل کردند بتمام صراحت‌دلالت‌دارد که‌این سفر عایشه چندان تشنیع‌وقبیح وفظیح بود که حذیفه‌از نقل آن استنکاف داشت که آنرابرای مردم بصره نقل کند وخوف آن‌داشت که اورا سنگسار کنند چون حدیث رانقل کرد همه ازروی‌تعجب زبان‌به سبحان‌الله گشودند و گفتند ای‌حذیفه کسی‌این‌حدیث راازتوباور نخواهد کرد حذیفه فرمود حمیرا بالشکری جرار بسوی شما خواهد آمد بعضی گفتند واقعاً این مطلب شدنی است فرمود البته واقـع خواهد شد و در کمنزالعمال ج ٤ ص ٨١ کتاب فتن از ابن ابی شیبه ونعیم‌بن حماد وابن ابی‌الدنیا ازشعبی روایت کردند که عایشه به پدرش گفت درعالم رؤیا دیدم گاوهای‌بسیاری دراطراف من کشته‌شدند ابوبکر گفت اگرخواب تو راست باشد اطراف تو جماعتی کشته خواهند شد ازاین خواب عایشه معلوم میشود که جماعتیکه درجمل درپای هودج او بخاك هلاك افتادند ادراك آنها مثل ادراك گاوبوده است که‌حق راازباطل تمیز نمیدادند وکثرت عناد دیده بصیرت آنها کورکرده بود که‌شمشیر بروی نفس رسول وزوج بتول بکشند وپشکل شتر عایشه را برسروصورت خود بمالند وبگویند بوی مشك وعنبر میدهد کماتقدم تفصیله ۲ .

سیزدهم اگر سفر عایشه مباح بود چرا نماز خودرا تمام میخواندندرسفر که‌نماز قصر است باتفاق جمیع امت وچون‌عایشه این سفر را سفر معصیت میدانست نماز را تمام‌میخوانداین در فتح الباری شرح صحیح بخاری در کتاب صلوةدرباب (فی کم‌تقصرالصلوة) گفته وقیل فی تاویل قول‌عایشه‌انهااتمت‌فی‌سفرهاالی‌البصره‌الی‌قتال

علی والقصرعندها ان یکون فی‌سفر طاعة این کلام ابن حجرمتضمن دوفایده است یکی آنکه عایشه‌بقصدقتال بانفس رسول وزوج بتول‌قدم بیرون گذاشته نه برای‌اصلاح ذات‌البین ودیگرآنکه این سفررا خـودعایشه سفرمعصیت میدانست واذانمازخودرا تمام‌میخواند چنانکه نمازقصردرسفرطاعت‌است نه درسفرمعصیت پس تأویلات حامیان ام‌المومنین همه بربادفنارفت

چهاردهم‌آنکه اگراین سفرعایشه جایزبوده اجلای صحابه مثل عمار یاسر وابن عباس وزیدبن صوحان وخزیمة ذوالشهادتین و ابوالهثیم‌بن تیهان وصدها امثال ایشان و رأس‌آنها امیرالمومنین (ع)عایشه راطعن وتوبیخ نمیکردند که چرا ازخانه خود بیرون شدی وآن بانوی جلیله ام‌المومنین ام‌سلمه درمقام منع برنمیآمدند کما عرفت آنفاً پس‌اگرسفر عایشه مانند سفرحج مستحسن بودچنانجه عبدالعزیز دهلوی حنفی گمان کردم بایستی اجلاء صحابه با او دراین سفرشرکت کنند وچون طعن و توبیخ صحابه بر عایشه ثابت است حرمت سفر عایشه بسوی بصره ثابت است انصفونا ان کنتم مومنین

توبیخ امیرالمومنین (ع) از عایشه در خلال وقعه جمل ذکر کردیم که آن حضرت بعایشه نوشت (١)اما بعد یاحمیراانك خرجت‌من بیتك‌عاصیة‌لله‌تعالی‌ولرسوله‌تطلبین

---

١) روی‌السیوطی فی‌الجزءالثانی من‌کتابه‌الخصائص الکبری باب‌اخبارالنبی بوقعة الجمل والصفین والنهروان‌ص ١٣٧ من طبع مصرقال‌اخرج‌الحاکم وصححه‌البیهقی‌وابونعیم عن حذیفه انه قیل‌له حدثنا ماسمعت‌من‌النبی ص قال لوفعلت لرجمتمونی قلنا سبحان‌الله‌کیف فیکون ذلك قال لوحدثتم ان بعض امهاتکم تغزوکم فی کیبة تضربکم بالسیف صدقتمونی قالواسبحان‌الله ومن یصدقك بهذا قال اتتکم‌الحمیراء فی‌کیبة‌تسوق بها اعلاجها قال‌البیهقی اخبربهذا حذیفه ومات قبل مسیرعایشه وقریب منه فی‌کنزالعمال جلد٦ ص٨٣

امر اکان عنك موضوعاثم تزعمین انك تریدین الاصلاح بین الناس خبرینی ما للنساء وقود العساکر وان زعمت انك طالبة بدم عثمان فعثمان رجل من بنی امیه وانت امراة من بنی یتم ثم بالامس تقولین فی ملامن اصحاب رسول‌الله اقتلو نعثلا قتله الله فقد کفر ثم تطلبین الیوم بدمه ولعمری ان الذی عرضك للبلاء حملك علی المعصیة لاعظم الیك ذنباً من قتلة عثمان وما عصیت

و بروایت الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۵۵ وجمهره رسائل العرب ج ۱ ص ۳۷۹ وتاریخ اعثم ص ۱۳۷ عایشه گفت یا بن ابی‌طالب جل الامر عن العتاب ولن تدخل فی طاعتك ابداً فعل ما انت قاض ایگروه ابناء سنت بیآئید منصفانه دراینجا قضاوت کنید

اقول اولا ازاین کلام بلاغت نظام ولی ملك علام که اکابر اهل سنت بنقل آن پرداخته‌اند دانسته شد که عایشه عاصیة لله ولرسول ازخانه قدم بیرون گذارده و هتك حرمت رسولخدا نموده وبخلاف آیه مبارکه وقرن فی بیوتکن کوشیده تاآتش جنك را بین مسلمین مشتعل ساخته دراین صورت‌این سفر راچگونه سفر طلب اصلاح توان گفت .

وثانیاً از کلام امیرالمومنین(ع) معلوم شده که عایشه‌درطلب خون عثمان سعی کرد درحالیکه اصلامربوط باونبوده واین دعوی‌وطلب هرگز برای اوسمتی ازجواز نداشت و ثالثاً ازآن معلوم شد که زنانرا با اصلاح ذات‌البین چه‌کاراست و بر فرض اینکه‌غرض عایشه‌اصلاح ذات‌البین بوده‌است البته اونباید متصدی این کار بشود وسوق عساکر وتجهیز لشکر کند ونامه باطراف‌ورجال نوشتن‌ومردم‌رابیاری‌خودطلبیدن بادعوی اصلاح ذات‌البین تناقضی بین است انصفونا ان کنتم مومنین

ورابعاً ازآن معلوم شد که برفرض جوازطلب خون عثمان عایشه نباید درمقام طلب برآید بواسطه‌آنکه عثمان‌از بنی‌امیه‌است و عایشه از بنی‌یتم عایشه نه وارث بودونه امام وقت و اعاظم سنیه براین معنی تصریح کرده‌اند و گفته‌اند من‌لاولی له

قوله هووسلطان زمان در آن وقت با عتراف تمام مسلمین امیر المومنین (ع) بوْد عایشه نه ولی دم بودنه خلیفه و تمام اهل سنت معترفند که‌اقامه حدودو سدثغور و حمایت حوزه اسلام واصلاح ذات‌البین وتقسیم غنائم وترویج احکام کارامام است نه کار زنان پرده نشین

خامساً ازآن معلوم شد که عایشه علی‌روس‌الاشهاد درمرآ ومسمع‌مسلمین مکرر عثمانرا تکفیرمیکردومردم رابقتل‌اوتحریص میکرد ونسبتها باومیداد ومیگفت بکشید این نعثل رابکشیداین پیر کفتاررا خدا اورا بکشد

وسادساً ازآن معلوم‌شد که امیرالمومنین (ع) فرمودبعایشه ازخدابترس وبسوی خانه خودبر گردودرپشت پرده خودبنشین عایشه عوض امتثال امرامام مفترض‌الطاعه صریحاً مخالفت آغ زکرد وبکلمه لن ندخل فی طاعتك جواب آنحضرت را داد چندان مخالفت ورزید تاسی هزار کس‌را بکشتن داد بالاخره مغلوبه مخذوله منکوبه شدآیا عایشه عصیان خدا ورسول وامام مفترض‌الطاعه را نکرد انصفونا ان کنتم مومنین

توبیخ وسرزنش زیدبن صوحان از عایشه

زیدبن صوحان‌ازاعاظم اصحاب رسولخدا(ص) وازاکابرتابعین‌وازخواص اصحاب‌امیرالمومنین وازعباد وابدال بشمارمیرفت و در روزجمل که شهید شدءایشه استرجاع کرد بالجمله‌هر گاه چنین‌شخصی‌حرکت وسفرعایشه راحرام بشمارد دیگر تسویلات وتاویلات‌مبغضین بیادفنامیرود

ابن اثیردرکامل‌در حوادث سنهٔ ۳۶ ص ۸۹ گفته که زیدبن صوحان فرمود که عایشه مامور است که در خانه بنشیند الی آخر مایأتی بروایت الطبری‌وابن ابی - الحدید نیزدرشرح نهج‌البلاغه ص ۸۱ ازابوعثمان عمربن عبید نقل کرده که زیدبن صوحان برای‌عایشه نوشت

این کتابی است از زیدبن صوحان الی عایشه بنت ابی‌بکراما بعدفان‌الله امرك

بامرو امرنا بامرامرك ان تقری فی بیتك وامرنا ان نجاهدالی آخرالکتاب.

ودرتاریخ طبری درحوادث سنه ۳۶ص ۱۸۳ گفته لماقدمت عایشه رضی‌الله‌عنها البصره کتب‌الی زیدبن صوحان من‌عایشه ابنةابی بکرحبیبة رسول‌الله الی ابنهاالخالص زیدبن صوحان اما بعد فاذا اتاك کتابی هذافاقدم‌الینافانصرنا علی‌امرناهذافان لم‌تفعل خذل‌الناس‌عن علی فکتب‌الیهامن زیدبن صوحان‌الی عایشه ابنةابی بکرالصدیق‌رضی‌الله‌عنه حبیبة رسول‌اله امابعدفانا ابنك‌الخالص ان اعتزلت هذا الامرورجعت الی بیتك والافانا اول من نابذك قال زیدبن صوحان رحم‌الله ام‌المومنین امرت ان تلزم بیتها و امرناان نقاتل‌فترکت ماامرت وامرتنابه وصنعت ماامرنابه‌وتنهاناعنه).

این عبارت بتمام صراحت ودلالت دارد که عایشه برخلاف تکلیف خودعمل کرده چون واردبصره شده نامه‌ای بزیدبن صوحان نوشته باین‌مضمون که این نامه‌ایست ازعایشه دختر ابی بکر که محبوبه رسولخدااست بسوی فرزندخالص خودزیدبن صوحان هرگاه‌نامه من بتورسید سرعت برای نصرت مابنما وبا مادراین‌کاریکه هستیم‌شرکت بنماواگرازاین‌کاراستنکاف‌داری مردمرا ازنصرت علی‌بازدارچون نامه بزیدبن‌صوحان رسید درجواب نوشت من فرزندخالص توهستم اگرازاین عمل دست برداری وبسوی خانه خودمراجعت فرمائی واگرنه اول کسی که بجنگ تو بیاید من خواهم بود خدا ترافرمان داده‌است درخانه خودبنشینی وبمافرمان داده است که در راه خداجهاد کنیم طرفه ماجرائیست ای عایشه که توترك کردی امریراکه‌بان مامورهستیی خانه‌نشینی که وظیفه تواست آنرا وظیفه مامیخواهی قراربدهی وجنگجوئی وجلادت که وظیفه

۱) ابوالاسود اسمش ظالم بن عمروبن عثمان ازقبیله عدی‌بن دئل‌ابن‌بکربن عبدمناف بن‌کنانه است چون یکی ازاجدادش دئل بوده اورا دئلی‌گویند واو واضع علم نحوبه تعلیم امیرالمومنین وازخواص صحابه آنحضرت بود ودرسال ۶۹ یا ۹۹ دربصره وفات‌کرده ریحانة الادب

ماست توآنرا اختیار کرده‌ای

توبیخ مالك اشترازعایشه

ابن ابی‌الحدید درجلد ۲ص ۸ گفته که مالك‌اشتر بعایشه نوشت که توبانوی حرم رسولخداص‌هستی وآنحضرت‌ترا امر کرده‌است که درخانه خودساکن شوی‌اگرفرمان رسولخدارااامتثال کردی همانا‌خیروسعادت خودرادرك نمودی واگرازاینکاردست برنداری وجلباب حیا ازرخ برافکنی وموی سرخودرادرمقابل نامحرمان ظاهر کنی عصابدست گرفته برشتر سوارشوی وبا اراذل واوباش مخلوط شوی‌باشمشیر باتوقتال‌میکنم‌تاترا مراجعت‌دهم‌به مدینه بسوی خانه‌یکه خدایتعالی برای تومقررفرموده

توبیخ عمار یاسر ازعایشه

ابن‌اثیرجزری درکامل‌ضمن حوادث سنه‌۳۶صفحه ۱۰۰ وطبری درسنه مذکورص ۲۱۹ ونیزمحکی ازتاریخ واقدی وثقفی‌وغیرهم که چون هودج‌عایشه بروی زمین‌افتادوعمارنزدیك‌آمد فرمودچگونه‌دیدی ضرب‌دست‌فرزندان خودراای‌مادر،عایشه گفت‌من‌مادرتونیستم عمار گفت چراهستی اگرچه کراهت داری عایشه گفت اکنون فخر میکنی باینکه ظفر پیداکردی هیهات بخدا سوگند هرگزظفرپیدانکنند کسیکه ابن رویه اواست عجب لطیفه‌ای درکلام عایشه نـموداراست‌که بعمار میگویدمن مادر تونیستم اگرغرضش اینست که من مادرمـومنان هستم وتومومن نیستی کفایت میکند دربغض وعنادعایشه نسبت بامیرالمومنین واصحاب‌اوبرای اینکه خودعایشه‌روایت کرده است باینکه عمار ازسرتاقدم اومملوازایمانست واگرغرضش‌اینست که تومومنی ومن مادرمومنان نیستم براستی سخن گفته است

بروایت واقدی وثقفی که ابن‌ابی‌الحدید آنرانقل‌کرده چون اهل بصره فرار کردند امیرالمومنین فرمان داد عایشه رادرخانه ابن‌ابی‌خلف منزل دهندچون‌عایشه درمنزل‌جای گرفت عماربنزداوآمدگفت ایمادر چگـونه دیدی ضرب دست فرزندان

خودرا که در راه دین شمشیر میزدند عایشه گفت جنان پنداری که در راه دین شمشیر زدی واز روی بینائی جهاد کردی عمارفرمودبخدا قسم چنان بصارت و بینائی دردین خود دارم کهاگر بالفرض شمامارامغلوب میکردیدوماتانخلستانهای یمن وبحرین فرار میکردیم ازیقین من چیزی کم نمیشد وچون آفتاب درنزدمن روشن است که ما برحقیم وشما بر باطل عایشه گفت چنین خیالات میرسدایعمار ازخدابترس فان سنك قدكبرت تودیگرپیرشدی واستخوانت باریك شده واجلت رسیده وبرای خاطرپسرابوطالب دین خودرا ازدست دادهای عمار گفت بخداقسم من ازمیان اصحاب رسولخدابرای خودعلی را اختیار کردم چون دیدم علی داناتر بکتاب خداوند وعالمتر بتاویل آن و هیچ کس همانند علی حرمت قرآن وعظمت آنرا نمیشناسد وعارفترین صحابه نسبت برسولخدا واول من آمن به واقربهم الیه قربت وقرابت علی را نسبت بپیغمبر احدی ازصحابه ندارند وزحمات اودر اسلام وصبروشکیبائی اودرجهادبرای احدی میسر نشد عایشه چون را سخن براوبسته شدناچارساکت ماند

و ازعبارت واقدی وثقفی کهازاعاظم اهل تسنن هستندمعلوم شد که عمـار کردار عایشه راباطل دانسته ولی عایشه از کمال حقدوبغض وعنادیکه با امیرالمومنین (ع) داشته اعتراف بخطای خودنکرد بلکه معاذلله عمارا از دیـن خارج دانسته بواسطه نصرت این صحابی جلیل القدرازامیرالمومنین کدام جسارت وسب ازاین بالاتر است انضفونا ان کنتم مومنین

توبیخ امسلم امالمومنین از عایشه

سبطابن جوزی درتـذکره گوید که چون عایشه خواست بجانب بصره حرکت کند امسلمهشدیداً اورانهی کردوفرمودایعایشهماانت وهذاالامرالخ

توبیخ ابوالاسود دئلی ازعایشه ابن ابی الحدید درجلد ۲ص ۸۱ گفته که ابولاسود دئلی برعایشه واردشد وپرسید ایعایشه تراچه بر

این‌داشت که‌این راه طی کردی تاواردبصره شدی عایشه گفت برای طلب خون عثمان ابوالاسود فرمود ارقتله عثمان دربصره کسی نیست عایشه گفت منهم میدانم قتله عثمان درمدینه باعلی بن ابیطالب میباشند من‌آمده‌ام ازمردم بصره طلب نصرت کنم تا ازقتله کسیرا باقی نگذارم ماازتازیانه عثمان بغضب بیائیم وازشمشیرهای شما برعثمان غضب نکنیم ابوالاسودفرمود ایعایشه تراباتازیانه چه کارتوزن پرده نشینی از زوجات رسول خدا که تراامرفرموده درخانه‌پشت پرده خودساکن باشی وبقرائت قران مشغول کنی خودرا لشگر کشی و قتال وطلب خون عثمان کار زنان نیست علی‌بن ابیطالب اولی است واحق میباشد که ولی دم باشد چون عثمان و علی هر دو از اولاد عبدمناف‌اند وامس رحماازتو میباشد عثمان باتو نسبتی نداردوهرگزبرای توجائز نیست که دراین مقام برآئی .

عایشه گفت من مراجعت نخواهم کردتااینکه برای کاریکه آمده‌ام صورت‌دهم ای ابوالاسود کمان میکنی کسی بامن جنگ‌خواهد کرد ابوالاسود گفت بخداقسم اگر مراجعت نکنی باتوجنگی خواهند کرد که آسانترآن سخترین جنگها باشد بالجمله از اینگونه کلمات بعایشه بسیار گفته‌اند مثل عمروبن حمق خزاعی و قیس‌بن‌سعدبن عباده وعدی‌بن‌حاتم طائی وخزیمه ذوالشهادتین وابوالهثیم‌بن تیهان وأبوقتاده انصاری‌و برادرش محمدبن ابی‌بکرولی درعزم‌عایشه خللی واردنمیشدآیاعایشه مکلف نبود که نصایح این بزرگانرا همانند در در گـوش کند و بخانه خودمراجعت نماید انصفونا ان کنتم مومنین .

توبیخ عبدالله‌بن عباس ازعایشه وهوحبرالامه وفقیه‌بنی‌هاشم دراواخرقصه جمل بیان شدبازهم میگوئیم ابن‌ابی‌الحدید درجلد ۲

ص۲۴۶ گفته بعدازآن علی مرتضی(ع) عبدالله‌بن عباس را نزدصدیقه فرستادوپیغام داد که بساز رفتن مدینه پردازد ابن عباس بموجب فرموده عمل نموده بقصرابن خلف که منزل صدیقه بود رفت‌ووساده‌ای که در کنج خانه بودبر گرفت‌و درمکان‌مناسب‌انداخت ودرزبرآن نشست عایشه ازپس پرده عصمت باعبدالله‌بن عباس تکلم نمود فرمود بسنت پیغمبرعمل نکردی که‌بی‌رخصت بخانه‌من‌درآمدی وسروساده‌مابی‌امرما نشستی‌عبدالله‌بن عباس گفت‌مااولی‌هستیم‌ازتوبعمل‌نسبت‌وتوسنت‌راازماآموختی‌اواویت‌ماازتوبارتکاب‌سنت ظاهروهویداست‌وبخداسوگند که خانه‌توآنست که رسول‌ص ترا درآنجا گذاشته‌وبعالم آخرت رفته وتوبرنفس خودظلم کرده‌ای واز حجله عصمت بیرون آمدی و برامریکه رضای خداوند متعال مقرون بآن نبوداقدام نمودی وهرگاه تو بمنزل اصلی‌مراجعت کنی مابی‌دستورتو قدم درآن موضع نگذاریم اکنون محصل کلام و خلاصه پیغام‌آن که‌امیرالمومنین علی حکم فرمود که‌ازبصره بیرون رفته بمدینه روی وردربیت عافیت نشسته بفراقت روزگاربگذرانی عایشه گفت خدا رحمت کندامیرالمومنین راوقصدش عمربن‌الخطاب بود ابن عباس گفت مغفرت وهاب بی‌منت و فیاض بی‌ظنت براو باد و این سعادتمند که من‌ازنزد اوبرسالت‌آمدم امیرالمومنین علی‌است که از روی خویشی رقرابت برسول خـدا ازهمه‌کس نزدیکتراست ودرقبول ملت ازجمیع مردم بیشتر و آثار او در رونق شریعت بیشتر وجداودراعلای اعلام اسلام ازهرکه گمان بری‌اکثر وحقوق اودر ذمت توزیادتر از حقوق ابوبکر وعمرمیباشد صدیقه گفت ای ابن عباس جهت‌آن نزدمن‌آمدی که در روی من امثال این کلمات گوئی وابن‌عباس بایراد کلام طویل‌الذیل عایشه را خاموش کرد وآخرین سخن اوباابن عباس این بود که ای ابن عباس دشمن‌ترین بلدان‌نزدمن‌آنست که تودرآنجاباشی‌پس ابن‌عباس‌ازخانه‌ام‌المومنین بیرون‌آمده‌امام‌المسلمین را ازآن ماجـراخبر کرد• شاه ولایت پناه باوی گفت که من در آنزمان که ترا میفرستادم دانستم که او امثال این حکایات درمیان خواهدآورد و

وبعدازمراجعت ابن عباس مالك اشتررا فرستاد تا اورا برفتن مدینه تحریص وترغیب نماید مالك بموجب فرموده عمل نمود ازجانبین کلمات خشونت آمیز گفته‌اند وبهیچ وجه راضی نشد که بمدینه برود انتهی بالفاظه از این عبارت روضة الصفا عدم جواز این سفر عایشه کالنارعلی المناراست پانزدهم - آنکه عجب اصلاح ذات البین بود که در آن جمعی ازصحابه کبار وتابعین اخبار بقتل رسیدند وخلقی کثیرازطرفین طعمه شمشیر ونیزه شدند پس درحقیقت این فساد ذات البین است نه اصلاح سبحان الله قتل یك مومن موجب دخول آتش است پس عایشه چه عذری در درگاه باری تعالی خواهد آورد انصفونا ان کنتم مومنین

مولانا میر محمد قلی هندی نیشابوری در تشیید از طرائف نقل کرده که من درمغنی حدیثی دیدم بتعجب آوردمرا وآن زنی بودازاهل کوفه برعایشه واردشد و گفت ای مادرمومنان بفرمائید، اگرزنی فرزند خودرا بقتل رساند ازروی عمد وآن[1] فرزند هم مومن باشد عایشه گفت این زن کافره است ومخلد درجهنم خواهدبود

چون خدایتعالی میفرماید (ومن یقتل مومناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها وغضب الله علیه ولعنه واعدله عذاباً عظیماً) زن کوفیه گفت پس چه میگوئی در حق مادریکه شانزده هزار از فرزندان مومن خود را کشته عایشه فهمید که تعریض باو ست که در جنك جمل شانزده هزار از اصحاب خود را بکشتن داد و لذا گفت دور کنید این دشمن خدارا ازمن **ابطال ادعای طائفه دیگر ازاهل سنت** چون بطلان ادعای جماعتیکه میگفته‌اند خروج عایشه برای اصلاح بوده کالنورعلی شاهق الطور

[1] زمخشری در ربیع الابرار درباب تاسع عشرفی جواب مکة قالت دخلت ام افعی العبدیه علی عایشه فقالت یا ام المومنین ما تقولین فی امراة قتلت ابنها صغیرا قالت وجب لها النار قالت فما تقولین فی امراة قتلت من اولادها الکبار وراغب اصفهانی درآخر حدعشرین از کتاب محاضرات چنین نقل کرده قالت العایشه ما تقولین فی امراة قتلت ابنها قالت هی فی النار قالت فمن قتلت عشرین الفاً فقالت دونك عنی وفی روایه آخر اخرجو اعدوالله عنی

واضح وآشکار گردید اکنون بطلان مدعای طائفه دیگر که میگویندخروج عایشه معصیت بود ولی توبه کردوطاهر از گناهان گردید ونهایت‌دلیل ایشان این است که هر گاه آیه (وقرن‌فی بیوتکن)راقرائت میکرد چندان‌میگریست که مقنعه اوترمیشد و این ادعای توبه باطل است بوجوهی اول آنکه اگر عایشه بعداز وقعه جمل توبه کرده بود برانباء سنت است که دلیلیکه قابل قبول باشد اقامه کنند و چنین دلیلی از برای آنهاممکن نیست‌اما تمسك آنها به‌بکاء عایشه این دلیل نمیشود بواسطه‌اینکه این گریه ازکجا معلوم شد که ازبرای توبه وپشیمانی باشد بلکه برای این‌بود که چرا بمقصود نرسید وچراطاحه کشته گردید و چرا شوهر خواهرش زبیر بآن‌خواری مقتول شد وچرا خلافت بقبیله تیم منتقل نشد چنانچه اول تیمی ربوده وچرا صحابه کبار رسولخدا اورا بد میگویند وچرا بنی هاشمو ازواج پیغمبر ازاو اعراض کردند وچراامام‌حسین وامام‌حسن‌وسایر فرزندان‌امیرالمؤمنین که بخانه سایر امهات مومنین آمد ورفت دارند ودر خانه عایشه اصلاپا نمیگذارند و بنی امیه هم چون برمرکب خلافت سوار شدند روی ازاو بگردانیدند وبرادرش محمدبن ابی‌بکر راشهید کردند وبرادر دیگرش‌عبدالرحمن بن‌ابی بکر راهم‌برای قتل او کمر بسته‌اند که چراولایت عهدیزیدراقبول نمیکندوبگفته‌حبیب‌السیروجماعت‌دیگر که‌در کتاب کشف‌الهاویه‌آنرا شرح داده‌ام‌عاقبت معویه‌عایشه را بقتل رسانید پس سبب گریه عایشه اسباب‌مذکوره بودنه بـرای توبـه وانابه ـدوم‌ـقضیه شیخ‌مفیدباقـاضـی القضات لطیفه برهـانیه است حسن‌بن علی‌بن محمدبن علی‌بن الحسن الطبری‌مازندرانی‌المشتهر بعمادالدین طبری در کامل بهائی گوید شیخ مفید در بغداد درمجلس قاضی القضات حاضر شد وسماع درس او میکردو در آنوقت کودك بود شخصی حاضرشد گفت‌ایقاضی روایت‌میکنند که رسولخدا روزغدیر خم نص کردبرامیر المومنین علی‌بن‌ابیطالب وعلی قیام‌ننموده بآن کار بلکه ابوبکر قیام کرد از روی غصب قاضی گفت ای سائل نص علی‌روایت است وخلافت ابوبکر درایت والعاقل لایترك‌الدرایه للروایه چون شیخ مفیداین شنید

برخلیفه صبر کرد تا خلق بیرون رفته قاضی تنها ماند پس روی بقاضی کرد و فرمود اگرا جازت باشد مرا سئوالی است بعرض رسانم قاضی گفت بفرما مفید فرمود کسی اگر برخلیفه رسولخدا خروج کند و با او حرب نماید شما چه میگوئید قاضی گفت کافر است شیخ فرمود روایت میکنند که طلحه وزبیر در بصره باعلی حرب کردند آن حال چگونه بوده است با اینکه علی بن ابیطالب خلیفه وقت بود چگونه عایشه وطلحه وزبیر را جائز بود که سر از اطاعت او بیرون برند قاضی گفت بلاشك باعلی حرب کردند ولیکن بعد از آن توبه کردند مفید فرمود ایها القاضی الحرب درایه والتوبه روایه والعاقل لایترك الدرایه للروایة قاضی گفت من انت یا صبی شیخ فرمود محمد بن محمد بن نعمان قاضی گفت انت المفید حقا بدین جهت آن جناب مشهور بمفید شد.

سوم آنکه عایشه اگر بعد از وقعه جمل توبه کرده بود باید درمقام اطاعت از امیرالمومنین بوده باشد ومخالفت فرمان آنحضرت را حرام داند چه آنکه خلیفه وقت وامام مفترض الطاعة بود نه آنکه ازحقد وحسد چون ابن عباس بعایشه میفرماید امیر- المومنین امر کرده است که حرکت کنی بسوی مدینه عایشه بگوید که امیرالمومنین عمر بود یعنی علی امیرالمؤمنین نیست واز رفتن بمدینه استنکاف ورزد چنانچه آنفاً تفصیل آنـرا شنیدید بلکه بنا بروایات امامیه عایشه بهیچوجه راضی نشد که از بصره خارج شود هرچه عمار یاسر ومالك اشتر وابن عباس سعی کردند نتوانسته اند عایشه را راضی کنند که بجانب مدینه حرکت کند تا اینکه ابن عباس بنا بروایت احتجاج طبرسی عرض کرد یا امیرالمومنین من چنان میدانم که عایشه را دربصره بگذاری هرجا که میخواهد برود حضرت فرمود یا بن عباس عایشه ماندن او دربصره صلاح نیست چه آنکه تقصیر نخواهد کرد درایثارفتنه و تابتواند فتنه خوابیده را بیدار خواهد کرد وآتش خاموش شده راروشن مینماید باید بجانب مدینه برگردد

وبروایت فتن بحار امیرالمومنین عماریاسر و محمد بن ابی بکر را بنزدعایشه فرستاد که بایدبجانب مدینه حرکت نمائی عایشه گفت واللهلاافارق هذا البلدابداًچون

این سخن بگوش حضرت رسید مالك اشتررا بجانب عایشه فرستاد وازسخن عایشه در غضب شدچون مالك اشتربنزدعایشه رسید فرمودایعایشه اگرحرکت کردی فبها والا ترا انفاً برشتر مینشانند وبجانب مدینه حمل میدهند پس امیرالمومنین عبدقیس را طلبید وفرمود عایشه ازرفتن امتناع دارد جماعتی از زنان خود را بفرستید تااورا بر شتر حمل دهند چون این خبربعایشه رسید ناچارسازسفر کرد بالجمله این افعال و اقوال هم‌کاشف از بقای عداوت وحقد وبغض و کینه اواست

چهارم آنکه‌اگرعایشه بعدازوقعه جمل‌توبه کرده بودهرگز بقتل‌امیرالمومنین خوشحال ومسرورنمیشدبلکه درمقام تعزیه داری ونوحه وماتم برمیآمددرتاریخ‌طبری در حوادث سنه ۴۰ ص ۸۷ گفته و لما انتهی‌الی عایشه قتل علی رضی‌الله‌عنه‌قالت فالقت‌عصاهاواستقرت بهاالنوی کماقرعینابالایاب المسافرقالت فمن قتله فقیل‌لهارجل من مراد فقالت .

فان یك نائیاً فلقدنعاه غلام لیس فی فیه التراب

فقال زینب ابنته ابی سلمه ألعلی تقولین هذا فقالت انی‌انسی فاذا نسیت فذکرونی وکان الذی ذهب بنعیه سفیان بن عبد شمس‌بن‌ابی وقاص الزهری‌وابوالفرج درمقاتل الطالبین اضافه کرده ان عایشه سجدت لله شکر و در تشبید از حیوة الحیوان دمیری و کتاب‌تجارب الامم وانوار بدریه همین‌قصه رانقل کرده و گفته‌القاء العصا کنایة عن الاطمینان یقال لانسان اذااطمان بمکان واجمع امره‌القی عصاه‌حاصل مقصود عایشه چنین میشود که‌از خیال علی قلبم فارق گردید وسینه‌ام‌شفاداده شد وشب وروز انتظار همچه امریرا داشتم چنانچه شخصی انتظار مسافر خود را داشته باشد وشب روزدرفکر این است که چه‌وقت مسافر من میآید چون مسافر او بیاید دیده‌او روشن میشود وهمچنین این قاصد که خبر قتل علی (ع) را آورد؛ دیده من روشن‌شد وقلبم ساکن گردید وعایشه چون سئوال کردقاتل که‌بود اورا گفته‌اند عبدالرحمن

بن ملجم مرادی بود گفت اگر علی (ع) از من دور است خبر مرك او را که خاك در دهان او نباشد یعنی مرحبا باین غلامیکه همچه خبری برای من آورد که دیده مرابان روشن گردانید.

و چندان کلام عایشه فظیع وشنیع بود که زینب دختر ام المؤمنین ام سلمه بمجض شنیدن از جا در رفت و بعایشه همچنین خطاب کرد که در باره علی چنین میگوئی واظهار فرح مینمائی عایشه بعذر بدتر از گناه متعذر گردیده کهمن فراموش کردم واز روی فراموشی چنین سخنان گفتم هرگاه باز چنین سخنان بگویم مرا متذکر کنید و سیاق این عبارت بادنی بصیری واضح است که عایشه این عذر را از روی استهزاء گفت و این روایت را که اعلام سنیه نقل کردند آیا دلالت واضحه برعدم توبه عایشه ندارد انصفوا ان کنتم مؤمنین.

واین روایت مصدق ومويد روایتی است که امامیه آنرا نقل کردند و درفتن بحار منقولست که چون امام مجتبی (ع) بعداز قتل پدر بزرگوار خود وصلح او با معویه بمدینه طیبه مراجعت فرمودمردممدینهوازواجرسولخداصلیالله علیهوآله بهتعزیه و سر سلامتی او آمدند از آن جمله عایشه بود چون وارد شد بر حضرت امام حسن عرض کرد یا ابامحمد فراق جد بزرگوار تو روزی برتو معلوم شد که پدرت کشته گردید ونا پدرت بود گویا جدتو از دنیا نرفته بود حضرت فرمود بلی ولکن بر من معلوم است آنچه ازتو صادر گردید از اظهار فرح و سرورو آنچه در نیمشب از تو صادر گردید ازشکافتن زمینبا پاره ازآهن بدون شمعیوچراغی که درحینشکافتن آن قطعه آهندست ترامجروح گردانید کهتابحال مجروح استبرای اینکه بیرون بیاوری از آن کرزهها چهل دینار درحالیکه عدد آنها را نمیدانستی پس آن چهل دینار را میان مبغضین امیرالمؤمنین از قبیله بنیتمم وعدی قسمت کردی عایشهاقرار کرد گفت بلی چنین است و بروایت دیگر انکار کرد امسلمه حاضر بود فرمود ایعایشه اینگونه کارها از تواستبعاد ندارد ودراین روایتاست که بدیدنآنحضرت

نرفت تازوجات رسولخدا اورا ملامتها کردندسپس رفت وسخنانی در بین واقع شد که حقیر از نقل آن اعراض کردم آنجا که کس است یك حرف بس است و نیز درفتن بحار میفرمایند که مسروق روایت کرده است که من داخل شدم بر عایشه ودر خدمت او نشستم سماع حدیث میکردم در خلال اینکه مرا حدیث میکرد غلام خود را بخواند چون غلام آمد دیدم غلام اسودی نامش عبدالرحمن بود پس عایشه گفت ای مسروق آیا میدانی چرا نام این غلام را عبدالرحمن نهادم مسروق میگوید گفتم نمیدانم عایشه گفت بجهت حب بکه با عبدالرحمن بن ملجم مرادی دارم وفیه محمدبن اسحق ازجناده روایت کرده که عایشه چون بمدینه مراجعت کرد از بصره همیشه اوقات مردم را بحرب علی بن ابیطالب(ع) تحریض میکرد واسود ابن ابی البختری را نزد معاویه فرستاد در شام واورا بجنك آنحضرت تحریض میکرد ومکتوبی بمعاویه نوشت که مردم شام را تحریص بنماید **پنجم** اگر عایشه توبه کرده بود وبر خطای خود معترف شده بود وعزم خودرا جزم کرده بود بر اطاعت انقیاد هرگز نسبت بعمار یاسر وابن عباس و مالك اشتر ودیگران آن سخنان نمیگفت آنقدر مفصلا شنیدی و نمیگفت والله لا افارق هذه البلده.

ششم براهین قاطعه معامله او با جنازه امام حسن علیه السلام و لعمری هذا لاسترة علیه این مصیبت کبرا را اعلام سنیه نقل کردند(۱) ازانجمله محمدخواوند در جلدسه روضة الصفا صفحه ۶.

---

(۱) مثل احمدبن محمدالمنونی الحنفی درترجمه تاریخ اعثم کوفی در تاریخ امام حسن مجتبی ع وابن ابی الحدید درجلد چهارم ص ۱۸ گفته فا مایحیی بن الحسن صاحب کتاب النسب روی آن عایشه رکبت الیوم بغلا واستنفر بنی امیه مروان ابن حکم ومن کان هناك منهم ومن حشمهم وهوقول القائل فیوماً علی بغل و یوماً علی جمل)و سبط ابن جوزی درتذکرة الخواص ۱۲۲ روایت کرده وقال ابن سعدعن الواقدی لما احتضر الحسن قال ادفنونی عند ابی یعنی رسول الله ص فاراد الحسین ان یدفنه فی حجره رسول ص فقامت بنوامیه ومروان بن حکم وسعد بن العاص وکان والیا علی المدینه فمنعو فقامت بنوهاشم لیقا تلهم فقال ابوهریره ارایتم لومات ابن موسی اماکان یدفن مع ابیه وغیاث الدین درحبیب السیره تصریح نموده وابن شحنه حنفی در روضة المناظر وابوالفداء درتاریخ خود وابن سعد تصریح دارد که ازجمله منع کنندگان عایشه بود پس روایتی راکه اعلام سنت مثل واقدی، وابن سعد و سبط ابن جوزی وابوالفداء ومتوفی واعثم کوفی ومحمد خواوندشاه وغیاث الدین وابن شحنة وابوالفداء و ابن ابی الحدید ویحیی بن الحسن وغیرهم نقل کرده باشند وآنرا صحیح وثابت دانند درغایت اعتبار است برعدم توبه عایشه .

گفته دربعضی از روایات آمده که‌جهت امیرالمؤمنین حسن قبری نزدیك قبر حضرت رسالت کنند وجنازه آجنا برابر سر قبر بردند وقبل‌از دفن‌عایشه ازاین معنی و قوف یافته بر استری سوار شده بآن موضع رفته بمنع مشغول گردیده شیعه امیر المومنین بنیاد غوغا کردند گفته‌اند ایعایشه روزی برشتر نشسته محاربت کنی وروزی بر استر سوار شده برسر جنازه‌پسرپیغمبرمنازعت‌آغاز نهی ونگذاری که‌اورا دفن کنند و چندانکه سعی کردند مفید نیفتاد چه مردم بدو فرقه شدند و بجانب یکدیگر تیر انداخته‌اند چند تیر بجنازه رسید آنگاه امام حسین (ع) بنابر وصیت برادر خودجنازه را به‌بقیع بردند .

آنچه را کـه اعلام سنت نقل کرده‌اند مؤید و شاهد صدق اخبار امامیه است راجع باین موضوع مجلسی ره در جلاء العیون روایت کرده که چون امام حسن(ع) بعالم بقارحلت کرد بنی‌هاشم جمع شدند وچون آنحضرت را غسل دادند جنازه اورا حرکت دارند برای طواف روضه مطهره رسولخداصل‌الله‌علیه‌وآله چون خواسته‌اند در روضه را بگشایند مروان بن‌حکم با فرزندان عثمان وسائر بنی امیه مانع‌شدند و گفته‌اند ما نمیگذاریم کـه عثمان بـه بدترین حـال دربقیع دفـن شود و حسن بـا رسولخدا باشد مگر بعد از شکستن شمشیر ها و نیزه‌ها وتمام شدن جعبه هـای تیرو بنا بروایـت دیگر مروان بـر استر خـود سوار شد و نزد عایشه رفت و گفت.

حسین برادر خود را آورده است که با پیغمبر دفن نماید فخر پدر تو و عمر از میان برود تا روز قیامت عایشه گفت من چه میتوانم کرد مروان گفت باومانع شو من وبنی امیهٔ ترا نصرت کنیم این استر من حاضر است بر او سوار شو و خود را برسان قبل از دفن حسن پس عایشهٔ بر استر سوار شد ونزد قبر رسولخدا آمد وفریاد بر کشید کهٔ فرزند خودراازخانهٔ من‌دور کنید وتحریص کردبنی‌امیه راکه‌مگذارید حسن رانزد رسولخدادفن کنند درأنحال عبدالله‌بن عباس واگرنهٔ محمدبن‌الحنیفهٔ جلو

آمد فرمود ایعایشهٔ

تجملت تبغلت وان عشت تفیلت لك التسع من الثمن و بالكل تصرفت یعنی ایعایشهٔ یك روز بر شتر سوار شوی وبا امیر المومنین علیه السلام میجنگی و خونها میریزی ویك روز بر قاتر سوار شوی با فرزند رسولخدا آغاز مقاتلت مینمائی اگر روزگار ترا مهلت دهد برفیل هم سوار خواهی شد چون رسولخدا جهانرا وداع گفت او را نهٔ زن بود واگراین حجره میراث توباشد ثمن اوباید بین زنان او قسمت بشود و ترا از این ثمن کمتر از یك وجب نصیب شود چنانکهٔ تسع از ثمن قسمت تو باشد میخواهی از روی ظلم و بغی تمام آنرا متصرف شوی عایشهٔ گفت شما بر من چنین جرئت بهم رسانیده اید وهرروز مرا آزار میکنید و میخواهید کسیرا داخل خانهٔ من کنید کهٔ من اورا دوست نمیدارم پس فریاد برکشید یاحسین برادر خود رادور کن ازخانهٔ من که نمیگذارم درخانهٔ من دفن شود و پرده رسولخدا دریده شود حضرت حسین فرمود که سالهاست که تو پرده رسولخدا را دریده ای و داخل کردی در خانهٔ رسولخدا کسیرا کهٔ قرب ایشانرا نمیخواست ودرقیامت خداوندمتعال ازتو سئوال خواهد کرد از آنچه کردی ایعایشه برادر من مراامر کرده است که اورا نزدیك قبر پدرش رسولخداص بیاورم کهعهدی بااو تازه کند واگر فرمان داده بود کهٔ اورا دفن کنم البته برغم انف تو اورا دفن میکردم وتو ای عایشه حجاب رسولخداص را هتك کردی وبی رخصت اوپدر ترا وعمر بن الخطاب برادر نزد رسولخدا(ص)دفن نمودی با اینکه خداوند متعال میفرماید.

یا ایها الذین آمنوا لا تدخلو بیوت النبی الا ان یوذن لکم وهم خداوند متعال میفرماید یا ایها الذین آمنو لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی وتو ای عایشه برخلاف فرموده خداوند متعال عمل کردی ودر نزدیك گوش رسولخدا برای پدر خود ابوبکر وعمر کلنك ها بزمین زدید ورسولخدا را اذیت رسانیدید عایشه گفت من ازعهده مخاصمه باشما بیرون نمیتوانم.

آمد شما در فن مخاصمه نهایت مهارت دارید .

پس عایشه بنزد قبر رسولخدا آمد وخود را از استر افکند وصیحه زد فریاد کشید و گفت بخدا قسم نمیگذارم حسن را در اینجا دفن کنید تا یك مو در سر من است وبروایت کامل بهائی عایشه کمان برسر دست کشید وتیری بجنازه حضرت امام حسن (ع) زد بنی امیه اورا متابعت کردند جنازه را تیرباران نمودند تا آنکه هفت یا هفتاد چوبه تیر برجنازه رسید.

پس بنی هاشم خواسته اند شمشیر هارا بکشند وجنك نمایند حضرت امام حسین ع فرمود شمارا بخدا قسم میدهم که شمشیر هارا غلاف کنید ووصیت برادرمرا ضایع ننمائید چه آنکه مرا وصیت کرده مبادا درپای جنازه من خونی ریخته شود و لو بقدر شاخ حجامتی باشد واگر وصیت برادرم نبود اورا دفن میکردم وبینیهای ایشانرا بخاك میمالیدم پس آنحضرت را بردند دربقیع دفن نمودند در شرح قصیده ابی فراس و کتاب تسلیته المجالس روایت کردند .

باین الفاظ رموا بالنبال جنازة الحسن علیه السلام حتی نسل منها سبعون سهما انالله وانا الیه راجعون.

الغریق یتشبث بکل حشیش وارجل الضفادع

اکنون که ملخص وقعه جمل را شنیدید و بطلان دعاوی اهل سنت را دانستی یعنی ادعای اصلاح ذات البین وادعای توبه را بیا تماشا کن که برادران ابناء سنت دست وپای خودرا کم کردند از یکطرف اخبار متواتره که حرب با علی حرب با رسولخداست عداوت با علی عداوت با رسولخداست از یکطرف الصحابه کلهم عدول که درست کردند جنك جمل این بنارا درهم میکشند واین عدالت را بباد فنا میدهد ناچار هردسته بهوای نفس خود براهی رفته است و بدون بینه و برهان چیزیرا معتقد شده اند و اخلاف بروش اسلاف این راه خطار الاعن شعور گرفته ومیروند بعضی میگویند ما نمیدانیم که طرفین دربصره مخطی بودند یا مصیب چون نمیدانیم برهیچ یك از طرفین لعن بکنیم) پناه بخدا این

یتمیه‌درمنهاج‌السنة ج ۲ ص۲۳۱ گفته جنگ جمل وصفین باجازه رسولخدا بنوده علی برای خود قتال کرده .

البته این سخن کسی‌است که رائحه علم‌بمشام او نرسیده واخبار وجوب محبت و اطاعت امیرالمومنین نشنیده یا بتقلید اسلاف خود مقید شده دیده‌اش کوروابسته بآب شور تقلیداست .

بعضی دیگر گویند که اصحاب جمل‌ازاهل آتشند مگرجماعتیکه شرف صحبت رسولخدا درك کرده‌اند آنها ازاهل بهشت‌اند .

البته این‌سخن درغایت‌سخافت‌است چه‌آنکه معقول‌نیست که آمر بمعصیت‌ناجی باشد و کسیکه بفرمان او مرتکب معصیت‌شده تنها معاقب باشد که لولا فرمان او این شخص هرگزچنین‌عملی نمیکرد‌بعضی گویند چون‌اجتهاد کردند همه مصیب‌بودند گو صحابی هم‌نباشد چون باجتهادصحابی بوده‌است باکی نیست‌این‌قول اشنع ازاقوال‌سابقه است چه‌آنکه در مثلها گفته‌اند ثبت‌الارض ثم‌انقش اول اجتهاد را ثابت کنید تا بباقی برسد واثبات‌آن‌دونه خبرت‌القتاداجتهاد‌که استنباط‌آن ازادله اربعه‌است کتاب وسنت و اجماع‌وعقل‌آیا کتاب خدا بآنها اجازه این حرب را داده بود کتاب خدا میگوید فمن یقتل مؤمناً متعمداًفجزائه جهنم‌الخ یاسنت رسولخدا اجازه داده‌بود که فرموده‌یاعلی حربك حربی یاعقل اجازه داده که میفرماید اطاعت مولی واجب‌است یا علمای اسلام‌جائزدانسته‌اند که حرم‌رسولخدا برشترسوارشود وسی‌هزارمردم رابکشتن دهد سیاه‌باد روی جهالت ونادانی‌بعضی گویند که حضرت‌امیرع درجمیع حروب خود محق‌بود ومخالف اودرآتش است الاآنکه خصوص‌عایشهٔ وطلحه وزبیرمستثنی باشند و غیرذلك‌ازاین گونه کلمات‌بسیار گفته‌اند که‌درمدت‌طولانی نقل‌نتوان کردو کوچکترین دلیلی که‌برای این استثناء نمیتوانندااقامه‌بنمایند وحق‌مسئله فرمایش شیخ‌مفیداست که در کتاب جمل میفرماید .

اجمعت‌الشیعه علی‌الحکم بکفرمحاربی امیرالمومنین علیه‌السلام‌الخ و در کتب

ابناء سنت شواهد زیادی است برای حجت قول شیخ مفید قدس بود .

منها درصحیح بخاری در کتاب الفتن گفته عن ابی بکر قال لقد نفعنی الله بکلمة ایام الجمل لما بلغ النبی ان فارس ملکوا ابنته کسری قال صلی اله علیه وآله وسلم لن یفلح قوم ولوا امرهم امراة) این حدیث درصحیح نجاری اصح کتب سنة واضح میکند که اصحاب جمل روی رستگاریرا نخواهند دید چه آنکه ابوبکر میگوید هرآینه درجنك جمل مرا نفع بخشید کلامیرا که از رسولخدا استماع کردم هنگامیکه بآنحضرت خبر رسید درمملکت فارس دختریرا پادشاه خود کردند رسولخدا بلفظ لن که برای نفی ابدا ست فرمود هرگز رستگار نشوند قومیکه زنیرا صاحب اختیار امورخود قرار دهند .

ابن حجر عسقلانی درفتح الباری شرح صحیح ذیل حدیث مذکور گفته ان ظاهر هذا الحدیث یوهم توهین رأی عایشه فیما فعلت اقول اینحدیث نص است برفساد رأی عایشه وآنچه ازاوظاهر شد وصادر گردید منها درفتح الباری قال اخرج البزاز من طریق زیدبن وهب قال بینا نحن حول حدیفه اذقال کیف انتم وقد خرج بینکم فریقین یضرب بعضکم وجوه بعض بالسیف قلنا یا ابا عبداله کیف نصنع ان ادرکنا ذلك قال انظروا الی الفرقه التی تدعوا الی علی بن ابیطالب فانها علی الهدی یعنی بزاز ازطریق زیدبن وهب روایت کرده جماعتی دراطراف حذیفه بودیم بناگاه حدیفه فرمود چه خواهید کرد هنگامیکه اهل بیت پیغمبر شما دوفرقه شوند وشمشیر بروی هم بکشند حذیفه را گفتیم درآن وقت تکلیف ما چیست وباید چه بکنیم فرمود نگاه کنید بسوی فرقه ایکه مردم را بسوی علی دعوت میکنند شما خود راازآن فرقه قرار دهید که آنان برطریق هدایت اند اینقول حدیفه بتمامه دلالت دارد که فرقه دیگر برضلالات و گمراهی باشند ولعمری هذالاسترة علیه ومنها روایتی که عده ئی ازعلماء سنت نقل کرده اند عن ابی بکرة قیل له مامنعك ان تقاتل مع اهل البصر یوم الجمل فقال سمعت رسول اله یقول یخرج قوم هلکا ولا یفلحون قائدهم فی الجنة وفی روایة آخر قائدهم امرأة وهی افی الجنة یعنی ابوبکررا گفته اند تراچه مانع شد که با اصحاب جمل همراهی نکردی وقتال ندادی گفت شنیدم از رسولخدا که قومی خروج

می نمایند تمام آنان اهل هلاکت اند ورستگاری برای آنها نیست وپیشوای آنان زنی است که در بهشت است .

لایخفی که جمله قائدهم فی الجنه حتماً وجزماً ازملحقات بنی امیه است ومفتریات ناصبین چه آنکه دیدند این حدیث را نتوان کتمان وتأویل نمود مگر آنکه این جمله را براو الحاق کنند.

اولا ـ الحاق این جمله خنده آورچه برعاقل منصف پوشیده نیست که اصحاب جمل بدون اذن عایشه وطلحه وزبیر کاری نمیتوانستند کرد بلکه غرض آنها نصرت ایشان و مطالبه خون عثمان بود پس اگر ناجی باشند بواسطه اطاعت کردن عایشه وطلحه وزبیر است واگر معذب بعذاب باشند هم بواسطه اطاعت کردن ازامر ونهی آنان است ومعقول نیست که آمر به معصیت وسفك دماء ناجی باشد و مأمورها لك وما لك دوزخ باشد آن هذا شئی عجاب وحارت فیه عقول اولی الالباب وثانیاً معارض باخبر دیگرابوبکر است که آنفاً ذکر شد پس تصریح روایت مذکوره آمر ومامور درهلاکت وعذاب یکسان باشند منها خبریکه در کنزالعمال جلد۶ص ۸۳ ازابن عساکر نقل کرده باین عبارت عن الحسن قال لما ظفرعلی بن ابیطالب بالجمل دخل الدار والناس معه قال علی انی لاعلم قائدفتنه دخل الجنه واتباعه الی النارفقال من هو یاامیرالمومنین قال الزبیر .

این حدیث اگرچه مجعولیست چون معارض با اخبار متواتره ولی برفرض صدق هالك بودن طلحه وعایشه رامیرسانند باساير ین چون حضرت ظفر پیدا کردند باصحاب جمل و بامردم داخل خانه شدند آنحضرت فرموده باشند من میدانستم پیشوا و سردسته این فتنه داخل بهشت میشود واتباع آنها جهنمی هستند چون احتمال میرفت که غیرزبیر مرادآن حضرت باشد فلذا احنف بن قیس پرسید این قائد کیست فرمود باشد زبیر است .

پس این حدیث برفرض صدق نص است برهلاك غیرزبیر .

منها حدیث موالات که از اخبار متواتر است ومتفق علیه بین الفریقین است در

کنز العمال جلد ۶ ص ۸۳ روایت کرده آن رفاعة بن ایاس الضبی که از پدرش از جدش حدیث کند که گفت من در جمل با علی بودم آنحضرت فرستاد بسوی طلحه واورا طلبید وفرمود ترا بخدا قسم میدهم شنیدی از رسولخدا صلی الله علیه وسلم یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طلحه گفت :

شنیدم علی (ع) فرمود پس چرا با من قتال میکنی) این روایت بتمام صراحت دلالت دارد که عایشه چون با آنحضرت معادات کرد ومقاتله نمود پس کلام رسولخدا ص و عاد من عاداه شامل اواست (منها) حدیث ثقلین که متفق علیه بین الفریقین است وافظ اومعنی متواتر است درجلد ششم ص ۳۹ کنز العمال در فضائل امیر المومنین عن ابن الطفیل عامر بن واثله قال لما رجع رسول الله من حجة الوداع منزل غدیر خم امر بدوحات فقلمن ثم قام فقال کان قد دعیت فاجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ثم قال ان الله مولای وانا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی فقال من کنت ولیه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاده فقلت لزید انت سمعته من رسول الله فقال ما کان فی الدوحات احد الا قد راه بعینیهم وسمعه باذینه..

در این جمله میفرماید که ابو الطفیل عامر بن واثله میفرماید .

چون با رسولخدا از حجة الوداع مراجعت کردیم در غدیر خم فرود آمدیم از حجاز شتر یا سنگها زیر درختی منبری ساخته اند و رسولخدا بالای آن ایستاد وفرموده دعوت خدارا اجابت کردم یعنی مرك من نزدیك شده است من درمیان شما دو چیز تسکین قیمت میگذارم که یکی ازدیگری بزرگتر است وآن کتاب خدا است که ریسمان محکم است آسمانی یك طرف آن بسوی زمین دردست شما است ویکی دیگر عترت من که اهل بیت من است پس ملتفت باشید و نظر کنید که بعدازمن چگونه با آنها معامله میکنید ودانسته باشید که این ثقلین هرگز ازهم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر برمن وارد شوند سپس فرمود دانسته باشید البته که خداوند متعال مولای من است ومن ولی هر مومن میباشم یعنی اولی بتصرف در اموال ونفوس شما هستم پس دست علی ع را گرفت وفرمود هر کس من

ولی او هستم علی ولی او است خدا دوست بدارد هر که علی را دوست دارد و دشمن دارد هر که علی را دشمن دارد شخصی با زید گفت تو خودت شنیدی فرمود احدی نبود در خم غدیر که این جریان رخ داد الا اینکه آنرا دید و یا با هر دو گوش خود شنید و چون عایشه عوض تمسك بثقل اصغر که امیر المومنین و عترت او باشد دق باب محاربت نمود تا خلقیر بکشتن داد و خود را در زمرهٔ ها لکین و عادمن عادا داخل کرده منها امر کردن رسولخدا علی را بقتال نا کثین و اگر نا کثین که از جملهٔ آنها عایشه و طلحه و زبیر بودند حظی از ایمان داشته اند چگونه آنحضرت امر میفرمود امیر المؤمنین را که با آنها قتال کن در جلد ششم کنز العمال ص ۳۹۲ گفته عن زید بن علی ابن الحسین بن علی عن ابیه عن جده عن علی قال امرنی رسول الله علیه و آله یقاتل الناکثین و المارقین و القاسطین و در ص ۳۹۱ گفته عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال رسول الله یا ام سلمه هذا والله قاتل القاسطین و الناکثین و المارقین ابن مسعود که یکی از اکابر صحابه است .

میفرماید رسولخدا بیرون آمد و متوجه منزل ام سلمه گردید در این بین علی بن ابیطالب وارد گردید .

حضرت فرمود ای امسلمه بخدا قسم این علی قاتل ناکثین است یعنی اصحاب جمل و قاتل مارقین است یعنی اصحاب نهروان و نیز مه در همان صفحه از سند ابی سعید حدیث کند که ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودیم بنا گاه رسول خدا «ص» بر ما وارد شد و نزد ما جلوس رداد و گویا بر سر هر یك ما مرغی نشسته از هیبت آن حضرت احدی تکلم نمیکرد این وقت رسول خدا فرمود .

البته یکی از شماها قتال خواهد کرد بر تأویل قرآن همچنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن ابوبکر گفت من باشم رسول خدا (ص) فرمود خیر عمر بن الخطاب گفت من هستم فرمود خیر بلکه آن کس است که کفش مرا پینه میکند چون نظر کردند دیدند علی بن ابیطالب است .

منها حدیث من آذی علیا و حدیث حربك حربی و حدیث من اغضبك فقد اغضبنی و نظائر آن منها حدیث متواتر علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

یوم القیمة حافظ هیثمی درمجمع الزوائد ص۲۳۶و بزاز ابن مردویه درمناقب وسمعانی درفضائل الصحابه ودیلمی درفردوس وابن قتیبه درامامه والسیاسه روایت کردند که چون شتر عایشه برزمین افتاد عایشه را دربصره بخانه بردند برادرش محمد بن ابی بکر براو وارد شد وبراو سلام کرد عایشه با او تکلم نکرد محمد بن ابی بکر فرمود .

ترا بخدا قسم میدهم آیا درخاطر داری روزیرا که خودت برای من حدیث کردی و گفتی من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود علی مع الحق والحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض با اینحالت بر او خروج کردی و قتال دادی عایشه نتوانست منکر شود...

منهاً ما رواه ابن مردویه والحافظ الهیثمی فی مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۳ عن ام سلمه انها کانت تقول کان علی مع الحق من اتبعه اتبع و من ترکه ترك الحق) اینحدیث را که اعلام سنیه نقل کردند بتمام صراحت دلالت که عایشه عالماً عامداً متابعت حق را ترك کرد وآغاز مخالفت کردند تاسی هزار نفررا بکشتن داد .

منها کلام امیر المومنین (ع) درعداوت عایشه ابن ابی الحدید درجلد دوم شرح نهج البلاغه ص ۴۵۶ طبع مصر قال علیه السلام فمن استطاع عند ذلك ان یعتقل نفسه الی الله فلیفعل فان اطعتمونی فانی حاملکم ان شاءالله علی سبیل الجنه وان کان ذامشقة شدیده ومذاقة مریره واما فلانه فادرکها رای النساء وضغن غلا فی صدرها کمرجل القین ولو دعیت لتنال من غیری مثل ما اتت الی لم تفعل ولها بعد حرمتها الاولی والحساب علی الله (۱) حاصل معنی آنکه امیر المومنین (ع) میفرماید .

هرآنکس که استطاعت دارد برحبس کردن نفس خود ازشهوات نفسانیه بجهت طاعت خداوند متعال پس مبادرت جوید واگر مرا اطاعت کند البته شمارا بسوی بهشت میرانم اگرچه پیمودن طریق جنت بسی سخت ودشوار وتلخ وناگوار است اما عایشه از

---

(۱) یعتقل نفسه الی الله ای یحبسها علی طاعته والضغن الحقد والمرجل بکسر المیم القدر الکبیر والقین الحداد ای کغلیان قدر من حدید وفلانه کنایة عن ام المومنین عایشه .

ضعف عقل ودین که رویه زنان‌است واز کید وبغض وعداوت و کینه که درسینه‌اوپنهان است ومانند دیك‌بزرگیکه برسرآتش درجوش است صدراودر غلیان‌است و ازعداوت قدیمهٔ اوبامن این‌فتنه برسرپاکرده است واگردیگری متصدی خلافت میشد وعایشه رامیخواندندبرخروج کردن‌باومثل اینکه‌برمن خروج کرده‌است هرگزایشانراا جابت نمیکرد وبااینحال من هتك حرمت‌اونکردم وجزای‌عمل اورادر کنارش‌ننهادم وانتقام از اورا بخداوند قهار باز گذاشتم واین‌عبارت نص صریح‌است که عایشه مملواز‌بغض و عداوت امیرالمومنین‌علیه‌السلام است (**کلام ابی یعقوب درسبب عداوت عایشه با اهل بیت ع**) ابن‌ابی‌الحدید بعدازنقل خطبه تفصیل‌ترجمه عایشه رامینگارد و کلام شیخ‌ابی یعقوب یوسف‌بن اسماعیل‌اللمعانی که‌ازمشاهیرمشایخ معتزله است وبه تصریح‌ابن‌ابی الحدیدبدرأین‌مقام‌بسیارمتعصب درمذهب اعتزالست‌نقل میکند وحقیردراین‌جاملخص بعض عبارات او را ایراد مینمایم‌شاهدالمانحن‌بصدوده درص۴۵۷جلد مذکور گفته و کانت‌لعایشه علی رسول‌الله‌جرأة وادلال‌علیه لم‌یزل‌نیمی ویتسری حتی کان منها من‌امر ماریه وماکان منها من‌الحدیث‌الذی اسره الی‌الزوجة‌الاخری وادی الی‌تظاهرهما علیه وانزل فیهما قرآنا‌نیلی فی‌المحاریب یتضمن وعید اغلیظاعقیب تصریح بوقوع‌الذنب و صغوالقلب و اعقبتهماتلك‌الجرئه وذلك‌الانبساط ان حدیث منهافی ایام‌الخلافةالعلویه ماحدث .

این‌عبارت‌بتمام صراحت دلالت دارد که عایشه‌ازسوء معاشرت‌یاپس‌حرمت‌پیغمبر نداشتی وچون دختران‌اجلاف اسائه ادب‌بخرج دادی بااینکه برتری بسائرقبائل‌عرب نداشتی ورحمی عقیم داشتی که رسولخدا فرمودالحصیرفی‌ناحیه‌البیت خیر من‌امرأةلم تلدمع ذلك خود راعزیز بلاجهت دانستی وجرئت رابآنجا کشانید که درحق‌ماریهٔ‌قبطیه گفت‌آنچه راکه بعدازاین مفصلا ذکرخواهد شد واین کردارو گفتار موجب حدوث فتنهای عایشه گردید وجنگ جمل راسرپا کرد.

از آنجمله گوید و اول بدألضغن کان بینهما یعنی بین عایشه و بین فاطمه وذلك‌لان‌رسول‌الله تزوجهاعقیب موت خدیجه‌فاقامها‌مقامها وفاطمه هی‌ابنته خدیجه و

من ان ابنة الرجل اذا ماتت امها و تزويج ابوها باخرى كان بين الابنه و بين المراه كدر وشنان لان الزوجه كالضره لامها بل هی ضره على الحقيقه وكان رسول الله اكرم فاطمه اكبر عظيما اكثر مما كان الناس يظنونه و اكثر من اكرام الرجال لبناتهم حتى خرج بها عن حد حب الاباء للاولاد فقال (ص) بمحضر الخاص والعام مرارا لامرة واحده بل فی مقامات المختلفة لافی مقام واحد انها سيده نساء العالمين وانها عديلة مريم بنت عمران وانها اذا مرت بالموقف نادى منادى من جهة العرش يا اهل الموقف غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمه بنت محمد (ص) وهذا من الاحاديث الصحيحه وليس من الاخبار المستضعفه و ان انكاحه عليا اياها ما كان الا بعد ان انكحه الله تعالى اياها فی السماوات بشهاده الملائكة و كم قال مرأة لامرة واحده يوذينى ما يوذيها و يغضبنى ما يغضبها وانها بضعة منى يريبنى ما رابها فكان هذا وامثاله يوجب زيادة الضغن عند عايشه الخ .

این عبارت دلالت دارد که قلب عایشه ظرف حقد و کینه و بغض بوده چه آنکه میگوید ابتدای این بغض و کینه بین عایشه وفاطمه ازوقتی شد که رسول خدا (ص) بعد از خدیجه عایشه را تزویج کرد واورا بجای خدیجه قرارداد وچون دختران زن پدر خود را دختر خوده یدانند بین فاطمه (ع) و عایشه کدورتی رخ داد چون بفاطمه میگفت من از مادر تو بهترم او پیره زنی حمراء الشدقین بود که پدرت اورا تزویج کرد و من بکر بودم فاطمه این شکایتها را برسول خدا (ص) مینمود وآنحضرت عایشه را عتاب میکرد و اکرام فاطمه را از حد گذرانید که مردم گمان نمیکردند ومکرر در مکرر نه یك مرتبه و دو مرتبه بروایات صحیحه نه اخبار ضعیفه میفرمود فاطمه (ع) سیده زنان اولین و آخرین است فاطمه معادل با مریم کبری است فاطمه هرگاه درقیامت درمحشر عبور کند منادی ازقبل عرش ندا کند ای مردم محشر چشمهای حود را بپوشید که فاطمه میخواهد عبور کند ومیفرمود من فاطمه را بعلی تزویج کردم .

بعد ازاینکه خدای متعال در آسمان برای علی تزویج کرد و ملائکه را شاهد گرفت و رسولخدا مکرر میفرمود اذیت فاطمه (ع) اذیت من است غضب فاطمه (ع) غضب من است مکـدر میکند مرا آنکه فـاطمه را مکـدر کند وامثال این تجلیلات و

تعظیمات فوق العاده رسولخدا ازفاطمه زهرا سبب زیادتی کینه و بغض عایشه میشد نسبت باهل بیت (ع) .

با اینحالت نتوان گفت که عایشه زوجه محبوبه رسولخدا(ص) بوده والله اعلم بحقیقة الحال .

و ازجمله عبارات ابن یعقوب قوله وکانت فاطمه تکثرالشکوای وقوله فاحدث ذلك حسداً لابی بکر وغیر ذلك ازمجموع کلمات ابی یعقوب چون آفتاب نیم روز روشن است که عایشه مکرر پیغمبررا بغضب میآورد وعبدالعزیز دهلوی درتحفه تصریح کرده که اغضاب نبی کفراست فما وراء عبادان لیس قریه .

تحریض عایشه مردم را بقتل عثمان درخلال وقعه جمل این مطالب بیان شد ماميپرسیم از برادران خود از ابناء سنت که شما تاامروز میگوئید قتل عثمان مظلوماً .

البته روی این حساب قاتل عثمان و تحریض کننده بقتل او باید ظالم باشد وعایشه از جمله کسانی بود که مردم را بقتل عثمان تحریض میکرد پس باید از جمله ظلمه بوده باشد .

ابن الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه ص۷۷ طبع مصر گفته و قدکانت عایشه فی قتل عثمان اشدالناس الیه تالیباً وحریصاً فقالت فنله بعدهالله لماسمعت قتله وهکذا سائر مورخین (۱) .

(۱) مثلا جزری درکامل التواریخ درحوادث سنه ۳۶ ص۸۰ طبری ومنوفی حنفی درترجمه تاریخ اعثم ص۱۳۴ و۱۳۶ وابن جوزی درتذکره درباب رابع وابن اثیر درنهایه درلغت نعثل ومثله فی القاموس وتاج العروس وابن عبدالبر در استیعاب در ترجمه صنحربن قیس و عطاالله درروضه الاحباب درخلافت امیرالمومنین وروضه الصفا ص۲۲۳ وعمربن فهد مکی دراتحاف انوری باخبارام القری درحوادث ۳۶ وهمچنین حبیب السیر وابن قتیبه درالامامه والسیاسته و بلاذری وواقدی و کلبی وثقفی و ابومخنف اتفاق دارند که عایشه اشدناس بود بر عثمان وابن ابی الحدید درجلد چهاردهم ص۴۵۶ گفته وقدکان کثیر بلعن عثمان من الصحابه وهوخلیفه

بقیه درصفحه بعد

دراینصورت طلب کردن عایشه خون عثمانرا بعدازقتل اوخنده آور نیست عایشه را چه مناسبت با لشکر کشی وخون خواهی عایشه نه از بنی امیه بود نه خلیفه وقت بود انصفوا ان کنتم مومنین وابن ابی الحدید درجلد دوم ص ۴۸۶ گفته که عایشه درحیوة پیغمبرو بعدازوفاة آن سرورهمیشه بغض امیرالمومنین در دل داشت چون عثمان فاضل عطای اوراقطع کرد برعثمان شوریدن گرفت تااورا بکشتن داد بامیداینکه بعدعثمان طلحه خلیفه شود چون مقصود اوحاصل نشد جنگ جمل راسرپا کرد وسی هزار مردم رابکشتن داد .

کلام بخاری وعسقلانی در بغض عایشه باعلی (ع)

اگرچه این مطلب از موضوعات سابق روشن شد لکن برای مزیدتوضیح عرض میشود بخاری دراحادیث کتاب صلوة آورده که عایشه دروقت ذکر کیفیت بیرون شدن حضرت رسول (ص) از حجره خود درحالت عرض برای نماز بسوی مسجد نام حضرت امیرالمومنین (ع) اززبان خودنگفته بلکه بلفظ رجل که نکره است ودلالتی برشخص معروفی نداردتعبیر نمود وراوی این حدیث بعدازشنیدن عایشه بنزدابن عباس ذکر کرد ابن عباس پرسید عایشه نام آن رجل راذکر کردبود یانه آنمرد گفت نه ابن عباس گفت آن علی بن ابیطالب بود وابن حجردرفتح الباری درذیل شرح اینقول گفته وزادالاسماعیلی من روایة عبدالرزاق من معمر لکن عایشه لاتطیب نفساً له بخیر یعنی اسماعیلی ازروایت عبدالرزاق ازمعمر نقل کرده که ابن عباس بعدازقول مذکور گفت که نفس عایشه خوش نمیشود از حضرت امیرالمومنین بذکرخیر وابن اسحق در کتاب مغازی اینزیادتی از اززهری روایت نمود که عایشه قدرت نمیداشت که علی رابخیرذکر کند هذامانکره فی التشید وابن یتمتة درمنهاج السنة در جواب منهاج الکرامه علامه حلی درجواب امرعایشه .

منهم عایشه تقول اقتلوا نعثلاودرص ۴۵۸ گفته وهاه عایشه خرجت بقمیص رسول الله وقالت هذا قمیص رسوال الله لم تبل وعثمان قدابلی سنته ثم تقول اقتلو انعثلا قتل الله ثم لم ترض بذلك حتی قالت : اشهدان عثمان جیفه علی الطراط غداء فمن الناس من یقول روت فی ذلك

بقتل عثمان و گفتن اوا قتلوا نعثلا قتل الله گفته و ایضا فما ظهر من عایشه وجمهور الصحابه و جمهور المسلمین من الملام لعلی اعظم فما ظهر منهم من الملام لعثمان الخ

این کلام صریح است که عایشه ملامت و عیب وطعن برجناب امیر المؤمنین (ع) نموده وملامت عایشه برجناب امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از ملامت او بر عثمان بود ومدام عایشه برعثمان امر بقتل او و گفتن اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا بوده که از آن زیاده طعن وعیب ومذمت وتحقیر نمیباشد پس واضح شد که عایشه هیچ دقیقه در عیب ومذمت وتحقیر جناب امیر المومنین فروگذار نکرد .

پس باوصف چنین عداوت که عایشه را بود باآنحضرت باز اهل سنت میگویند که عایشه باعلی هیچ معاداتی نداشت وفضائل علی را بسیار میگفت و روایت میکرد غافل ازاینکه روایت کردن عایشه فضائل امیر المومنین رادلیل افضلیت آنحضرت است نه دلیل محبت داشتن عایشه بانجناب چه آنکه مثل مشهور است الفضل ما شهدت به الاعداء نه تنها عایشه فضائل آنحضرت روایت کرده معویة بن ابی سفیان و عمر بن العاص هم فضائل آنحضرت راروایت کرده اند بااینکه معادات ایشان باامیر المومنین جای هیچ گونهٔ شبه نیست و عایشه کثیراً ما اتفاق میافتاد که چاره نداشت مگر آنکه فضائل آنحضرت را روایت کند برای الزام خصم وافحام طرف فلذا بیشتر روایات اوهمان درعصر رسولخدا ص بوده گذشتهٔ از اینکه آن فضائل را دیگران هم نقل کرده بودند انکار عایشهٔ سودی نداشت .

اخراج حدیث لایبغضك الامنافق

دراستیعاب درترجمه علی امیر المومنین گفته طائفهٔ از صحابه روایت کرده اند که رسولخدا ص بعلی فرمود یاعلی دوست ندارد ترا مگرمومن ودشمن ندارد ترا مگر منافق وعلی میفرمود بخداقسم اینکه میگویم هرآینه البته عهدوپیمانی است ازپیغمبر اکرم که دوست ندارد مرا منافق **وفیه** رسولخدا فرمود هر که علی را دوست دارد هر آینه بتحقیق که مرادوست داشته وهر که علی رادشمن بنارد بتحقیق که مرادشمن داشته وهر که علی راآذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند بتحقیق که خدا را

اذیت کرده

وعلی متقی درجلد ۶ کنزالعمال ص۱۵۲ در فضائل امیرالمومنین این حدیث راازنسائی وترمذی وابن ماجه نقل کرده وایضاً از مسنداحمد حنبل ومستدرك حاکم وغیرآن نقل کرده ارام‌سلمه که‌فرمود قال‌النبی من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب‌الله ونیزازخطیب بغدادی‌نقل کرده که عنوان‌صحیفه مومن حب‌علی‌بن‌ابیطالب و نیز ازدار قطنی بروایت ابن‌عباس نقل‌کرده که رسولخدا فرمود علی‌بن‌ابیطالب‌باب حطة بنی اسرائیل من دخله کان مومناً و من‌خرج منه کان کافرا ونیز در جلد ۶ کنزالعمال س۱۵۳ علی‌مع‌القرآن‌والقرآن‌معه‌لن یفترقا حتی‌یرداعلی‌الحوض ودرص۵۵ فان‌النبی سیکون بعدی فتنه فاذا کان ذلك فالتزمو علی بن ابیطالب فانه‌الفارق بین‌الحق والباطل .

قال ص ان‌تولواعلیاً تجدوه‌هادیامهدیا یسلك بکم طریق المستقیم .

وقال ص‌یاعلی ستقاتلك الفئة الباغیه وانت علی‌الحق فمن لم ینصرك یومئذفلیس منی ومثله ابن‌عساکر عن عماربن یاسر .

وقال‌یاعماران رأیت علیاقدسلك‌الناس وادیاًوسلك‌الناس‌وادیاًغیره‌فاسلك مع‌علی ودع‌الناس‌فانه‌لن یدلك علی ردی ولن یخرجك عن‌الهدی .

وقال من عصانی فقد عصی‌الله و من اطاعتی فقد اطاع الله و من عصی علیا فقد عصانی .

ومن اطاع علیاً فقداطاعتی من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله .

وقال ص ستکون بین الناس فرقة و اختلاف فیکون هذا و اصحابه علی الحق یعنی علیا.

وقال ص (الحق معذا الحق مع ذایعنی علیاً)تمام این روایات در کنزالعمال

جلد مذکور

از مصادر و ثیقة در نزد ابنیاء سنت موجود است که رسولخدا فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام بدهد خدا را دشنام داده است و فرمود سر مقاله صحیفه مومن دوستی علی بن ابیطالب است و فرمود مثل علی در این امت مثل حطه بنی اسرائیل است که موسی بن عمران فرمان داد بنی اسرائیل را که چون داخل این شهر میشوید بطریق سجود داخل بشوید و بگوئید حطه تا خدای متعال گناهان شما را بیامرزد چنانچه خدا میفرماید قادخلوا الباب سجداً پس نیکو کاران اطاعت کردند و داخل شدند و گفته اند حطه و گناهان آنها آمرزیده شد و ظالمان بجای حطه حنطة حمراء گفتند و معذب گردیدند در این امت هم هر کس مخالفت علی کند معذب خواهد شد و فرمود قرآن با علی است و علی با قرآن میباشد هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و فرمود بعد از من فتنها روی خواهد داد هر گاه چنین شد ملازمت علی را اختیار بنمائید که او حق را از باطل جدامیکند چون هدایت شده و هدایت کننده است شمارا براه راست میبرد و فرمود یا امیرالمومنین بزودی جماعت ظالمان و ستمکاران با تو جنك مینمایند و تو بر حقی کسیکه نصرت نکند ترا در آنروز از من نیست و فرمود بعمار یاسر ایعمار هر که را هیکه علی میرود توهمانرا هرا برو و راهیکه دیگران میروند بگذار چون علی هیچ گاه طریق باطل را نمیرود و کسیکه به طریق هدایت است اورا منحرف نمیکند و فرمود هر که مخالفت من کند مخالفت خدا را کرده و هر که اطاعت مرا کند اطاعت خدارا کرده است و هر که مخالفت علی را بکند مخالفت مرا کرده است و و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسیکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و کسیکه از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و امثال اینگونه اخبار تواترا و محقق است و از مجموع آن حال عایشه محترمه کاملا معلوم

شد عندذی مسکة .

امر عایشه بقتل عثمان بن حنیف

ما می پرسیم که عایشه صدیقه روی چه اصل و قانون شرعی فرمان قتل عثمان بن حنیف از صحابی جلیل القدر را صادر کرد چنانچه در خلال وقعه جمل بیان شد (۱)

عبارت سبط در تذکره این است ثم ان طلحه وزبیر اغتالا عثمان بن حنیف فی لیلة مظلمه وکان فی المسجد مع جماعته فاوطاوه بالارجل و نتفو شعر و جهه وارسلوا الی عایشه یستبشرونها فیه فقالت اقتلوه فقالت لها امراة اشدتك الله فی عثمن نزفه صاحب رسول الله فقالت احبسوه اضربوه و انتفوا شعر رأسه و لحیته و حاجبه و اشفار عینه ففعلوا ثم نهبوا بیت مال البصره و قتلوا سبعین رجلا من المسلمین من غیر جرم فهم اول من یقتل فی الاسلام ظلما .

این عبارت بتمام صراحت دلالت برظلم وجور طلحه و زبیر و عایشه دارد که درشب تاریك بنامردی برسرعثمان بن حنیف بریزند واورا لگدکوب کنند وتمام موی صورت او را بکنند واز عایشه درقتل اومشورت نمایند واو بدون تردید فتوای قتل او بدهد وبگوید اورا بکشید تا اینکه زنی ازاوشفاعت کندوبگویداوازصحابه رسولخدا است شمارا بخدادست از اوبازدارید .

عایشه گفت اورا حبس کنید وتمام موی صورت اورا بکنید

وبروایت ابن ابی الحدید عایشه بهپسر عثمان بن عفان گفت گردن ابن حنیف را بزن بجهت اینکه انصار پدر ترا کشته است سبحان الله آیا عایشه این آیه را از

(۱) طبری درتاریخ خود درحوادث سنة ست وثلاثون ص۱۷۸ طبع اول ابن اثیر درکامل درسنة مذکورص ۸٤ ومحمد خواوند شاه درجلد دوم روضة الصفا وابن عبدالبر دراستیعاب درترجمه حکیم عن جبله وابن ابی الحدید درجلددوم ص ۵۰۰ سبط ابن جوزی درتذکره الخواص درباب رابع وسایر مورخین این حادثه را نقل کردند.

قرآن نخوانده بود (ومن یقتل مومناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها وغضب الله‌علیه ولعنه واعدله عذاباً عظیما) .

کسیکه بکشد مومنی را عمداً پس جزاء او جهنم است که در آن جهنم همیشه خواهد بود و خدای تعالی بر او غضب میکند و مورد لعنت پروردگار میشود وبرای او مهیامیگردد عذابی بزرك.

ترجمه عثمان بن حنیف

عثمان بن‌حنیف کزبیر بن واهب الانصاری اوسی اخو سهل بن‌حنیف‌یکنی ابا عمر وازقبل‌حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام والی بصره بود دراستیعات گوید طلحه وزبیر او را از بصره بیرون کردند هنگامیکه واردر بصره‌شدندونال عثمان بن‌حنیف فی نزول‌عسکرطلحه وزبیر البصره مازاد فی فضله یعنی مصائبیرا که برسر او آوردند و ظلمهای فاحشی که باوداشته‌اند وقصد قتل او کردند بر ضرر طلحه و زبیرتمام‌شد وبرعظمت وجلالت و علو منزلت عثمان‌بن حنیف افزوده شدپس از آن ساکن کوفه گردید وعسقلانی در اصابه ازترمذی حدیث کرده که‌عثمان بن‌حنیف درغزوه بدردر رکاب رسولخدا (ص)حاضر بوده‌درتهذیب‌التهذیب گفته که عمربن الخطاب اور باحذیفه‌یمانی متولی مساحت اراضی‌عراق گردانید .

و ابن اثیر در اسدالغابه گوید عثمان بن حنیف در غزوة احد وسائر مشاهده ملازم رکاب‌رسولخدا ص بوده .

بالجمله در رجال کبیر و کشی‌وخلاصه علامه ودیگر کتب‌اورا ثناء بلیغ‌نمودند وبروایت فتن بجارعلی‌بن‌حکم گفت اصحاب امیرالمومنین علیه‌السلام کسانی بودند که امیرالمومنین‌بآنها فرمود من‌باشما مشارطه میکنم ومشارطه من بطلا ونقره‌نیست بلکه به بهشت عنبر سرشت باشد کدامیك از شما آنرا اجابت میکنید پس جماعتی او را اجابت نمودند ازآنجمله عثمان بن‌حنیف بود در جلد دوم کفایة الموحدین

سیداسماعیل عقبلی است که عثمان بن حنیف بیست‌چهارمی ازمخالفین اجماع برخلافت ابوبکر بود که درمسجد بر خواست و در محضر مهاجروانصار فریاد برآورد و گفت ایهاالناس من‌شنیدم ازرسولخداصلی‌الله علیه‌وآله که‌فرمود اهل‌بیت‌من نجوم ارض‌ونور زمین میباشند پس‌مقدم نشوید برایشان وایشانرا مقدم دارید که ایشان ولی برخلقند بعد از من ولایت اموربا ایشانست پس ازمن اینهنگام شخصی برخواست‌عرض کرد یا یارسول‌الله کدام‌یك از اهل‌بیت توسزاوارتردراین امر میباشند فرمود علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام واولاد او پس کسیکه جلالت قدراو مجمع علیه بین‌الفریقین است‌وبروایت ترمذی از غازیان بدربوده و بنابر سایرروایات غزوه‌احد و سائر مشاهد رادر رکاب پیغمبرشرف حضورداشته و درترویج دین‌مساعی جمیله‌بتقدیم رسانیده و چندان موجه بین صحابه بوده که هر گاه خواست عمر او را بسواد عراق بفرستد اتفاق کردند که عثمان بن‌حنیف صلاحیت اینکار دارد برای و فورعقل و تجربه‌و بصارتیکه او راست و گفته‌اند که عثمان ن حنیف صلاحیت این کار دارد امور مهم‌تر از این را میتواند انجام دهد ما میپرسیم عایشه بچه تقصیر امر بقتل او مینماید و بکدام جرم اینهمه اهانت را بر او وارد میآورد اجیبونا ان کنتم من اهل العلم و الدرایة والانصاف.

امر عایشه بقتل حراس بیت‌المال

ابن ابی‌الحدید درجلد ۲ شرح نهج‌البلاغه ص ۵۰۰ مطلب ر امیکشاند تا اینکه میگوید فارسلت عایشه الی الزبیران اقتل السیابجه فانه قدبلغنی الذی صنعو ابك قال فذبحهم والله الزبیر کمابذبح‌الغنم ولی‌ذالك منهم عبدالله‌بن زبیر وهم سبعون رجلا وبقیت منهم طائفه مستمسکین به‌بیت‌المال‌قالوالاندفعه االیکم‌حتی‌یقدم امیرالمومنین علیه‌السلام فسارالیهم الزبیر فی‌جیش لیلا فاوقع بهم واخذ منهم خمسین اسیرافقتلهم صبرا وکانت السیابجه‌القتلی یومئذ اربعمائه رجل فکان غدر طلحه وزبیر بعثمان‌بن حنیف اول غدرکان فی‌الاسلام وکان السیابجه اول قوم‌ضربت اعناقهم من‌المسلمین

نول درخلال وقعه جمل اشاره باین جنایت بزرك نمودیم ابن عبدالبر دراستیعاب فی ترجمه
یم بن جبله مقداری از این مصیبت عظمی را متعرض شده است و ابن ابی الحدید
لد دوم شرح نهج البلاغه ص ۵۰۰ مفصلا این قصه برغصه را نگارش داده که ماخص
ون آنچنین است که‌چون طلحه و زبیردر بصره بطلب عثمان بن حنیف آمدند
وضع دباغین واصحاب ابن حنیف نیز آنها رااستقبال کردند وحکیم بن جبله رضی الله
واصحاب او جماعت طلحه وزبیر راپراکنده کردند واز کوچه‌ها تامقبره بنی مازن
، کردند واز بالای بامهاازنهاجماعت طلحه وزبیر را سنك باران کردند تا بمسناة
، چون بسبخه رسیدند عبدالله بن حکیم تمیمی نامه های بسیاری بنزدطلحه و زبیر
، وگفت ای طلحه این مکتوبهای تونیست که‌بمن نوشتی که‌درخلع و قتل عثمان
ا هم داستان بشویم سپس عثمان را کشتی اکنون آمده‌ای خون او را از ماطلب
نی همانا غرضی نداری جزنائل شدن بزخارف دنیا سپس با کمال میل و رغبت
رالمومنین بیعت کردید اکنون‌شما را چه براین داشت که بیعت او را بشکنید
، فتنه رابرپا کنید طلحه و زبیر باین سخنان وقعی نگذاردند و مهیای جنك‌شدند
رقت عثمان بن حنیف اصحاب عایشه رامخاطب ساخت که از خدا بترسد و بیعت
االمومنین رابرهم مزنید وشق عصای مسلمین مکنید که‌باین واسطه خونها ریخته
شمارا بخدا قسم میدهم که‌دست باز دارید واسلامرا بزرك شمارید گفته‌اند ما
، عثمان طلب میکنیم که او رابظلم کشته‌اند ابن حنیف فرمود بخداقسم دروغ
وئید همانا نائره حسد در کانون سینه‌شمامشتعل شده است که‌چرا خلافت‌مخصوص
بن ابیطالب گردیده شما چون طمع در خلافت داشتید و برای وصول با مارت
را کشتید اکنونکه ازاومحروم شدید به‌بهانه‌خون عثمان این‌فتنه رابرپا کردید
نکه احدی در قتل عثمان از شماحریص‌تر نبوده چون طلحه و زبیر این سخنان
دند ناسزای بسیار بعثمان بن حنیف گفته‌اند ونام مادرش‌را ببدی یاد کردندودست

و بازو گشادند وقتال شدیدی نمودند ابن‌حنیف سر بسوی آسمان کرد و قال اللهم انی قد اعذرت الی هذین الرجلین پس حمله بر لشکر عایشه نمود و جنك شدیدی روی داد وبروایت ابن‌اثیر عایشه چون کثرت کشته را دید فرمان داد تامنادی ندا کند که دست ازجنك بردارید وبروایت ابن‌ابی‌الحدید طرفین راضی بصلح شدند وباین‌مضمون نامه صلح نکارش یافت که‌این صلح نامه بین عثمان بن‌حنیف و اصحاب او از شیعه امیرالمومنین وبین‌طلحة وزبیر واصحاب ایشانست باینکه دارالاماره ورحبه و مسجد وبیت‌المال و منبر برای عثمان بوده باشد وبرای‌طلحه و زبیر هر کجا که میل دارند ساکن شوند واحدی متعرض ایشان نشود ومردم درمهد امن وامان‌بوده و ازهمه‌جهت طرفین آزاد باشند تا اینکه امیر المومنین وارد بصره شود سپس میل دارند داخل درلشکر آنحضرت شوند واکر میل ندارند اختیار باایشانست ازقتال وسلم و سکوت وخروج از بصره یااقامه وعلی الفریقین بما کتبو اعهدالله ومیثاقه واشد ما اخذه علی نبی من انبیاء من عهد وذمة پس نامه صلح راخاتم نهادند و عثمان بن حنیف بدارالاماره مراجعت کرد واصحاب خود را فرموده تاسلاح ازتن باز کنند وبمنازل خود رجوع فرمایند وبمعالجه جراحات‌پرداختند چند روزبدین منوال بسر بردند تااینکه‌روزی طلحه وزبیر باهم کفته‌اند که اکر علی‌داخل این شهر بشود و حال ما بدین منوال باشد البته بر کردنهای ما سوار میشوند ومارا جزاطاعت و انقیاد چاره نیست پس‌رأی چنین است که بعشایر وقبائل عرب مراسله نمائیم و ازایشان برای طلب خون عثمان استمداد نمائیم پس نامه‌ها بقبائل واشراف نوشته‌اند و خلق کثیری هم آنانرا اجابت کردند باینکه خون عثمان طلب نمایند و کفتند عثمان بن‌حنیف را از بصره خارج نمائیم و چنانچه راضی نشود او را بقتل رسانیم و علی بن ابیطالب را ازخلافت خلع نمایندقبیله‌بنی‌ضبه وبنی‌ازد وبنی‌غیلان وبنی‌تمیم وبنی حنظله وبنی دارم وبنی مجاشع مکر قلیلی ازآنها بقیه‌اجابت کردند چون طلحه و زبیر پشت خود راکرم دیدند از

کثرت لشکر در شب ظلمانی بخود غره شدند و همی باد میوزید و باران هم میبارید سلاح پوشیدند مکمل و مسلح بیرون آمدند و در روی سلاح لباس بتن نهادند و بجانب مسجد شتافتند هنگامی رسیدند که عثمان بن حنیف برای نماز آمده بود چون اذان نماز گفتند ابن حنیف پیش ایستاده تا اقامت نماید اصحاب زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را مقدم داشتند وهمی در کشاکش وتقدیم وتاخیر بودند تا اینکه نزدیك بود آفتاب طالع شود مردم مسجد فریاد برداشتند که ازخداوند شرم ندارید.

اکنون آفتاب طالع میشود و شما در مشاجره و منازعه هستید آخر الامر اصحاب زبیر غالب شدند و زبیر را مقدم داشتند با او نماز خواندند چون از ادای نماز خلاص شدند.

زبیر فرمان داد اصحاب خودرا که مسلح بودند بگرفتن ابن حنیف درحال او را گرفتند وباشمشیر وتازیانه چندان او را زدند که مشرف بهلاکت شد تمام موی محاسن وسروابروان اورا کندند و اورا بنزد عایشه بردند عایشه ابان پسر عثمان بن عفان را گفت برخیز و گردن ابن حنیف رابزن برای اینکه انصار پدر ترا کشته‌اند ابن حنیف گفت ایعایشه وای زبیر و طلحه دانسته باشید که اگر مرا کشتید برادر من سهل بن حنیف والی مدینه ازقبل امیرالمومنین شمشیر بکشد واحدی ازعشیره شمارازنده نگذارد.

چون این بشنیدند بترسیدند و دست از او برداشته‌اند پس هفتادنفر از حراس بیت المال راباامرعایشه مانند گوسفند سر بریدند واین عمل شوم راعبداله بن زبیر انجام دادسپس آنچه دربیت المال بوده تصرف کردند.

چون امیر المومنین علیه السلام غالب گردید تمام آن اموال راپس گرفته به بیت المال برگردانیدند وبین مسلمین قسمت نمؤده،

اقول ـ ازآنچه ابن ابی الحدید نقل کرده چنداشکال بعایشه واردمیشود که مریدان اواز ابناء سنت وجماعت باید جواب بگویند.

اولا حکیم بن جبله بادوپسر او و هفتاد نفر دیگر چه تقصیر داشته‌اند که عایشه فرمان جنك داد تا آنها راشهید کردند وآیه فمن یقتل مومنا متعمداً الخ نا شنیده گرفته‌اند بااینکه حکیم ابن‌جبله‌ازخیاراصحاب رسولخداص بود چنانچه دراستیعاب اورا ترجمه کرده .

وثانیاً عایشه روی‌چه‌میزان‌شرعی‌امربقتل عثمان‌بن‌حنیف کردبااینکه میدانست عثمان‌بن حنیف از صحابه کبار رسولخدا ص و از غازیان غزوه احد و سائر مشاهد بارسولخدا بوده شما که میگوئید هر کس انتقص واحداً من‌الصحابه فهوزندیق‌پس وای بر کسیکه صحابی جلیل القدر بی گناهرا فرمان قتلش را صادر کند و چندان اورا بزنند که مشرف‌بمرك‌بشود وتمام موی سر ومحاسن وابروو مژگان اورا بکنندانصفونا ان کنتم مومنین وثانیاًعایشه بتمام صراحت فرمان بدهد که بکشیدحافظین بیت‌المال را آیا تقصیر این بیچارگان چه بوده بغیر از حراست بیت‌المال فاعتبروایااولی‌الابصار آیا تمام این‌خونهای‌چهارصدنفربگردن عایشه نیست انصفونا ان کنتم مومنین و رابعاً عایشه چون کثرت کشتار رادید دستورداد دست ازجنك باز دارند سپس نامه صلح نوشته اند و شرطی مقرر کردند چرا دوباره بجنك پرداخته‌اند و نقض عهد و میثاق خود نمودند و چرا عایشه آنهارامنع نکرد که نقض عهد حرام است مرتکب آن نشوید .

کلمات کثیری از علما سنت در شدت بغض عایشه و عداوتها

این مطلب روشن تراز آنست که‌احتیاج بذکر داشته باشد ودرخلال‌مطالب‌سابقه بآن اشاره شد باز برای توضیح عرض میشود که جمال‌الدین عطاءالله شافعی‌درروضة الاحباب بعدازذکر وقعه جمل مینویسد که امیرالمومنین برعایشه وارد شد و فرمود خطاب ربانی درشان زنان پیغمبراینست (و قرن فی‌بیوتکن) و تو متمسك شدی بشبه وخطائیکه ترارو نمود و مرتکب امری شدی که‌مناسب حال تونبوده با وجود اینکه

قرب وقرابت مرا با پیغمبرا کرم میدانستی واز آن حضرت مکرر شنیدی حال طریق معادات بامن مسلوك داشتی و بامعاندان من طریق مرافقت وموافقت افراشتی وابن تیمیه در منهاج السنة درجواب علامه حلی قدس سره که فرمود عایشه میگفت اقتلوانعثلا قتل الله نعثلا گفته فماظهرمن عایشه و جمهورالصحابه من الملام لعلی أعظم مماظهر منهم من الملام لعثمان الخ این کلام صریح است که عایشه ملامت وعیب وطعن برجناب امیرالمومنین علیه السلام نموده وملامت عایشه برجناب امیرعلیه السلام زیاده از ملامت او برعثمان بوده و ملام عایشه برعثمان امر بقتل اوو گفتن اقتلوانعثلا بود که از آن زیاده طعن و عیب و مذمت وتحقیر نمیباشد پس بتصریح این تیمیه واضح شد که عایشه هیچ دقیقه درعیب ومذمت جناب امیر المومنین فرو گذار نکرده پس با وصف چنین عداوت که عایشه را بود با آنحضرت بازاهل سنت میگویند که عایشه باعلی هیچ معاداتی نداشت وفضائل علی را بسیارمیگفت وروایت میکرد غافل از اینکه روایت کردن عایشه فضائل امیرالمومنین را دلیل افضلیت آنحضرت است نه دلیل محبت داشتن عایشه بآنجناب چه آنکه مثل مشهوراست الفضل ماشهدت بهٔ الاعداء تنها فضائل آنحضرت راعایشه روایت نکرده بلکه معویه بن ابی سفیان و عمر بن العاص هم فضائل آنحضرت را جابجا روایت میکردند با اینکه معادات ایشان بآنحضرت کالنارعلی المناراست وعایشه کثیراً ماا تفاق میافتاد کهٔ چاره نداشت مگر آنکه فضائل آنحضرت را روایت کند برای الزام حضم وافحام طرف سبحان الله آیا عداوت بیش از این میشود که سی هزار خلق رابکشتن داد در جنك جمل بشود آنکه آنحضرت کشته شود خلافت ازدست او بیرون برود.

ابن ابی الحدید درجلدسوم ص۲۹۳ گفته که ابو مخنف روایت کرده کهٔ چون حضرت امیرالمومنین بمنزل ذی قار رسیدند عایشهٔ برای حفصه دخترعمر بن الخطاب نامهٔای باین مضمون نوشت اما بعد ای حفصه تراخبر دهم که علی بن ابیطالب در منزل ذی قار نزول کرده و در انجا اقامت نموده و خوف و وحشت او را فرو گرفته چون از کثرت عساکر ولشکرما اطلاع پیدا کرد ومثل علی بن ابیطالب مثل ناقه ایست که اگر پیش برود

اورا پی کنند واگر عقب نشینی کند اورا نحر کنند چون این نامه بحفصه رسید جواری ودختران ابناء طلقارا طلب داشت و فرمان دادتادف بزنند واین اشعار بخوانند وباآن تغنی کنند .

ما الخبر ما الخبر　　علی فی السفر　　کالفرس الاشقر

ان تقدم عقر　　وان تأخر نحر

چون این خبر بعلیا مخدره ام کلثوم بنت امیرالمومنین علیه‌السلام رسید چادر عصمت بزسر کرد و روبسته ناشناس در مجلس حفصه وارد گردید و نقاب از چهره برداشت حفصه منفعل گردید و گفت اناالله واناالیة راجعون ام کلثوم فرمود اگرامروز تو وعایشهٔ باهم همداستان بشوید وپشت بهپشت‌هم‌بدهید وبانفس رسول‌امیرالمومنین ع اظهار عداوت بنمائید ازشماتازگی ندارد قبل براین بارسولخدا ص همین تظاهر را بجائی رسانیدید که‌آیه درحق او نازل‌گردید (۱) حفصهٔ گفت ساکت باش خدا ترا رحمت کند .

پس نامهٔ عایشه را پاره کرد و استغفار نمود (۲) قال ابومخنف روی هذا جریربن یزید عن‌الحکم و رواه الحسن بن دنیارعن الحسن‌البصری .

وسهل بن‌حنیف که ازاعاظم صحابهٔ وازغازیان بدروو الی امیرالمومنین‌درمدینهٔ بود چون این داستان شنید این‌اشعار بسرود .

عذرناالرجال بحرب الرجال　　فما للنسات و ما للسباب

اما حسبنا ما اتینا به　　لك الخبرمن‌هتك‌ذاك الحجاب

و محز جهاالیوم من بیتها　　یعرفهاالذنب نبح الکلاب

الی ان اتانا کتاب لها　　مشوم‌قیاقبح ذاك الکتاب

(۱) اشاره بقصه ایست که بعد از این بیاید (۲)واقدی و مدائنی نیز این روایت را نقل کردند .

اقول این روایت‌را که ابن‌ابی‌الحدید از ابی مخنف ووافدی و مدائنی و حسن بصری و جریربن یزید که همهٔ از مشهورین و معتبرترین ابناء سنت میباشند ایجاد چند ایراد برعایشهٔ مینمایند که‌برادران ما از ابناء سنت برای تطهیر عایشه از گناه ناچار باید جواب بگویند.

اول‌آنکه عایشه اظهارفرح و سرور میکرد بر کثرت عساکرخود که‌مهیا کرده بود برای قتال‌بانفس رسول وزوج بتول‌پس کلام کسانیکه میگویند خروج عایشه‌برای اصلاح بود کذب‌آن واضح گردید .

آیا جائز بود برای‌عایشه این فرح وسرور أجیبونارحمکم‌الله دوم آنکه اعلام کردن عایشه حفصهٔ را بآن تعبیرات مذکوره‌بر مرعوب بودن آنحضرت وتمثیل‌باشقر دلالت واضحه دارد که مراد عایشه‌این‌است که‌علی از جنك برنمیگردد وجان‌بسلامت بدر نبرد و کیف‌کان کشته خواهد شد بمثل شتریکه اگر قدم پیش گذارد او را پی کنند اگر پشت کند او را نحر کنند آیا این اعلام باین کیفیت جائز بود اجیبو نار حمکم‌الله .

سوم آنکه معلوم شد که حفصه دختر عمربن الخطاب هم‌باعایشه همدست وهم رأی هستند بر خذلان امیر المومنین آیا آن اعمال عایشه و حفصه جائز بود اجیبونا .

چهارم‌آنکه معلوم شد سهل‌بن‌حنیف که درآن وقت والی مدینه بود از جانب امیر المومنین که‌عایشه سب امیر المومنین کرده در آن مکتوب که برای حفصه فرستادهٔ بودیادرغیرآن مکتوب وعایشه هتك حجاب‌نمودهوبانك سکهای حوئب خبراز عصیان ومخالفت عایشه فرمان رسولخدارامیدهد ونامه شومش نیز بآن شهادت میدهد آیا این اعمال دلیل شدت عداوت عایشه نیست.

نهایت توبیخ و سرزنش امیرالمومنین (ع) از عایشه

ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف سبط ابن‌جوزی حنبلی در باب رابع از کتاب تذکرة الخواص

مینویسد که‌چون امیرالمومنین(ع) نزدیك بصره رسید نامه‌ای بعایشه و طلحه و زبیر باین مضمون مرقوم داشت و بیاناتی فرمود تااینکه بعایشه نوشته بود ایعایشه از خانه بیرون شدی و خدا و رسول را معصیت کردی و برخلاف تکلیف خود قدم برداشتی وامریرا طلب کردی که اصلا بتو ربطی نداشت وبگمان فاسد خود برای اصلاح بین مسلمین ازخانه بیرون شدی بمن‌بگو زنانرا با لشکر کشی چه مناسبت که بر شتر نشینی ودرمیان مردان و اعراب باد یه‌کوه ودشت رابه‌پیمائی و ازیك طرف میگوئی خون عثمان طلب میکنم ترا باعثمان چه قرابتی ومناسبتی است او مردی از بنی‌امیه بود وتوزنی ازبنی تیم در هر صورت توولی دم نیستی طرفه ماجرایکه دیروز بدترین دشنامها رابعثمان میدادی ومردمرأ بقتل‌اوتحریص وترغیب میکردی و درمحضرصحابه رسولخدا ص میگفتی اقتلو انعثلا قتل‌الله فقد کفریعنی این یهودیرا که خدا بکشد او را همانا کافر شده‌است وامروز برای طلب خون‌اودامن بکمر زده‌ای از خدابترس و بخانه خود مراجعت کن و در پس پرده خود بنشین چون نامه آنحضرت را قرائت کردنداصلاجوابی نگفتند و محمدبن‌طلحه‌شافعی‌درمطالب‌السئول‌همین‌نامه راذکر کرده و این عبارت درآن نامه اضافه است که حضرت‌فرمود بعایشه (ان‌الذی عرضك‌للبلاء و حملك علی المعصیه‌لاعظم الیك ذنباًمن‌قتلت عثمان وما غصبت حتی‌اغضبت ولا هجت حتی هیجت‌الخ)ونورالدین ابن‌صباغ مالکی در کتاب فصول‌المهمه این‌نامه رانقل کرده و نیز علی‌بن برهان‌الدین‌الحلبی شافعی در کتاب انسان‌العیون این نامه را نقل کرده و بعد از عبارت واسیبلی علیك سترك چنین‌است ان یفضحك‌الله ولا حول و لاقوة الابالله العلی العظیم .

فاذا عرفت ما تلوناه علیك فنقول اولا از این کلام بلاغت نظام ولی ملك علام که اکابر اهل سنت بنقل آن پرداخته اند .

معلوم شد که عایشه عاصیة لله ولرسوله ازخانه قدم بیرون گذاشت وهتك حرمت رسولخدا نمود و بخلاف آیه مبارکه و(قرن فی بیوتکن) کوشید تا آتش حرب در بین مسلمین مشتعل ساخت وسی هزار خلق را بکشتن داد و ازاین روایت و غیر آن مسلم شد که دعاوی حامیان عایشه که خروج اورا برای اصلاح بوده همه بربادفنا رفت ودروغ آنان آشکاراشد وثانیا ازاین روایت وامثال آن واضح است که عایشه درطلب خون عثمان دامن همت بکمر زد درحالیکه اصلا مربوط باونبود واین دعوی و طلب برای اوسمتی ازجواز نداشت چون نه ولی دم بوده نه امام وقت .

پس از این روایت گفته های عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه بباد فنا رفت که گفته خون خلیفه حق جمیع مسلمین است تخصیص برای ورثه ندارد .

چه آنکه اگر برای عایشه این حرکت جایز بوده هرگز امیرالمومنین که مفارق ازحق وصواب نیست براو ایراد نمیکرد واورا مخاطب بعتابات شتی نمیساخت و ثالثاً معلوم شد که زنانرا با اصلاح ذات البین چه کاراست و برفرض اینکه غرض عایشه اصلاح ذات البین باشد اونباید متصدی اینکار شود وسوق عساکر وتجهیز لشکر ونامه باطراف و رجال نوشتن و مردمرا بیاری خود طلبیدن با دعوی اصلاح ذات البین تناقض دارد انصفونا ان کنتم مومنین .

رابعاً بر فرض جواز طلب خون عثمان عایشه نباید درمقام طلب برآید بواسطه آن که عثمان ازبنی امیه وعایشه ازبنی تیم است نه وارث بودنه امام وقت واعاظم ابناء سنت هم تصریح نموده اند که (من لا ولی له فولیه السلطان) وسلطان وقت درآنزمان امیرالمومنین بوده باجماع مسلمین .

نصرالله کابلی ازمشاهیر علماء حنفیه در کتاب صواقع علی ما نقله فی التشید گفته امر باقامه حدود وحفظ ثغور وتجهیز لشکر ازبرای جهاد با کفار وبسیاری از احکام که مدخلیت برای نظام وحفظ حوزه اسلام دارد درست نمیشود مگر بوجود امام این عبارت بتمام صراحت دلالت دارد که امام باید متصدی اصلاح امور مهم کدازجمله آنها قصاص واقامه حدود است بشود نه کار زنان پرده نشین .

وخامساً از این روایت معلوم شد که عایشه در ملأعام عثمان را تکفیر میکرد و مردم را بقتل او تحریص میکرد وهمی بکلمه اقتلو انعثلا قتل الله نعثلا رطب اللسان بود آیا چه شد که تامردم با علی علیه السلام بیعت کردند.

بعداز قتل عثمان این کلمه تبدیل بکلمه فقتل عثمان مظلوما شدوسادساً معلوم شد که امیرالمومنین علیه السلام فرمود یاعایشه ازخدا بترس بسوی خانه خود مراجعت کن در پشت پرده خود بنشین عایشه عوض امتثال و اطاعت اولی الامر که خداوند در قرآن واجب کرده و فرموده (اطیعو الله واطیعوالرسول و اولی الامرمنکم مخالفت ورزیدسی هزار نفررا بکشتن داد بالاخره مخذوله منکوبه بمدینه مراجعت داده شد با آنکه عایشه مکرر از رسولخدا شنیده بود که اطاعت علی اطاعت من است و اخبار آن آنفا گذشت.

رأی ابن ابی الحدید درحق عایشه

درجلددوم شرح نهج البلاغه ص ۷۶ گوید و من کلام له علیه السلام بعدفراغه من حرب الجمل فی ذم النساء معاشر الناس النساء نواقص الایمان و نواقص الحظوظ و نواقص العقول فاما نقصان ایمانهن فقعودهن عن الصلوة والصیام فی ایام حیضهن واما نقصان حظوظهن فمواریثهن علی الانصاف من مواریث الرجال واما نقصان عقولهن فشهادة امراتین کشهاده الرجل الواحد فاتقوا شرار النساء وکونوا من اخیارهن علی حذر ولا تطیعوهن فی المعروف حتی لا تطمعوا فی المنکر ،

ترجمه دراین جمله میفرمایدبعدازاینکه ازجنگ جمل فارغ گردید .

ایها الناس دانسته وآگاه باشید که زنها هم ناقص العقل وهم ناقص الایمان وهم ناقص البهره ـ نقصان عقل این است که شهادت دوزن درحکم شهادت یك مرد است ونقصان ایمان آنها برای اینکه درایام حیض ونفاس ازنماز وروزه محرومند ونقصان حظ آنها درمیراث نصف مرد است شما از زنان شرارت شعار پرهیز کنید و بخوبهای آنها هم مطمئن نباشید ودرامورخیر هم طاعت آنها نکنید تادر کارهای شردرشما طمع نکنند ابن ابی الحدید بعدازنقل این خطبه میفرماید کل این عبارات رمزو کنایه بسوی عایشه است و میگوید ولایختلف اصحابنافی انها اخطات فیما فعلت ثم تابت وماتت تائبة وانها من اهل الجنة.

اقول خطای عایشه مجمع علیه و در ایه است بتصریح ابن ابی الحدید که میگوید اختلافی بین اصحاب ما نیست که عایشه خطا کرد و اما دعوی توبه عایشه واینکه اواز اهل بهشت است تخرص بغیب است و کوچکترین دلیلی برای توبه عایشه نمیتوانندا قامه بنمایند وشواهد عدم توبه اواز این پیش مفصلا گذشت.

وابن ابن الحدید درجلددوم شرح نهج البلاغه ص۴۵۶ میگوید و من کلامه علیهٔ السلام فمن استطاع عندذلك ان یعتقل نفسه الی الله فلیفعل فان اطعتمونی فانی حاملکم ان شاءالله علی سبیل الجنة وان کان ذامشقته شدیده ومزاقة مریره واما فلانه فادر کها رای النساء و ضغن غلافی صدرها کمرجل الغین ولودعیت لتنال من غیری مثلا ما انت الی لم تفعل ولها بعد حرمتها الاولی والحساب علی الله .

حاصل معنی آنکه امیرالمومنین میفرماید هرآنکس که استطاعت دارد برحبس کردن نفس خود را از شهوت نفسانیه بجهت طاعت خداوند متعال پس مبادرت جوید و اگر مرا اطاعت کند البته شمارا بسوی بهشت میرانم اگر چهٔ پیمودن طریق جنت بسی دشوار وناگوار است اماعایشه از ضعف عقل ودین که رویه زنان است واز کید وبغض وعداوت که درسینهٔ اوپنهان است ومانند دیك بزرگی که برسرآتش در جوش است سینه اودرغلیان است وازعداوت قدیمه این فتنه برپا کرده است واگر دیگری

متصدی خلافت میشد وعایشه رامیخواند برخروج کردن باو مثل اینکه بر من خروج کرده هرگز ایشانرا اجابت نمیکرد بااینحال من هتك حرمت اونکردم وجزای عمل اورا در کنارش ننهادم وانتقام او را بخداوند قهار منتقم جل جلاله باز گذاشتم وابن ابی الحدید بعداز ذکر این خطبه کلام شیخ ابو یعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانی کـه از مشاهیر مشایخ معتزلـه است مینکارد مفصلا وحقیر مختصرآنرا از این پیش یاد کردیم کـه همه آن عبارت بتمام دلالت شهادت بر نهایت عداوت عایشه نسبت بشاه ولایت علیه السلام دارد (۱)

سبب دیگـر درعداوت عـایشه نسبت با میرالمومنین (ع)

ابن ابی الحدید درجلد دوم ص۴۵۸ گفته ثم کان من امر القذف ما کان ولم یکن علی علیه السلام من القاذفین ولکنه کان من المشیرین علی رسول الله ص بطلاق عایشه تنزیها لعرض رسول الله عن اقوال اهل الشنئان و المنافقین قال لـه لما استشاره انهـی الاشمسع نعلك .

قصه افك

تفصیل این ماجرا کـه ابن ابی الحدید بآن اشاره کرده این است کـه حضرت رسول بهرجنگی که میرفت میان زنان خود قرعه میزد بنام هر زنی که قرعه بیرون میآمد او را با خود میبرد در غزوه بنی المصطلق قرعه بنام عایشه بیرون آمد اورا باخود حرکت داد.

پس در بعضی از منازل هنگام حرکت لشکر عایشه بقضای حاجت رفت چون فارغ شد وبرگشت دست بسینه خود مالید دید گردن بندیکه از جذع یمانی که در

یعتقل نفسه الی الله ای یحبسها علی طاعته والضغن الحقد والمرجل علی وزن منبر القدر الکبیر.
والقین الحداد ای کغلیان قدر من حدید وفلانه کنایة عن ام المومنین عایشه

گردن‌داشت گسیخته وریخته است بر گشت که‌آنرا پیدا نماید چون بلشکر گاه‌مراجعت نمود کسیرا ندید وهودج اورا بگمان آنکه عایشه درهودج نشسته بار کرده و برده بودند ناچار عایشه درآن‌منزل توقف کرد .

بگمان اینکه بزودی بطلب اوخواهند آمد ودرآنجا بخواب‌رفت .

چون بیدارشد صفوان بن‌معطل‌سلمی ازعقب رسیداورا دید وشناخت درآنحال شتر خود را خوابانیدو بکناری رفت‌تاعایشه سوار شد پس بر گشت مهار شتر راگرفت تا باشکر گاه حضرت رسول (ص) رسانید در هنگامیکه برای قیلوله‌فرود آمده بودند .

پس عبدالله‌ابن ابی‌سلول و گروهی از منافقین گمانهای نا سزابردند و سخنان ناروائی گفتند چون‌عایشه بمدینه‌آمدبیمارشد وحضرت رسولرا باخود بی‌لطف‌دیدچون از مرض شفا یافت ازآنجناب رخصت گرفته بدیدن پدرومادر خودرفته هم ازایشان سخنان چند بشنید که منافقان درحق او گفته بودند و سبب بی‌لطفی آنحضرترا دانست .

پس بخانه‌بر گشت وآن‌شب راتاصبح گریست وبخواب نرفت پس‌حضرت اسامة بن‌زید وامیرالمومنین را طلبید وازایشان مشورت کرددرباب مفارقت‌عایشه‌وسخنانیکه درحق اومیگویند اسامه عرض کردیا رسول‌الله عیال شما است وازاوبدی ندیدیدمردم هرچه میخواهند بگویند باکی نیست حضرت امیرالمومنین عرض کرد یا رسول‌الله خداوند متعال برشماتنك نگرفته است وزن بسیار است وعایشه حکم شسع نعل‌شما را دارد اگرازاو کراهت بهم‌رسانیده‌ایدا ورا بیرون نمائید ودیگریرا بگیرید واگر خواهید احوال اوراازکنیز اومعلوم کنید چون حضرت کنیز او را طلبید او شهادت بربرائت عایشه داد و در این‌حال حقتعای وحی‌بر آنحضرت فرستاد و برای دفع این منقصت از آن حضرت آیات داله بربرائت عایشه ازآنچه‌باونسبت داده بودندودر کفر

منافقان ومذمت ایشان فرستاد (۱) باین مضمون بدرستیکه آنانکه آوردند دروغ بزرگرا جماعتی ازشمامپندارید که برای شمابدی وشری خواهد بودبلکه از برای شماخیرو نیکوئی است هرکس ازآنهاعمل زشتی را اکتساب کرده گناهش برای اوستوآنچنان کسانیکه مرتکب شدندازآنجماعت گناه بزرگی راکه قذف کردندبرای آنهاستعذاب عظیم این بودخلاصه مضمون عبارت ابن ابی الحدید.

اقول مامی پرسیم شماحضرات ابناء سنت همه صحابه راعادل میدانیدبلکه حطم مورچه راازایشان روی ندارید پس دراینجاچه جواب خواهید گفت که اینجماعتیکه از جمله آنها حسان ابن ثابت وعبدالله بن ابی ومسطح بن اثاثة بوده‌اند و هرسه ازمشاهیر صحابه بودند چنین گناه کبیره ایرا که قذف باشد مرتکب شدندآنهم حرم رسولخدا(ص) فأتالکم بالجواب .

ماجرای بین عایشه و بین ماریه قبطیه (ص) سبب دیگر در شدت عداوت عایشه نسبت بامیرالمومنین (ع) قصه ماریه قبطیه است.

ابن ابی الحدید درجلد دوم شرح نهج البلاغه ص۴۵۷ گفته وولد لرسول الله (ص) ابراهیم من ماریه فاظهرعلی (ع) بذلك سرورا كثيرا وكان (ع) يتعصب لماريه ويقوم بامرها عند رسول الله (ص) وجرت لماريه نكبة مناسبة لنكبته عايشه فبراهاعلى منهاو كشف بطلانها كشفا محسوسا بالبصر لابنها للمنافقين ان يقولوفيه فى القران المنزل برائة عايشه وكل ذلك مماكان يوغرصدرعايشه ويوكد مافى نفسهامنه ثم مات ابراهيم فابطنت شماتةان اظهرت كأبه ووجم على (ع) من ذلك وكذلك فاطمه (ع) .

ازاین عبارت معلوم شد که عایشه راخوش نیامد از فعل امیرالمومنین(ع) بکشف بطلان نکبت ماریه و میخواست که این نکبت ازآن مخدره دفع نشود و چون بدست امیرالمومنین(ع) بطلانش محسوس به بصر شد آتش کینه وبغض عایشه درسینه اوزبانه

---

(۱) سوره نورآیه یازدهم ان الذین جاوا بالافك عصبة منكم لاتحسبوه شرالكم بل هو خير لكم لكل امرىءمنهم مااكتسب من الاثم والذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم.

زدن گرفت و عداوتش نسبت به علی (ع) تاکید پیدا کرد و چون آبراهیم ازدنیارفت امیرالمومنین (ع) وحضرت فاطمه عیهما السلام چنان محزون شدند که ازسخن گفتن باز ماندند و عایشه درظاهر اظهارحزن میکرد ودرباطن شماتت مینمود .

ابن حجرعسقلانی درجلد چهارم اصابه در ترجمه ماریه قبطیه گوید ملك اسکندریه مقوقس درسنه هفتم ازهجرت ماریه قبطیه را بابرادرش مابورخصی واوپیرمردی بود با هزارمثقال طلاو بیست قطعه لباس نرم وقاتریکه اورادلدل میگفتند باالاغیکه اویعفور نام داشت بتوسط حاطب بن ابی بلتعة برسم هدیه بخدمت رسولخدا فرستاد وخواهرماریه شیرین رابهمراهی ماریه فرستاد که ازرسولخدا باشد .

حاطب دربین راه ماریه راترغیب باسلام نمود ماریه باخواهرش شیرین قبول اسلام کردند ولکن برادرشان مابوربدین خودباقی بود تا رسولخدااورا باسلام دعوت کردمابور هم قبول اسلام نمودودرخدمت ماریه بود وکانت ماریه بیضاء جمیله ورسولخدا اورادرعالیه که آنرامشربه ام ابراهیم گویند منزل داد وبملك یمین بااومقاربت نمود وابراهیم ازاو متولد گردید درماه ذی الحجه سال هشتم هجرت درهمان عالیه .

وقالت عایشه ماغرت علی امرأة الادون ماغرت علی ماریه وذلك انها کانت جمیلة جعدة فاعجب بها رسول الله ص وکان انزلها اول ماقدم بها فی بیت لحارثة بن نعمان فکانت جارتنا فکان عامة اللیل والنهارعندها حتی یعنی اوعناها فجزعت فحولها الی العالیه وکان یختلف الیها هناك فکان ذلك اشد علینا .

این عبارت ابن حجر دلالت دارد که عایشه گفت برهیچ زنی آنمقدارحسد نبردم که بماریه حسد بردم چون بسیارازهمه جهت زیباوجمالی بکمال داشت رسولخدا ص بسیار با واظهارعلاقه مینمود ابتداء اورادرخانه حارث بن نعمان منزل داد واوهمسایه ما بود

(۱) درمجمع البحرین درلغت تمر گوید الغسره بالکسر نفرة طبیعه تکون عن نحل مشار الغیر فی امر محبوب له) پس معلوم شد که غیرت عایشه غیرت مذمومه بوده نه غیرت محموده ،

ورسولخدا تمام‌شب وروز رادرنزد او بسرمیبرد این‌مسئله برمن دشوارترین چیزها بودبنای جزع وفزع وبی‌قراری گذاردم رسولخدا ﷺ ماریه‌را ازآنجا تحویل بعالبه‌داد ودر مشربه‌ام ابراهیم ساکن گردانید ورسولخدا ﷺ درآنجا نزداو آمدورفت داشت‌وشدید وسخت‌ترین چیزها برای ماهمین‌بود .

عایشه چندان وجود ماریه براوگران بود که‌بنای جزع‌وفزع رانهاد تا اینکه رسولخدا مکان ماریه‌را تغییرداد ومع‌ذلك باز قلب عایشه ساکن نمیشد و میگفت‌اشد چیزها بر ماوجورماریه است‌بلی مقتضی ضره همین‌است امااز عایشه‌این توقعات نیست که فرزندان‌او جنابش‌را معاذالله‌از فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها افضل میشمارند .

قذف‌کنندگان ماریه چه‌کسانی بودند

قدرمسلم قاذفین‌از صحابه یاصحابیات بیرون‌نبودند واحدی هم نقل نکرده که‌قاذفین غیراز مسلمین یامسلمات بودند دراین صورت برادران ماازابناء سنت که‌حطم مورچه را از صحابی روا ندارند وقاطبه‌آنهارا عادل ومذکی پندارند در اینجا بایدجوابی مهیافرمایند که قابل‌قبول‌باشد(۱) نهایت علماء ابناءسنت میگویند: قال‌الناس علج یدخل علی‌علجة چنانچه درحیوةالحیوان است‌ولی علماءشیعه قذف کننده‌را عایشه میدانند وآیةان‌الذین‌جاؤا بالافك که ازاین پیش گذشت میگویند: درمذمت‌عایشه نازل‌شده وشاهدآن‌جرئت عایشه بودبررسول خدا ﷺ که هرچه میخواست میگفت واکنون‌اخبار شیعه‌را دراینجاذکر میکنیم **علامه مجلسی**(ره)

---

(۱) ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه ص ۴۵۷ ج۲ وشیخ ابویعقوب یوسف بن اسماعیل‌اللمعانی ودراسدالغابه درترجمه ماریه ودرحیوة الحیوان درترجمه مقوقس ومسلم درصحیح خوددرآخرباب‌توبه بعدازحدیث‌الافك ودراستیعاب درترجمه ماریه گویدهذاالرجل المتهم‌کان‌ابن‌عم ماریةالقبطیةاهداه معهاالمقوقس‌وذلك‌موجودفی‌حدیث‌سلیمان‌بن‌ارقم واظنه الخصی المأبورالمذکورومن حینئذعرف‌انه‌الخصی .

در حیوة القلوب میفرماید علی بن ابراهیم وابن بابویه بسندهای معتبر وموثق از حضرت امیر المؤمنین وامام باقر وامام صادق علیهم السلام روایت کرده اند که چون ابراهیم فرزند رسولخدا برحمت الهی واصل شد آنحضرت محزون شد برای او بحزن شدیدی پس عایشه بآنجناب گفت که چرا این قدر اندوهناکی برابراهیم او نبود مگر فرزند جریح قبطی (۱) که هرروز بنزد ماریه میرود وبیرون میآید این وقت رسول خدا سخت غضبناك گردید وحضرت امیر المؤمنین را طلبید وفرمود شمشیر خود را بردار وسر جریح را از برای من بیاور حضرت امیر شمشیر خود برداشت و عرض کرد یارسول الله پدرومادرم بفدای شما مرا برای کاریکه میفرستی سرعت کنم در اتیان آن یاصبر وتثبت بعمل آورم تاحقیقت آن برمن معلوم شود حضرت فرمود شق ثانی را اختیار کن (۲) پس حضرت بسوی جریح رفت اورا در باغی مشاهده نمود حضرت چون در باغ را زد جریح آمد که در بگشاید از رخنه در آثار غضب از جبین مبارك آنحضرت مشاهده کرد وشمشیر برهنه در دست آنجناب دید ترسید ودر را نگشود حضرت از دیوار باغ بالا رفت وجریح گریخت وآنجناب از عقب او شتافت چون نزدیك شد که حضرت باو برسد بر درخت خرما بالا رفت چون حضرت بنزدیك او رسید خود را از درخت انداخت چون بر زمین افتاد عورتش گشوده شد ونظر آنحضرت بی اختیار بر عورت او افتاد دید که آلت مردان وزنان هیچ ندارد حضرت اورا برداشت وبخدمت حضرت رسول

---

(۱) قبطی نسبته الی القبط بکسر القاف وسکون الباء الموحدة وهو اسم قبط بن حام بن نوح علیه السلام وقیل قبط ابن معبر بن قوط بن حام بن نوح (ع) .

(۲) در استیعاب واسد الغابه باین عبارت است قال علی (رض) یارسول الله اکون کالسکة المحماة او الشاهد یری مالایری الغائب فقال (ص) بل الشاهد مایری الغائب وفی صحیح مسلم فی آخر باب التوبة عن انس ان رجلا کان متهما بام ولد رسول الله (ص) فقال رسول الله لعلی اذهب فاضرب عنقه فاتاه علی فاذا هو علی رکی یتبرد فیها فقال له علی اخرج فناوله یده فاخرجه فاذا هو مجبوب لیس له ذکر فکف علی عنه ثم اتی به النبی فقال یارسول الله انه لمجبوب .

آورد وجریانرا بعرض حضرت رسانید رسولخدا ازاوپرسید که ایجریح حال‌خودرا نقل کن که چراچنین‌شدی گفت یارسول‌الله قاعده قبطیان این است که ازخدمت ـ کاران‌ایشان هرکه داخل‌خانه ایشان میشوداوراخواجه‌سرامیکنند وچون‌قبطیان بغیرقبطیان انس‌نمیگیرند پدرماریه مرابااو بخدمت شما فرستادکه بنزد اوبروم و خدمت او کنم ومونس اوباشم پس‌حضرت رسول فرمودکه شکرمیکنم خداوندیرا که همیشه بدیهاراازمااهل‌بیت‌دورمیگرداندوکذب‌ودروغ کذابانراظاهرمیگرداند پس‌حق‌تعالی آیات قذفرا که عامه میگویند که‌برای‌عایشه‌نازل‌شدازبرای‌قدح‌عایشه نازل گردید .

علی‌بن‌ابراهیم بسند معتبرروایت کرده که عبدالله‌بن بکیر از حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام پرسید که فدای تو شوم‌آیا حضرت رسول دروقتیکه امرفرمود که جریح‌قبطی‌رابکشدآیامیدانست که‌این‌نسبت براوافتراست یاآنکه‌نمیدانست وحق تعالی‌بسبب تثبت کردن حضرت امیرالمؤمنین کشتن رااز‌اودفع کرد حضرت‌فرمود البته رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میدانست که این افتراست وآن قبطی بی‌تقصیراست از برای مصلحت‌آن امررافرمود واگرحضرت رسول‌حکم جزمی‌بکشتن اومینمودحضرت امیرتااورانمیکشت برنمیگشت ولیکن برای‌آن‌این‌حکم را فرمود که شاید عایشه چون بداندکه مسلمانی بنا حق‌کشته‌میشود بگفته او ازگناه خـود بر گردد و عایشه‌ازگفته خود برنکشت و براو دشوار ننمود که مرد مسلمانی بسبب دروغ او کشته شود .

موت‌ابراهیم فرزند رسولخدا (ص)

علامه مجلسی‌درباب‌پنجاه ویکم‌حیوة القلوب روایت میکند که مشهورآنست که ولادت ابراهیم از ماریه قبطیه درمدینه درسال هشتم هجرت درماه ذی الحجة بودودرروزهیجدهم رجب مرغ روحش‌بشاخسارجنان پروازکرد ودرآن وقت‌یك سال وده‌ماه وهشت روزیایك سال وشش‌ماه وچند روز بود ودربقیع مدفون گردید

ومادرش ماریه درسال شانزدهم هجرت درخلافت عمر برحمت حق پیوست حقیر ترجمه اورادر کتاب (ریاحین الشریعه) جلد۲ نگارش دادم .

و ابن بابویه بسند معتبر از امام صادق علیه‌السلام روایت می کند که از آنحضرت پرسیدند که بچه علت پسر از برای رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از او نماند حضرت فرمود که زیرا حق تعالی محمد را برای پیغمبری وعلی را برای وصایت خلق فرمود اگر پسری از آنحضرت میماند هر آینه سزاوارتر بود بوصایت اوازامیرالمؤمنین درنزد مردم پس وصایت آنجناب ثابت نمیشد .

وابن شهر آشوب ازابن عباس روایت کرده که روزی حضرت رسول نشسته بود بران چپش فرزندش ابراهیم وبران راستش امام حسین رانشانده بودیك مرتبه این رامی بوسیدویك مرتبه آنرا ناگاه آنجنابرا وحی رسید وجبرئیل ازجانب رب العالمین نازل گردید وعرض کردیارسول‌الله پروردگارت تراسلام میرساند ومیگوید که این هردورا برای توجمع نخواهم کرد یکی رافدای دیگری کن پس حضرت نظر کرد بسوی ابراهیم و گریست وفرمود ابراهیم مادرش ماریه است چون بمیرد کسی بغیراز من ومادرش براومحزون نشود ومادرحسین فاطمه است وپدرش علی است که پسرعم من وبمنزله جان من است و گوشت وخون من است چون او بمیرد فاطمه وعلی هردومحزون خواهند شد ومن نیز براومحزون خواهم شد پس اختیارمیکنم حزن خودرا برحزن ایشان ای جبرئیل فدای حسین کردم ابراهیم را وبفوت او راضی شدم پس بعد سه روزمرغ روحش از آشیانه تن بروضه رضوان پروازکرد وبعد ازآن هرگاه حضرت امام حسین را رسولخدا میدید میفرمود فدای توشوم ای کسیکه ابراهیم را فدای تو کردم واورا بسینه مرحمت میچسبانید ولبهای مبارکش رامیمکید **وکلینی** وبرقی بسند معتبر ازحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده‌اند که چون ابراهیم فرزند رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ازدنیارفت درآنروز آفتاب گرفت پس مردم گفتند که آفتاب ازبرای مردن ابراهیم گرفت رسولخدا چون این بشنید برمنبر برآمد

پس‌ازحمد وثنای‌الهی فرمود که ایها‌الناس آفتاب وماه دوآیت‌اند ازآیات‌خداوند متعال‌حرکت نمیکنند مگر بامرخدا ومنکسف نمیشوند برای مردن کسی‌وزندگی کسی‌چون منکسف شودخورشید یامنخسف شودماه نمازبجاآورید پس‌ازمنبر بزیر آمد وبامردم نمازکسوف را ادانمود چون سلام نمازرا داد فرمود یاعلی برخیزو کارسازی فرزند من بنماحضرت امیر علیه‌السلام بامر آنحضرت برخواست ابراهیم‌راغسل داده حنوط و کفن‌نمود بجانب‌قبرستان برده حضرت رسول همراه جنازه رفت‌تا بنزدیك قبرستان رسیده پس مردم گفتند که رسولخدا از بسیاری حزن و جزع فراموش کردبرابراهیم نمازبخواند جبرئیل رسولخدارا ازمقاله مردم خبردادپس حضرت برخواست و فرمود جبرئیل مرا خبر داد ازآنچه شما گفتید که من از شدت جزع برفرزند خود نماز براورا فراموش کردم‌نه چنان است که شما گمان کرده‌اید ولیکن خداوندلطیف خبیر برشما پنج نماز واجب کرده‌است واز برای مردگان شما ازهر نمازیك تکبیر اختیار کرده‌است وامر کرده است مراکه نماز نخوانم مگربر کسیکه نماز گذارده‌باشد پس‌فرمودند یاعلی بقبردرآی‌وابراهیم را دفن کن حضرت‌امیر علیه‌السلام داخل‌قبرشد وآن طائرقدسی رادرآشیان لحد گذارداین وقت مردم گفتند که سزاوار نیست احدیراکه فرزند خود را درلحد گذارد ودر قبرفرزند خودداخل‌بشود این‌وقت رسولخدا فرمودند ایها‌الناس‌برشماحرام‌نیست داخل قبرهای فرزندان خودبشوید ولیکن‌من ایمن‌نیستم که اگریکی ازشماهـا داخل قبرفرزند خودبشود وبندهای کفن اورابگشاید ازاینکه شیطان‌اورا وسوسه کندوبراو مسلط شودواورابدارد برجزعیکه باعث حبط اجراوبشود پس حضرت رسول‌نزد قبرابراهیم ازطرف قبله‌نشست وفرمود ابراهیم راسرازیر درقبر بنمائید وفرمود که قبرش‌رابلند کردند .

وبسند معتبرازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که چون‌حضرت‌ابراهیم ازدنیارحلت نمودآب ازدیده های رسولخدا فروریخت وفرمود که دیده میگرید

ودل اندوهناك ميشودو نميگويم چيزيكه باعث غضب پروردگار گردد پس خطاب كرد با براهيم كه ما برتواندوهناكيم اى ابراهيم .

و بروايت ديگر چون رسولخدا براابراهيم گريست صحابه عرض كردند شماهم گريه ميكنيد حضرت فرموداين گريه رحمت است وهر كه رحم نكندرحمت براى او نيست .

وكلينى بسند معتبراز حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه بنزد قبر ابراهيم فرزند رسولخدا صلى الله عليه وآله درخت خرمائى روئيدبقدرت الهى كه سايه بر آن قبرمطهر ميافكند و هرطرف كه آفتاب ميگشت باعجاز حضرت رسول آن درخت بآن سو ميگشت كه آفتاب برقبر نتابد تااينكه آن درخت خرماخشك شد و آن قبر ناپديد گرديد و ديگر كسى ندانست كه آن قبر در كجاست .

عايشه وحفصه افشاء سررسولخدا كردند واورا بغضب آوردند

عبدالعزيز دهلوى درتحفه گويد اغضاب نبى صلى الله عليه وآله كفراست وتفصيل مطلب درسورة تحريم ميباشدچنانچه خداوندتبارك وتعالى ميفرمايد: (ياايها النبى لم تحرم ما احل الله لك تبتغى مرضات ازواجك والله غفور رحيم قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم والله موليكم وهو العليم الحكيم) .

يعنى يامحمد چراحرام كنى برخود چيزيرا وحال آنكه خداى تعالى حلال كرده است آنرا براى توهمانا طلب كنى رضايت ازواج خودرا يامحمد خداى بخشنده ومهربان است بايدت كفاره اين قسمرا دادن خدا ولى شماوعليم وحكيم است .

درشأن نزول آيه درتفاسير عامه وخاصه (١) دومطلب ذكر كرده اند يكى

(١) مثل تفسير محمدبن جريرطبرى ودرالمنثور سيوطى وتفسيرخازن بغدادى وتفسير نسفى وبيضاوى وزمخشرى وغيرها تماماً اين قصه را بااختلاف قليلى ذكر كردند قال فى درالمنثور فى تفسير سورة التحريم اخرج ابن سعد وعبدبن حميد والبخارى وابن المنذر وابن مردويه عن عايشه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يمكث عندزينب بنت جحش ويشرب عندها عسلا =

اینکه رسول اکرم ﷺ برزینب بنت جحش داخل شد ودرنزد او عسل تناول کرد عایشه گفت من باحفصه و دیگر زنان رسولخدا قرار گذاردیم که هر گاه رسولخدا بر آنهاوارد بشود بگویند بوی مغافیرا ازشما استشمام میکنیم واو گیاهی است خوش طعم و بدبو رسولخدا برام المؤمنین سوده واردشد سوده گوید من نخواستم چنین سخنی بگویم ولکن از عایشه ترسیدم گفتم یارسول‌الله بوی مغافیر ازشما استشمام میکنم حضرت فرمود درنزد زینب عسل تناول کردم آن حضرت چون بنزد حفصه رفت همین سخن راشنید چون بنزد عایشه آمد عایشه بینی خود را گرفت رسولخدا ﷺ فرمودترا چه میشود عایشه گفت بوی مغافیرازتواستشمام میکنم حضرت فرمود درنزد زینب عسل آشامیدم عایشه گفت زنبور آن روی گل مغافیر نشسته فقال ﷺ والله لاأطعمه أبداًفحرمه علی نفسه فنزلت الآیة .

اقول : عایشه وحفصه غرضی نداشتند مگر آنکه زینب‌را ازچشم رسولخدا ساقط کنند این حیله‌را بکاربردند چون‌دیدند رسولخدا بسیار علاقه‌باودارد ترجمه وفضائل‌اورا درجلد ۲ص ۳۳۶ (ریاحین‌الشریعه) بخوانید .

بنظرحقیراین خبر ساختگی است چه‌آنکه **اولا** مگر رسولخدا قوهٔ شامه نداشت‌اگر عسل‌بدبو بود هرگز تناول نمیفرمود وثانیا رسولخدا عارف بحیله عایشه وحفصه بودبمحض قول‌آنها مغرورنمیشد تاحقیقت امررا رسیدگی نفرماید وصدق وکذب‌آنهارا ظاهر نسازد **وثالثا** دربیشتر روایات حلف ندارد تامحتاج بکفاره بوده باشد ومعنی قدفرض‌الله لکم نحلة ایمانکم یعنی‌دیگر عسل‌رانیا شامم چنانچه سیروپیاز را نمیخورم **ورابعاً** آنکه ساحت رسولخدا پاك ومنزه است که

= فتواصیت اناوحفصةان اتانا النبی فلنقل‌انی اجدمنك‌ریح المغافیرأاکلت‌المغافیرفدخل‌النبی علی احدهما فقالت ذلك‌له فقال لابل شربت عسلا عندزینب ولن‌اعود فنزلت‌الایة) وخلاف است که رسولخدا این‌عسل‌را درنزد زینب‌آشامیده یاحفصه یاام‌سلمه .

فعلی ازاوصادرشود که احتیاج بکفاره افتد وبدون اذن خدادادن کفاره تاعسل خوردن بر اوحلال شود وتناول کند خالی ازغضاضت وتنافر نیست بهرحال این دومادر مؤمنان عایشه وحفصه بواسطه بکاربستن حیلت وخدیعت دامن ایشان آلوده بلوث معصیت شده است وموجب غضب حضرت رسالت گردیدند .

مطلب دوم قضیهٔ ماریه است

قال الله تعالی فی سورة التحریم: «واذأسر النبی الی بعض ازواجه حدیثافلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأك هذا قال نبأنی العلیم الخبیر ان تتوبا الی الله فقدصغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعدذلك ظهیرا» (۱).

ترجمه یعنی هنگامیکه سرّ یرا بعایشه یاحفصه سپردوسفارش کرد که آنرا فاش نکنید پس زمانیکه عایشه یا حفصه آن سررا فاش کردند خدای تعالی پیغمبر

---

(۱) طبری در سوره تحریم ص ۹۱ گفته «وکانت حفصة وعایشة متحابتین و کانتا زوجتی النبی فذهبت حفصة الی ابیها فتحدثت عنده فارسل النبی الی جاریته وظلت معه فی بیت حفصة وکان الیوم الذی یأتی فیه عایشة فرجعت حفصة فوجدتها فی بیتها فجعلت تنتظر خروجها وغارت غیرة شدیدة فاخرجت رسول الله (ص) جاریته ودخلت حفصة و قالت قدرأیت من کان عندك والله لقد سائتنی فقال النبی والله لارضینك فانی مسر الیك سرافاحفظیه قالت ماهو قال انی اشهدك ان سریتی هذه علی حرام رضی لك وکانت حفصة وعایشة تظاهران علی نساء النبی» (ص) وزمخشری درتفسیرخود گوید «روی ان رسول الله خلا بماریة فی یوم عایشة وعلمت بذلك حفصة فقال لها اکتمی علی وقدحرمت ماریة علی نفسی وابشرك ان ابابکروعمر یملکان بعدی امرامتی فاخبرت به عایشة وکانتا متصادقتین وقیل خلابها فی یوم حفصة فارضاها بذلك واستکتمها فلم تکتم فطلقها واعتزل نسائه ومکث تسعاوعشرین لیلة فی بیت ماریة) وبهمین تقریب در سائر کتب تفاسیرعامه است .

را خبرداد که‌سر ترا افاش کردند رسول‌خدا (ص) فرمودمگر من سفارش نکردم که افشای این‌سر منمائید عایشه گفت از کجا گوئی کهمن سر شماراافاش کردم‌رسول‌ـ خدا فرمود خدایم بمن خبرداد پس ای‌عایشه‌وحفصه برشما واجب‌شد که‌تو به کنید بسوی‌خدا پس بتحقیق که تنك شد دلهای‌شما ومیل کرد بسوی گناه و منحرف شد از حق و آنچه برشما واجب بود که رعایت میل رسولخدا باشدوشماتعاون‌وتعاضد باهم‌نمودیددرایذاء رسولخدا(ص)واگر باین‌تعاون‌وتظاهر باشیدبرای‌ایذاءرسولخدا همانا خدای تعالی ناصرومعین اواست‌وهمین قسم جبرئیل وصالح مؤمنین مدد کار اواست‌وبعدازایشان سائرملائکها باکثرت‌عدد پشتیبان رسولخدا هستند .

شأن‌نزول‌این آیات بروایات عامه‌وخاصه ملخص‌آن چنین‌است که‌رسول‌ـ خداﷺدرحجره حفصه واردشدحفصه رخصت گرفت که بخانه‌پدرش برای کاری برودچون حفصه‌برفت رسولخدا ماریه‌راطلبیدوبا اوهم بسترشدچون‌حفصه‌مراجعت کرددررا بسته دید صبر کرد تا رسولخدا بیرون‌آمد .

بروایت درالمنثورعایشه گفت:«لقدجئت الی شیئا ماجئته‌الی‌احدمن‌ازواجك فی‌یومی‌وفی داری‌وعلی فراشی» عایشه یا حفصه گفت یارسول‌الله هرآینه‌بامن بدی کردی‌آوردی بسوی من چیزیرا که برای‌هیچیك اززنان خودنیاوردی‌روز نوبت من درخانه من درفراش من باماریه هم‌بستر شوی حضرت‌فرمودآیاراضی‌نمیشوی اینکه‌من ماریه‌را برخودحرام کردم وبا او نزدیکی نخواهم کرد عایشه گفت‌اگر چنین‌کنی راضی میشوم پس ماریه را برخود حرام کرد وفرمود این سری است آنراافشامکن .

وبروایت‌زمخشری حضرت‌فرمود بشارت بدهم ترا بشرط اینکه‌افشا نکنی و کتمان این‌سر بنمائی حفصه گفت‌آن‌سر کدام است‌آنرا کتمان خواهم کردحضرت فرمود بعد ازمن ابوبکروعمر سلطنت این امت را بنمایند عایشه یاحفصه کتمان نکردوسرآنحضرت‌را فاش کردند که رسولخدا بغضب‌آمدوحفصه را طلاق گفت و

ازژنان خود بیست‌ونه روزعزلت اختیار کرد و این مدت‌را در منزل‌ماریه‌بسر برد **فاذا عرفت‌ماتلوناه علیك‌ایها المسترشد** بدانکه اشکالات چند برعایشه وحفصه وارد است که برادران ما ازابناء سنت که ام المؤمنین عایشه‌را بعرش‌برین‌وآسمان هفتمین میرسانند جوابیکه قابل قبول باشد بفرمایند .

اول ازآنچه‌ذکردیم عدم‌اطلاع عبدالعزیز دهلوی درتحفه‌معلوم‌شد که‌جهلا یاتجاهلاذیل‌دامن‌عایشه‌را ازافشاء سرمنزه‌ومبرادانده‌وچندان‌درمحبت‌عایشه سراسیمه شده است که دعوی اتفاق‌هم کرده‌باینکه عایشه افشاء سر نکرده جناب ایشان کان طبری وسیوطی وزمخشری‌وخازن‌بغدادی ونسفی وابن‌ابی‌الحدیدوابن‌سعدوبخاری وعبدبن حمید وابن المنذر وابن مردویه وفخر رازی وبیضاوی راجزء علمـاء و محدثین ومفسرین نمیدانند که اقوال‌ایشانرا نادیده وناشنیده گرفته سیاه بادروی تعصب ونادانی .

دوم آنکه چون عایشه افشاء سررسولخدا نمود درصف شریرترین مـردم واقع گردید بنص روایات معتبره مسلم‌درصحیح‌خودروایت کرده(۱) که رسولخدا فرمود شریرترین مردم درنزد پروردگار روز قیامت کسی باشد که افشاء کندسر شوهرخودرا یامردی سرزوجه خودرا .

ودر روایت‌دیگرمیفرمـایدازبزرگترین امانت درروزقیامت‌نزدپروردگار مردی که سریرا بەزوجه خود بگوید وآن زن‌آن سررا نشر کند یازنی بشوهر

---

(۱) درکتاب نکاح قال‌حدثنا ابوبکربن‌ابی‌شیبة حدثنا مروان‌بن معویة‌عن‌عمروبن حمزة العمری‌قال حدثنا عبدالرحمن‌بن سعدقال سمعت اباسعید الخدری یقول قال رسول‌الله ان‌من شرالناس عندالله منزلة یوم‌القیمة‌الرجل‌الذی یفضی‌الی امرأته وتفضی‌الیه ثم ینشرها ودرتشیید ازکتاب ترغیب وترهیب‌ازابی هریره حدیث‌کرده است قال‌قال رسول‌الله‌ان‌من شرالناس‌عندالله‌منزلة‌یوم‌القیامة‌الرجل‌یفضی‌الی‌امرأته اوتفضی‌الیه ثم ینشراحدهما سرصاحبه وفی‌روایته من‌اعظم‌الامانة عندالله‌یوم‌القیمة‌الرجل یفضی‌الی‌امرأته‌اوتفضی‌الیه‌ثم ینشرسرها .

خود سریرا بگوید و آن مرد آنرا نشر کند سبحان الله افشاء سر آحاد مسلمین که این قسم ممنوع ومذموم وحرام است پس کسی که افشاء سر سید انبیاء صلى الله عليه وآله بنماید ازحال او چه میپرسی .

سوم آنکه افشای سراز قوادح قبول روایت است چنانچه عبدالعزیز دهلوی در تحفه درمقام طعن ورد بر امامیه گوید این جماعت صحیح اطلاق کنند بر روایات آنکس که افشای سر امام نموده وخیانت درامانت بکار برده مثل ابی بصیر)

واین کلام دلالت دارد بر اینکه افشای سرامام موجب فسق وجرح راوی است و باعث عدم وثوق بر روایات او است پس حیف صد حیف که حضرات اهل سنت برروایات عایشه وحفصه که بر افشای سرسید رسل جرئت کردند بچه وجه اطلاق صحیح کنند و آنرا معتبر پندارند وباید دانست که امر خدا ورسول ولو مجرد ازقرینه هم باشد محمول است بروجوب چه جای اینکه باقرینه باشدودر این مقام امررا باصیغه نهی ازضد آن مقرون گردانیده وفرموده واکتمی ولاتفشیه .

وبروایت درالمنثور فرمود (لاتذکری ذلك لاحد) پس معلوم شد که کتمان این سر ازاوجب واجبات بوده وافشای آن از گناهان کبیره است .

چهارم آنکه قوله تعالی: «ان تتوبا الی الله فقدصغت قلوبکما» نص است بروقوع گناه ازعایشه وحفصه ابن ابی الحدید درجلد ثانی شرح نهج البلاغه ص ٤٥٧ طبع مصر گوید وانزل فیهما یعنی عایشة وحفصة قرآنا یتلی فی المحاریب یتضمن وعیدا غلیظا عقیب التصریح بوقوع الذنب وصغو القلب) (۱)

---

(۱) روی مسلم فی صحیحه فی کتاب النکاح باسناده عن ابن عباس قال لم ازل حریصا ان اسئل عمر عن المرأتین من ازواج النبی (ص) اللتان قال الله تعالی ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما حتی حج عمر وحججت معه فلما کنا ببعض الطریق عدل عمر وعدلت معه بالاداوة فتبرز ثم اتانی فسکبت علی یدیه فتوضأ فقلت یاامیرالمؤمنین من المرأتان من ازواج النبی (ص) اللتان قال الله تعالی لهما: ان تتوبا الی الله فقدصغت قلوبکما؟ قال عمر واعجبا لک یا بن عباس=

ومراد بصغوالقلب المیل والاثم وقاضی عبدالجبار اعتراف بگناه این‌دوخانم دارد ولی دعوی اجماع کرده که‌حضرات توبه کردند واین‌دعوی باطل‌است‌چون شیعه داخل این اجماع نیستندوعلم‌الهدی سیدمرتضی درشافی بیان‌وافی دراین‌مقام دارد من‌ارادالاطلاع فلیراجع الیه .

پنجم‌قوله‌تعالی:«وان‌تظاهراعلیه»نص‌است که‌عایشه‌وحفصه‌معاون‌هم‌بودندویاری همدیگر کردند برای اذیت رسولخدا ﷺ چنانچه مفصلا گذشت طبری درذیـل آیه‌وان‌تظاهراعلیه گفته‌وکانت‌حفصة‌وعایشة‌تظاهران‌علی‌نساء النبی‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم ودرتفسیرخازن گفته وان‌تظاهراعلیه‌ای تعاوناعلی ایذاء النبی (ص) نمیدانم عایشه خانم این دوآیه رااز قرآن قرائت نکرده بود که خداوند متعال میفرماید: (ان الذین یؤذون‌الله ورسوله لعنهم‌الله فی‌الدنیا والآخرة واعدلهم عذاباً مهینا ٭والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیرما اکتسبوافقد احتملوا بهتاناً واثماً مبینا» سوره احزاب)

یعنی البته‌آنچنان کسانیکه خدا ورسول رااذیت میکنند یعنی‌فرمان‌ایشان را نمی‌برند ومخالفت اوامر خدا ورسول مینمایند دردنیا وآخرت خداوند متعال آنها رالعنت کرده وعذاب خوارکننده‌ای برای‌آنها مهیا کرده وآنچنان کسانیکه اذیت مردان مؤمن وزنان‌مؤمنه مینمایندبدون‌اینکه تقصیری کرده باشندتامستحق اذیت‌باشند هرآینه‌بتحقیق که‌بارگناه وبهتان‌آشکاریرا بردوش گرفته‌اند .

ششم‌آنکه چندان‌عمل این‌دوخانم‌قبیح بود که رسولخدا ﷺ حفصه‌راطلاق گفت چنانچه زمخشری بآن تصریح کرده ودر تفسیر خازن گوید چون این‌خبر بعمر رسید که رسولخدا ﷺ حفصه‌را طلاق گفته عمر گفت خابت وخسرت‌حفصة

٭قال‌الزهری‌کره والله ماسأله عنه ولم یکتمه‌قال‌هی‌حفصة وعایشة) این‌حدیث‌را بااضافات سیوطی در درالمنثور وطبری‌وخازن بغدادی ودیگران نقل‌کردند مثل‌بخاری وعبدالرزاق وابن‌سعد واحمد وعبدبن حمیدوترمذی وابن‌حیان وابن‌المنذر وابن‌مردویه .

وبروایت‌دیگر گفت بحفصه: لوکان فی آل خطاب خیر لما طلقك رسول‌الله بالجمله حفصه رسوائیرا بجائی رسانید که آن کوه وقار وسکینه وحلم را بغضب آورده تااو راطلاق گفته وبعد بجهت‌مصالح وتألیف قلوب‌قبیله عدی که قبیله عمربن الخطاب بودندحضرت‌حفصه رارجوع‌فرمود .

ودر تفسیرمجمع البیان درسوره احزاب درذیل آیه ۲۷ روایت ازواحدی مسنداز‌سعیدبن‌جبیرازابن‌عباس‌نقل‌میکند که‌رسولخداصلی‌الله‌علیه‌وسلم‌باحفصه نشسته بودند ومشاجره‌ای بین‌آنهاواقع شدحضرت رسول فرمود راضی هستی که بین‌من وتو مردی حکم کند حفصه گفت آری رسولخدا فرستاد وعمر را حاضر ساخت و فرمود بحفصه که‌سخن خودرا بگوحفصه گفت شماسخن بگوئید وتکلم نکنیدمگر بسخن حق عمر چون این‌بشنیددست برد گلوی حفصه رافشار دادوسر وصورت‌او را درهم کوبید حضرت فرمود دست از اوباز دارعمر باحفصه گفت ایدشمن خدا پیغمبر سخن نگوید مگر بحق بخدا قسم‌اگر درمجلس رسولخدا نبوددست خودرا بر نمیداشتم‌تاترا نابود کنم .

پس رسولخدا ازجای برخواست وبغرفه بالارفت وتا یك‌ماه درنزد هیچیك اززنان خود نرفت‌این وقت‌آیه تخییرنازل‌شد (یاایها النبی‌قل لازواجك ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها) الآیه .

هفتمـ قوله تعالی‌فان‌الله هومولاه وجبریل وصالح‌المؤمنین الایه تعریض بر عایشه‌وحفصه‌است‌باتفاق‌مفسرین‌یعنی‌ای‌عایشه‌وحفصه اگر باین تعاون وتظاهر باشید برای ایذاء رسولخدا دانسته باشید البته خدای متعال وجبرئیل وصالح مؤمنین‌و سایر ملائکه ناصر ومعین رسولخدا هستند ودردرالمنثور درذیل آیهٔ مذکوره ص ۲۴۴ چهارروایت نقل کند که مراد بصالح‌مؤمنین امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است

هشتمـ آنکه‌قوله تعالی‌عسی ربه‌ان‌طلقکن‌ان‌یبدله‌ازواجاً‌خیراً‌منکن‌مسلمات

الایه در تفسیر خازن گوید عسی ربه‌ای واجب من‌الله ان طلقکن یعنی رسول الله ﷺ أن یبدله . حاصل آنکه اگرشما تظاهر در ایذاء رسول‌خدا بنمائید واجب میکند که رسولخداشمارا‌طلاق بگوید و بدل‌اخذ کند و بنکاح‌خود درآورد زنانیکه بهتراز شما باشند که اذیت رسولخدا نکنند چنانچه شما میکنیدآنان هریك مسلمة مؤمنه مطیعه قائمه بطاعت پروردگار تائبه کثیرالعباده روزه دار بعضی ثیبه بعضی باکره آنان هیچ گناه مرتکب نشوند نه مثل شما که بزرگتر معصیتی را که اذیت رسولخدا باشدمرتکب شدیدآنها سزاوار است که امهات مؤمنین باشندوشما ازاین منزلت ساقط گردید .

در درالمنثور درسورة التحریم درذیل آیه مذکور ازطبرانی وابن مردویه عن بریدة فی قوله تعالی ثیبات وابکارا، قال وعدالله نبیه صلی الله علیه و سلم فی هذه الایـة ان یزوجه بالثیب آسیة بنت مزاحم امرأة فـرعون و بالبکر مـریم بنت عمران .

اقول :ازاین تفسیرهم‌ظاهرشود که‌آیه‌وعیدسخنی باشدازبرای‌عایشه وحفصه چه آنکه امهات مؤمنین کما اینکه در دنیا زوجه رسولخدا بودند در بهشت هـم خواهند بود و این تفسیر میگوید که خداوند متعال در بهشت بدل عایشه که بکر بود مریم را قرار داد و بـدل حفصه که ثیبه بود آسیه را قرار داد و بدل اطلاق شود درجائیکه مبدل منه که عایشه وحفصه باشد در حکم سقوط است ومورد اعتنا نخواهد بـود .

نهم اینکه این‌عمل عایشه و حفصه چندان قبیح بود که خداوند متعال این عایشه وحفصه‌را تشبیه بزوجه نوح ولوط علیهماالسلام نمود قال‌الله تعالی‌فی‌سورة التحریم (ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا الصالحین فخانتاهما فلن یغنیا عنهما من‌الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین) خلاصه معنی‌آنکه مثل زد خداوند متعال ازبرای جماعت‌کفار حال و عاقبت‌زوجه نوح ولوط رادر اینکه‌کفار خویشاوندی بارسولخدا بجهت‌آنها فائده

ندارد ومواصلت ومخالطه نفعی نبخشد چنانچه زوجه نوح وزوجه لوط که هردو خیانت کردند و باکفار هم عقیده بودند این مزاوجت برای آنها فائده نبخشید و بی نیاز نکرد این زوجیت آنهارا ازعذاب الهی بلکه مستحق عذاب شدند و گفته شود هنگام مردن یادر قیامت که داخل شوید در آتش همچنانکه کفار ومنافقین داخل در آتش شدند .

در تفسیر خازن بغدادی جزء رابع ص ۲۸۸ درذیل آیه مذکوره چنین گوید «وفی المثل تعریض بـامی المؤمنین عایشة وحفصة ومافرط منهما وتحذیر لهماعلی اغلظوجه واشد» .

ودر مجمع البیان درذیل آیه مذکوره میفرماید «قال مقاتل یقول الله سبحانه لعایشة و حفصة لاتکونا بمنزلة امرأة نوح وامراة لوط فی المعصیة و کونا بمنزلة امراة فرعون ومریم بنت عمران .

واین مقاتل هوابوالحسن مقـاتل بن سلیمان الازدی الخراسانی ازمفسرین معروف ابناء سنت است شافعی او را بسیار ستوده است در سال صـد و پنجاه در گذشته در هر صورت مورد سرزنش وعتاب خدا ورسول واقع شدند و زوجه نوح و اغله نام داشت هر گاه کسی بنوح ایمان میآورد میرفت کفار را خبر میداد و زوجه لوط واهله یا والهه نام داشت و چون میهمانهای لوط میآمدند میرفت کفار را خبر میکرد .

دهم ایضا طعن وتوبیخ و سرزنش دیگری برای عایشه و حفصه در این آیه شریفه است قوله تعالی فی سورة التحریم: «وضرب الله مثلا للذین آمنوامراة فرعون اذقالت رب ابن لی عندك بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون وعمله و نجنی من القوم الظالمین .

زمخشری وفخررازی درذیل این دو آیه میفرمایند که حق تعالی رادراین دومثل کنایه عظیمی است بد و مادر مؤمنان بسبب آنچه از ایشان صادر شد از اتفاق بر

آزار آن حضرت وافشای راز او وحق تعالی در این مثلها بیان فرموده که باوجود کفر و نفاق روابط نسبی وسببی نفع نمی بخشدهرچند انتساب باشرف خلق که پیغمبر انند بوده باشد وباوجود ایمان انتساب بکافران ضرر نمیرساند هرچند کافری مانند فرعون بوده باشد و حقیر ترجمهٔ آسیه و مریم را مفصلا در ریاحین الشریعه ذکر کرده ام .

یازدهم آنکه تشبیه حفصه وعایشه‌را بزوجه نوح ولوط علیهما السلام از راه دیگر ایضاً ثابت ومحقق است وآن عده اخباری است که‌در کتب معتبرهٔ شیعه وسنی متواتراً نقل شده است که هرچه در امم سابقه وقوع پیدا کرده استدراین امت نیز وقوع پیدا خواهد کرد علی متقی در جلد ششم کنز العمال ص۳۲ ازمسنداحمدحنبل ومستدرك حاکم وشعب الایمان بیهقی ازابن‌عباس وابن مسعودوابوهریره وابوسعید الخدری روایت کرده اند ازرسولخدا ﷺ قال لتتبعن سنن الذین من قبلکم شبراً بشبر وذراعا بذراع حتی لوسلکوا جحرضب لسلکتموه) (۱) یعنی هر آینه متابعت خواهید کرد کردارهای امتهای گذشته‌را که‌پیش ازشما بودندوجب بوجب وذراع بذراع حتی اگریکی از آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشد شماهم داخل خواهید شد واگر یکی از آنها زنی رادرسرراه وعبور مردم بااومقاربت کند شماهم خواهید کرد شما شبیه‌ترین امتها به‌بنی اسرائیل هستید مثل جفت نعلین که شبیه‌هم هستند و تیرهای تراشیده که همه شبیه همدیگرند کردارشما با کردار بنی‌اسرائیل چنین خواهدبود حتی اینکه جماعتی برسر راه می‌نشستند زنی بآنها عبورمیکرد یکی ازآنجماعت

(۱) وعلی روایة مستدرك حتی لوان احدهم دخل جحرضب لدخلتم وحتی لوان احدهم جامع امرأة فی الطریق لفعلتموه وفی کنزالعمال ص۴۰ ج۶ قال انتم اشبه الامم ببنی اسرائیل لترکبن طریقتهم حذوالقذة بالقذة حتی لایکون فیهم شیء الاکان فیکم مثله حتی ان القوم لتمر علیهم امرأة فیقوم الیها بعضهم فیجامعها ثم یرجع الی اصحابه یضحك الیهم ویضحکون الیه (وفیه اخبار آخرقریب من ذلك)

برمیخواست وبا آن زنها نا میکردو بسوی رفقای خودبرمیگشت وبآنها میخندید و آنهاهم باومیخندیدند شماهم چنین خواهیدشد واخبار بسیاری باین مضمون در کتاب مذکورموجوداست .

پس درامت مرحومه نبی جز خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله نیست اگر برای رسولخدا مثل زوجه نوح ولوط نباشدلازم دارد که دراین امت واقع نشده باشد مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است .

دوازدهمـ تعریض دیگرمعاتبه حق تعالی است باحضرت رسول دراول سوره تحریم و باید دانست که این معاتبه که خداوند میفرماید «لم تحرم مااحل الله لك» غایت لطف ومرحمت است نسبت بآن حضرت که چرا ازبرای رضای زنان خودبرخود حرام میگردانی لذت چندرا که خدابرتو حلال فرمودومنع میکنی حضرت خودرا از آن لذات خصوصاً وقتیکه ظاهراً متضمن مصلحتی باشدبرحضرت حرام نبود که فعل آن مستلزم معصیتی باشد ودرحقیقت معاتبه ایکه ازآیه مفهوم میشودآن نیزتعریضی است برعایشه وحفصه که چرابرای خاطرایشان خودرا ازلذتی چندممنوع گردانی .

دفع توهم بارد

بعضی ازبرادران ماازابناء سنت برای خلافت شیخین تمسك کردندباینکه رسولخدا بعایشه یا حفصه فرمود ابشرك ان ابابکر وعمر یملکان بعدی امر امتی» .

این تمسك مردود است بوجوهی: اولاطبری که اقدام مفسرین است اصلا متعرض این قسمت نشده **وثانیاً** زمخشری مرسلا نقل کرده وحدیث مرسل مثل شتر بی مهار است استدلال بآن نشاید **وثالثاً** از اخبارآحاد استودر اصول عقاید خبر واحدیکه ازهمه جهت مجرداز قراین باشد اصلا تمسك بآن جائز نیست **ورابعا** بر فرض محال که متواتر باشد ازمتفردات عامه است مضافاً براینکه عایشه یاحفصه در نقل این حدیث متهمه باشند واز قبیل یجرالنار الی قرصته باشد **و خامسا** بروایت زمخشری بلفظ یملکان میباشد و واضح است که ملك غیر خلیفه است فلذا عمـر

بسلمان فارسی گفت «انامَلِكٌ‌ام خلیفة»سلمان فرمود اگریك درهم از خراج رادر غیرمحل اوصرف نکردی خلیفه‌باشی واگرنه‌ملك هستی.پس بنا براین‌مراد آنحضرت این است که سلطنت‌وپادشاهیرا باو نائل خواهندشد واین‌مطلب راکسی منکر نیست کهابو بکر اول‌ملوك اسلام‌است، بعدازاوعمر، بعدعثمان‌بعدمعویه الی آخر کارخانه خلافت نبویه کجا ریاست وسلطنت ظلم وجور دنیویه کجا .

وسادسا برفرض‌اینکه خلیفتان من بعدی‌باشد این مخالف اجماع سنیه است که میگویند رسولخدا ازدنیا رفت ونص برخلافت احدی نکرد مضافا براینکه ممکن است خلافت مغصوبه‌باشد یعنی‌بقهر وظلم‌غصب خلافت بنمایند .

وسابعا اگراین حدیث‌حظی ازصحت میداشت ابوبکر بایستی دریوم سقیفه بآن‌تمسك جویدوقطع نزاع وقیل وقال بنماید پس ابوبکر محتاج‌تر بودازاین حضرات‌حاطب‌اللیل که بنقل این‌مزخرفات مروانیه،تردماغ میشوند واظهار بشاشت میکنند سید شهید قاضی نوراللهدر احقاق‌الحق وعلامه مجلسی درباب پنجاه وپنج حیوةالقلوب برای ابطال این‌روایت‌شواهدبسیار آورده‌اند که‌حقیراز نقل‌آنهاصرف نظر کردم‌چون غرض حقیردر این کتاب استدلال بروایات ابناءسنت است غالبا الحمدلله علی‌وضوح الحجة والبرهان .

عایشه وجنازهٔ امام‌حسن (ع)

مامی‌پرسیم شما برادران ماازابناء سنت میگوئید عایشه خطا کرد که جنك جمل‌را سرپا کرد ولی بعد توبه کردآیا علامت توبه اواین است که باجنازه سید شباب اهل‌الجنه،پارهٔ‌تن‌پیغمبر.قرةالعین‌فاطمه‌اطهر حضرت امام حسن این‌معامله را بنماید؟انصفونا ان کنتم مؤمنین محمد خواوند شاه شافعی‌در روضة‌الصفاج ۲ ص ۷ گفته(۱)در بعضی‌ازروایات آمده که‌جهت امیرالمؤمنین حسن‌بن‌علی‌خواسته‌اندقبری

(۱) وهمچنین احمدبن‌محمدالمتوفی الحنفی‌درترجمه‌تاریخ اعثم کوفی‌فی‌تاریخ‌الامام الحسن‌وابن‌ابی‌الحدیددرجلد چهارم‌شرح‌نهج‌البلاغه‌ص۱۸ ازطبع‌مصر گفته فامایحیی‌بن=

نزدیك قبر حضرت رسالت بکنند عایشه ازاین معنی وقوف یافت براستر سوار شده بآن موضع رفت بمنع مشغول گردیده شیعه امیر المؤمنین بنیاد غوغا کرده گفتند ایعایشه روزی بر شتر نشسته محاربت کنی و روزی براستر سوار شده برسر جنازه نبیرهٔ پیغمبر منازعت آغاز کنی و نگذاری که اورا دفن کنندوچندانکه سعی کردند مفید نیفتاد چه مردم بدوفرقه شدند وبجانب یکدیگر تیرانداختند چند تیر بجنازه رسید آنگاه امام حسین بنا بروصیت امیر المؤمنین حسن جنازه را به بقیع بردند انتهی بالفاظه ما می‌پرسیم دلیل شرعی عایشه باین منع چه بوده بخدا قسم هرچه در اطراف مسئله فکر بکنیم جز اظهار عداوت نسبت بخاندان عصمت چیز دیگر نیست و همین قلیل را که از کتب حضرات نقل کردیم تصدیق می کند آنچه را شیعه دراین باب روایت کردند .

شیخ طوسی وعلامه مجلسی این مصیبت عظمی را چنین روایت کردند که معویه هزاردرهم وقطعات بسیار اززمین حله و کوفه را ضامن شد ازبرای جعده زوجه

= الحسن صاحب کتاب النسب روی ان عایشة رکبت ذلك الیوم بغلا واستنفر بنی امیة مروان بن حکم ومن کان هناك منهم ومن حشمهم وهوالقائل (یوم علی بغل ویوم علی جمل) وسبط ابن جوزی در تذکرة الخواص ص ۱۲۲ گفته وقال ابن سعد عن الواقدی لما احتضر الحسن قال ادفنونی عند ابی یعنی رسول الله (ص) فاراد الحسین ان یدفنه فی حجرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقامت بنوامیة ومروان بن الحکم و سعید ابن العاص وکان والیا علی المدینة فمنعوه و قامت بنوهاشم لنقاتلهم فقال ابوهریرة ارایتم لومات ابن لموسی اما کان یدفن مع ابیه قال ابن سعد و منهم ایضاً عایشة وقالت لا یدفن مع رسول الله ص احد) وایضا المورخ الشهیر غیاث الدین فی حبیب السیر صرح بذلك وهرگاه روایتی را ابن ابی الحدید وصاحب روضة الصفا و صاحب حبیب السیر وسبط ابن جوزی وابن سعد وواقدی ومنوفی واعثم کوفی وصاحب کتاب النسب یحیی بن الحسن وابن شحنه درروضة المناظر وتاریخ ابوالفداء ودیگران این مصیبت عظمی را نقل کنند ثابت ومحقق است که عایشه چه گناه کبیره ای مرتکب شده است .

امام‌حسن علیه السلام که‌دختر اشعث‌بن قیس کندی بود وزهری برای آن ملعونه فرستاد که‌بهر وسیله که ممکن باشدآن حضرت‌را شهید کند جعده بفرمان معویه حضرت را بهر وسیله که بود مسموم کرد حضرت فرمودانالله وانا الیه راجعون‌حمدمیکنم خدارا برملاقات جدم سیدالمرسلین وپدرم امیرالمؤمنین ومادرم فاطمه سیده‌نساء العالمین وعمم‌جعفر طیار وحمزهٔ سید الشهداء پس حضرت امام‌حسین آمد بربالین برادرنشسته عرضکرد برادر خودرا چگونه می یابی فرمود ای برادر خود را در اول‌روزی ازروزهای‌آخرت وآخرروزی ازروزهای دنیا می‌یابم چه‌آنکه پاره‌های جگرخودرا درطشت دیدم‌ومیدانم که بامن این کارکرده و اصلش از کجا است اگربتو بگویم بااوچه‌خواهی کرد حضرت‌امام‌حسین عرضکرد بخداسوگند اورا خواهم کشت امام‌حسن‌فرمودتراخبرنمیدهم باوتا اینکه‌ملاقات کنم‌جدم‌رسولخدارا پس وصیتهای خودرا فرمودوودایع امامت‌را به‌برادرش امام حسین علیه السلام تسلیم نمود سپس با برادرش فرمود ای برادرچون من ازدنیارفتم جنازه‌مرا بروضه‌جدم‌حمل بنما اگر مانع‌شدند سوگند میدهم‌ترا بحق قرابت‌ورحم که‌نگذاری درجنازه‌من بقدرمحجمهٔ ازخون ریخته شوداگردرمقام منع برآمدند مرا حمل دهیدبه‌بقیع‌و درنزدمادرم‌فاطمه‌ـ‌وقیل فاطمه بنت‌اسدـ‌مرا دفن کنیدچون ازوصایای خویش‌فارغ گردید دنیارا وداع کردوبسوی بهشت خرامید .

پس بنی‌هاشم جمع‌شدندوچون آنحضرت راغسل‌دادندجنازه راحرکت دادند برای طواف روضه منورهٔ رسولخدا صلی الله علیه وآله چون خواستند در روضه را بگشایند مروان‌بن حکم‌وفرزندان عثمان و سائر بنی‌امیه مانع‌شدند وگفتند مانمیگذاریم که‌عثمان به‌بدترین حال‌دربقیع دفن‌شود وحسن‌بارسولخدا باشد مگر بعدازشکستن شمشیرها ونیزه‌ها وتمام شدن‌جعبهای **تیروبروایت** دیگرمروان براسترخود سوار شدوبنزد عایشه رفت وگفت حسین‌برادر خودرا آورده است که باپیغمبردفن کند اگرچنین کند فخرپدرتو وعمرازمیان برودتاروز قیامت عایشه گفت من چه میتوانم

کرد مروان گفت بیاومانع شومن‌وبنی‌امیه‌ترا نصرت کنیم این‌استرمن حاضراست براوسوار شو وخودرا برسان قبل‌ازدفن حسن‌پس عایشه براستر سوارشد وبنزدقبر رسولخدا آمد و بصدای بلند فریاد بر کشید که فرزند خود را ازخانه من دور کنید وتحریص کرد بنی‌امیه را که مگذارید حسن را نزد رسولخدا دفن کنند ابن عباس‌پیش‌رفت و گفت:ایعایشه !

تجملت تبغلت ✿ و ان عشت تفیلت

لك‌التسع‌من‌الثمن ✿ و بالکل تصرفت

یعنی‌ای عایشه‌یك روز برشتر سوارشوی‌وباامیرالمؤمنین حیدر کرارمیجنگی وخونهامیریزی‌یك روز برقاطر سوارمیشوی وبافرزندرسولخدا آغازمقاتلت مینمائی اگرروزگارترامهلت دهدبرفیل هم‌سوارخواهی شدایعایشه چون رسولخدا ﷺ جهان راوداع گفت‌نه زن‌داشت واگراین‌حجره میراث توباشدثمن اوبین زنان‌آن حضرت بایدقسمت شودوترا ازاین‌ثمن کمترازیك وجب‌نصیب شودچه‌آنکه تسع‌از ثمن‌قسمت‌توباشد ومیخواهی ازروی‌ظلم وبغی‌تمام آن رامتصرف شوی عایشه گفت ای‌پسرعباس شمابرمن جرئت‌بهم رسانیده‌اید وهرروز مراآزار میکنید ومیخواهید کسیرادا خل‌خانه من کنید که من‌اورا دوست‌نمیدارم که درخانه من‌دفن‌شودوپردهٔ رسولخدا دریده گردد حضرت امـام حسین فرمود که سالهااست تو وپدرت پـردهٔ رسولخدارادریده‌ایدوداخل کردی‌درخانه‌رسولخدا کسیرا که‌قرب‌ایشان‌را نمیخواست ودرقیامت خداوند متعال‌ازتو سؤال خواهدکرد از آنچه کردی ایعایشه برادرمن مرا امر کرده که اورا نزدیك قبرجدش بیاورم که عهدی‌بااوتازه کند واگرفرمان داده‌بود که اورا دفن کنم البته برغم‌انف تواورا دفن میکردم وتو ایعایشه حجاب رسولخدارا هتك کردی و بی رخصت او پدرت ابوبکر و عمربن الخطاب را در نزد رسولخدا دفن نمودی با اینکه خداوند متعال میفرماید:(یاایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت‌النبی إلاأن یؤذن لکم) وهم خداوند متعال‌میفرماید: (یاایهاالذین

آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ﷺ) وتوایعایشه برخـلاف فرموده خداوند متعال عمل کردی و در نزدیك گوش رسولخدا ﷺ بـرای پدرخود ابوبکر وعمر کلنگها برزمین زدید و رسولخدارا اذیت رسانیدید عایشه گفت من ازعهدهٔ مخاصمه باشمـا بیرون نمیتوانم آمد شما بنی‌هاشم در فن مخاصمه نهایت مهارت دارید پس عایشه نزدقبر رسولخدا ﷺ آمدوخود را ازاستر افکندو صیحه زدوفریاد کشید و گفت بخدا قسم نمیگذارم حسن را در اینجا دفن کنید تا یکمو درسرمن است .

وبروایت کامل بهائی عایشه کمان برسر دست کشید وتیری بجنازهٔ امام حسن ؑ زدبنی امیه اورا متابعت کرده جنازه‌را تیر باران کردندتا آنکه‌هفت یا هفتاد چوبه تیر برجنازه‌رسید بنی‌هاشم خواستند شمشیرها بکشند و جنك بنمایند حضرت‌امام‌حسین فرمود شمارا بخدا قسم میدهم که شمشیرهارا غلاف کنیدووصیت برادرمرا ضایع‌مکنید چه آنکه مرا وصیت کرده مبادا در پای جنازه من خونی ریخته‌شود واو بقدر شاخ حجامتی باشد واگر وصیت برادرم‌نبود او را دفن‌می ـ کردم وبینیهای ایشانرا بخاك میمالیدم پس آنحضرت‌را بردندودر بقیع‌دفن کردند صاحب‌شرح قصیده ابی‌فراس وصاحب‌تسلیةالمجالس چنین گفته اند: رموا بالنبال جنازةالحسن ؑ حتی سل منها سبعون سهماً انالله وانا الیه‌راجعون .

عایشه‌درباره‌ام‌المؤمنین خدیجه‌چه میگوید ؟

عایشه‌را چندان آتش‌حسددر کانون‌سینه‌اش زبانه‌زدن‌میگرفت که‌ام‌المؤمنین خدیجه کبرارا خدیجه‌به تصغیریادمیکردوگاهی ازاوتعبیربعجوزه حمراءالشدقین می کردوگاهی بفاطمهٔ زهراء فخریه میکرد که من‌بکر بودم‌بررسولخداوارد شدم‌و مادرتو پیرزالی بودچندانکه‌فاطمه‌زهرارابگریه‌می آوردوباعتراف‌خودش‌رسول‌خدارا بغضب میآورد‌واغضاب نبی کفراست چنانچه عبدالعزیز دهلوی‌در تحفه گویدوحقیر ترجمه ام‌المؤمنین خدیجه کبری رادرجلد ثانی ریاحین الشریعه در هفتاد صفـحه

شرح دادم در اینجا اقتصار میکنم بملخص عبارت سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص ص ۱۷۰ چون این عبارت کافی ووافی بمقصود ماست .

قال هشام کان رسول‌الله یحب خدیجة ویحترمها ویشاورها فی اموره کلها و کانت خدیجة وزیر صدق وهی اول امراة آمنت به ولم یتزوج فی حیوتها احـداو جمیع اولاده منها الا ابراهیم ابن مارية وقال احمد فی المسند قال رسول الله خیر نساء بنی اسرائیل مریم وخیر نساء هذه الامة خدیجه بنت خویلد وهذا الحدیث متفق علیه وفی الصحیحین ایضا من حدیث ابی هریرة قال اتی جبرئیل ﷺ رسول الله ﷺ فقال یا محمد هذه خدیجة قد اتتك فاقرأها السلام من ربها وبشرها ببیت فی الجنـة من قصب لا صخب فیه ولا نصب وفیهما ایضاً ان عایشة رضی الله عنها قالت ماغرت علی احد من نساء رسول الله مثل ماغرت علی خدیجة مع انی مارأیتها قط ولکن کان رسول الله (ص) یکثر ذکرها وربما ذبح الشاة فیقطع اعضائها ویبعث بها الی صدایق خدیجة فاقول کانه لم یکن فی الدنیا امرأة الا خدیجة فیقول انها کانت و کان لی منها اولاد وعن عایشة قالت فادرکتنی الغیرة یوما فقلت وهل کانت الا عجوزا قد اخلف الله لك خیرا منها قالت عایشة فغضب رسول الله حتی اهتز مقدم شعره وقال والله ما اخلف لی خیرا منها لقد آمنت بی اذ کفر الناس وصدقتنی اذ کذبنی الناس وواستنی بمـالها اذ حرمنی الناس ورزقنی الله منها اولاداً فقالت عایشة فقلت فی نفسی والله لا اذکرها بسوء ابدا وفی روایة عن عایشة قالت اغضبت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقلت خدیجة بالتصغیر فزجرنی فقال انی رزقت حبها واستأذنت علیه یوما هالة اخت خدیجة فارتاع لذلك و قال اللهم هالة بنت خویلد قالت فغرت وقلت وماتذکر من عجوز حمـراء الشدقین هلکت فی الدهر فزجرنی و معنی حمراء الشدقین ان المراة اذا کبرت احمرت شدقاها وقیل انها رادت بالاحمر الابیض ومتی کبرت المرأة ابیض شدقاها وهو الاصح و کل هذه الروایات فی الصحیحین وقال الزهری بلغنا ان خدیجة انفقت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم اربعین الفا واربعیا الفا وتوفیت خدیجه بعد ان مضی من النبوة عین شر سنح

وهی بنت خمس وستین سنة وکانت وفاتها لعشر خلون من رمضان قبل الهجرة بثلاث سنین وکان قبل وفات ابی طالب بثلاثة ایام وقیل بعد وفاته بشهر ودفنت بالحجون انتهی بالفاظه

اقول اولا ازاین عبارت سبط ابن جوزی معلوم شد که رسولخدا خدیجه را نهایت احترام مینمود ودر امور مهمه بااومشورت میکرد وام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها بمنزله وزیر صادق القـول درست کار بود واول زنی بود که باوایمان آورد ورسولخدا تا خدیجه زنده بود هیچ عیالی اختیار نکرد وجمیع فرزندان رسول خدا از خدیجه بودمگر ابراهیم که از ماریه قبطیه بـود ومشورت رسول خدا با خدیجه کاشف از کمال عقل وحذاقت وفطانت خدیجه بوده .

وثانیاً از آن عبارت معلوم شد که رسولخدا کمال محبت بخدیجه داشتی وتا رسولخدا حیوة داشت همیشه بمناقب ومحامد او رطب اللسـان بودی واورا خیر نساء این امت گفتی وافضل زنان بهشت معرفی کردی وجبرئیل ازجانب حق تعالی اورا سلام رسانیدی وخدیجه را بشارت دادی که در بهشت قصری دارد ازیك دانه مروارند که در اورنج و تعبی واصوات مختلفه‌ای وجود ندارد وهیچ گاه نشد که رسولخدا ﷺ از خدیجه کراهتی بهم رساند بخلاف عایشه که مرة بعد اخری و کرة بعد اولی رسولخدا را بغضب آوردی وازاقوال وافعال ناپسندیده خون بدل آن سرور نمودی .

وثالثاً ایضا معلوم شد که خود عایشه گفت من باحدی ازززنان رسول خدا این مقدار غیرت نورزیدم که بخدیجه غیرت ورزیدم بااینکه اصلا ندیدم اوراورسولخدا (ص) بسیار یاد او میکرد هرگاه گوسفندی ذبح مینمود برای دوستان خدیجه هر کدام را قسمتی ازگوشت آن ذبیحه میفرستاد من میگفتم گویا دردنیا زنی وجود ندارد مگر خدیجه رسولخدا میفرمود بلی چنین است اولادهای من ازاواست عایشه را بدمیآمد که چرا رسولخدا اینهمه ازخدیجه یادمیکند .

ورابعاً ایضا خودعایشه روایت کرده که روزی آتش غیرت من شعله ورشدچون

دیدم رسولخدا بسیارخدیجه رایاد میکند گفتم تاچند پیرزالیرا یادمیکنی که سالها
است هلاك شده وخداوند بهترازاورا بتوعوض داده رسولخدا از شنیدن این کلام
چندان غضبناك شد که موی جلو پیشانیش بحرکت درآمد وفرمود بخدا قسم بهتر
ازخدیجه نصیب من نشده هرآینه اوبمن ایمان آورد درحالیکه همه مردم کافر بودند
وتصدیق کردمرادروقتیکه مردم همه مراتکذیب کردند ودرمال خود کمال مواسات
رابا من نموددر وقتیکه مردم مرا محروم میخواستند وخداوند متعال ازرحم اومرا
فرزندانی کرامت کردورحم شمارا عقیم قرارداد عایشه گفت ازانقلاب رسولخدا (ص)
درنفس خود گفتم بخدا قسم دیگرخدیجه رابه بدی یاد نکنم .

وخامساً ایضا خود عایشه گوید روزی رسولخدا را بغضب آوردم خدیجه را
خدیجه بتصغیر یاد کردم رسولخدا سخت مرازجرومنع کرد وفرموددانسته باش که
محبت خدیجه روزی من شده است . وروزی هاله خواهرخدیجه طلب اذن کرد که بر
رسولخدا (ص) وارد بشود رسولخدارا چنان فرح وانبساطی روی نمود که من تعجب
کردم قال اللهم هالة بنت خویلد آتش غیرت من زبانه زدن گرفت گفتم تاچند پیره-
زالیرا که ازپیری دوطرف صورتش فرورفته ورنگ آن پریده ودیرزمانی است که هلاك
شده یادمیکنی رسولخداسخت مرامنع وزجر کرد(۱)وازاینجامعلوم میشود که عایشه با
آن رحم عقیم ونسب پست که اورا بودمع ذلك میخواست برام المؤمنین خدیجه محترمه
مکرمه معظمه پیشی بگیرد و هرگاه آنحضرت خدیجه را بخیریاد میفرمودآتش
حسد درکانون سینه اش زبانه زدن میگرفت وبا آنحضرت دراین باب مجادله میکرد .

و سادساً بروایت حاکم درمستدرك «قالت عایشة ماحسدت امرأة مثل ماحسدت
خدیجة ماتزوجنی رسول الله الابعد ماماتت وذلك ان رسول الله بشرها ببیت فی الجنة
لاصخب فیها ولاتعب» هذاحدیث صحیح علی شرط الشیخین . وشکی نیست در نزد
جمیع علماء فریقین که حسد از گناهان کبیرهٔ موبقه است وقلبی که حسد دراو باشد

---

(۱) این روایت راعطاءالله شافعی مفصل نقل کرده درروضة الاحباب .

ایمان داخل آن قلب نمیشود چنانچه در کشف الریبه روایت کرده «الحسد یاکل الایمان کما تأکل النار الحطب الیابس» یعنی حسد میخورد ایمانرا چنانچه آتش هیزم خشك را میخورد .

وسابعاً از آن عبارت معلوم شد که عایشه بمحض حسدبردن قناعت نکرد تا آنکه درمقام تحقیر خدیجه راخدیجه مصغراً یادمیکرد و بلاشك این غیبت حرام است که از گناهان کبیره واشد از زناست و ازاینجا معلوم میشود که غیرت عایشه بر خدیجه رشك نبود تاملامت متوجه نشود بلکه بغض وحسد بود والاام المؤمنین خدیجه رابه تصغیر یاد نمیکرد وتعبیر بحمراء الشدقین هلکت فی الدهر نمیکرد این عبارت با رکاکت اقوی دلیل است برمدعی فلذا چون این سخنان ازروی بغض وحسد بود رسول خدا ﷺ عایشه راهمی زجروعتاب میکرد واز کلمات او بغضب میآمد .

عایشه درمحضر پیغمبر ظرف طعام میشکند

عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه درجواب طعن ششم برعایشه گفته درحدیث صحیح وارد شده است که یکی ازامهات مؤمنین که درخانه آنجناب تشریف داشتند وخاتون دیگر ازازواج مطهرات برای آنجناب طعامی لذیذ ساخته فرستاد غیرت کرد وطبقی را که درآن طعام بوداز دست آن خاتون گرفت وبرزمین زد که هم طبق شکست وطعام هم ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود بنفس نفیس برای حرمت طعام که نعمت الهی است برخواست، وطعامرااززمین جمع کرد ومیفرمود که «غارت امکم» درآنوقت عتابی وتوبیخی درحق ام المؤمنین نفرمود .

اقول: اولا درروایت خیانت کرده صاحب تحفه چنانچه صاحب تشیید این روایترا ازکتاب مختار مختصر تاریخ خطیب بغدادی (۱) چنین نقل کرده که آن

(۱) روی ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزلة الحکیم البغدادی فی مختار مختصر تاریخ الخطیب البغدادی قالت حسرة سألت عایشة زوج النبی فقلت هل کنتن تغرن علی نبی الله فقالت شدیدا ولقدرایت یوما ان صفیة بعثت الی النبی (ص) باناء فیه طعام وهو عندی وفی یومی =

ام‌المؤمنین عایشه بوده و آن خاتون دیگر که طعام آورده ام‌المؤمنین حفصه بوده زنی حسرت نام میگوید من ازعایشه سؤال کردم آیا شما زنان پیغمبر هم غیرت میورزیدید؟ عایشه گفت بسیار شدید بود غیرت ما ازآنجمله روزی صفیه زوجه رسولخدا ظرف طعامی برای پیغمبر فرستاد و آن در روزی بود که رسولخدا در حجره من تشریف داشت وروز نوبت من بود چون نظرم برظرف طعام افتاد مرا رعدتی فرو گرفت بیم آن بود که عقل ازسرم پرواز کند چون آن ظرف بمن نزدیك شد برخواستم آن طعام را گرفتم وبرزمین زدم چنانکه تمام طعام برزمین ریخت وظرف طعام هم شکست رسولخدا چشم بسوی من انداخت دیدم آثار غضب آشکار گردید بصورت آن حضرت چون این حال بدیدم خشم خودرا فروخوردم و گفتم پناه میبرم بخدا ازغضب سیدانبیاء چون رسولخدا غضبش آرام گرفت من گفتم یارسول الله کفارهٔ این عمل من چیست فرمود ظرفی بجای ظرفی وطعامی بجای طعامی.

و **ثانیا** صاحب تحفه این حدیث راازاخبار صحیحه شمرده پس بنص این حدیث صحیح عایشه رسولخدا رابغضب آورد وبشهادت صاحب تحفه اغضاب نبی کفر است.

و **ثالثا** بااین عمل قبیح عایشه تبذیر مال خودا کردودراخوان شیاطین داخل شدمن قوله تعالی (ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین) فلذارسولخدا چندانکه ممکن بود آن طعام راازروی زمین جمع کرد .

و **رابعا** هتك حرمت صفیه کردودل آن محترمه رابدرد آورد بااینکه صفیه هم از امهات مؤمنین بود واحترام اوازلوازم ایمان بود .

ولایخفی که رفیقه اوحفصه دخترعمرهم همین اخلاق راداشت حقیردرجلداول

= فماهوالاان بصرت بالاناء و قداقبل حتی اخذتنی رعدة شدیده کادت ان یغلب علی فلماوصل الاناء الی حیث اناصدمته بیدی فکفأته علی الارض فرمانی رسول‌الله ببصره وعرفت الغضب فی طرفه وذهب عنی ماکان قدخامرنی وقلت اعوذبالله من غضب رسوله فسکن غضبه فقلت ما کفارته یارسول‌الله قال اناء کأنائها وطعام کطعامها ترسلین بهما الیها .

رمضانیه درضمن اخلاق رسولخدا این روایت را نقل کردم که روزی حرارت وتبی عارض رسولخدا گردیده بود وآنروز نوبت حفصه بودعایشه قدحی از آش جو بکنیزی داد که از برای رسولخدا ببرد

کنیزك چون آن قدح را بیاورد حفصه گفت این چیست آن کنیزك گفت آش جو است که عایشه فرستاده است حفصه برآشفت گفت عایشه برمن برتری میجوید چنان پندارد که این کار ازدست من بر نمیآید که آش جو بپزم یاشفقت او بر رسولخدا از من زیادتر است کاسه را ازدست کنیز گرفت و بر زمین ریخت رسولخدا پاره‌های چندی از آن قدح را که قطرهٔ چندی از آن آش در آنها مانده بود برداشت وتناول نمود و کنیز راسفارش کرد که اگر عایشه بپرسد رسولخدا آش را خورد بگو آری وآنچه از حفصه دیدی وشنیدی باعایشه مگو که موجب نزاع و کدورتی شود .

ازخوش سخنی هیچ دلی ریش نشد — باخوش سخنان کسی بداندیش نشد
گنجی است کلام خوش که گوینده از آن — چندانکه کرم نمود درویش نشد

عایشه دربارهٔ ام‌المؤمنین صفیه چه میگوید؟

شراست وغلظت خوی عایشه ناچار وادار میکرد اورا که با امهات مؤمنین بدگوئی بکند. علامه حلی قدس سره درنهج‌الحق از غزالی (۱) حدیث کند که سوء صحبت عایشه بارسولخدا (ص) بآنجا کشید که روزی ابوبکر بر رسولخدا (ص) وارد شد ودرآن وقت بین رسولخدا وعایشه مشاجره‌ای رخ داده بود رسولخدا(ص) فرمود بابی‌بکر جریان بین من وعایشه را گوش دار پس رسولخدا بعایشه فرمود سخن بگو عایشه گفت شما تکلم کنید ولکن تکلم نکنید مگر برحق) ازاینجا وامثال آن بایددانست که عایشه هنوز عقیده پیدا نکرده بود که رسولخدا هرگز دروغ نمیگوید .

(۱) نقل الغزالی سوء صحبة عایشة لرسول‌الله فقال ان ابابکر دخل یوماعلی‌النبی صلی‌الله علیه وسلم وقدوقع من عایشة فی‌حق النبی امرمکروه فکلفه النبی (ص) ان یسمع ماجری ویدخل بینهما فقال لها رسول الله تکلمین اواتکلم؟فقال بل تکلم ولاتقل الاحقا .

ولایخفی که شرح حال ام‌المؤمنین صفیه رامفصلا درجلد۲ ریاحین الشریعه ایراد کرده‌ام فقط دراینجا بهمین‌روایت ابن‌حجر عسقلانی اکتفا میکنیم که شاهد مدعااست: رسولخدا چون صفیه را آورد درخانه حارث‌بن نعمان منزل داد زنان مهاجروانصار بتماشای جمال صفیه می‌آمدند درآن میانه عایشه روبسته‌بدیدن‌صفیه آمدپیغمبر ﷺ اوراشناخت چون‌ازخانه بیرون شدحضرت فرمودند« کیف‌رأیتها یاشقیراء قالت رأیت یهودیة»یعنی چگونه اورا دیدی عایشه گفت یهودی زاده‌ای بیش نبود رسولخدا فرمود ای عایشه چنین مگو صفیه اسلام آورده واسلام او نیکوشده .

ونیز دراصابه روایت کرده که روزی صفیه شکایت برسولخدا برداز‌عایشه وحفصه که آنها میگویند مابهتراز تومیباشیم ما ازبنات عم‌رسولخدا هستیم حضرت فرمودچرا جواب‌آنها نگفتی که چگونه شماازمن بهترمیباشید شوهری مثل‌محمد ﷺ وپدری‌چون‌هارون وعمی‌چون‌موسی‌بن عمران دارم .

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت میکند که عایشه وحفصه آزار میکردند صفیه راوباو میگفتند ایدختریهودیه صفیه ازایشان برسولخدا شکایت کرد حضرت فرمودچرا جواب‌ایشان نگفتی‌ای‌صفیه؟عرض کرد ایشانراچه‌جواب گویم فرمود: که بایشان بگو : جدم هارون پیغمبر خداست وعمم موسی کلیم الله است وشوهرم محمدسید انبیااست شما کدام‌یك را انکار میکنید چون صفیه‌این سخن رادرجواب ایشان گفت گفتنداین‌سخن تونیست رسولخدا تراچنین‌تعلیم کرده‌است .

عایشه درحق ام‌المؤمنین‌ام سلمه‌چه‌میگوید؟

داستانهائیکه بین‌عایشه وام‌المؤمنین‌ام‌سلمه واقع‌شده درخلال وقعه‌جمل‌سبق ذکریافت وبصورت مفصل تری درجلد ۲ ریاحین الشریعه ذکر کرده‌ام دراینجا فقط‌این آیه راتفسیرمیکنیم‌قال‌الله تعالی‌فی‌سورة‌الحجرات«یاایهاالذین آمنوالایسخر قوم من‌قوم‌عسی‌أن یکونوا خیراًمنهم ولانساء من‌نساء عسی‌ان یکن‌خیراً منهن ولا

تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعدالایمـان ومن لم‌یتب فاولئك هم الظالمون » .

یعنی‌ایگروه مؤمنان‌استهزاء مکنید گروهی گروه‌دیگر راشاید‌بوده باشند‌بهتر ازایشان واستهزاء نکنندزنانی زنان دیگرراشاید که بوده‌باشند بهترازایشان وعیب مکنید نفسهای خودرایعنی اهل‌دین خودرا ومخوانید یکدیگررا بلقبهای ناخوش بدنامی‌است کسیرا یاد کردن بفسق‌یعنی یهودوترسا گفتن بعدازایمان‌یااینکه‌بدنامی است نام‌فسق برای‌آدمی بعداز ایمان آوردن وهر که توبه نکند پس ایشان ستم کارانند .

شأن‌نزول درمجمع‌البیان وتفسیرمقتنیات الدررچند تفسیرشده ازجمله‌ازابن عباس روایت کرده که امسلمه رضی‌الله عنها چادر سفیدی بر کمرخود بسته‌بود ودو طرف چادررا ازپشت سررها کرده بودعایشه بحفصه گفت نگاه کن به‌بین که مانند زبان سك‌ازپشت سرش آویزان است «وهذا کانت سخریتهما» .

ونیزعایشه امسلمه راتعییروسرزنش میکردبکوتاهی‌قامت .

بالجمله‌آیات شریفه متضمن‌است توبیخ وسرزنش عایشه وحفصه را که گاهی صفیه‌را اذیت میکردند واورا به‌بنت الیهودیتین خطاب میکردند وگاهی این‌بانوی معظمهٔ محترمه عالمهٔ‌فاضله ام‌المؤمنین امسلمه راغیبت میکردند وقلب رسولخدارا بدرد میآوردند تاازفوق سبع‌سماوات‌نهی‌وتحذیر آنهاازاین‌اقوال نازل گردیده .

اعتراف عایشه بصدور کبیرهٔ موبقه‌ازاو

سبط‌ابن جوزی درتذکرة‌الخواص صفحه ٤٦ گفته (۱) که ابن کلبی‌حدیث

---

(۱) قال ابن‌الکلبی وکانت اذاذکرت یوم الجمل بکت حتی تبل خمارها وتأخذ بحلقها کانها تخنق بنفسها وکانت اذاذکرنهی ام سلمة تبکی الی‌ان قال‌قال هشام فکانت عایشه تبکی‌بعدیوم‌الجمل وتقول یالیتنی‌کنت نسیا منسیاای الحیضة الملقاة) وعلی‌همدانی شافعی درمودة القربی گفته عن عروه عن‌عایشه قالت قال‌النبی (ص) ان‌الله قدعهد الی ان من‌خرج علی علی‌فهو کافرفی النار وقالت‌واجدربالنار فنسیت هذاالحدیث یوم الجمل حتی ذکرته‌بالبصرة وانا استغفرالله وماعسی ان‌یکون .

کرده که عایشه هر گاه روزجمل را یـاد میکرد چندان میگریست که مقنعه‌اش ترمیشد و گریه گلوی اورا فشار میداد وهر گاه یادمیآورد که ام‌المؤمنین ام‌سلمه اورا ازرفتن به بصره نهی‌میکردو گوش بحرف‌او نداد میگریست ومیگفت ایکاش پارهٔ حیضه‌ای بودم‌وبدنیا نمیآمدم ونامی‌ونشانی‌ازمن‌باقی‌نبود درصفحه روزگار.

چه‌آنکه رسولخدا (ص) فرمود خداوند متعال بامن عهد کرده که هر کس برعلی‌خروج کند کافراست وسزاوارترین‌مردم است‌بآتش جهنم‌ومن این‌حدیث را فراموش کردم تااینکه دربصره بخاطرم‌رسید ومن‌طلب مغفرت میکنم وقریب‌نیست که‌این‌توبه من مقبول شود .

اقول‌اولا سنداین دوروایت یکی‌منتهی بهشام‌بن عروةبن زبیربن‌العوام‌است یاهشام‌ابن زیادبن‌ابی‌یزیدالقرشی‌ویکی دیگر بعروةبن زبیراماعروة علاوه‌براینکه ازمبغضین امیرالمؤمنین ودر نهایت ضعف‌است متهم است درنقل این حدیث چون میخواهد خاله‌خود عایشه راتز کیه کند وپسرش هشام بن‌عروه ازخودش ضعیف‌تر واگرراوی هشام‌بن‌زیادباشد جمیع مرویات‌اورا ازدرجه‌اعتبارساقط میدانندتفصیل کلام‌درتهذیب‌التهذیب.

وثانیا معارض است باقول کسانیکه میگویند خروج برای اصلاح بین امت بودآیا این‌تناقص گوئی نیست‌اگر برای‌اصلاح‌بود این گریه وبی‌قراری یعنی‌چه .

وثالثاً اگر عایشه توبه‌کرده بودآن اعمال شنیعه را باجنازهٔ امام حسن و مسرور شدن بقتل امیر المؤمنین که تفصیل ان سبق ذکر یافت هرگزمرتکب نمیشد و سبب گریه و زاری و بی قراری عایشه برای امور دیگر ی بود که مفصلا گذشت بعلاوه در جلد ۲ ریاحین الشریعه در ترجمه عایشه ادلهٔ عدم توبه عایشه رامشروحاذکر کرده‌ام .

ورابعا برفرض صدق روایت برای ام‌المؤمنین عایشه‌سم قاتل وزهر هلاهل است چه‌آنکه تصریح‌دارد براینکه کسیکه باعلی ﷺ قتال کند کافراست و بسوختن

آتش جهنم سزاوارتر است .

وخامسا ازآن معلوم شد که این گناه چندان عظیم بوده که‌عایشه از قبول توبه‌خود مأیوس‌بوده ومیگفت گمان ندارم که این‌توبه من‌مقبول شود.

عایشه درحق ام‌المؤمنین ام حبیبه چه‌میگوید

ابوالمظفرسبطابن‌جوزی‌درتذکرة الخواص‌ص٦٢ گفته :«فلما بلغ عایشة قتل اخیه محمدبن ابی‌بکر بکت‌بکاءشدیدا وکانت تدعوفی صلاتهاعلی‌معویة وعمروبن‌العاص ولما بلغ ام‌حبیبة اخت معویة‌بن‌ابی‌سفیان قتل‌محمد وتحریقه شوت کبشا وبعثت به الی‌عایشة تشفیا بقتل محمدبن ابی‌بکر بطلب دم عثمان فقالت عایشة قاتل‌الله ابنته العاهرةوالله لااکلت شواءاً ابدا وبلغ‌علیا علیه السلام قتل محمد فبکا بکاء شدیدا وتاسف علیه‌ولعن قاتله» .

اقول: از این روایت چندفائده بدست‌آمد اولامعلوم شد که امیرالمؤمنین علیه السلام وعایشه معویه‌را لعن میکردند پس‌اگر شیعه درلعن معویه‌اقتدا بامیرالمؤمنین علیه السلام بنماید چرا کافر گردد وقتل اوواجب‌شود انصفونا ان کنتم مؤمنین .

وثانیا معلوم شد که ام‌حبیبه‌زوجه رسولخدا صلی الله علیه وآله ازطریق حق‌منحرف‌بوده وازبرای قتل‌عبد صالح‌مثل محمدبن ابی‌بکر چنین اظهار مسرت وخوشحالی‌بنماید وبرای احراق قلب عایشه گوسفندی بریان کند وآنرا برای عایشه بفرستد یعنی برادرترا چنین بریان کردند .

وثالثا معلوم شد که عایشه‌ام المؤمنین ام‌حبیبه را لعن کرده واورا دختر زانیه‌لقب داده که نهایت مذمت وملامت وموجب حدقذف است وغایت ازراءوتحقیر است که اگریك نفرشیعه چنین سخنی بگویدالبته اورا زنده نگذارند وقتل اورا واجب شمارند اکنون اختیار بدست حضرات است میخواهند ام‌حبیبه راهدف طعن قراردهند برای‌این فعل‌شنیع یاعایشه راکه چنین‌هتك زوجه رسولخدا صلی الله علیه وآله کرده وسب‌صحابی خال‌المؤمنین نموده‌ولی عدالت صحابه وصحابیات وضوی بی‌بی تمیز

است هیچ ناقصی از برای او نیست فالی الله المشتکی .

دفن کردن ابوبکر وعمر را در حجرهٔ خود تصرف بیجا است

از جمله خلاف شرع عایشه دفن کردن شیخین است در حجرهٔ رسولخدا و این مخالفت بوجوهی ثابت است .

اولا این حجره یا میراث بود یا صدقه و بنابر اول اذن از جمیع ورثه لازم بود اذن عایشه بتنهائی فائده ندارد و بنابر ثانی که صدقه بوده باشد اذن جمیع مسلمین لازم است و باتفاق اهل سنت ابوبکر درمدینه ملکی وخانه‌ای نداشت تا بعایشه میراث برسد .

وثانیاً بنابرحدیث مجعول نحن معاشر الانبیاء لانورث باید رسولخدا میراثی نداشته باشد تا بعایشه میراث برسد پس روی چه اصلی تصرف کرد تمام حجره را .

وثالثاً زوجه از اراضی وعقار ارث نمی برد برفرض اینکه رسولخدا ارث بگذارد .

ورابعا برفرض این که از رسولخدا ارث به برند چون رسولخدا فرزند داشت ثمن این حجره بزنان آن حضرت میرسید و رسولخدا هنگامیکه ازدنیا رفت نه زن داشت و این ثمن که هشت یك باشد بین این نه زن باید تقسیم بشود و کمتر از یك وجب قسمت عایشه می‌شود پس تصرف درجمیع ناجائز وخلاف شریعت مطهر است .

و اما قول بعض العامه که حجره را رسولخدا بعایشه تملیك کرد مردود و کذب محض است چنانچه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه میفرماید «والذی به تنطق التواریخ انه لما خرج من الغار دخل المدینة وسکن منزل ابی ایوب الانصاری واختط المسجد واختط حجر نسائه وهذا یدل علی انه کان المالك للمواضع فاما خروجه من ملکه الی الازواج فممالم اقف علیه» میگوید آنچه تواریخ بآن ناطق است این است که رسولخدا ﷺ چون ازغار بیرون آمد داخل مدینه شد درخانه ابوایوب منزل کرد سپس زمین مسجد را تجدید کرد ودر روایت دیگر قطعه زمینی بود از ایتام که مردم دراو خرما خشك میکردند رسولخدا آنرا خرید و مسجد کرد و دراطراف او برای هریك از زنانیکه تزویج میکرد حجره‌ای بنا مینمود و این دلالت دارد که این

حجرات ملك رسولخدا است وخارج شدن ازملك رسولخدا(ص) ومالك شدن زنان آن حضرت آن حجراترا هیچ دلیلی ندارد ابن ابی الحدید میگوید من پیدا نکردم دلیلی برمالك شدن زوجات آنحضرت **وابن** حجرعسقلانی درفتح الباری در کتاب خمس میگوید اگر این حجرات ارث زوجات بودومالك آن بودندبعدازفوت آنهامنتقل بوارثان آنها میشد .

پس از اینجا معلوم شد که عایشه اصلامالك حجره نبوده وازروی غصب وظلم تصرف در او کردواذن دادتا اینکه شیخین را در آنجا دفن کنند .

و اما قول بعض دیگر از حضرات که حجره ملك عایشه بوده مستدلا بقوله تعالی وقرن فی بیوتکن که اضافه بیوت را بزوجات کرده **مردود** ایضا بجهت اینکه اگر این اضافه فقط برای تخصیص نبود بلکه افاده ملك میکرد بایستی که خانهای جمیع شوهران ملك زنان آنها باشدزیرا که حق تعالی میفرماید «لاتخرجوهن من بیوتهن» یعنی زنانیرا که طلاق دادیدتاعده آنهاتمام نشودآنهاراازخانهائی که برای سکونت ایشان مقرر نموده اید بیرون مکنیدو باتفاق فریقین مراد از این بیوت خانهای شوهران است (۱) .

ونیز خداوند متعال همین بیوت را درجای دیگر بطرف حضرت رسول ﷺ اضافه نموده چنانچه میفرماید «لاتدخلوا بیوت النبی الاان یؤذن لکم» یعنی داخل مشوید درخانهای پیغمبر ﷺ مگر اینکه اذن داده شوید پس چون اصل مملکیت حضرت رسول دراین خانها ثابت است باید انتقال آنها ازملك آنحضرت بدلیل قطع ثابت شودچون دلیل قطعی بلکه ظنی هم دراین مقام نیست پس عایشه تصرفات اوهمه ناجائز ومخالف شریعت مطهراست ولعمری هذاالاسترة علیه .

---

(۱) ابن ابی الحدیددرشرح نهج البلاغه گفته واما احتجاج قاضی القضات بقوله تعالی وقرن فی بیوتکن فاعتراض السیدعلیه قوی لان هذه الاضافة یقتضی التخصیص فقط لاالتملیك کماقال تعالی لاتخرجوهن من بیوتهن .

احادیث قرن الشیطان برادران ما از ابناء سنت وجماعت سزاوار است که عصبانی نشوند و آماده تکفیر و تضلیل این حقیر سراپا تقصیر نشوند چه آنکه در این مقام حقیر عبارت کتاب تشییدرا بدون تصرف و تغییر و تبدیل مینگارم و نسئل الله ان یجمع کلمة المسلمین بحق محمد و آله «مولانا السید الجلیل الحبر النبیل حجة الاسلام الامیر السید محمد قلی والد ماجد الامیر حامد حسین صاحب عبقات الانوار طیب الله رمسهما» در جلد پنجم تشیید المطاعن از صحیح بخاری نقل کرده «قال عن نافع عن عبدالله قال قام النبی صلی الله علیه وسلم خطیباً فاشار نحو مسکن عایشة فقال هنا الفتنة ثلاثا من حیث یطلع قرن الشیطان» ودر صحیح مسلم مسطور است «عن ابن عمر قال خرج رسول الله من بیت عایشة فقال رأس الکفر من هیهنا من حیث یطلع قرن الشیطان»

وطعن بسوی عایشه بخصوص این هر دوروایت متوجه میشود که عبدالله بن عمر گفت پیغمبر (ص) برای خطبه خواندن ایستاد واشاره بمسکن عایشه کرد وفرمود اینجا است فتنه وسه بار تکرار فرمود از جائیکه طالع میشود قرن شیطان .

وبار دیگر گفت بیرون شد پیغمبر از خانه عایشه وفرمود رأس الکفر هیهنا از جائیکه طالع میشود قرن شیطان ومراد از قرن شیطان خود عایشه است بطریق مجاز و موافق آنچه رسولخدا فرموده چنان شد زیرا که عایشه بعد از اینکه رسولخدا ﷺ تجهیز جیش اسامه نمود ومشایخ ثلاثه را درتحت رایت اسامه قرارداد عایشه فرستاد ابوبکر وعمر واتباع آنهارا طلبید تا تمهید غصب خلافت بنمایند واین اختلاف را در میان مسلمین انداختند که تا امروز فتنه آن باقی است و عایشه خانه رسولخدارا مقبرهٔ شیخین گردانید وعایشه نصرت طلحه و زبیر کرد تاعثمانرا کشتند واین فتنه عظیم را برسرپا کردند وعایشه در هودج نشست ورفت بجانب بصره وسی هزار خلق را بکشتن داد، عایشه دشمنان امیرالمؤمنین راتقویت کرد تااینکه اختلاف بین مسلمین محکم شد ومعویه واتباع اورا تشجیع میکرد تا جنك صفین سرپاشد عایشه تیر بر جنازه امام حسن ؑ زد وجسد مطهر اورا از دفن کردن در روضه مانع شد پس

رأس کفر عایشه است لاغیر و سر همه فتنه‌ها اواست .

اما قول بعض عامه که مراد جهت مشرق است نه مسکن عایشه بلکه آن کوفه است که در طرف شرق مدینه واقع است و در روایت دیگر آنحضرت فرمود رأس الکفر نحو المشرق **مردود** برای اینکه احدی جائز نداند حدیث خاص را حمل بر حدیث عام کردن پس باید هر حدیث را بر محل خود فرود آورد و جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله از وقوع فتنه و کفر علیحده علیحده اخبار و اعلام فرموده و چون مقاتله حضرت امیر علیه السلام دلیل رجوع بکفر اصلی میباشد و عایشه متصدی آن شد از این جهت اطلاق فتنه و کفر براو در نهایت صحت و اعتبار است فلذا آنحضرت در حجة الوداع فرمود «لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض» .

واما قول عبدالعزیز دهلوی در تحفه که مراد از این فتنه مالك اشتر است و خروج بر عثمان و پس از او فتنه عبیدالله زیاد و بعد او فتنه مختار بن ابی عبیدۀ ثقفی است .

مردود البته برای اینکه مالك اشتر از عبادالله صالحین بود جلائل فضائل و دورۀ حیات طیبه اورا در کتاب (کشف البنیان) در زندگانی عثمان بن عفان مفصلا شرح داده‌ام و بحمدالله کتاب چاپ شده است و در دسترس عموم گذاشته شده عظمت و جلالت مالك مجمع علیه بین الفریقین است مالك هرگز اهل فتنه و فساد نبود بلکه درمقام دفع و رفع فتنه بود که از عمال عثمان بظهور رسید واما خروج مختار برای رفع فتنه عبیدالله زیاد بود و قطع مادۀ فتنه که عایشه و معویه تاسیس کرده بودند .

چنانچه شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه در کتاب ازالة الخفا از مستدرك حاکم نقل کرده «قال اخرج الحاکم من حدیث ابن مسعود عن النبی صلعم احذرکم سبع فتن تکون من بعدی و عد اولها فتنة نقل من المدینة قال الراوی فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة و زبیر انتهی .

این روایت بصراحت دلالت دارد که اول فتن از مدینه شد و آن فتنه طلحه و

زبیر بود که باعانت عایشه مشتعل گردیدودود آن فتنه تا بآسمان رسید.

ایذاءعایشه بر فاطمه زهراء (ع) ومکر او

با ملیکه واسماء

چون عایشه خانم بمقتضای شراست طبع نمیتوانست خودداری بنماید برحسب نقل واقدی رسولخدا(ص) ملیکه بنت داود لیثی را تزویج کرد عایشه بنزد او آمد گفت حیا نمیکنی که زوجه مردی شدی که پدرترا کشته آن زن فریب خورد وبسیار جمیله وزیبا بوده چون رسولخدا بنزد او آمد استعاذه کرد حضرت قبل الدخول اورا طلاق گفت ودرریا حین الشریعه در زوجات رسولخدا ﷺ نقل کردم که اسماء دختر شراجیل را تزویج نمود عایشه وحفصه بر او حسد بردند اوراتعلیم دادند که هرگاه پیغمبر ﷺ بنزدتو می‌آید بزودی باو دست مده تاترا دوست بدارد آن آن بیچاره فریب خوردوچون حضرت رسول بنزداو آمد گفت پناه میبرم بخدا از تو حضرت فرمود پناه بردی بجای محکمی پناه دادم ترا بروباهل خود ملحق شو پس او را طلاق گفت قبل الدخول **در کتاب** خصائص فاطمه ص۲۴۱ شرحی ازحالات عایشه عنوان فرموده از کتب حضرات که متضمن غدرومکروخدعه وحسدوسوءصحبت اواست وایذاء بامهات مؤمنین وغیرایشان از آنجمله میفرماید آنچه بر فاطمه وآل عصمت رسیداز عایشه وپدر او بودروزی رسولخدا ﷺ بر فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها وارد شد دیدفاطمه سیلاب اشکش برخسار روشن‌تر ازماهش منرا کم است فرمودایفاطمه ترا چه میشود که چنین اشکت جاریست عرضکرد یاابتاه عایشه برمن افتخار میکندو نسبت بمادرمن توهین میکند میگوید من برپدر تو واردشدم درحالیکه بکربودم و مادر تو پیرزالی بود رسولخدا فرمودمادر تورحمش وعاء امامت بود یعنی بتوسط فاطمه حسن وحسین متولدشدند وبدترین صفات زنان عقیم بودن است وهم رسولخدافرمود بفاطمه که بعایشه بگو پدرم زمانیکه مادر مراخواست بکربود و زنی نخواسته بود

و عایشه مکرر سیدهٔ نساء علیها سلام‌را اذیت میرسانید و رسولخدا چندانکه عایشه را عتاب‌می کردوشکایت‌اورا بابی‌بکرمینمودفائده نمیکردوعایشه‌خودرانگاهداری نمیتوانست کرد ؤمکرر بفاطمه‌میگفت‌مادر توعجوزه‌ای بیش نبودبااینکه‌میدانست غضب‌فاطمه‌غضب‌رسولخدا است واحادیث متفق علیه‌است که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود ان‌الله تبارك‌وتعالی لیغضب‌لغضب‌فاطمة ویرضی لرضاها.

وعداوت عایشه بمرتبه‌ای بود که درعروسی‌فاطمه‌زنان اظهار شادی‌میکردند وارجوزه میخواندند ومیگفتند ✿ ابوها سیدالناس ✿

حضرت‌رسول‌فرمودبگوئید: ✿ وبعلهاذوالشدة والباس ✿

چون‌مصرع ثانی‌درمدح‌حضرت‌امیر بود عایشه‌منع میکرد زنانراازخواندن بااینکه پیغمبر فرموده بود پس‌حضرت فرمود چرا نمیخوانید عرض کردندعایشه نمیگذارد حضرت فرمودعایشه ترك‌عداوت مارا نمیکند.

ابوبکر عایشه رامیزند وگلوی او رافشار میدهد احمد حنبل درمسند وبغوی درمصابیح وولی الدین الخطیب در مشکوةالمصابیح‌وسیوطی درجمع‌الجوامع وطیبی‌در کاشف‌شرح مشکوة ونسائی درخصائص روایت کردندومضمون‌مشترك بین‌این کتب‌آنکه‌روزی ابوبکر طلب اذن کرد که‌درحجرهٔطاهرهٔرسولخدا داخل‌شوددرآنحال صوت‌عایشه رابصدای بلند استماع نمود .

وبروایت احمد درمسندعایشه‌میگفت: « والله لقدعلمت ان‌علیااحب الیك‌من ابی ومنی مرتین‌اوثلاثاًه‌درآنحال ابوبکر داخل‌شدو گفت ایدختر‌ام‌رومان‌صدای خودرا بلندمیکنی بررسولخدا ودست درازکرد سیلی‌سختی بصورت‌عایشه‌زد.

وبروایت سیوطی درجمع الجوامع وجعل الدم یسیل من انفهاعلی ثیابها و رسول‌الله (ص) یغسل‌الدم من‌ثیابها ویقول‌انا لم‌نردهذافخرج‌ابوبکر مغضبا.

عایشه فضیحت رابجائی رسانیده بود که ابوبکر چنان سیلی بصورت عایشه زدکه خون ازدماغ اوسیلان پیدا کردورسولخدا جامه‌خون‌آلود عایشه‌رامیشست

ومیفرمود ما اراده چنین کاری نداشتیم سپس بعایشه فرمودچگونه یافتی که‌ترا خلاص کردم از دست این مرد.

واز این روایت که اعلام سنیه نقل کردند پر واضح است که برعایشه بسی سخت ودشوار بود که رسولخدا امیرالمؤمنین را بیشتر ازآنها دوست بداردو برای این‌رسولخدا را مورد عتاب‌ودادوفریاد قرارداده‌بود.

ولا یخفی که روایت متضمن طعن ابی‌بکر هم‌میباشد چه‌آنکه جائزنبود در محضر رسولخدا ﷺ چنان سیلی‌بصورت عایشه بزند که خون ازدهن ودماغ او سر کند ونام مادر اورا درمیانه‌ذکر کند که‌بسیار قبیح است درنزد عرب که کسی نام مادردیگری‌را برزبان‌آورد وهم باتمام‌خشم وغیظ از حجره‌بیرون رود ومتوهم نشود که اینهمه توهین وتهجین ولطم‌وحطم‌برای ابوبکر بقصد تأدیب حضرت‌عایشه جائز بوده‌زیرا که درتأدیب شیئا فشیئاً ارتقاءتدریجی میباید کرد پس برابوبکر لازم بود که اولا برفق‌ومدارا تنبیه‌عایشه فرماید واگر نافع‌نشد قصد لطم‌وحطم نمایداللهم الاان‌یقال که ابوبکرعایشه رامیشناخت که باین‌اموجزئیه‌مرتدع‌نشود

ونیز منقول ازتفسیرابونصراحمدبن‌الحسن‌بن‌احمدالمعروف‌بزاهد که‌تفسیر اوهم‌معروف‌بتفسیر زاهدی‌است‌درذیل‌آیه (یا ایهاالنبی قل‌لازواجك‌ان کنتن‌تردن الحیوة الدنیا) گفته سبب نزول‌آیه این بود که عادت رسول خدااین‌بود که نصیب خودرا از غنایم‌یاران‌رادادی کماقال(ص) مراراًالخمس‌لی‌وهومردودالیکم«و بعضی غنایم‌آورده بودندورسول‌خداقسمت‌میکرد بریاران‌برحسب عادت‌خویش عایشه‌رضی الله‌عنهاخردسال بودبحکم خردی طمع افتادش گفت‌الیوم‌یوم‌خماری ومقنعی‌تانگاه کردرسولخداهمه‌رابخشیده‌بودوهیچ چیزباقی‌نمانده بود ازشومی‌ارادت دنیا عایشه بلغزید تاگفت‌آنچه می‌نباید گفتن (قالت ان کنت نبیاًفافعل بناما فعل الانبیاء قبلك) یعنی‌اگرتو پیغمبری چنان کن که پیغمبران قبل‌ازتومیکردند .

وزاهدی درمقام برآمده که عیب وعاراین سخن‌راتأویل کند که مقام‌عایشه

محفوظ بماند فلذا گفته (واین نه شك در نبوترا گفت یعنی‌تو هر آینه پیغامبری آن کن که انبیاء کردند واین‌چنان است که پدرپسر خود را گوید که اگرپسر منی چنین کن) .

لایخفی که این‌سخن تسویلی بیش‌نیست چون جمله جمله شرطیه است یعنی اگرپیغمبر بودی چنین‌میکردی واین‌سخن چندان‌قبیح بود که ابوبکر وعمرچون این بدانستند ابوبکر برخواست وگلوگاه عایشه را فشار داد وعمربر خواست و گلوگاه حفصه رافشارداد تااینکه رسولخدا آنهارا‌خلاص کرد واین‌مطلب در کتب معتبره حضرات موجوداست (۱)

عمدهٔ‌فضائل عایشه و جواب از آن

بعداز اینکه شخصیت و هویت عایشه کاملا شناخته شد و کردار و گفتار اواز ابتدای مزاوجت اوبا رسولخدا تادم مرگ اوآشکار گردید دیگراگر هزار روایت درفضائل اومنقول باشدیکی ازآنها صحیح‌نیست وتماما ازمجعولات بنی‌امیه‌است که برای‌تقرب‌بمعویه ساخته‌اند ودرالسنه وافواه مردم‌انداخته‌اندچون میدانستند که عایشه ازمبغضین امیرالمؤمنین است‌بعلاوه راویان این مجعولات یاعمروبن عاص یاابوموسی اشعری یاعبدالله بن عمریاابوهریره‌میباشند که تماماازمبغضین امیرالمؤمنین بودند کماستعرف‌عن‌قریب.

واعظم فضائل عایشه دوحدیث است یکی این‌است که در استیعاب درترجمه عایشه‌عن عمروبن‌العاص قال‌قلت لرسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم ای‌الناس احب‌الیك من‌النساء قال‌عایشة قلت فمن الرجال قال ابوها **وحدیث** دیگر ایضاً دراستیعاب عن‌ابی موسی الاشعری وانس‌بن مالك عن‌النبی صلی‌الله‌علیه وسلم‌قال فضل عایشة علی‌النساء کفضل الثرید علی‌سائرالطعام هذامن غررفضائلها ومناقبها **والجواب** عن الاول‌اینکه راوی‌حدیث عمرو بن العاص است که اعداعدو امیرالمؤمنین است که

---

(۱) مثل تفسیرخازن وصحیح مسلم‌ودرالمنثورسیوطی درسورهٔ احزاب وتفسیر عماد الدین‌کثیردمشقی وفاضل قنوجی درفتح البیان ونسائی‌وغیرهم .

معایب ومثالب اورا مفصلا در کتاب (کشف الهاویه) نگارش دادم.

وثانیا این روایت مناقض باحدیث متفق علیه بین الفریقین است وراوی او خود عایشه است چنانچه دراستیعاب درترجمه فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها میگوید اخبرنا خلف بن قاسم قال حدثنا علی بن محمد بن اسماعیل حدثنا محمد بن اسحق بن السراج حدثنا الحسن بن یزید بن الطحان حدثنا عبدالسلام بن حرب عن ابی الجحاف عن جمیع بن عمیر رضی‌الله‌عنه قال دخلت علی عایشة رضی‌الله عنها فسألت ای الناس کان احب الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم قالت فاطمة قلت فمن الرجال قالت زوجها

وفیه ایضاً مسنداعن ابن بریده عن ابیه قال کان احب النساء الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم فاطمة ومن الرجال علی بن ابیطالب رضی‌الله‌عنه انتهی.

وباجماع مسلمین هرگاه دوروایت مناقض باهم باشند متفق علیه را اخذ میکنند وطرح آن دیگر مینمایند پس حدیث درحق فاطمه متفق علیه است بخلاف حدیث در حق عایشه.

وثالثاً حدیث درحق فاطمه مسنداست وحدیث درحق عایشه مرسل.

ورابعاً حدیث درحق فاطمه موافق است باروایات دیگر وحدیث درحق عایشه مناقض است بامطاعن کثیره کماعرفت مفصلا از کتب اعلام سنیه ومکرر عایشه رسولخدا را بغضب میآورد دراین صورت چگونه ممکن است که احب ناس باشد درنزد رسولخدا بخلاف فاطمه علیها سلام که یك طرفة العین پیغمبر ازاو مکدر نشد و کان رسول‌الله اذا رای فاطمة فرح بها.

وخامساً حدیث در حق عایشه ازمریدین ودوست صمیمی اوست و حدیث در حق فاطمه ازدشمن اومثل عایشه نقل شده است ـ والفضل ماشهدت به الاعداء **واما جواب** از حدیث ثانی اولا مرسل است ثانیاً راوی ابوموسی اشعری از مبغضین امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ثالثاً محفوف با کاذیب است بسیاق روایت سابقه وتفرد عامه درنقل آن ورابعا افضلیت ثرید برسائر طعامها هرگز ثابت نیست فمن ادعی فعلیه

البیان حتی ندمغه بمقمعةالبرهان.

وخامسا از اخبار متواترهٔ مدونه درجمیع صحاح سته وغیرها که رسولخدا ﷺ فرمود خیر نساء العالمین اربع آسیة بنت مزاحم زوجة فرعون ومریم بنت عمران وخدیجة بنت‌خویلدوفاطمة بنت محمدوفی‌خبر آخر کمل من‌الرجال کثیر ولم یکمل من‌النساء الااربعة وفی‌خبر آخر افضل نساء اهل الجنة اربعةودر تمام روایات دراین‌باب همین چهارنفررا ذکر میکند.

فان‌قلت اگر عایشه ازدشمنان‌علی‌بن ابی‌طالب‌استوباآل محمدعداوت‌دارد پس چرا کتب شیعه‌وسنی مشحون ومملو است از اخبار منقوله ازعایشه در فضائل علی وفاطمه وحسن‌وحسین علیهم السلام وفریقین آن مناقب‌را درمجالس ومحافل میخوانند اگر عایشه را بغضی و عداوتی باآل محمد بود هرگز تنطق باین گونه احادیث نمیکرد **قلنا اولا** این احادیث دلیل افضلیت‌آل محمداست برسائر مردم نه دلیل حب عایشه بآل محمد ﷺ چنانچه معویه و عمرو بن العاص و امثال او که اعداءعدوامیرالمؤمنین بودند باربار بمناقب‌امیرالمؤمنین‌وحسنین‌علیهم‌السلام رطب‌اللسان بودند اخطب خوارزمی‌حنفی در کتاب مناقب‌خودص۱۲٤مینویسد که معویه نامه‌ای بعمروبن‌عاص نوشت‌واورا برای حرب‌صفین به‌نصرت‌خودطلب‌نمود عمروعاص جواب نامه‌را مفصل نوشت که‌بعضی عبارات‌آن‌نامه این‌است:

«ویحك یا معویةاما علمت‌ان اباالحسن بذل نفسه‌بین‌یدی‌رسول‌الله وبات‌علی فراشه‌وهوصاحب‌السبق الی‌الاسلام‌والهجرة وقدقال فیه‌رسول‌الله‌هومنی وانامنه وهو منی بمنزلة هارون‌من موسی‌الاانه‌لانبی بعدی‌وقال فیه‌یوم‌غدیرخم الامن کنت‌مولاه فعلی مولاه اللهم وال‌من‌والاه‌وعادمن‌عاداه‌وانصرمن نصره‌واخذل من خذله.

ونیز شرحی‌درفضائل امیرالمؤمنین برای مردی ازهمدان که اورا (برد) میگفتند میدهد وباین‌الفاظ تصریح میکند که «انه لیس‌احدمن صحابة رسول‌الله له مناقب‌مثل مناقب‌علی»چنانچه در السیاسةوالامامه ص۹۳مذکور است .

ونیز عمرو بن العاص راقصیده ای متضمن اشصت وشش بیت است بنام قصیدة جلجلیة درمدح ومناقب امیرالمؤمنین که تمام آنرا در جلد ثانی (الغدیر) ص۱۱٤ از کتب بسیاری از ابناء سنت نقل کرده (۱) در اینجا بچندبیت اوا کتفا میکنم :

و کم قدسمعنا من المصطفی	وصایا مخصصة فی علی
و فی یوم خم رقی منبراً	یبلغ و الرکب لم یرحل
و فی کفه کفه معلناً	ینادی بامر العزیز العلی
الست بکم منکم فی النفوس	باولی فقالوا بلی فافعل
فانحله امرة المؤمنین	من الله مستخاف المنحل
فقال فمن کنت مولی له	فهذا له الیوم نعم الولی
فوال موالیه یا ذا الجلال	و عاد معادی اخ المرسل
ولا تنقضوا العهدمن عترتی	فقاطعهم بی لم یوصل
فبخبخ شیخك لما رای	عری عقد حیدر لم تحلل
فقال ولیکم فاحفظوه	فمدخلـه فیکم مـدخلی

و معویه که اعداعدو امیرالمؤمنین علیه السلام است درروایت ضرار بن ضمره که اوصاف امیرالمؤمنین را برای معویه میگوید معویه بعد از گریه بسیار میگوید بخدا قسم ابوالحسن چنین بود که گفتی زنان هرگز بمثل علی بن ابی طالب فرزند نیاورند

(۱) این قصیده را برای معویه فرستاده درالغدیر میفرماید دو نسخه این قصیده در مکتبه خدیویه مصر میباشد وابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۲۲ میگوید من بخط ابی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی متوفی سال ۵۰۲ صاحب مصنفات کثیره دیدم ودر لطایف اخبار الدول ص٤۲ مذکوراست بعض آن اشعار وشیخ محمد ازهری درشرح مغنی اللبیب درص۸۲ تمام قصیده رانقل کرده وکذا ازنوزی در روضهٔ ثانیه من کتاب ریاض الجنة وشیخ عباس الزبوری البغدادی تمام قصیده را تخمیس کرده و ابن شهرآشوب سیزده بیت آنرا درمناقب ذکر کرده وسیدنعمت الله جزائری درانوارنعمانیه مقداری از آنرا ذکر کرده.

ونیز ازعراق مردی درشام بنزدمعویه آمد پرسیداز کجا میآئی گفت از نزد مردیکه اجبن ناس وابخل ناس واعیی الناس معویه گفت وای بر تو آن مرد کیست گفت ابوتراب علی بن ابی طالب معویه گفت خدا دهن ترا بشکنددر باره علی چنین میگوئی بخداقسم اگر تمام عرب پشت بهپشت هم بدهند وعلی بر آنها حمله کنند بر نمیگردد تاهمه را فانی کند(۱)واگر علی رادوخانه باشدیکی پراز کاه ویکی پر از طلا اول همهٔ طلارا درراه خدا قبل از کاه انفاق کند وبخداقسم علی خداوند فصاحت وبلاغت می - باشدونیز معویه روزی با پسرش یزیدوعمروبن العاص براهی میرفتند جوهر قیمتی بنظر آنها آمد معویه گفت هر کدام شعری میگوئیم شعر هر کس بهتر بوداین جوهر از آن او باشدمعویه گفت:

خیر البریة بعد احمد حیدر والناس ارض والوصی سماء

عمرو عاص گفت :

و فضیلة شهدت بها اعدائه والفضل ما شهدت به اعدائه

یزید گفت ·

و ملیحة شهدت بها ضرائها والحسن ماشهدت به ضراء

یزید برنده شد چون ضر هیچگاه راضی نمیشود که خوبی ضرهٔ خود را بر زبان آورد .

و ثانیاً عایشه درنقل این احادیث مضطر بود چاره‌ای جزاظهار نداشت برای اینکه این احادیث راسائر صحابه وباقی ازواج رسولخدا ﷺ هم روایت کرده بودند جای کتمان برای عایشه باقی نمانده بود ازترس رسوائی مردم وتشنیع زوجات رسول خدا ﷺ بنقل آن می پرداخت .

---

(۱) فض الله فاك فوالله لوتظاهرت العرب وحمل علیهم علی بن ابی طالب ماولی حتی افناهم الی آخرهم ولوکان لعلی بن ابی طالب بیتان بیت من تبن وبیت من تبر لانفق تبره قبل تبنه ویلك من سن الفصاحة غیرعلی بن ابی طالب ألمثل هذا الرجل تقول هذا .

و ثالثا برای اینکه در انظار مردم خودرا و پدرش ابوبکررا بیغرض معرفی کند و بمردم چنین بفهماند که مارا غرضی در کار نیست تا تمهید غصب خلافت بخوبی انجام داده شود .

ورابعا برای تقرب برسولخدا ﷺ وخوش وقتی آن بزرگوار آنچه میدید ومی‌شنید اظهار و اعتراف مینمود تا پیغمبر بشنود و مسرور شود ولهذا غالب این اخبار ازاودر زمان پیغمبر ﷺ معروف ومنتشر گردید .

و خامسا جاری‌شدن چنین اخبار از زبان چنین کس برای اتمام حجت است کهمیدیدند ومی‌شنیدند ومتذکر نمیشدند .

وسادسا این روایات ازعایشه آیا دلیل ایمان اوبخدا و رسول است واقرار بماجاء به‌النبی است یااستهزاء اوباحادیث مصطفوی است چه‌آنکه اگر حقیقت کسی معتقد باشد که رسولخدا فرموده یاعلی حربك حربی وسلمك سلمی یاعلی حبك ایمان وبغضك کفر و بفرماید ان‌الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها و بفرماید الحسن والحسین سیداشباب اهل الجنة پس‌چرا باچنین مردی که بهترین مردان عالم است جنگید ولشکر بر سراو کشید تاسی‌هزار خلق‌را بکشتن داد پس چرا با چنین‌زنیکه سیدهٔ‌زنان عالم‌است مازال خصومت میکرد واورا بکلمات قبیحه خوداذیت میکرد پس چرا باجنازه امام‌حسن ﷺ آن‌عمل شرم‌آور راانجام داد انصفونا ان کنتم مؤمنین شخصی ازبنی ضبه که ازجان نثاران عایشه‌بود ودر رکاب او کشته شددرحال احتضارعایشه رادشنام میدادواین اشعار میخواند .

لقد اوردتنا حومة الموت آمنا ✿ فلم تنصرف الا ونحن وراء
اطعنا بنی تیم بشقوة جدنا ✿ وما الیتم الا اعبد واماء

ابن عبدر به‌اندلسی مالکی‌در عقدالفرید در باب جمل گوید عایشه نزدیك هفتادسال زندگانی کرد و در زمان معویه درگذشت گفتندآیا ترا درجوار پیغمبر دفن کنیم گفت نه برای احداث وفتنی که ازمن ظاهر شدمرادر بقیع دفن نمائید

این قلیلی ازکثیر بود که در زندگانی این‌مادر مؤمنان عایشه خانم درقلم‌آوردیم اکنون‌آیا حق‌داریم که این‌دوشعر را مترنم بشویم .

انی أدین بحب آل محمـد ✿ وبنی الوصی شهودهم والغیب

وانا البریء من‌الزبیر وطلحة ✿ ومن‌التی نبحت کلاب الحوئب

مادرعایشه‌ام رومان دختر عامربن عویمربن عبدشمس‌ازقبیله بنی کنانه زوجه ابی‌بکر عایشه وعبدالرحمن از اومتولد شد درماه ذی‌الحجه سال ششم از هجرت درگذشت ازتاریخ اوبیشتراز این چیزی دردست نیست .

خواهرعایشه اسماء ذات‌النطاقین اسماءخواهر پدری‌عایشه است مادرش فتیله دخترعبد العزی‌است‌زوجه زبیربن العوام مادر عبدالله‌بن زبیر است ولادتش بیست وهفت سـال قبل‌از هجرت بوده‌زیاده ازصد سال زندگانی کرده و بروایت اسدالغابه بعداز بیست وچندنفر بشرف اسلام‌مشرف‌شد ووجه ملقب‌شدنش بذات‌النطاقین این‌است که درشب‌هجرت حضرت‌رسالت ﷺ طعامی برای حضرت تهیه‌نمود سفره‌ای نبوداسماء پارچه‌ایکه بر کمر خود بسته‌بود دوپاره کردیکی‌را سفره کرد ویکی رابند آن‌یابند مشك قرارداد ازاین جهت معروف بذات‌النطاقین گردید .

ودر ریحانةالادب از کتاب مرصع‌ابن اثیرنقل میکندکه عبدالله‌را بامادرش اسمـاء توبیخ وتعییر کـرده واز راه توهین ابن ذات النطاقین میگفتـند .

ودر اعیان‌الشیعه از طبقات ابن‌سعد نقل کرده که حجاج بن‌یوسف‌عبدالله‌را بابن ذات‌النطاقین توبیخ کرده . وظاهرا برای فقرونداشتن سفرهٔ نانی در خـانه چنانچه ابوبکر رامردم یمن توبیخ‌کردند وگفتند لانبایع ذاالعباءة چون‌ابوبکر عبائی داشت که‌بجای لحاف‌وفراش‌ازاواستفاده میکرد چنانچه درجلد اول(الکلمة التامه) نگارش دادیم.

ترجمه‌زبیر شوهر خواهر عایشه الـزبیربن العوام بن‌خویلد بن اسد بـن عبد العزی بن قصی بن کـلاب الاسـدی ابـو عبدالله

مـادرش صفیه دختـر عبدالمطلب پسر عمـه رسولخدا ﷺ و بعقیده ابنـاء سنت از حواری پیغمبر واز عشره مبشره استدر سن پانزده سالگی اسلام اختیار کرد وبحبشه هجرت کرد واز آنجا بمدینه هجرت‌نمودودر جنك بدروسائرغزوات دررکاب رسولخدا حاضر بود وبین اووسلمة بن‌سلامه عقد اخوت بست رسولخـدا و بعد از رسولخدا ﷺ با امیر المؤمنین بود تا کشتن عثمان و در قتل عثما ن کاملا شرکت داشت سپس‌بـا امیرالمؤمنین بیعت کرد وبیعت خـودرا شکست و جنك جمل راسر پاکرد سپس بشمشیر ابن‌جرموز دروادی السباع مقتول شدودر آنوقت شصت وهفت سال‌داشت وکان الزبیر اسمرربعه معتدل اللحم خفیف‌اللحیة ده پسر داشت زوجه‌اش اسماء ذات‌النطاقین دختر ابی‌بکر است که مادرعبدالله‌بن زبیر است حضرات عامه اورا صحابی جلیل القدر وداخل درذوی القربی دانـدو فضائل‌کثیره در حق اوروایت میکنند ودر جنوب بصره قبر اورا زیارت میکنندو بخاری ومسلم ونسائی وترمذی وابوداود در صحاح‌خود از او روایت دارندولکن صد حیف که این صحابی جلیل‌القدر درآخر خروج برامام زمان خودنمودودین خود بدنیا فروخت وبجهت‌طلب‌ریاست وسلطنت نفس خود را داخل درظلم‌وطغیان نمود وخسرالدنیا والآخره گردید والدلیل‌علی ذلك‌مایلی.

الاول آنکه دراستیعاب (۱) واسدالغابه واصابه ودیگر کتب تصریح دارند باینکه رسولخدا ﷺ دید زبیر باامیرالمؤمنین خندان است رسولخدا فرمودای زبیر زود باشد که تو با علی‌جنك بنمائی وتو براو ظالم‌باشی . وامیرالمؤمنین در

(۱) ان‌النبی (ص) قال‌للزبیر وقد وجدهما یضحکان بعضهما الی بعض اما انك‌ستقاتل علیاوانت له‌ظالم وفی اسدالغابه قال(ص) لزبیر یازبیرولتقاتلنه وانت‌له ظالم وفی الاصابة ماتقدم فی حرب الجمل .

روز جنك جمل زبیر راطلبید وفرمود ای زبیر خاطر داری که رسولخدا باتو چه فرمود ترا بخدا قسم میدهم آیا پیغمبر نفرمود ای زبیر بزودی تو با علی مقاتله بنمائی وبر او ظالم باشی.

پس بشهادت رسولخدا ﷺ زبیر بر امیر المؤمنن ظلم فاحش کرد که بیعت او راشکست وچنان جنگی سر پا کرد که سی هزار خلق کشته شد پس ظلم بر امیر المؤمنین وحرب بااو بنص روایات متواتره ظلم وحرب بارسولخداست فمن کان کذلك فمسیره الی النار.

الثانی در خلال وقعه جمل ملاقات امیر المؤمنین در بین الصفین باز بیر مفصل گذشت که زبیر بعد از بیانات امیر المؤمنین نادم شد وقسم یاد کرد که باآنحضرت قتال نکند ولی بوسوسه پسرش عبدالله غلام خودمکحول نامرا آزاد کرد تا کفاره قسمش باشد وعزم خودرا جزم کرد که با امیر المؤمنین عليه السلام قتال دهد آیا این عمل رامیشود تأویل کرد أنصفونا ان کنتم مؤمنین.

الثالث ملاقات او باابن جرموز دروقعه جمل مفصل گذشت که ابن جرموز چون دید عذرهای ناموجه اوراواورا بقتل رسانید وشمشیرواسب وزره وانگشتر زبیر را برداشت وبخدمت امیر المؤمنین برد وجائزه طلب نمود حضرت فرمود القاتل والمقتول کلاهما فی النار ابن جرموز درغضب شدسپس ازجمله خوارج گردید ودر جنك نهروان بجهنم واصل شد.

الرابع در روضة الصفادروقعه جمل می نویسد که امیر المؤمنین بزبیر فرمود ای زبیروای طلحه هنوزخون عثمان ازشمشیرهای شمامیچکد الخ دراینصورت آیا جهت چیست که اگر کسی نسبت بعثمان جسارتی بنماید کافر گردد وقتلش واجب باشداماز بیر وطلحه که شب و روز همت خودرا مصروف داشتند تاعثمانرا کشتند چنانچه تفصیل آنرا در کتاب (کشف البنیان) نگارش دادم و کتاب چاپ شده است بفرمائید آیا فرق چیست که قتل عثمان ثلمه ای برعدالت طلحه وزبیر وارد نیاورد ولی

اگر دیگری جسارت کند کافر گردد وقتلش واجب آید چنانچه ابن حجر دراول اصابه گفته من انتقص واحداًمن الصحابة فهوزنديق.

الخامس در کتاب کشف الاکاذیب شرح دادم قصه شورائیکه عمر تأسیس کرد وبنص عبارت السياسة والامامه وشرح ابن ابی الحدید ودیگران عمر بن الخطاب (١) بزبیر گفت اماتوای زبیر بد خو ومفسدی واگر راضی باشی مؤمنی واگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی وگاهی شیطان اگرخلیفه شوی در روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهدبود پس بااین صفت شیطنت بکار امت نمیآئی واگرخلافت بتورسدازدنائت نفس خود برای یك چارك جو یك روزخودرا دربطحا بجنك وجدال بپردازی واگر تومتصدی خلافت شوی درروزیکه حالت شیطان راپیدا کنی درآن روزامام امت کدام کس خواهدبودودر روزی که غضب آلودهستی کدام کس سرپرست این امت خواهدبود خدانکند که تومتصدی امرخلافت بشوی درحالیکه چنین صفتی درتو بوده باشد.

پس بنص فرمایش خلیفه ثانی **اول** آنکه اطلاق لفظ وعقه باونموده زمخشری درفائق گفته: رجل وعقة اذا كان فيه حرص فى وقوع الامر بجهل وضيق نفس.

این عبارت بتمام صراحت میگوید که خلیفه زبیررا بحرص ووقوع درامور بجهل وضیق نفس وسوءخلق موصوف فرموده **دوم** آنکه اطلاق لفظ (لقس) بزبیر کرده است وابوزکریا یحیى بن على الخطيب الحنفى در کتاب تهذيب غريب الحديث گفته: «وقول عمر لقس: الشراسة والشدة وخبث النفس» جناب عمر زبیررا که شیخ مهاجرین است بخبث نفس که نهایت لوم وذم است موصوف فرمودند **سوم** لفظ مؤمن الرضا خصوصا

(١) يازبير فوعقة لقس مؤمن الرضا كافر الغضب يوماً انسان ويوماً شيطان ولعلها اذا افضت اليك ظلت يومك تلاطم بالبطحاء على مد من شعير فان افضت اليك الخلافة من يكون للناس يوم تكون شيطانا ومن يكون للناس اماما فى يوم انت مغضب وما كان الله ليجمع لك امر هذه الامة وانت على هذه الصفة .

بلحاظ سیاق کلام دلالت داردباینکه‌ایمان زبیرمخصوص بحالت رضا بود ودرحالت غضب‌ازایمان‌بدرمیرود .

چهارم ازلفظ کافرالغضب بصراحت تمام ظاهراست که‌زبیردرحالت غضب کافرمیگردید **پنجم** آنکه وصف‌اوبمجرد غضب هم‌درمقام ذم‌دلالت برخروج اواز طریق‌اعتدال‌دارد.

ششم آنکه فقرهٔیوم شیطان‌بتمام صراحت دلالت‌دارد که زبیردربعضی ایام شیطان میگردید **وسابعاً** ازفقرهٔیوم‌انسان دلالت داردبراینکه‌انسانیت زبیرمخصوص به‌بعض‌ایام بود سبحان‌الله هرگاه شیخ‌مهاجرین بتصریح تمام ظاهرمینماید که در بعض ایام‌شیطان میگردید ازحال‌دیگران چه‌بایدپرسید **وهشتم** آنکه ازقول‌خلیفه (ولعلهالوافضت‌الیك) نیزنهایت ذم‌وتحقیرو تهجین‌است که زبیررا درصورت‌رسیدن خلافت‌باو بملاطمه وزدوخورد برای‌یك چارك‌جووصف نموده و کمال دنائت‌نفس اورا ثابت‌ساخته.

نهم آنکه بکلام‌خود وان افضت‌الیك الخ شیطنت شیخ مهاجرین ومعاندت وعدم قابلیت اورا بمقام‌خلافت تصریح کرده **ودهم** آنکه بقول‌خود (وما کان الله لیجمع‌لك» بکمال وضوح بعدزبیررا ازاین‌مقام عالی‌ظاهر نموده وتولیت‌اورامنافی حکمت حکیم علی‌الاطلاق دانسته .

اکنون برادران مااز ابناء سنت وجماعت آیا دراین مقام چه میگویند که جناب خلیفه شیخ مهاجرین راکه فضائلش بعقیده شما از چرخ کبود گذشته بلکه اورا ازاهل بیت میشمارید اینهمه ذم ولوم وتکفیر خلیفه‌در سخنرانی خود نسبت باواگر راست‌است حساب‌زبیر صاف‌است واگر همه کذب وافتراست حساب جناب خلیفه‌صاف است‌فای‌الشقین تختارون فلنافیه نفع‌عظیم .

السادس کیفیت بیعت زبیر ونکث او

این مطلب مشروحاً در اوائل جنك جمل سبق ذکر یافت که زبیر بیعت کرد سپس‌بیعت خودرا بر هم‌زد برای

حب ریاست ودرازهان مردم داخل کرد که بزبان بیعت کردیم نه بقلب ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد اول ص ۷۷ میگوید قال امیرالمؤمنین ان الزبیر یزعم انه قدبایع بیده ولم یبایع بقلبه فقداقر بالبیعة وادعی الولیجة فلیأت علیها بامر یعرف والافلیدخل فیماخرج منه .

ابن ابی الحدید درذیل این کلام میفرماید الولیجة البطانة یعنی امر مستور ومخفی ومراد حضرت این است کـه زبیر اقرار بر بیعت دارد ومدعی است که از روی رضا ورغبت نبوده واین ادعارا دلیلی نتواند برصدق اواقامه بفرماید پس اورا لازم است که شاهد ودلیلی برصدق مدعای خود بیاورد واگرنه بایدسر در تحت طاعت وفرمان من درآورد البته .

بالجمله جناب زبیر مقتول شد وبیعت امامی رابگردن نگرفت وروایات متفق علیه بین شیعه وسنی این است که هرکه بمیرد وبیعت امامی بگردن او نباشد مرده است مردن زمان جاهلیت ونیزروایت شده است که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة .

ترجمه عبدالله بن زبیر پسر خواهر عایشه عبدالله بن زبیر بن العوام بن الخویلد بن اسد الاسدی مادرش اسماء دختر ابی بکر مادرش ازمکه بمدینه هجرت کرد به عبدالله حامله بوددرسال اول هجرت متولد گردیدومدت یازده سال سلطنت کردودر روزسه شنبه هفدهم جمادی الثانیه درمکه مقتول شد ودرآن وقت هفتادودوسال ازعمر او گذشته بود کنیه اش ابوبکروابوخبیب بود کان اطلس لالحیة له ولاشعر فی وجهه اصحاب صحاح سته از اوروایت دارند اورا ازجمله صحابه عدول وفرزندحواری رسول ﷺ میدانند واو راکثیر الصلوة والصوم معرفی کنند ولی متاسفانه این عبدالله هیچ بهره ای از ایمان ندارد بحسب روایات اهل سنت وجماعت ودراین مقام بقلیلی از کثیر اکتفا میکنم:

اول اخلاق رذیله ابن زبیر در استیعاب بترجمه او گوید کانت فیه یعنی فی عبدالله ابن زبیر خلال لاتصلح معها الخلافة لانه کان بخیلا ضیق العطاء

سیئ‌الخلق حسودا کثیر الخلاف این عبارت تمام زشتیها را برای عبدالله ثابت کرده بخل را که خبیث‌ترین اوصاف است عبدالله دارا بوده در روایات معتبره وارد شده البخیل بعید من‌الله بعید من‌الجنة بعید من‌الناس قریب من‌النار بعد از این خواهی شنید که شش‌ماه در مکه محاصره بود انبارهای خرما و گندم داشت ومردم مکه از قحطی مشرف بهلاکت رسیدند ناچار اورا واگذاردند و بحجاج پیوستند حتی پسرهای او.

ونیز موصوف بحسد بوده که از گناهان کبیره است و آتش سوزنده است برای ایمان ـ الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب الیابس ـ وشر است و بدخلقی وتکبر عبدالله بن زبیر ضرب‌المثل بوده حتی فرزندان او از سوء خلق وی در شکنجه وعذاب بودند.

بااین حالت حضرات اهل‌سنت بمناقب و محامد او رطب اللسان میباشند و احادیث اورا باتمام بشاشت درصحاح‌سته خود میآورند و آنرا بجان‌ودل قبول‌میکنند و اینهمه قوادح عظیمه را قادح‌عدالت او نمیدانند فالی‌الله المشتکی.

دوم مسمی شدن ابن زبیر بشیطان راغب اصفهانی در کتاب محاضرات گفته که عمر بن الخطاب روزی بجماعتی از کودکان عبور داد که در میان آنها عبدالله ابن زبیر بود کودکان چون عمر را بدیدند بهرطرف میدویدند عبدالله برجای خود باقی بود عمر اورا گفت چرا با کودکان نرفتی گفت راه تنك نبود که بر تو وسیع گردانم ومرا جرمی نبود تا از تو خائف باشم «فقال عمر ای شیطان یکون هذا»

الحق عمر حرفی صحیح ودرست گفت که اورا شیطان کامل مخاطب ساخت چه‌آنکه از ملاحظه قبایح اعمال ومساوی اعمال‌وافعال او ظاهر است که او شیطان کامل و ابلیس بی‌همتا بوده که نمونه آن در وقعه جمل سبق ذکر یافت چند مرتبه عایشه خواست مراجعت کند واین شیطان بانواع خدعه‌ها ومکرها اورا بر باطل خود مستقر گردانید وهم پدر خود زبیر را ملامتها کرد وسرزنشها نمود که چرا در قتال با علی توانی وتأمل داری همانا از شمشیر او ترسیده‌ای چندان اوراوسوسه کرد که

برای حنث قسم خود غلامی آزاد کرد کما تقدم.

در استیعاب ودیگر کتب چنین مینویسند قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه مازال الزبیر یعد منا اهل البیت حتی نشأ عبدالله ازاین عبارت واضح است که عبدالله همانند شیطان پدر خود راوسوسه کرد تااین که اورا با خودهم عقیده نموددرانحراف ازخاندان رسالت.

۳ ابن الزبیر اقامه شهود دروغ نمود بنابر افادات سنیه چنانچه مفصلادروقعه جمل سبق ذکر یافت ابن زبیر سنت سیئه شهادت دروغ دراسلام را اختراع کرد وبمفاد من سن سنة سیئة کان علیه وزرمن عمل بها عذاب جمیع شهود زوربر گردن گرفت وعایشه را باقامت این شهادت که این ماء حوئب نیست بر قتال نفس رسول وزوج بتول مبتلی گردانید وعقاب قتل جمیع مقتولین راازبرای خود خرید(۱) ابن قتیبه درالامامة والسیاسه وابوالولید محمدبن شحنة الحنفی درروضة المناظر وعطاء الله درروضة الاحباب ودیگران روایت کرده‌اند که چون لشکر عایشه بماء حوئب رسید سگهای آن مکان بنا کردند فریاد کردن عایشه بامحمدبن طلحه گفت این چه آبی است گفت این آب حوئب است عایشه فریاد کشید گفت انالله وانا الیه راجعون محمدبن طلحه گفت ترا چه پیش آمد گفت شنیدم ازرسولخدا ﷺ که فرمود گویا نگرانم که یکی ازشماها سگهای ماء حوئب بروی او صدا کنند وفرمود بترس ای حمیرا که آن زن تو باشی محمدبن طلحه گفت براه خود بروخدا ترارحمت کند

---

(۱) روی ابن قتیبة فی الامامة والسیاسة ص۵۵ فلما انتهوا الی ماء الحوئب فی بعض الطریق و معهم عایشه نبحها کلاب الحوئب فقالت لمحمدبن طلحه ای ماء هذا قال هذا ماء الحوئب فقالت ماارانی الاراجعة قال ولم؟ قالت سمعت رسول‌الله (ص) یقول لنسائه کانی باحداکن قدنبحها کلاب الحوئب وایاك ان‌تکونی یاحمیراء فقال لها محمد بن طلحة تقدمی رحمك‌الله ودعی هذاالقول واتی عبدالله بن الزبیر فحلف لها بالله لقدخلفتیه اول اللیل و اتاها ببینة زور من الاعراب فشهدوا بذلك فزعموا انها اول شهادة زور شهدبها فی الاسلام.

واز این‌سخنان دست بازدار دراین حال‌ابن‌زبیر آمد وقسم یاد کرد وپنجاه نفراز اعراب بادیه‌آور تاشهادت‌دادند که این ماءحوئب نیست ودر اول‌شب ازماءحوئب عبور داده‌ایم.

وبروایت روضة الاحباب باین اکاذیب قناعت نکرد عبدالله بن زبیر آواز درانداخت وفریاد کشید که از این‌جا زودحرکت کنید که اینك علی‌بن‌ابی‌طالب با لشکری خونخوار در میرسد وهمین قدربرای جرح وقدح ابن‌زبیر کافی‌است وبرای‌اثبات بی‌دینی وسقوط اعتبارش‌وافی است فکیف اذااجتمع الجمیع‌فی‌الواقع واتسع الفتق علی‌الراقع.

۴ـ عبدالله‌بن‌زبیرسب امیر المؤمنین (ع) میکرد و بااو جنگید

اگر ابناء سنت در حق عایشه‌وزبیروطلحه احتمال توبه ورجوع وپشیمانی دهند احدی این احتمالرا درحق عبدالله‌بن‌زبیر نداده‌وآن بدبخت پا فشاری کرد درجنك جمل تا اورا اسیر کردندوبرحسب اخبار مدوند درصحاح سته (۱) عبدالله‌بن زبیر

---

(۱) روی البخاری فی کتاب الایمان من‌صحیحه و فی‌کتاب الفتن منه و فی‌کتاب الادب منه عن‌النبی صلی‌الله علیه وسلم قال‌سباب المسلم فسوق‌وقتاله‌کفروقال العسقلانی فی فتح‌الباری فی‌شرح هذاالحدیث لماکان القتال اشدمن السباب لانه مفض الی‌ازهاق الروح عبرعنه بلفظ اشدمن لفظ الفسق وهولفظ الکفرومثله مسلم ونسائی وترمذی وابن‌ماجه وذکرالشاد عبدالعزیزفی‌کتابه تحفة ان‌الذی یسب علی‌بن ابی‌طالب کافروقال الحاکم فی المستدرك بسندمتصل عن ابی‌عبدالله الجدلی قال‌دخلت علی‌ام سلمة رضی‌الله عنها فقالت لی یسب‌رسول‌الله‌فیکم‌فقلت‌معاذالله‌قالت‌سمعت‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌یقول‌من‌سب‌علیافقدسبنی‌هذا حدیث‌صحیح‌الاسنادولم‌یخرجاه‌ومثله‌اسنادآخروفیه ایضاعن ابن‌ابی ملیکة عن‌ابیه قال جاء رجل من‌اهل الشام فسب علیا فحصبه ابن‌عباس فقال‌یاعدوالله‌آذیت رسول‌الله (ص)‌فقرأ:ان الذین یؤذون‌الله ورسوله لعنهم الله فی‌الدنیا والاخرة واعدلهم عذابا مهینا .

باید کافر باشد چون قتال با آن‌حضرت مستلزم کفر است سباب مسلم را فسوق فرموده وقتال با اورا کفر تعبیر کرده پس بلا کلفة کفر ابن زبیر ثابت و محقق گردید واگر اهل‌سنت بگویند که عبدالله بن زبیر بعدازوقعه جمل توبه کرد این سخن حظی ازصحت ندارد چه آنکه درزمان خلافت خود سب حضرت امیر میکرد وتشیید کفر قدیمی خود مینمود .

ابن ابی‌الحدید درجلد اول شرح نهج‌البلاغه ص ۳۵۸ گفته «و کان عبدالله بن زبیر یبغض علیا وینقصه وینال من عرضه » یعنی ابن‌زبیر ازدشمنان امیرالمؤمنین وسب‌کنندگان شاه کشور دین بوده ونیز ابن ابی‌الحدید ازعمر بن شبیه و کلبی وواقدی وغیر ایشان روایت کرده که ابن‌زبیر در ایام خلافت خود چهل جمعه بر پیغمبر صلوات نمیفرستادومیگفت مانعی ندارم ازفرستادن صلوات مگر اینکه بنی‌علی باد بدماغ خودمیاندازندو برخودمی بالندوعبدالله بن زبیر بعبدالله بن عباس گفت چهل‌سالست که بغض شما اهل بیت‌را دردل خود پنهان دارم ونیز ابن ابی الحدید از سعیدبن جبیر حدیث کند که عبدالله بن زبیر خطبه خواند و امیر المؤمنین ؏ را سب کرد این‌خبر بمحمدبن الحنفیه رسید ازجای برخواست و باشتاب بسوی ابن‌زبیر شتافت واو مشغول قرائت خطبه بوددرحال درمقابل‌او کرسی گذاردوخطبه‌اوراقطع کردوفرمود ای جماعت عرب قبیح بادروهای شما آیا امیر المؤمنین ؏ را در حضورشما دشنام میگویند وشما ساکت‌باشیدمگر نمیدانید که علی دست‌خداوصاعقه شرر باری‌است که‌خداوندمتعال‌اورا برای‌فانی کردن کافران‌ومنکرین‌حق‌اوفرستاده پس با شمشیر آبدار کفاررابدارالبوار فرستاده باین‌واسطه‌بغض اورا در دل گرفتند وعداوت اورا درسینهای‌خود پنهان کردندوآتش حسدآنها مشتعل گردیدولی‌وجود رسولخدا مانع بود که آنچه دردل دارند اظهار کنند چون‌پیغمبرخدا ازدنیا رفت منافقین کینه‌ها و حقدهای خود را ظاهر ساختند بعضی حق اورا تصرف کردند و میراث اورا مالك شدندوبعضی کمرقتل اورا بستند وبدشنام واباطیل قلب خودرا

شفا دادندهر گاه دولت‌حق که مختص‌ماست ظاهرشود استخوانهای آنهارا بیرون آورند وبدنهائی که ازبین‌رفته بیرون‌آورند پس‌ازاینکه از احیاء آنها احدی‌باقی نگذارندالی آخر کلماته‌حقیر نص‌عبارت محمد بن‌الحنفیه‌را باترجمه آن‌درجلدثانی (فرسان‌الهیجاء)ص ۱۹۲ذکر کرده‌ام‌وازاین‌بیش‌اخبارحب وبغض آل محمدنگارش داده‌شدمفصلا .

مؤیدات کمال بغض ابن الزبیر از جمله روایتی‌است که‌دراستیعاب و اسد الغابه و دیگر کتب‌بنقل‌آن پرداخته اند که امیرالمؤمنین ؑ فرمودمازال الزبیر منا اهل البیت حتی نشأ عبدالله ابنه از این عبارت معلوم‌می‌شود که ابن‌زبیر آن مرتبه عداوت اهل بیت علیهم السلام را داشت که باضلال پدر خود پرداخت واوراهم‌مشرب خودساخت وازاعانت اهل‌بیت‌بازداشت و ایضاً‌مؤید کمال بغض‌ابن‌زبیراست آنچه‌دروقعه جمل‌بروز کرد که‌چون‌زبیر ارادهٔ رجوع‌نمود وخواست ازمحاربه کناره کند اوراوسوسه کرد تابرباطل‌خود مستقر گردید وبرای قسمیکه یادکرده بود که بـاحضرت محاربه نکند بنده‌ای‌آزاد کرد .

وایضا مؤید کمال‌بغض ابن‌الزبیر کاره داشتن‌وجود حضرت والای‌حسینی‌را درمکه معظمه چنانچه عمربن‌فهد مکی‌در کتاب اتحاف الوری باخبار ام‌القری در وقایع سنهٔ ستین گفته که در این سال حسین‌بن علی‌ازمدینه بیرون آمد ووارد مکه معظمه گردید ومردم‌مکه وزائرین بیت‌الله درنزد اوآمد ورفت میکردندازآنجمله عبدالله‌بن‌زبیر بودوهواثقل‌خلق‌الله‌علی‌ابن‌الزبیر لان‌اهل‌الحجاز کانوالایبایعونه‌مادام الحسین بالبلد یعنی وجود مبارك حضرت سیدالشهداء برای ابن زبیرسنگین ترین اشیاءبود برای‌اینکه میدانست تاآنحضرت درحجازهست کسی بااوبیعت نمیکند و چون‌ابن زبیرازمجلس حضرت بیرون رفت فرموده‌ان‌هذایعنی ابن‌الزبیر لیس‌شیء من‌الدنیا احب‌الیه من‌ان اخرج من‌الحجاز وقدعلم‌ان الناس لا یعدلونه‌بی‌فیودانی اخرج‌حتی یخلوله‌الحجاز وقال‌ابن عباس‌لقد اقررت عین‌ابن الزبیر بالخروج من

الحجاز وهو الیوم لاینظر الیه احد مع وجودك فیها»

این عبارت بتمام صراحت دلالت دارد بر کمال بغض وعداوت ابن زبیر با خانواده رسالت که ابن زبیر از تشریف داشتن آنحضرت درمکه بحدی کاره و ناراضا بود که ازاقامت هیچکس بآنمرتبه ناخوش نبود پس ثابت شد که ابن زبیر باقصی مراتب عداوت امام حسین علیه السلام را داشته که وجود آنحضرت درمکه برای اوازهمه چیز سنگین تر واز جمیع مردم ثقیل تر و گران تر بود خواه کافر خواه مسلمان وظاهر است که اگر ابن زبیر بادنی حظی ازایمان واسلام مشرف میگردید آنحضرترا از جمیع مردم دوست تر میداشت واقامت اورا ازجمیع اشیاء محبوب تر میدانست وابناء سنت هر گز راه تأویلی دراین مقام نتوانند بکار برند .

ونیز کلام آنحضرت که فرمود هیچ چیز دردنیا دوست تر از آن نزد ابن زبیر نیست از بیرون رفتن من ازمکه زیرا که اودانسته که مردم اورا مقابل من نخواهند داشت واین هم صریح است که درابتدا که ابن زبیر اظهار میل کرد باقامت آنحضرت ازروی خدعه ومکر بوده وارادهٔ فریب دادن آنحضرت داشته وبرزبان دروغی گفته ودردل نهایت آرزوی خروج آنحضرت راداشته.

ونیز کلام ابن عباس که گفت یابن رسول‌الله شما چشم ابن زبیر را به بیرون رفتن ازحجاز روشن کردی هم دلیل قاطع است بر کذب و نفاق وعداوت ابن زبیر که باوصف اظهار خوشی باقامت آنحضرت درمکه واقرار به نصح وبیعت ومساعدت آن حضرت مع‌هذا به تشریف بردن آنحضرت ازحجاز خنك چشم ومسرور میگردید.

واین کلام ابن عباس راعلامه سیوطی درتاریخ الخلفاء در خلافت یزید بیان کرده وبعد گفته چون ابن عباس عبدالله بن زبیر را ملاقات کرد گفت آنچه را که دوست داشتی برای توحاصل گردید اینك حضرت حسین بسوی عراق میرود وترا باحجاز ترك میکند سپس شعری انشاد کرد که از آن ذم ولوم وهجو ابن زبیر ومسرور شدن او به خروج آنحضرت ازحجاز ظاهر میشود وآن شعر این است :

یالك من قبرة بمعمر	خلالك الجو فبیضی و اصفر
ونقری(۱)ما شئت أن تنقری	قدرحل الصیاد عنك فابشری
ورفع الفخ فماذا تحذری	لابد من صیدك یوما فاصبری
هذا الحسین خارج فابشری	الی العراق راجیا للظفر(۱)

۵ تهدید ابن‌زبیر ابن‌عباس و محمدبن‌الحنفیه راباحراق از دلائل قاطعه بر مزید بغض و دعت‌ا-و ابن زبیر با آل‌علی‌روایتی باشد که‌ابن‌خلکان دروفیات‌الاعیان درترجمه محمد بن‌الحنفیه وابن‌حجرعسقلانی‌درفتح الباری‌شرح صحیح بخاری درکتاب تفسیر وابن‌سعد درطبقات محمد خواوند شاه‌شافعی درجلد سوم روضة الصفا ص۷۷ اتفاق دارند که ابن زبیر قصد کرد که ابن‌عباس و محمد ابن الحنفیه‌رابآتش بسوزاند که‌چراباواوبیعت نمیکنند.

وملخص عبارت اخیر این است که در سنهٔست وستین عبدالله بن زبیر محمد ابن‌الحنفیه راتکلیف بیعت کردآنجناب‌مهلت طلبید ابن‌زبیر گفت محالست·ترایك ساعت مهلت ندهم محمد فرمود سبحا ن الله رسولخدا صفوان مشرکرا چهار ماه مهلت دادتومرایك‌ساعت مهلت‌ندهی بعداز گفتگوی زیاد عبدالله‌بن زبیرآنحضرترا درخانه ایکه برسرچاه زمزم ساخته‌بودندمحبوس کرد.

وبروایتابن‌خلکان ودیگران ابن عباس‌باو بود (وچهل کس رابحراست

---

(۱)لایخفی که طرفة بن عبدهنگام کودکی درصید قبره‌این شعر گفته، سه‌شعر نخستین ازطرفة بن‌عبداست وشعرچهارمرا بعیدنیست که ابن‌عباس یادیگری‌بآن تمثل‌کرده وقبره مرغ چکاوك راگویند همانندگنجشك است جمع‌آن قنابر است لکن‌مفردآنرا باظهار نون‌نگویند معمر بروزن جعفرجای پرآب وگیاهراگویند باض‌بالمکان اقام به یعنی‌قبره برای تخم‌گذاردن راحت شد صیاد تله‌خودبرداشت وازپی‌کار خودرفت دیگرصفیرکشیدن برای تومانعی نداردونقرفی الموضع سهله لیبیض فیه وتحذری بجای تحذرین است برای رعایت قافیه.

او معین گردانید محمد با یاران خویش از بنی هاشم که شریك و سهیم او بودند مشورت نمود آخرقراربراین شد که از مختار استمداد نمایند و اورا از صورت واقعه آگاهی فرمایند پس نامه بمختار نوشتند مختار جمعی از سرهنگان سپاه را فرمان داد تابشتاب برق وسحاب خودرا بمکه رسانیدند متابعان ابن‌زبیر بفرمان او هیزم برسرچاه زمزم جمع کرده بودند که اگرمحمدبن‌الحنفیة بایارانش از بیعت تخلف فرمایندآنهارا بسوزانند که‌در آنحال ملازمان مختار رسیدند وآنهارا‌خلاص کردند ورخصت طلبیدند که باابن‌الزبیرقتال کنند محمدبن الحنفیه رخصت نداد و فرمودبوطن‌خودبر گردید خون‌ریختن درحرم خدا روا نباشد .

از ملاحظه این عبارات واضح است که ابن زبیردر بدی‌واسائت جوارابن عباس ومحمدبن الحنفیه کوشیده‌وایذاء وایلام ایشانرا پسندیده وبحبس وحصرشان پرداخته وتخویف وایعادشان باحراق نارساخته وظاهر است که اینهمه نهایت‌ظلم وجوررااصلا بهیچ‌وجهی ازوجوه ابن‌عباس ومحمدبن الحنفیه استحقاق‌نداشته‌اند.

۶ اسائه‌ادب‌ابن‌زبیر باعایشه ازجمله‌قبایح ابن‌زبیر این‌است که بخدمت‌عایشه اسائه ادب‌چندان‌نمود(۱) که‌عایشه‌نذر کردتاز نده‌است باابن‌زبیر

(۱) در استقصاء الافهام از صحیح بخاری ودرالمنثور سیوطی ومجلی ابن حزم فی کتاب الحجروسمهودی‌فی‌جواهر العقدین روایت‌کرده‌اندواللفظ من‌البخاری قال‌ان‌عایشة حدثت ان‌عبدالله بن‌زبیرقال فی‌بیع اوعطاءاعطته عایشة والله لتنتهین اولاحجرن علیهافقالت اهوقال هذاقالوا نعم‌قالت لله علی‌نذر ان لااکلم ابن الزبیرابدا فاستشفع ابن الزبیرحین طالت الهجرة فقالت لاوالله لااشفع فیه ابدا ولااحنث الی نذری‌وزادفی‌جواهرالعقدین ان ابن‌الزبیرقد ارتکب امراعظیماحیث قال اماوالله لتنتهین عایشة عن بیع رباعها اولاحجرن علیها وتنقیصا لقدرهابنسبتها الی‌ارتکاب التبذیرالموجب لمنعها من التصرف‌مع‌کونهام‌المؤمنین‌وخالته‌ولم یکن احدعندها فی منزلته فرات ذلك منه نوع عقوق فجعلت مجازاته ترك مکالمته .

تکلم نکند اگرچه حنث این نذر نمود اما هجرت زیاده ازسه روز از برادر دینی خود که حرام است چگونه عایشه از ابن زبیر هجرت نمود بااینکه در صحیح بخاری تصریح دارد که هر که سه روز از برادر دینی خود هجرت نماید هیچ عبادتی ازاو مقبول نمیشود پس دراینجا یا برضلال ابن زبیر باید معتقد شد که مادر مؤمنانـرا رنجانید و نهایت اسائه ادب را کار فرما شد یا برعایشه که هجرت از این صحابی جلیل القدر صائم النهار قائم اللیل فرمود فبأیهما اختاروا لهم الخیار وقصه این است که برای عایشه نقل کردند که عبدالله بن زبیر گفته اگر عایشه دست از فروختن مربع یعنی خانه یازمین یا نخلستان برندارد البته من دست اورا کوتـاه میکنم از تصـرف که چنین تبذیر ننماید وحکم حجر براوجاری میکنم تابکلی از تصرف ممنوع شود و این عبارت پرظاهر است که ابن زبیر طعن عظیم برعـایشه زده است ونسبت ارتکاب تبذیر واسراف که قطعاً حرام وغیر جائز است باوداده وسفه وحمق وبی تمیزیرا که موجب حجر ومنع از تصرف است دراوراه داده وبتصریح تمام گفته که اگر منتهی نشود اورا حجر خواهم کرد وممنوع از تصرف گردانم .

یامعشر المسلمین آیا انصاف است که اگر شیعه ارادهٔ یکی ازاین سخنـان بنماید ابناء سنت آماده قتل اووتکفیر وی گردند اما چون ابن زبیر فرموده مهر سکوت برلب زنند بلکه تأویلات رکیکه راکار فرما شوند فلامغیث الا الی الله و لامستغاث الا یوم النشور .

۷ـ معویه ابن زبیررا مخالف حق میداند دراستقصاء الافهام از مسنداحمد حنبل درضمن حدیثی بآن تصریح کرده که معویه گفت یاابن الزبیر انك لمخالف لاتزال تحب الخلاف مابقیت) .

پس هرگاه معویه که نزد بیشتر ازابناء سنت از صحابه عدول و کاتب وحی وخال المؤمنین است ابن زبیر رامخالف حق داند پس جمیع فضائلیکه برای ابن زبیر ساخته اند ودراسفار خود آنرا ضبط کرده اند تماما بهباد فنامیرود بالاترازاین معویه

ابن زبیر را واجب القتل ومکار وحیال میداند .

در روضة الصفا جلد سوم ص ۳۱ در وصایای خود به پسرش یزید میگوید اما ابن زبیر مردی مکار ومحتال است از او بر تو بسیار میترسم گاه همچو شیر گرسنه بر روی تو جهد و گاه مانند روباه محیل دستانی پیش آرد که ترا حیران نماید الخ واما الذی یجثم لك جثوم الاسد ویراوغك مراوغة الثعلب فاذا امکنته الفرصة وثب فذاك ابن زبیر فان هو فعلها بك وقدرت علیه فقطعه اربا اربا در ناسخ جلد متعلق بتاریخ حضرت سیدالشهداء عليه السلام ص ۱۵۸ عبارترا چنین ترجمه کرده: اما آنکس که هنگام فرصت چنان شیری است که فریسه را فرو گیرد واگر کار سخت افتد مانند روباه هزار گونه مکر بکار بردو خود راپنهان دارد آن عبدالله بن زبیر است اگر بر تو تازد ورزم آغاز دونصرت تراباشد باحدود شمشیر بندازبند اوباز کن .

اکنون برادران ما ازابنـاء سنت چاره ندارند که یا برضلال معویه قائل بشوند که این صحابی جلیل القدر صائم النهار قائم اللیل را برحسب اعتقاد خودشان حلال الدم دانسته یا برضلال ابن زبیر قائل بشوند و گفته خال المؤمنین را مقرون بصدق وصواب دانند فبایهما اختاروا فلنافیه نفع عظیم .

۸-لعن کردن امیر-المؤمنین (ع) بر ابن زبیر

ابناء سنت روایات دروغ را نقل میکنندو از توالی فاسدهٔ آن غفلت دارند از آنجمله محب الدین طبری در ریاض-النضره وجمعی دیگر از کبار علمای ایشان در کتابهـای خود درقصه قتل عثمان گفته اند وقال علی بن ابی طالب لابنیه کیف قتل امیرالمؤمنین وانتما علی الباب ورفع یده فلطم الحسن وضرب صدر الحسین وشتم محمد بن طلحة ولعن عبدالله ابن الزبیر انتهی. ازاین روایت که در آن فضل عثمان وجلالت اورا بخاطر خواه خود درج کرده اند ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین عليه السلام بر ابن زبیر لعن فرموده پس کاش درنقل روایات قدری متنبه میشدند این حضرات ونیمه خوابرا راست ونیمه خوابرا دروغ نمی ساختند وهر گاه باین روایت فضل عثمانرا ثابت میکنند ملعونیت

ابن زبیررا بمفاد آن اعتقادمیکردندوظاهر است که لعن کردن جناب امیرالمؤمنین ﷺ بر ابن زبیر دلیل کفروسوء خاتمه وموت او بر کفر استزیرا که بتصریحات ائمهٔسنیه برمرتکب کبیره لعن جائز نیست بلکه بر کفار هم تا وقتیکه موتشان بکفر ثابت نشودلعن بر آنهاراجائز ندانندچنانچه ابن حجر هیتمی درصواعق المحرقه گفته لایجوز ان یلعن شخص بخصوصه الاأن علم موته علی الکفر کابی جهل وابی لهب وامامن لم یعلم فیه ذلك فلایجوز لعنه حتی ان الکافر المعین الحی لایجوز لعنه انتهی .

۹ـ قتال ابن زبیر برای دنیا بود حضرات ازجهت بی اطلاعی قتال ابن زبیر رادر ایام خلافتش چنان پندارند که برای دین بوده و برای درددین شمشیر میزده ولی روایات سنیه مکذب این معنی است که بتمام صراحت میگوید قتال ابن زبیر ازبرای دنیا بوده.

چنانچه حاکم درمستدرك بسندخود ازابو برزه اسلمی که ازاجلاء صحابه پیغمبر باشدروایت می کندقال عن ابی برزة الاسلمی(۱) رضی الله تعالی عنه قال ان ذلك الذی بالشام یعنی مروان والله لن یقاتل الاعلی الدنیا وان ذلك الذی بمکة والله لن یقاتل الاعلی الدنیا وان الذین یدعون قرائکم والله لن یقاتلوا الاعلی الدنیا الخ)

ازاین حدیث واضحاست که ابو برزهٔ اسلمی صحابی جلیل القدر ابن زبیررا مماثل مروان ومقابل خوارج بی ایمان میدانسته وتصریح فرموده که ابن زبیر قتال نمی کند مگر برای دنیاچنانچه مروان وقراء که خوارج اندقتال نمیکنندمگر برای

(۱) ابوبرزه نضلة بن عبیداسلمی صحابی مدنی خزاعی باکنیه مشهور است در سال شصت وچهاریاشصت پنجم درخراسان وفات کرده وابن عبدالبروابن منده وابونعیم اورا از اصحاب رسولخدا (ص) شمردند ودرفتح خیبر وفتح مکه وحنین دررکاب رسولخدا (ص) بوده وشیخ طوسی دررجال خودارا ازاصحاب امیرالمؤمنین (ع) و اصفیاء اوشمرده ودر صفین ونهروان ملازم رکاب امیرالمؤمنین بودودرمجلس یزیدگفت بارهادیدم که رسولخدا این لب ودندان حسین رامی بوسید الخ .

دنیا پس معلوم شد که ابن زبیر قتال برای دنیا میکرد و غرضی بدین نداشت.

و ابن حجر در اصابه در ترجمه ابی برزه و بخاری در صحیح خود در کتاب الفتن تصریح کرده اند که مروان در شام وقراء در بصره و ابن زبیر در مکه انما یقاتلون للدنیا وقتال ابن زبیر علاوه بر اینکه بغرض تحصیل زخارف دنیا واضلال مردم از دین خدا بود چون در مکه معظمه واقع شده این معنی باعث اضاعت حرمت حرم گردید و چه بسیار مردم که مقتول شدند و قسمتی از بنای کعبه را منهدم کردند کما سیأتی

دهم خبر دادن رسول خدا از الحاد ابن زبیر در استقصاء الافهام از حکیم ترمذی در نوادر الاصول واز حاکم در مستدرك نقل میفرماید که چون رسولخدا حجامت کرد فرمود بعبدالله بن زبیر که این خون را ببر و در مکانیکه کسی ترا نبیند بریز عبدالله ظرف خونرا برداشت و بیرون برد و آشامید چون بخدمت حضرت مراجعت کرد فرمود خونرا چه کردی عرضکرد درمکانی مخفی پنهان کردم «قال (ص) لعلك شربته قال نعم قال ومن امرك ان تشرب الدم ویل لك من الناس وویل للناس منك» رسول خدا ﷺ ازسوء خاتمه ابن زبیر و خسران حال اوازراه اعجاز اخبار فرموده و این کلام معجز نظام سرور انام علیه آلاف التحیة والسلام بالاجمال اخبار ازسوء سلوك ابن زبیر با امت آنحضرت است که او بغایت قصوی انهماك در فساد وافساد وایذاء و اهلاك واضلال عباد داشت **ودر کنز العمال** از رسولخدا روایت کرده که فرمود یلحد رجل من قریش بمکة یقال له عبدالله علیه شطر عذاب العالم.

وفیه ایضا سیلحد فی الحرم رجل من قریش لو توزن ذنوبه بذنوب الثقلین لرجحت

وفیه یلحد بمکة کبش ای سید من قریش اسمه عبدالله علیه مثل اوزار نصف الناس. از این احادیث ظاهر است که احلال حرم والحاد در آن بحدی شنیع است که بر مرتکب آن شطر عذاب عالم باشد وذنوب اورا حج بر ذنوب ثقلین خواهد بود وچون احلال ابن زبیر خانه کعبه را واحداث حدث عظیم در آن قطعا ثابت شد ظاهر شد که مراد آنحضرت از این رجل همین ابن زبیر است وچرا چنین نباشد

که ازنام ابن‌زبیر هم‌اخبار فرموده

تلك عشرة كامله خذها فاغتنم فكن على بصيرة من دينك واياك عن الغفلة والذهول.

داستان قتل ابن زبیر و مصلوب‌شدن او

درسال‌شصت‌ویکم‌چون‌خبرشهادت‌حضرت‌سیدالشهداءبمکه رسیدعبدالله‌بن‌زبیرصنادیدعرب‌اوزعمای‌ایشانرا حاضر کرده وازفسق‌وفجوروکفریزید مدتی‌سخنرانی کرد ومردمرا بخلافت وبیعت خوددعوت کرداهل‌یمامه وحجاز بااوبیعت کردندچون‌این‌خبربیزیدرسید ازعقلای شام‌ده تن بسرداری نعمان بن‌بشیر بنزد ابن‌زبیرفرستاد واورا به‌بیعت خوددعوت کرد ابن زبیر زیربار نرفت وتایکماه رسولان یزید رانگاه داشت نعمان‌بن بشیر گفت‌این مخالفت توموجب میشودکه در حرم خون ریخته‌شود ابن‌زبیر گفت آیادر حرم خدا خونریزی خواهند کرد نعمان گفت این کار راآنکس میکندکه در این مکان جانب‌الحاد می‌سپارد کنایت ازاینکه این کار ازوخامت انجام تو برمیخیزد رسولان یزید پس ازیکماه بجانب شام رفتند وقصه خود راشرح دادند یزید مسلم ابن عقبه‌را برای سرکوبی مردم مدینه‌با لشکری خونخوار فرستاد ووصیت کرد پس ازانجام کارمدینه برای سرکوبی عبدالله بن‌زبیر بمکه برود مسلم‌بن‌عقبه‌بعد ازوقعه دلخراش حره‌متوجه‌مکه گردید ودربین راه‌بجهنم واصل شدامارت‌لشکررا بحصین بن‌نمیر دادحصین باآن لشکرخون آشام بمکه‌آمدند درآنوقت چهارروز ازشهر محرم الحرام سال‌شصت وچهارم هجرت گذشته بود حصین‌بن نمیر بر کوه ابوقبیس واطراف آنجا منجنیق بربست وآتش‌حرب مشتعل شدبقیه ایام‌محرم‌و ماه صفر وسه‌روز ازماه ربیع الاول بجنك پرداختند ومکه رامحاصره نمودند و منجنیق بر کشیدند وبرمی احجار پرداختند وجمعی کثیررا بهلاکت در آوردند و اغلب دور وقصور را ویران ساختند و بیت‌الله الحرامرا ویران کردند شاعری گفت:

ابن نمیر بئس ما تولی　　　قد احرق‌المقام‌والمصلی

از رمی احجار وافکندن آتش استار کعبه وسقف خانه وآن دوشاخ گوسفند فدای اسماعیل بسوخت چهل‌روز عبدالله‌بن زبیر راحصار دادند وبرمی احجار و قاروره‌های آتش مردم مکه‌را دوچار روزگار ناهموار نمودند وخلق‌بسیار کشته شدند در این‌بین خبر مرك یزید برسید حصین بن نمیر دست از محاصره وجنك بکشید حصین‌بن نمیر عبدالله بن زبیر راملاقات کرد وگفت توبامر خلافت از دیگران سزاوارتری‌بیا تابا توبیعت کنم وباتفاق‌من‌بشام رویم بااین لشکر که‌همه فرسان وشجاعان شیرافکن میباشند چون‌چنین کنی‌دونفر باتو مخالفت نکندعبدالله ابن‌زبیر قبول‌نکرد حصین بن‌نمیر طریق‌شام پیش گرفت وعبدالله بن‌زبیر اگر بنصیحت حصین کار کرده بود وبشام میرفت یك تن باوی مخالفت نمیکرد وامر خلافت یك‌باره بروی‌مسلم میگشت‌ولکن‌یفعل‌الله مایشاء ویحکم‌ما یرید .

ودر آنوقت مختار بن ابی‌عبیده ثقفی باابن‌زبیر همداستان بودوبا او بیعت کردبشرط اینکه‌ازقتله سیدالشهداء احدیرا زنده‌نگذاردومختاردرحرب‌ابن‌زبیر با حصین‌بن‌نمیر جلادتها بخرج‌دادچون دیدابن‌زبیراصلادرفکراین‌نیست که‌ازقتلهٔ‌سید الشهداءانتقام‌بکشدلاجرم ازاوجداشدابن‌زبیر هنگامیکه درمکه‌برای‌تمهید خلافت سعی‌میکردعبیدالله‌بن‌زیاددربصره‌باخوارج‌میجنگیدمردم‌خوارج‌فرار کردندو بعبدالله ابن‌زبیرملحق شدندابن زبیر ازدیدن آنها مسرور شد وباحیله ومکر چنان بآنها فهمانیدکه باایشان هم‌عقیده‌است مردم خوارج در رکاب ابن‌زبیر باسپاه شام رزم دادندتا یزیدبجهنم واصل‌شد یکی روز مردم خوارج گرد هم بنشستند وهمی گفتند مدتی‌دررکاب این‌مرد رزم دادیم وهیچ ندانستیم که عقیدهٔ اوباما یکی‌است یاخیر چون‌بر آنها معلوم‌شد که ابن‌زبیر بمکروحیله کارمی کند ومخالف باآنهااست‌بکلی ازاومفارقت کردند وراه‌بصره پیش‌داشتند وبقتل وغارت پرداختند .

وعبدالله‌بن زبیر بعد ازمرك‌یزید کار اوقوت گرفت برادرش عبیدة‌بن زبیررا والی‌مدینه قراردادوعبدالله بن یزید را درکوفه وعمر بن عبیدالله تمیمی دربصره و

عبیدالله بن حازم درخراسان حکمران بودندازقبل ابن زبیردرپایان سال شصت وچهار مصروشام ازممالك اسلامیه درتحت امارت وخلافت مروان بن حکم بود وحجازو عراق ویمن درتحت امارت عبدالله بن زبیر بود درسال شصت وپنج هجری مروان در گذشت درغرهٔ ماه رمضان نه ماه وهیجده روزسلطنت کردوهنگام مرك هشتاد ویکسال عمر او بود ودرهمین سال عبدالله بن زبیر برادرش مصعب را والی کوفه گردانید و بترمیم خانه کعبه پرداخت وپوشش اورا ازدیبا مقرر کرد وقبل برآن ازمو بود و ابن زبیرروز تاروز برشوکت اوافزوده میشدومحمد بن الحنفیه وعبدالله بن عباس و جمعی دیگررا مجبور کرد که بااو بیعت بنمایندایشان ازبیعت باابن زبیر سر برتافتند آنهاراحبس کرد وتهدید بسوختن نمود کماقدمناه .

و در سال شصت وهفت ابن زبیر برادر خود مصعب را والی بصره گردانید سپس اورا بحرب مختارمأمور کرد مصعب بالشکر زیادرو بکوفه نهادو آتش حرب بین مختارومصعب بن زبیرافروخته شددرپایان کارمختار شهیدشد سراورا برای ابن زبیر آوردند مدت ولایتش هیجده ماه بود آغازش درشب ۱٤ ربیع الاول بود درسال شصت و شش هجرت مدت عمرش شصت وهفت سال بود .

وحقیردرجلد ثانی فرسان الهیجاء دوره زندگانی مختاروخروج اورامفصل نگارش دادم و کتاب چاپ ومنتشرشده است همانا مختارراسعادتی نصیب گشت که هیچکس ازعرب وعجم را بهره نیامدودرطلب ثارذریهٔ رسول نامی نیکوو گرامی واسمی ستوده وسامی درصفحات روزگار و گذشت لیل ونهار برجای نهاد وزنده وجاوید بماند بالجمله عبدالملك بن مروان بعداز پدرش مروان برتخت سلطنت نشست و عمرو بن سعید اشدق اموی بااومخالفت کرده عبدالملك اورا بقتل رسانید چون خبر قتل مختار بگوش عبدالملك رسید ودانست که مصعب استیلای بکوفه وبصره وسائر بلادعراق پیدا کرده بالشکر بی حساب متوجه عراق گردید وخودعبدالملك سپه سالار لشکرشدمردم کوفه وجزیره چون این بدانستندچون بی وفائی سجیه آنها بوداز اطراف

مصعب پراکنده شدند و بعبدالملك پیوستند .

عبدالملك درمقابل مصعب صف راست کرد و آتش حرب مشتعل گردید و آسیای مرگ بگردش درآمد مردم کوفه مصعب را تنها گذاشته بعبدالملك ملحق شدند نماند دراطراف او مگر هفده نفر از خویشان او وبالاخره مصعب را کشتند وسر او را در طبقی گذاشته در قصر بنزد عبدالملك بردند، یك نفر از اهل مجلس تکبیر گفت سبب سؤال کردند گفت من دراین قصر بودم که سرحسین بن علی را برای عبیدالله آوردند چندی نگذشت که سر عبیدالله را برای مختار در همین قصر آوردند چندی نگذشت که سر مختار را برای مصعب آوردند و اکنون این سر مصعب است که برای تو آوردند عبدالملك فرمان کرد آن قصررا خراب کردند سپس از مردم کوفه بیعت گرفت وبجانب شام رهسپار شد وبرای قتل عبدالله بن زبیر دل یکی کرد گفت کیست که برود بحرب ابن زبیر معارف وامرای شام بنابر حرمت خانه کعبه میل بدان صوب نداشتند جوابی ندادند درآن میان حجاج بن یوسف ثقفی گفت من میروم چون درعالم رؤیا دیدم که ابن زبیررا پوست میکنم عبدالملك حجاج را بالشکری خونخوار بجانب مکه فرستاد حجاج بمدینه آمد واز آنجا بطائف رفته وعبدالله را به بیعت عبدالملك دعوت کرد عبدالله سر برتافت ولشکری بطرف طائف فرستاد آتش حرب مشتعل شد لشکر عبدالله بن زبیر شکست خورد چندمرتبه محاربات اتفاق افتاد ودرهر مرتبه حجاج غالب آمد چون ضعف ابن زبیر رادید بجانب مکه رهسپار شد وبرجبل ابوقبیس بالارفته مجانیق نصب نمودند وبمحاصره پرداختند درمکه غلا بهم رسید که از نان نشان نماند واز فقدان گوشت کارد اهل حرم باستخوان رسید وانبارهای مکه پر از گندم وجو وارزن وخرما بود وابن زبیر چیزی بکس نمیداد مگر قلیلی که سدجوع بشود ومیگفت تاغله درانبار است دل خلق بقوت باشد مردمان ازاخلاق ابن زبیر برمیدند وبلشکرگاه حجاج رفته امان طلبیدند حتی پسرهای عبدالله بن زبیر حمزه وحبیب نیز بزنهار حجاج درآمدند، چون حجاج

معلوم نمود که باابن زبیر کسی نمانده رسولی پیش اوفرستاد کـه بیهوده خود را بکشتن‌مده زنهار خواه که هرچه توگوئی چنان کنم ابن زبیر گفت تراچه قدرو منزلت است که‌درامان‌تودرآیم حجاج دانست که عبدالله‌دل برمرك نهاده‌درمحاربه ومحاصره شدت کرد ابن زبیر مشغول قتال شدتا کشته گردید سراورا از تن دور کردند برای حجاج بردند حجاج سربسجده نهاد بشکرانه این‌فتح سپس سراورا بشام فرستاد برای عبدالملك وتن‌اورا برسردار کردند واین‌قصه درسال‌هفتاد وسه از هجرت واقع شد ·

ترجمه ابوموسی اشعری راوی مناقب‌عایشه

آنچه‌را مولانا حجةالاسلام الامیر حامد حسین‌طیب‌الله تربته‌در استقصاء الافهام‌ووالد ماجدایشان در کتاب تشیید دراحوال‌ابوموسی‌ازکتب معتبره ابناء سنت نقل کرده‌اند حقیر در جلد٤ (الکلمةالتامه) شرح‌داده‌ام دراینجا خلاصه آنرا مینگارم ابوموسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس‌بن سلیم من‌آل یعرب بن قحطان مادرش طیبه دختر وهب‌بن عك باجماعت‌اشعریین بمکه‌آمد ومسلمانی گرفت وبـر گشت بوطن خود تادرغزوه خیبر بمدینه‌آمد ودرایام‌عمر ولایت‌بصره راعهده دارشد اهواز واصفهانرا فتح کرد ودر خلافت عثمان والی کوفه بود تاعثمان مقتول‌شد مردی کوتاه قامت وخفیف الجسم بود درسال پنجاه‌دو درکوفه درگذشت ودرآنوقت شصت وسه سال داشت‌اهل سنت‌اورا ازصحابه کبار میدانندواز افاخم ومخصوصین رسولمختارپندارند وراوی‌اخبار کثیره که صحاح‌ومسانید وغیرهماازآن روایات مملوومشحون‌است .

اکنون بنظر انصاف‌در حال‌این صحابی جلیل‌القدر درنزد حضرات بنگریم به بینیم‌مطلب‌چنان‌است که‌ابناءسنت فهمیده‌اند که‌ازصحابه‌عدول‌وروایاتش‌مقبول‌است یااشتباه کردند والحق‌والمحقق‌این‌است که‌ابوموسی‌بهره‌ای‌ازدین نداشته‌بوجوهی .

اول در استیعاب در ترجمه ابوموسی گوید وکان منحرفا عن‌علی رضی‌الله عنه الخ .

پس هر گاه ابوموسی منحرف از جناب امیر المؤمنین وغضبناك بر آن حضرت باشد ضلال او چون سفیده صبح واضح وروشن خواهد بود چه آنکه از احادیث متفق علیه است که امیر المؤمنین علیه السلام باب حطه است من دخل منه کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا چنانچه درصواعق المحرقه درحدیث رابع وثلاثون از دارقطنی فی الافراد از ابن عباس روایت کرده قال ان النبی (ص) قال علی باب حطة من دخل منه کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا واین حدیث را سیوطی درجامع صغیر روایت کرده .

آیا بنص این حدیث که ائمه سنیه آنرا نقل کرده اند برای ابوموسی ایمانی باقی می ماند .

دوم دراستیعاب درترجمه ابوموسی گوید: روی حذیفه فی ابی موسی کلام کرهت ذکره ثم کان من امره یوم الحکمین ما کان .

این کلامیکه ابن عبدالبر از نقل آن دل دزدیده وبجهت حمایت وصیانت ابوموسی که امام ومقتدای او است درستر فضیحت وعیب اوسعی جمیل بکار برده وداغ کتمان حق را بر ناصیه خود پسندیده دیگر ازعلماء ابناء سنت بنقل آن پرداخته اند .

ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلد سوم ازطبع مصر ص ۲۸۸ عبارت استیعاب را نقل کرده وگفته آن کلام که ابن عبدالبر از نقل آن خودداری کرده این است: درنزد حذیفه ابوموسی را بخیروخوبی یاد کردند حذیفه فرمود شما چنین میگوئید اما انا فاشهد انه عدولله ولرسوله وحرب لهما فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد یوم لاینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار.

واین عبارت دلیل صریح است که ابوموسی دشمن خدا ورسول بوده وهرگز بشهادت حذیفه حظی ازایمان نداشته وملعون دنیا وآخرت بوده .

سوم از کتمان ابن عبدالبر معلوم میشود که این کلام حذیفه اشنع وافضح از سائر شنایع وقبایح بوده برای اینکه در استیعاب بسیاری از مثالب اصحاب وقبایح اعمال ایشانرا ذکر کرده وطعن یکی بردیگریرا نقل کرده وذکر آنرا مکروه

ندانسته‌چنانچه‌درترجمه عبدالله بن بدیل آورده که‌اوخطبه‌ای‌مشتمل برتضلیل وذم و ملامت وهجومعویه قرائت کرده ودرترجمه طلحة بن عبیدالله‌ازجناب امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه نقل کرده که‌عایشه‌وطلحه‌وزبیرخون عثمان راریختندوایشان‌فتنه‌باغیه‌اند ودرترجمه امام‌حسن علیه السلام تصریح کرده که معویه بدسیسه آنحضرتراشهید کردودر ترجمه حجر بن عدی وعمروبن‌حمق وغیرهم ظلم وقتل بعضی صحابه‌بربعضی‌دیگر نقل کرده‌وکراهت نورزیده پس کراهت اواز ذکر کلام‌حذیفه در حق ابو موسی دلیل صریح است براینکه اواشنع‌وافضح نزد او ازاین شنایع وقبایح بوده و کفی بذلك خسرانا وهوانا .

چهارم ستر ابن عبدالبر کلام حذیفه‌را نفعی بحال ابوموسی نداردچه‌آنکه بعد تصریح بانحراف ابوموسی که خود ابن عبدالبر نقل کرده‌ازجناب ولایت‌مآب لاعن شعور پرده ازروی کار برداشته‌زیرا که انحراف ازآنحضرت‌وبغض آنجناب بلاشبهه موجب صدق این کلام حذیفه است چه آنکه قطعا ثابت شده که تخلف و انحراف‌ازآنجناب موجب‌هلاکت‌است وبغض آنحضرت دلیل نفاق است و حدیث ماکنا نعرف‌المنافقین الا ببغضهم علی‌بن ابی‌طالب که صاحب استیعاب هم بترجمه حضرت امیر علیه السلام نقل کرده معروف ومشهور است ونیز احادیث مصرحه بانیکه عداوت آن حضرت موجب عداوت خدا و رسول است در کتب معتبرهٔ فریقین موجود است .

پس چه‌مقام ریب است که ابوموسی عدوخدا ورسول‌ودشمن‌ایشان در دنیاو قیامت باشد .

پنجم ابن‌ابی‌الحدیددرنشان سابق گفته‌وروی ان‌عمارآسئل عن‌ابی‌موسی فقال لقدسمعت فیه من حذیفة قولاعظیمایقول صاحب‌البرنس الاسودثم کلح کلوحاعلمت منه انه کان لیلةالعقبة بین ذلك‌الرهط ، یعنی‌ازعماریاسر رضی‌الله‌عنه‌ازحال‌ابوموسی سؤال کردند فرمودمن‌ازحذیفه یمانی سخنی‌بسیار بزرك شنیدم، شنیدم‌ازحذیفه که

میفرمود صاحب کلاه سیاه سپس صورت درهم کشید که سخت چهره اش تغییر کرد که من از اوصاف وعلامات دانستم که ابو موسى از اصحاب ليله عقبه است که میخواستند شتر رسولخدا را رم دهند و آنحضرترا شهید کنند .

واین حذیفه عارف ودانا باسرار منافقین بود رسولخدا ﷺ اسماء آنهارا برای حذیفه بیان کرده بود وحذیفه درلیله عقبه همه آنهارا شناخت در این صورت ماوراء عبادان ليس قرية فاعتبروا يا اولى الابصار .

ششم ابن ابی الحدید در نشان سابق گوید روى عن سويد بن غفلة (۱) قال كنت مع ابى موسى على شاطىء الفرات فى خلافة عثمان فروى لى خبرا عن رسول الله (ص) قال سمعت رسول الله ﷺ يقول ان بنى اسرائيل اختلفوا فلم يزل الاختلاف بينهم حتى بعثوا حكمين ضالين ضلاوا ضلا من اتبعهما ولا ينفك امر امتى حتى يبعثوا حكمين يضلان ويضلان من اتبعهما فقلت له احذر يا ابا موسى ان تكون احد هما قال فخلع قميصه وقال انا ابرأ الى الله من ذلك كما ابرأ من قميصى هذا .

از این روایت معلوم شد که سوید بن غفله گفت باابا موسى در شاطىء الفرات بودیم که حدیثی ازرسولخدا برای من نقل کرد که آنحضرت فرمود بنی اسرائیل چون مختلف شدند دوحکم فرستادند که هردو گمراه وگمراه کننده بودند وبزودی درامت من واقع خواهد شد که بعث حکمین خواهند کرد که آن هر دو گمراه باشند وهر کس اطاعت آنها بنماید هم گمراه گردد سوید بن غفله گوید من گفتم ای

(۱) سويدبن غفلة بن عوسجة بن عامر الجعفى العراقى ابوامية مات بالكوفة سنة اثنتين وثمانين من الهجرة و هو ابن عشر و مأة سنة وقيل مأة وثلاثون سنة وكان رواة الحديث شهد مع على صفين وكان من اوليائه وخاصته ومن اولياء اصحاب ابى محمد الحسن وقد وثقه الذهبى فى مختصره الى ان قال وكان ثقة نبيلا عابداً زاهدا قانعا باليسير كبير الشان رحمه الله يكنى ابا امية ولد عام الفيل اوبعده بعامين فقدم المدينة وقد فرغوا من دفن المصطفى (ص) (مامقانی)

ای ابوموسی بترس که تو یکی ازآنها باشی ابوموسی چون این بشنید پیراهن از تن بدر کردو گفت ازخداوند متعال برائت جویم چنانچه از این پیراهن برائت جستم که اگرمن بجانب این‌عمل میل‌بنمایم یعنی یکی ازحکمین بشوم .

وچون قطعا ابوموسی‌یکی‌ازحکمین بود بشهادت‌روایتی که‌خودراوی‌اواست ضال‌ومضل است وهر کس هم که اورا اطاعت کندهم ضال باشد .

هفتم ابن ابی الحدید درشرح نهج‌البلاغه جلد۳ص ۲۸۸ که‌روایت‌مذکوره رانقل‌کرده میگوید اما اعتقاد معتزله در ابوموسی‌اشعری.صاحب کفایه‌گفته اما ابوموسی فانه عظم جرمه بما فعله وادی ذلك الی‌الضررالذی‌لم یخف حاله وکان علی علیه السلام یقنت‌علیه وعلی‌غیره فیقول اللهم العن‌معوية اولاوعمروبن العاص ثانیا وابا الاعور السلمی ثالثاً واباموسی‌الاشعری‌رابعا الی‌ان‌قال‌ولم یثبت‌فی توبتهما ثبت‌فی توبة غیره‌و انه عندالمعتزلة‌من ارباب الکبائرو حکمه‌حکم امثاله ممن‌واقع‌الکبیرة ومات علیها .

از این عبارت معلوم‌شد که امیرالمؤمنین علیه السلام صریحا درقنوت ابوموسی را لعنت کرده‌فهل بقی‌ریب‌فی کفره بعدهذا؟چه‌آنکه‌درترجمه ابن‌زبیرتحت عنوان۸ ازابن‌حجر هیتمی نقل‌شد که تامعلوم نشود موت اودر کفر لعن کسی‌جائز نیست .

هشتم ازآن معلوم‌شد که ابن ابی‌الحدیدمیگوید ابوموسی‌ازاصحاب کبیره است وتوبه اوهم ثابت نشده است وبرهمان کبیره هم ازدنیا رفته .

منع ابوموسی مردم کوفه‌را ازنصرت امیر المؤمنین

درخلال وقعه‌جمل سبق‌ذکر یافت که‌از جرائم‌عظام ابو موسی آنکه چون مردم کوفه خواستند بنصرت امیرالمؤمنین بیرون بروند ابوموسی‌آنهارامنع‌میکرد و امر بقعودمینمود وتفصیل‌این‌اجمال‌در جمیع کتب تواریخ موجود است (۱)

---

(۱) مثل سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص ص ٤۰ روضة الصفا ج ۲ ص ۲٤۰ شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص۲۹۱ وطبری درتاریخ خود وجزری‌در کامل وعطاءالله =

بروایت تذکره کتب علی (رض) الی اهل الکوفة یستنفرهم و کان ابوموسی الاشعری والیا علیها فجاء الناس الیه یستشیرونه فی الخروج فقال ابوموسی ان اردتم الدنیا فاخرجوا وان اردتم الاخرة فاقیموا فبلغ علیا قوله فکتب الیه اعتزل من عملنا مذموما مدحورا یا بن الحائك .

و اضاف المسعودی قال ﷺ :فان لم تفعل فقد امرت من یقطعك اربااربا یا بن الحائك ماهذا اول هناتك وان لك لهنات وهنات ثم بعث علی ﷺ الحسن وعمارا الی الکوفة فالتقاهما ابوموسی فقال له الحسن ﷺ لم ثبت القوم عنا فوالله مااردنا الا الاصلاح قال صدقت ولکنی سمعت رسول الله (ص) یقول ستکون فتنة یکون القاعد فیها خیراً من قائم والماشی خیر أمن راکب فغضب عمار وسبه .

وبروایت ابن ابی الحدید فکتب امیرالمؤمنین ﷺ الی ابی موسی الاشعری امابعد یا بن الحائك یا عاض ایر ابیه فوالله انی کنت لاری ان بعدك من هذاالامر الذی لم یجعلك الله له اهلا ولاجعل لك فیه نصیبا سیمنعك من رد امری والابتزاء علی الی ان قال اعتزل عملنا مذموما مدحورافان فعلت والافانی قدامرتهما ان ینا بذاك علی سواء ان الله لایهدی کیدالخائنین فاذاظهرا علیك قطعاك اربااربا الخ .

وبروایت ابن قتیبه دخل رجال من اهل الکوفة علی ابی موسی فقالوا ماتری أنخرج مع هذین الرجلین الی صاحبهما ام لاقال ابوموسی اما سبیل الآخرة ففی ان تلزموا بیوتکم واما سبیل الدنیا وسبیل النار فالخروج مع من اتاکم الخ .

فاذا عرفت کلمات القوم فنقول **اولا** درجلد ثانی استقصاء الافهام از فتح الباری ابن حجر عسقلانی نقل کرده بان ابا موسی اخذفی تخذیل الناس عن النهوض الخ و پر واضح است که ابوموسی اشعری چندان کمررا برعداوت امیر-

---

= درروضة الاحباب ومسعودی درمروج الذهب وابن قتیبه درالامامة والسیاسه درخلافت امیرالمؤمنین وصدها امثال این کتب تواریخ منع ابوموسی راذکر کرده اند وسخنان او را باعمار شرح داده اند .

المؤمنین ومخالفت ومعاندت آن امام متقین محکم بسته بود که باوصف امر آن جناب با نهاض مردم دامن فراچیدو گذشته از آنکه خود نصرت آن حضرت نکرد با اینکه اطاعت آنحضرت براو واجب بود چون خلیفه وقت واولی الامر او بود چندانکه توانست مردمرا از نصرت اوباز داشت وازمزید عداوت وخباثت برمحض عدم امتثال امر آن حضرت اکتفا نکرده وسعی وجدوجهد خودرا در تخذیل مردم بکار برده بلکه باین هم قناعت نکرده چند حدیث برپیغمبر ﷺ افترا کرده بلکه باین هم قناعت نکرده در منع مردم کار را بجائی رسانیده در استخفاف واهانت آن امام مفترض الطاعه امررا بجائی کشانید که نصرت آنحضرترا سبیل دنیا ونار جهنم بمردم شناسانیدفهل هو الا کفرصراح وظلم بواح انصفونا ان کنتم مؤمنین .

۴ـ محمدبن خواوند شاه شافعی در جلد ۲ روضةالصفا ص ۲۴ گفته چون مکتوب امیرالمؤمنین ؑ باهالی کوفه رسید کوفیان با ابوموسی اشعری که در آن ولا در کوفه والی بود مشورت کردند ابوموسی در غضب رفته برمنبر برآمد و بعدازتمجید وتمحید باری تعالی گفت علی وطلحه وزبیر مایل بحکومت وریاست اند هرکه ازشما طالب دنیا باشدبیکی از این دومرد درپیوندد وهرکه راغب آخرت باشدباید که قدم ازخانه بیرون ننهد وپای در دامن سلامت کشیده کنج خانه خودرا غنیمت شمارد که این فتنه ایست که رسولخدا (ص) امت رااز این حال خبرداده وفرموده که در وقت ظهور آن مردم ازخانهای خود بیرون نروند وشمشیرهای خودرا ازچوب بسازند وبامر قتال نپردازند الخ) .

این عبارت بما نشان میدهد که ابوموسی چندان معاند ومبغض امیرالمؤمنین ؑ بود که معاذالله نصرت آن حضرت راکه بارها جناب رسالت مآب ترغیب و تحریص بآن میفرمود باعث استحقاق نار وعقاب پروردگار دانسته واعانت آنجنابرا سبیل طلب دنیا که کار سلاطین جوراست دانسته ومعاذالله آنحضرت برای طلب ملك وریاست ازمدینه قدم بیرون نهاده باشدفلذا آن بی خرد برمنبر ضلال برآمده در کذب

وافترا و بهتان وطغیان برختم رسولان مبالغه تمام نموده وازوعید شدید (من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار) نیاندیشیده ومرتکب کذب قبیح و بهتان فضیح بر سرور رسولان گردیده وچنان برملاو آشکار اظهار کرد که معاذالله از رسولخدا ﷺ شنیده که مقاتله با ناکثین فتنه ایست که نائم در آن بهتر از یقظان است. وقائم در آن بهتر ازساعی وساعی بهتر ازراکب باشدوچسان مؤمنی تصدیق این بهتانرا تواند کرد بااینکه رسولخدا بارها علی الاطلاق حث وترغیب بر نصرت جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده وغایت شناعت ترك نصرت آنحضرت ظاهر ساخته واحادیث عدیده متضمن عدم مفارقت از آنجناب ارشاد کرده و بالخصوص حکم بقتال ناکثین که اهل جمل اند فرموده .

۳ـ ابن قتیبه درالامامة والسیاسه عطفا علی الکلام السابق گفته ثم خرج ابو- موسی وصعد المنبر ثم قال ایها الناس ان اصحاب رسول الله الذین صحبوه فی المواطن اعلم بالله و برسوله ممن لم یصحبه وان لکم حقاً علی اؤدیه الیکم الخ .

همانا ابوموسی اشعری درمقام تخدیع چندان جلباب حیا ازرخ برافکنده ودادعناد داده که نفی صحابیت ازرسولان امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده که ازجمله آنها ابن عباس حبرالامه وفقیه بنی هاشم وحضرت عمار حاوی معالی مآثر وحائز محاسن مفاخر که ازاجله صحابه عدول و خواص مصاحبان حضرت رسول ﷺ بودند صحابیت آیا منحصر در آن ناصبی بی‌شعور وامثال او ازاصحاب کذب وزور گردیده وحضرت عمار یاسر وابن عباس وزیدبن صوحان وابوالهیثم بن تیهان وخزیمه ذوالشهادتین ودیگر اصحاب کرام که نصرت جناب امیرالمؤمنین میکردند و مردمرا بنصرت حضرت میخواندند وخودحضرت امیر علیه‌السلام ازاصحاب خارج باشند اعاذناالله من هذا الکفر والطغیان والوقاحة والبهتان وترك شعارالایمان .

۴ـ جمال الدین عطاءالله شافعی در روضةالاحباب درحوادث سنۀست وثلاثین گفته که چون حسن بن علی وعمار یاسر بکوفه آمدند و پیغام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بکوفیان رسانیدند وطلب لشکر کردند ابوموسی اشعری که حاکم و امیرایشان بود اظهار مخالفت نمود وگفت ای اهل کوفه بپرهیزید و بترسید از خدای عزوجل و نفس خود را در معرض قتل درنیاورید حق تعالی میفرماید(ولاتقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما) و در این بیان میفرماید (و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها وغضب الله علیه و لعنه و اعدله عذاباً أليما) عمار یاسر چون ازابوموسی این حرکات ومخالفات دیدواین کلمات شنید ازسرقهروغضب برسراوجست واوراساکت گردانیدوبکلمات عنیفه سورت وشدت اورادرهم شکست)

ازاین عبارت ظاهر است که ابوموسی چندان بغض وعداوت خودرا بغایت قصوی رسانیده که معاذالله امیرالمؤمنین واصحاب اوراقاتل مؤمنین دانسته وآیه و من یقتل مؤمنارا درحق ایشان قرائت کرده و نصرت آنحضرت را نهـایت قبیح و ممنوع پنداشته واعانت آنحضرترا خلاف خوف وخشیت الهی گمان کرده وازغایت وقاحت آیه لاتقتلوا انفسکم الخ وآیه ومن یقتل مؤمنارا مستمسك خود دراین منع گردانیده وازاینجاظاهرمیشود که ابوموسی کسانیرا که همراه جناب امیرالمؤمنین عليه‌السلام مقتول شدندقاتل خویش گمان کرده یعنی خود کشی که ممنوع است مرتکب شدند وهر کس از مخالفین بشمشیر یاوران حضرت بدرك اسفل میشتافت بـاعتقاد ابوموسی مؤمن کشته شده واین آیه من یقتل مؤمناالخ درحق قاتلین مخالفین بوده وایشان معاذالله مصداق این آیه بودند پس بنابر این آنچه درحق حضرت امیر عليه‌السلام لازم میآیدازتخیل آن لرزه براندام اهل اسلام میافتدفهل بقی شك فی کفرابی موسی انصفونا ان کنتم مؤمنین چه آنکه هر کس رائحه اسلام داشته باشد امیرالمؤمنین عليه‌السلام رامصداق آیه مذکوره قرار نمیدهد .

۵ـ دراستقصاء الافهام ازصحیح بخاری و مستدرك حاکم مسندا ازبووائل(۱)

ابووائل کنیه شقیق بن سلمه وقیل کنیته ابووداك بکسرالوا ومن اصحاب رسول الله وامیرالمؤمنین شهدمعه بصفین وکان له بیت من قصب یسکنه هوودابته فاذا غزا نقضه واذارجع بناه وفی تقریب =

حدیث کند که او گفت دخل ابوموسی وابو مسعود علی عمار حیث بعثه علی الی اهل الکوفة یستنفرهم فقالا مارأیناك اتیت امراً اکره عندنا من اسراعك فی هذا الامر منذ اسلمت فقال عمار مارأیت منکما منذ اسلمتما امراً اکره عندی من ابطائکما عن هذا الامر فکساهما حلة حلة ثم راحوا الی المسجد)

بخاری وحاکم بروایت مسند ازابو وائل حدیث کند که فرمود ابـوموسی اشعری وابومسعود برعماریاسر واردشدند هنگامیکه علـی ؑ فرستاده بود اورا برای حرکت دادن مردم کوفه پس باعمار گفتند ما ندیدیم ترا که بیاوری امری را که مکروه تردرنزد ما باشد ازاین شتاب وعجله تو دراین امراز زمانیکه بشرف اسلام مشرف شدی عماریاسر درجواب فرمود من ندیدم شما را که بیاورید امری را که درنزدمن مکروه ترباشد ازبـاز داشتن خود را ازنصرت امیرالمؤمنین ؑ هنگامیکه بشرف اسلام مشرف شدید لایخفی که سخنان عمار درابومسعود تأثیر کرد ودررکاب امیرالمؤمنین حاضرشد اما ابوموسی تیره دل روسیاه سخنان عمار دراو تأثیری نکرد تااینکه مالك اشتر آمد وسزای اورادر کنارش نهاد بتفصیلیکه دروقعه جمل نگارش دادیم .

ازاین روایت که بخاری آنرا بچندسند ذکر کرده ظاهراست که ابوموسی امتثال امرحضرت امیررا دراستنصار برای آن امام اخیار واستنفار مردم بجهت مقاتله ناکثین اشرار ازنهایت قبیح وشنیع دانسته وبمشافهه عمار عیب ومذمت آن نموده .

۶ـ آنکه ازعبارت سبط ابن جوزی ودیگران معلوم شد که حضرت امیر ـ المؤمنین ؑ چون دید ابوموسی مبالغه در مخالفت وشقاق دارد اورا ازعمـل عزل

ابن حجر شقیق بن سلمة ابووائل الکوفی ثقة مخضرم مات فی خلافة عمر بن عبدالعزیز وله مأة سنة وابو وائل ایضا کنیته عمرو بن الزبیر وابو مسعود اسمه عقبة بن عمرو من اصحاب رسول ـ الله وامیرالمؤمنین ثقة) وابن ابی الحدید در شرح خود ج ۱ ص ۳۷۰ جمله من المنحرفین وکان من الخوارج

نمود واورا بوصف اهل نار ولقب کفار موصوف نمود وبقوله ﷺ (اعتزل عن عملنا مذموما مدحورا یا بن الحائك ارشاد بملعونیت ومطرودیت ابوموسی فرمود .

۷ـ آنکه ازعبارت ابن ابی الحدید که حضرت بعداز کلمات مذکوره فرمود فاذا ظهرا علیك قطعاك اربااربا آنحضرت قتل ابوموسی رادر صورت مخالفت جائز دانسته واز کلام بلاغت نظام آن سرور عالمیان امیرمؤمنان ﷺ واضح است که ابو موسی اصلا بوی ایمان بمشام او نرسیده بود والا آنحضرت اورا باین القاب یاد نمیفرمود سیما لفظ مذموماً مدحوراً که ازالقاب اهل جهنم است چنانچه در ذیل آیهٔ مبارکهٔ «ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً» .

درتفسیر جلالین گفته مذموما ای ملوما مدحورا ای مطرودا عن الرحمة ودر تفسیر فخررازی گفته وقوله تعالی مدحورا اشارة الی البعد والطرد عن رحمة الله وهو یفید ان تلك المضرة خالیة عن شوب النفع والرحمة ویفید کونها دائمة وخالیة من التبدیل بالراحة والخلاص)

پس کسیکه بلسان حقایق ترجمان امیرمؤمنان مذموم ومطرود و ملعون باشدالبته از کلاب نارومعذب بعذاب خداوندقهار است الیس کذلك ؟ انصفونا

۸ ـ آنکه ازروایات سابقه دانستی که حضرت عمار بن یاسر رضی الله عنه سب وشتم ابوموسی نمود وهمین برهان کافی است در کفرابوموسی زیرا که بمفاد حدیث سباب المسلم فسوق که بخاری ومسلم وترمذی ونسائی وابن ماجه آنرا روایت کرده اند سب مسلم علی الاطلاق فکیف الصحابی الجلیل وجهی ازجواز ندارد پس اگر ابوموسی حظی از اسلام داشت هرگز مثل عمار یاسر اقدام بر تحقیر وتذلیل وتکذیب وسب او نمینمود ومضافا بر اینکه امیرالمؤمنین ﷺ چنانچه شنیدی چیزی برای ابوموسی باقی نگذاشت .

۹ ـ آنکه ابوموسی بسبب ترك نصرت آنحضرت مخالفت حدیث اللهم وال من والاه وعادمن عاداه وانصرمن نصره واخذل من خذله کرده وخودرا مخذول ومردود

پروردگار ومورد وعیدشدیدسرورمختار(ص) گردانیده وتواتر این حدیث در نزد حضرات مسلم است .

دهم شاه عبدالعزیز دهلوی حنفی در باب چهارم کتاب تحفه چنین گوید: باید دانست که باعتقاد شیعه وسنی این حدیث ثابت باشد که پیغمبر ﷺ فرمود انی تارك فیکم الثقلین ماان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس معلوم شد که در مقدمات دینی واحکام شرعی ماراپیغمبر حواله باین دوچیز عظیم القدر نموده پس مذهبی که مخالف این دو باشددر امور شرعیه عقیدةوعملا باطل ونا معتبر استوهر که انکار این دو بزرك نماید گمراه وخارج از دین باشد انتهی بالفاظه .

بحمدالله به تصریح این دهلوی بااینکه تعصب اودنیاراتیره وتار کرده چون آفتاب واضح گردید که چون ابوموسی سر ازاطاعت آنحضرت بر تافت ودروادی مخالفت ومعاندت شتافت ودرمقدمه دینی وحکم شرعی که ازجملهٔ آنها قتال بغات است انحراف ازثقلین نمود مذهبش باطل ونا معتبر و گمراه وخارج ازدین وداخل درزمرهٔ ملاحده ومعاندین گردید .

۱۱ ــ و ایضا شاه عبدالعزیز در تحفه درباب امامت در جواب حدیث ثقلین چنین گویدوهمین قسم حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق دلالت نمیکندمگر براینکه هدایت وفلاح مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشان وتخلف ازدوستی واتباع ایشان موجب هلاکت است) پس بنا بر براین افادهٔ سدیده ومقاله مفیده ابوموسی که تخلف صریح از اتباع آنحضرت کرد هالك ومالك ممالك دوزخ گردید) ولعمری هذالاسترة علیه .

۱۲ ــ دراستقصاء الافهام از کتاب صوافع نصر الله کابلی وتحفه دهلوی ومعرکة الاراء شاه سلامةالله وفضائل السادات ملك العلماء که همه ازمشاهیر ابناء سنت هستند چنین میگویند که اهل سنت بر مرتکب بی ادبی باهل بیت علیهم السلام ایجاب

تقریر میکنند بلکه بکفر او مینمایند ومبغضین این حضرات بلکه مقصرین را درحب ایشان کافر میدانند انتهی ملخصا.

پس ابوموسی که بی ادبی را بغایت قصوی رسانید کافر باشد چه آنکه از ماسبق معلوم شد که ابوموسی بمحض ترك نصرت اکتفا نکرد زبان خرافت توأمان خودرا بذم ولوم نصرت حضرت گشاده دادناصبیت واسائت ادب داده کفر وضلال خودرا بر ملاآشکار گردانید. زیرا که او نصرت حضرترا موجب ترك آخرت و اقبال بردنیا وباعث استحقاق ناروعذاب خداوند قهاردانسته وقتل وقتال همراه آنحضرترا ممنوع ومذموم پنداشته وگمان کرده که مقتول شدن همراه آنحضرت موجب قتل نفس خود استوقتل مخالفین آنجناب باعث صدق آیهٔ (ومن یقتل مؤمنا الخ) خواهدبود وظاهر است که این غایت اسائت ادب است نسبت باسدالله الغالب وهر گاه ابوموسی برچنین اسائت ادب اقدام کرده باشد برحسب افادات اعلام سنیه کماعرفت آنفا کافر وهالك است الیس الامر کذلك؟ انصفونا ان کنتم مؤمنین!.

۱۳ ـ آنکه حاکم درمستدرك مسندا ازابوذر رضی الله عنه حدیث میکند قال قال رسول الله ﷺ من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقدعصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی هذاحدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه واحمد حنبل درمسند وشاه ولی الله دهلوی در قرة العینین وجماعت کثیری این حدیث را روایت کردند .

پس بنص این حدیث صحیح معتبر آیا برای ابوموسی ایمانی باقی میماند که عصیان خداورسول کرده وبهمان عصیان ومخالفت امیرالمؤمنین دنیاراوداع گفته.

۱۴ ـ آنکه در کتب مذکوره و کتب دیگرابوموسی بسبب ترك نصرت آنحضرت ومفارقت اوازشاه ولایت مفارقت ازحضرت رسالت کرده ومفارقت رسولخدا مفارقت خدای تعالی استدر کتب مذکوره وغیر آنها وروایت چنین است یاعلی من فارقنی فقدفارق الله ومن فارقك فقدفارقنی .

آیا بنص این حدیث مجمع علیه بین الفریقین ضلال ابوموسی مـانند شمس آشکار نیست .

۱۵ـ دراستیعاب واسدالغابه درترجمه آنحضرت روایت کرده اند قال صلی الله علیه وسلم من احب علیا فقداحبنی ومن ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن آذی علیا فقدآذانی ومن آذانی فقدآذی الله.

ونیز درمستدرك حاکم ازعمروبن شاس اسلمی (۱) حدیث کند که رسولخدا (ص) فرمود درذیل حدیثی: (اماوالله یاعمرولقدآذیتنی فقلت اعوذبالله ان اوذیك یا رسول الله قال بلی من آذی علیا فقدآذانی) حـاکم بعد از نقل این حدیث گفته هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه پس بنص این حدیث صحیح الاسناد ابوموسی بالبدیهه باعث ایذاء جناب امیرالمؤمنین ﷺ گردیده وایذاء آنحضرت ایذاء رسولخدااست وایذاء رسولخدا ایذاءحق تعالی باشدوایذاء خدا ورسول فاعل آن دردنیا وآخرت ملعون است وعذاب خوار کننده برای اومهیا است بنص قرآن کریم (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا) .

۱۶ ـ آنکه ابوموسی بسبب ترك نصرت آنحضـرت ومنع کردن مردمرا ازاعانت شاه ولایت وقبیح دانستن قتال بغاة وناکثین مخالفت ومعاندت نصوص وآثارواحادیث سرورمختارصلی الله علیه وآله کرده وردصریح برآنحضرت نموده زیرا که آنحضرت جناب امیرالمؤمنین علیه السلامرا بقتال ناکثین و قاسطین ومارقین امر فـرموده وحقیقت واصابت آنجنا برادرمقاتلات ظاهر ساخته وشهرت وتواتر این حدیث بدرجهـ ای باشد که احتیاج بذکر ندارد (۲)

---

(۱) عمروبن شاس بالشین المعجمه والالف والسین المهمله الاسدی الشاعر الحجازی الذی روی عن رسول الله (ص) انه قال من آذی علیاً فقد آذانی (مامقانی)

(۲) ازآنجمله حاکم درمستدرك باسانید متعدده روایت کرده وعلی متقی در کنزـ العمال وابن عساکر درتاریخ خودوبغوی درشرح السنة وابن عبدالبر در استیعاب در ✽

کمال‌الدین محمدبن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول ص ۳۴ نقل‌از کتاب‌شرح‌السنةبغوی فرموده باین مضمون که: الامام ابومحمد الحسین‌بن مسعود البغوی در کتاب مذکوراز ابن‌مسعود حدیث کرده که رسولخدا ﷺ واردمنزل ام سلمه شد درآنحال علی بن ابیطالب وارد گردید حضرت رسول فرمود ای‌ام سلمه(هذاوالله‌قاتل‌الناکثین والقاسطین والمارقین من‌بعدی)

سپس میفرماید که رسولخدا ﷺ فرمود: علی‌بااین سه‌فرقه قتال خواهد نمودبعداز رسولخدا (ص) واین‌سه طائفه ناکثین وقاسطین ومارقین باشندواین‌صفت ناکث وقاسط ومارق هریك‌علت وجوب‌قتال باآنهاشد چون‌نقض بیعت‌او کردند و ازاطاعت ومتابعت او برسر تافتند واز حکم واجب اوبیرون رفته‌ودق باب‌محاربت کردند وطریق بغی وعناد را پیش‌گرفتند وبراوخروج کردند وهم‌اصحاب واقعة الجمل‌فقاتلهم‌علی علیه‌السلام فهم‌الناکثون .

ازآنجمله‌حدیث خاصف‌النعل‌است که‌بسیاری‌ازاکابرعلماء سنیه‌آنراروایت کرده‌اند (۱) یکی‌ازآنها علی‌متقی‌است که در کنزالعمال ازابن ابی‌شیبه واحمد و ابونعیم وابویعلی وابوحبان وحاکم‌وضیاء مقدسی نقل کرده‌باسانید خودازابوسعید الخدری روایت کردند که فرمود ماجماعتی درمسجد رسولخدا ﷺ نشسته‌بودیم بناگاه رسولخدا برماوارد شدودرنزد ماجلوس فرمودوجماعت ماگویامرغ برسر

---

* ترجمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجزری دراسد الغابه‌کذلك از ابن مسعود وابو ایوب انصاری روایت کرده‌اند که علی (ع) فرمود : ان رسول الله امرنی بقتال الناکثین و القاسطین والمارقین

۱. مثل‌حاکم درمستدرك ونسائی درخصائص وابن‌ابی شیبه درمصنف واحمدبن‌حنبل درمسند وابونعیم درحلیه ومحب‌الدین طبری در ریاض النضره و ذخائر العقبی و جزری دراسد الغابه وبغوی‌درشرح‌السنة وسیوطی‌درجمع‌الجوامع وعلی متقی‌در کنزالعمال‌ومحمد ابن طلحه در مطالب السئول و غیر ایشان .

آنها نشسته احدی تکلم نمیکرد اینوقت رسولخدا فرمود هرآینه یکی از شماها بر تأویل قرآن جهاد کند چنانکه شما بر تنزیل قرآن شمشیر زدید ابوبکر گفت آنکس من هستم یارسول‌الله؟ حضرت فرمود خیر تو نیستی . عمر بن الخطاب گفت من هستم فرمود خیر آنکس خاصف النعل است که در حجره است این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد از حجره و نعل رسولخدا در دست او بود که آنرا اصلاح کرده بود .

از این روایات و آثار هویدا و آشکار است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را بقتال مخالفین وجهاد معاندین فرمان و بشارت داده و آن فضیلت بزرگی بود که ابوبکر و برحسب روایات دیگر عمر ایضاً تمنای اورا کرده حیرانم که چسان ابو-موسی اشعری در تنقیص وحط مرتبه این فضیلت عظیم وشرف فخیم کوشیده بارالها مگر آنکه بگویند که اگر این قتال از دست شیخین واقع میشد البته موجب مدح و ستایش بود ولیکن چون ایشان درخواست آن کردند واز او محروم ماندند معاذالله این فضیلت بمنقصت مبدل گردید .

۱۷ - آنکه ابوموسی بسبب مخالفت ومعاندت حضرت شاه ولایت علیه السلام بسیاری از ارشادات سرور کائنات را پس پشت انداخته ونصوص صریحه که متضمن ملازمت حق باشاه ولایت وعدم مفارقت حق از آن حضرت است زیر پا نهاده ورد صریح ونهایت استخفاف واهانت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده سیدنا الاجل الامیر حامد حسین قدس سره درجلد ۲ استقصاء الافحام از کتب کثیری اخبار بسیاری راجع باین قسمت نقل فرموده (۱) وحقیر در این مقام بیك حدیث اکتفا مینمایم:

---

(۱) ازآنجمله ازمفتاح النجاة میرزا محمد بدخشانی درفصل ثامن‌عشر وترمذی و ابویعلی وضیاء مقدسی وابن مردویه وطبرانی وابونعیم وزبن الغنی عاصمی وابن اسبوع اندلسی فی کتاب الشفا وینابیع المودة قندوزی ومودة القربی همدانی و جواهر العقدین سمهودی ومناقب خوارزمی ومناقب ابن‌مغازلی وخصائص نسائی وتذکرة سبط ابن جوزی ومطالب السئول ابن‌طلحه ومناقب عبدالله بن احمد حنبل و کفایة الطالب کنجی وجلد ٦ کنزالعمال علی متقی وفصول المهمه ابن صباغ مالکی وفرائد السمطین حموی وکتاب الاکتفاء یمنی وغیرها ممالایحصی کثرة .

ابراهیم بن‌عبدالله یمنی شافعی در کتاب «الاکتفاء» بعداز نقل احادیث کثیره در این باب گفته (۱) که علی رضی الله عنه گفته که رسولخدا ﷺ بمن فرمود یاعلی اگر نه‌خوف این بود که بگویند جماعتی از امت‌من در تو آنچه‌را که نصاری در بارهٔ مسیح گفته‌اند. یعنی بخدائی تو قائل بشوند - هر آینه‌در باره‌تو سخنی میگفتم که عبور ندهی بجماعتی مگر آنکه خاك پای ترا وزیادی آب وضوی‌ترا برای استشفا برمیداشتند وکافی است ترا که‌میباشی‌ازبرای من‌مثل هارون ازبرای‌موسی الااینکه‌پیغمبری بعد از من‌نمیباشد یا علی تو‌ذمه مرا بری میکنی یعنی قرضهای مرا ادا میکنی و برسنت من بادشمنان خدا جهاد میکنی ودر آخرت بامن خواهی بود و برحوض

---

(۱) نص حدیث این‌است ان‌علیاً رضی‌الله عنه‌قال‌قال لی رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم لولا ان تقول فیك طوائف من‌امتی ماقالت النصاری فی‌المسیح لقلت فیك‌قولاثم‌لاتمر بملاء الا واخذوا من تراب رجلیك وفضل طهورك ویستشفون بك وحسبك ان تکون منی‌بمنزلة هارون من‌موسی الاانه لانبی بعدی وانك تبرء منی‌ذمتی وتقاتل علی‌سنتی انك فی الاخرة معی وانك علی‌الحوض خلیفتی وانك اول‌من یکسی‌معی وانك اول‌داخل فی‌الجنة من‌امتی وان محبیك علی‌منابر من نور مبیضة وجوههم اشفع لهم ویکونون غداً جیرانی وان‌حربك حربی‌وسلمك سلمی و سرك سری وعلانیتك علانیتی وامرك امری وسریرة صدرك کسریرة صدری وان ولدك ولدی وانت‌منجز عداتی وان‌الحق معك وعلی لسانك وفی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك کما خالط لحمی ودمی وانه لن‌یرد‌علی الحوض مبغض لك ولایغیب عنك محب‌لك حتی‌ترد الحوض معی قال فخر علی رضی‌الله عنه ساجداً ثم‌قال الحمدلله رب العالمین الذی انعم علی بالاسلام و علمنی القرآن وحببنی الی خیر البریة خاتم النبیین وسیدالمرسلین احسانا منه و تفضلا راغب اصفهانی در کتاب محاضرات درفضائل امیرالمؤمنین (ع) گفته قال‌النبی الحق مع علی وعلی مع الحق لن یزولا حتی یرداعلی الحوض و ابن حجر هیتمی در صواعق گفته قال النبی (ص) علی مع القرآن و القرآن مع علی لایفترقان الخ

کوثر خلیفه من هستی و تو اول کس باشی که بامن حله‌های نوردر بر بنمائی و اول کس باشی که داخل بهشت شوی ودوستان تو با صورتهای نورانی برمنبرهای نور قرار گیرند آنها را شفاعت بنمایم ودر بهشت همسایگان من باشندیاعلی جنگ با توجنگ بامن است، صلح با توصلح بامن است ظاهر و باطن توظاهر و باطن من است امر تو امر من است فرزندان توفرزندان من است تووعده‌های مرا بآن‌وفا خواهی کرد و حق با تو است وبرزبان توجاری وقلب تو بآن گواهی میدهد دائما حق پیش نظر تو است ایمان بگوشت وخون تو آمیخته است همچنانکه بگوشت‌وخون من آمیخته است دشمنان توهرگز ازآب کوثر نخواهندآشامید دوستان تو از توجدا نیستند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من واردشوند این‌وقت علی رضی‌الله عنه‌سر بسجده نهاد وگفت الحمدلله رب‌العالمین حمدمی کنم خدائیرا که نعمت اسلامرا بمن انعام کرد وعلم‌قرآنرا بمن عطافرمود ومرامحبوب بهترین بندگانش‌رسول‌اکرم قرار داد)

کمال حیرت است که اینهمه خبرواحادیث با دلالت‌صریحه براینکه‌حق هرگز مفارق ازآن حضرت نیست وآنجناب درجمیع‌افعال واعمال واقوال‌خویش برحق وصواب بوده مع‌ذلك‌ابوموسی اینهمه نصوص‌صریحه‌را پس پشت انداخته‌و دیده ودانسته ازحق اعراض کرده وداد وقاحت داده‌بمزید بغض وعداوت بترك نصرت آنحضرت اکتفا نکرده دیگرانرا هم ازاعانت ونصرت باز داشته وازبرای وصول بمقصود خویش حدیث ستکون فتنة یکون‌القاعد فیها خیراً من القائم الخ راافتراء علی رسول‌الله در حق جناب امیرفرود آورده ونصرت آن‌حضرترا طریق میل بدنیا وموجب دخول نارجهنم دانسته فعلی هذاهل‌بقی فی کفره شك لاورب السماوات والارض .

داستان‌حکمین در دومة الجندل

از اعظم شواهد بغض و عداوت ابوموسی اشعری قصه تحکیم است کـه جمیع مورخین آنرا نقل

کردند(۱)وعبارت روضة الصفا این است: چون هردوفریق ازاهل بطلان وارباب تحقیق بدومة الجندل(۲)رسیدند عمروبن العاص باا وموسی ملاقات کرده اورا برخود تقدیم کرده گفت ای برادرمدت مفارقت بدرازکشید وحق عزوعلا برکت ندهد درهرامریکه موجب تفریق باشد وهر روز عمرو بخدمت اوشتافتی ودرتعظیم اوشرائط مبالغه بجا آوردی ودرمقابل او بدوزانو نشستی وهمگی استکشاف مسائل کردی وچون ابوموسی سوار شدی رکاب اورا گرفتی وچون برخواستی نعلین اورا بپیش پای او نهادی ودرخدمات وی وظائف جدوجهد بتقدیم رسانیدی و گفتی که تـرا فضیلت سبق الاسلام وعلم و عمل تا بحدی است که از ابناء روزگارهیچ کس را میسر نشده است وازاین نوع تدبیر وحیله چندان پرداخت که اورا مغرور وممنون ساخت وچون مدتی منقضی شـد و حکمی از حکمین صادر نشد مردم ملول ودلتنگ گشته باابوموسی وعمروعاص گفتند که این کاربدور ودرازکشید وشما تابحال سخنی درامر خلافت نگفتید وحکمی نکردید وازآن میترسیم که میعاد بـرسرآید وبالضروره باردیگر قدم در میدان منازعت ومحاربت بنهیم .

حکمین خلق راتسلی داده عمروبن العاص آغاز تدبیر کرده وباابوموسی در خلوت گفت که تو بیش از من بخدمت رسولخدا مشرف شده‌ای وسرد و گرم روزگار را چشیده‌ای کـه بیقین بدان که من از صوابدید تو تجاوز جائز نخواهم داشت ابو موسی گفت ایعمرومرا امری در خاطر گذشته که صلاح است وخوشنودی حضرت

(۱) ازآنجمله طبری وابن اثیر درکامل وسبط ابن جوزی درتذکرة الخواص ص۵۸ و عطاءالله درروضة الاحباب ومنوفی درترجمهٔ تاریخ اعثم کوفی وغیاث الدین درحبیب السیروابن قتیبه درالامامة والسیاسه ومسعودی درمروج الذهب و یافعی درمرآت الجنان در حوادث سنهٔ سبع وثلاثین مختصر قصه‌را نگاشته وابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه مفصلا نگارش داده ومحمدبن خواوندشاه درجلدثانی روضة الصفاص ۲۸۰

(۲) دومة الجندل حصن عادی بین المدینة والشام یقرب من تبوک وهی اقرب الی الشام وهی حدود فدک ـ مجمع البحرین

عزت درآنست که اگر تودرآن باب موافقت نمائی سبب رستگاری تو باشد عمرو گفت که آن کدام است ابوموسی گفت که عبدالله بن عمر مردی است بصلاح وعفاف آراسته وخلوت وعزلت اختیار کرده ودر کنجی نشسته دراین مدت از منازعت و محاربت اجتناب نموده دست خودرا بخون کسی نیالوده اگر زمام حل وعقد ورتق وفتق طبقات امت را در قبضهٔ اقتدار اونهیم چون باشد؟ عمروعاص گفت که درباب معویه چه میگوئی ابوموسی گفت که معویه شایسته خلافت نیست عمرو گفت تو میدانی که عثمان بظلم کشته شد؟ .

ابوموسی جواب داد که بلی عمرو گفت که معویه ولی دم عثمان است وهرگاه توبخلافت اوراضی شوی وخلق ترادراین باب طعن کنند بتمهید معذرت قیام نما و بگو که من معویه را ولی دم عثمان یافتم وخدای تعالی در قرآن مجید میگوید (ومن قتل مظلوما فقدجعلنا لولیه سلطانا) ومع ذلك برادر ام المؤمنین ام حبیبه وانواع شرف دیگر دارد ابوموسی جواب داد ایعمرواز خدابترس وبدانکه اگر کسی بحسب شرف مستحق خلافت گشتی باید که مردم بریاست و خلافت یکی از ابناء ابرهة الصباح الحمیری اتفاق کردندی زیرا که شرق وغرب عالم درفرمان ایشان بودو دیگر آنکه شرف مرتضی علی را باولد ابوسفیان چه نسبت است وبروایت دیگر گفت ایعمرواز خدابترس امرخلافت موقوف بدین است ونه برحسب ونسب واطلاق لفظ امیرالمؤمنین برعلی وبر عمروعثمان الیق است تابرمعویه واگر توبامن موافقت نمائی ابن عمررا بخلافت نشانیم وسنت عمربن الخطاب را احیا کنیم .

عمروعاص گفت پسرمن عبدالله دارای فضل وصلاح وقدم هجرت باشدچه شود که اورا بخلافت نشانیم ابوموسی گفت که توراست میگوئی امادیل عفت اوبلوث این حرب آلوده شده بیاتا طیب بن طیب را برسریر خلافت نشانیم وخلایق را ازاین محنت ومشقت وارهانیم عمرو گفت که او شایسته این امر نیست چه سزاوار خلافت کسی باید باشد که بیك دست بخورد وبیك دست به بخشد ابوموسی گفت ایعمرو

بعداز اینکه‌اهل اسلام‌از محاربه وقتال ملول‌شدند من‌وترا حکم ساخته‌اند دیگر ایشانرا در ورطه فتنه وهلاك میفکن وتدبیری پیش آور که صلاح حال امت باشد عمرو گفت که صلاح وقت دراین است که علی ومعویه را از حکومت عزل کنیم‌و مهم‌خلافت رابشوری‌حواله کنیم‌تاشخصی را که شایسته این کار باشد اختیارفرمایند ابوموسی این‌رأی را پسندید .

ودر بعضی‌روایات‌این‌پیشنهاد را ابوموسی کردوعمروپسندیدابوموسی‌چون‌بمنزل خویش آمدابن‌عباس‌بااوخلوت کرده‌فرمود بخداسوگند ای‌ابوموسی که‌گمان من آنست که‌عمروعاص‌ترافریب‌دادواکنون‌ازروی‌التماس میگویم که‌اگرشمادرامری اتفاق کردیدالبته‌اورادرتکلم مقدم‌بدارچه اومردی‌غداراست‌ومن‌میترسم که توپیش ازوی‌دراین‌امرمتفق علیه حدیثی القاکنی‌واومخالفت تواظهارکندوفساداز آن‌متولد گردد که کسی‌تدارك آن‌نتواند کردن ابوموسی گفت که‌مادرامری‌اتفاق کرده‌ایم که هیچ کس‌ازما بدیگری‌مخالفت‌نخواهد کرد روزدیگر ابوموسی‌وعمرووسایرخلائق بمسجدجامع‌حاضر شدندپس‌ابوموسی باعمرو خطاب کرد که برمنبر بالاروو‌حدیث متفق علیه‌را بر مردم برسان عمرو گفت معاذالله توبرمن مقدمی وافضل واسن از منی ابوموسی بالتماس یار موافق برمنبر رفته بعد ازحمدوثنای باری تعالی‌ودرود بررسولخدا ﷺ برزبان‌آورد که‌ترفیه‌حال رعایا وتنظیم امور برایامنوط‌ومربوط براین است که علی ومعویه را ازتصدی امر حکومت وخلافت معاف داریم واین کاررا بشوری حواله کنیم تا از برای صلاح خویش‌هرکرا شایسته این‌امرخطیرو خطب کبیردانیداختیارفرمائیدآنگاه‌انگشترخودراازانگشت‌بیرون‌آوردو گفت من علی‌ومعویه‌را ازخلافت عزل کردم چنانکه این انگشتررا ازانگشت‌خویش بیرون کردم‌بعد ازآن ازمنبرفرودآمده‌عمروعاص برمنبر برآمده گفت‌این‌شخص‌صاحب خود را ازخلافت عزل کرده چنانچه مردم مشاهده نمودند و من صاحب خود یعنی معویه‌رابخلافت مقرر کردم زیرا که اوولی‌دم عثمان است‌وطالب‌خون‌اواست

وسزاوارترین مردم که بجای خلیفه مظلوم نشیند اواست ازاین سخنان غلغله درمیان مردم افتاده ابوموسی عمروعاص رادشنام داده گفت خدای تعالی تراتوفیق ندهد که غدر کردی و گفتی وعصیان ورزیدی ما که چنین مقرر نکرده بودیم(وانما مثلك كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث اوتتركه يلهث) عمروعاص گفت توخلاف میگوئی(انما مثلك كمثل الحمار يحمل اسفارا) عبدالرحمن بن ابی بکر گفت ایکاش ابوموسی مرده بودی تاچنین حکم ازاوصادر نشدی عبدالله بن عباس گفت که جرم ابو موسی نیست بلکه گناه آنکس است که اورا برای این کار نصب کرده است پس شریح بن هانی تازیانه برسرعمروعاص زده مردم درمیان آمده اوراتسلی دادند وشریح دائماً متاسف بود که چرا بجای تازیانه شمشیر برسر عمرو نزدم وبعضی از حضار مجلس آواز بر آوردند که لاحکم الالله ابو موسی و عمروعاص را با حکم خداوند متعال چکار وطائفه‌ای از اهل عراق خواستند که تیغ انتقام از نیام بر آورند ودرپای منبرقتال آغاز کنند اما عدی بن حاتم طائی در مقام مخالفت بر آمده گفت که مقاتله کردن بی رخصت امام وقت جائز نیست واین صورت بر اهل حجاز گران آمد خصوص بر بنی هاشم وایشان با بیاتی که دروقت بیعت مردم باابو بکرازبنی هاشم گفته بودند مترنم شدند :

خلافت ندانم چرا منصرف	زهاشم شد آنگاه ازبوالحسن
نه او اولین مقبل قبله بود	نه او بود اعلم بوحی وسنن؟
نه اقرب بعهد نبی بود و بود	معین جبرئیلش بغسل وکفن
جزاومجمع جمله اوصاف کیست	زقدر علـی وز خلق حسن؟

اقول این اشعارمضمون اشعارعتبة بن ابی لهب یافضل بن عباس بن عتبه یاربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است که درسقیفه گفته :

ما كنت احسب ان الامرمنصرف	من هاشم ثم منها عن ابی الحسن
اليس اول من صلی لقبلتكم	و اعلم الناس بالقرآن والسنن

و آخر الناس عهداً بالنبی ومن جبریل عون له فی الغسل والکفن
من فیه ما فیهم لا یمترون به ولیس فی القوم مافیه من الحسن
ماذا الذی صدکم عنه فنعلمه هاان ذا غبن من اعظم الغبن

بالجمله طائفه‌ای از قراء که در آنمحفل بودند زبان بشتم ابوموسی دراز کردند و گفتند که امیر المؤمنین علی علیه السلام حماقت ترا میدانست از آنجهت حکومت ترا مکروه میشمرد و فوجی از شیعه شاه ولایت پناه قصد ابوموسی کردند او از بیم جان گریخت بمکه رفت و عمر و عاص و ابو الاعور بامتابعانش بدمشق رفتند و بر معویه بخلافت سلام کردند و عبدالله بن عباس و شریح بن هانی باموافقان خود بکوفه خدمت امیر المؤمنین رفتند و آنحضرت را از جریان حالات اعلام دادند و چون خلق از محا کمه مراجعت نمودند و بخدمت امیر المؤمنین پیوستند بر رؤس منابر زبـان بلعن معویه و عمرو عاص و ابو الاعور و حبیب ابن مسلمة الفهری و ضحاك بن قیس و ولید بن عقبه و ابوموسی اشعری بگشادند چون این خبر بمعویه رسید امر کرد تا مردم امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و مالك اشتر را بر منبرها لعنت کردند تمام شد عبارت روضة الصفا .

فاذا اخذت بمجامع الکلام فنقول مستیعناً بالله

اولا از جمیع عبارات منقوله دراین قصه واضح ولائح است که ابوموسی حضرت سید الوصیین امیر المؤمنین را معاذالله لائق خلافت نمیدانست و آنجنابرا بر سر منبر علی رؤس الاشهاد ازخلافت خلع کرده ودر آوردن انگشتر را ازانگشت خود خلع آن امام محترم را تشبیه داده ونهایت استخفاف و اهانت آنحضرت کرده آیا هیچ مسلمی بعد ازسماع این جسارت پر خسارت که کاشف ازغایت بغض و عداوت است درضلال وهلاك ابوموسی اشعری ارتیاب وشکی خواهد داشت انصفونا ان کنتم مؤمنین

وثانیا ابن صباغ درفصول المهمه وسبط ابن جوزی روایت کردند که چون

حکمین از دومة‌الجندل مراجعت کردند(۱) امیرالمؤمنین علیه‌السلام مهیای برای قتال با معویه‌شد برخواست وخطبه‌ای انشا نمود وفرمود ایها‌الناس من بامری شمارا فرمان دادم مرا مخالفت کردید وعصیان ورزیدید بجان خودم قسم است که معصیت جز پشیمانی حاصلی ندارد آگاه باشید که این دوحکم، کتاب خدارا پس پشت انداختند ومیراندند آنچه را قرآن زنده کرده بود و زنده کردند آنچه را قرآن نابود کرده بود هریك بهوای خود حکمی راندند وبمیل خود سخن کردند بدون اینکه خدارا در نظر داشته باشند وسنت پیغمبر را مقرردارند هردواین حکمین خارج ازرشد وهدایت و خداورسول وصالح مؤمنین ازآنها بیزارند پس شما کمررا برای جهاد محکم به ـ بندید ومهیا ازبرای حرکت بسوی دشمن بشوید وصبح کنید درحالیکه درمراکز خود باشید

وبروایت ابن‌صباغ حضرت فرمود وان‌اتی الدهر بالخطب الفادح والحدثان الجلیل الخ

ازاین خطبه‌شریفه واضح‌است که آنحضرت ازقصه تحکیم بسیارمتأذی شده ومتألم گردیده که‌آنرا تعبیر بخطب فادح وحدثان جلیل کرده یعنی‌مصیبت سخت و سنگین‌رخ داده

ونیز آنحضرت ارشادفرموده که حکمین‌حکم قرآنراپس پشت‌انداخته‌اند

---

(۱)درتذکرة‌الخواص ص ۶۰ گفته‌قال‌الشعبی ولما فصل الحکمان من دومة الجندل عزم علی علیه‌السلام علی‌قتالهم فقام‌خطیبا وقال‌ایها‌الناس‌قدکنت امرتکم بامرفخالفتمونی وعصیتمونی ولعمری‌ان‌المعصیة تورث الندم فکنت‌انا وانتم‌کماقال اخوهوازن *امرتکم امری بمنعرج اللوی * فلم‌تستبینوا‌الرشد لاضحی‌الغد ـ الاان هذین‌الحکمین قدنبذا کتاب‌الله وراءظهورهما فاماتاما‌احیاالقرآن وأحییاءاماته واتبع‌کل واحد منهما هواه بغیرهدی من‌الله فحکما بغیر بینة ولاسنة ماضیة وکلاهما لم‌یرشدافبرئا من‌الله ورسوله وصالح المؤمنین فاستعدوا‌للجهاد وتهیئوا‌للمسیرواصبحوافی‌مواقفکم .

ونیز ارشادفرموده که حکمین زنده کردند چیزیرا که قرآن آنرامیرانیده استومرده ساختندآن چیزیرا که قرآن زنده کرده است .

ونیز معلوم شد که هریك ازحکمین بمتابعت هوای نفس خودتکلم کردند و اصلا صلاح امت محمد ﷺ درنظر آنها نبود

ونیز آنحضرت ارشاد فرمود که حکمین بواسطه این فعل خداوند متعال و رسول الله وصالح مؤمنین که خودآنحضرت باشدازایشان بیزارشدند فثبت کالشمس فی کبدالسماء ان ابا موسی الاشعری کان ملوما مذموما خائنا فاسقا احمق کافرا نابذا لحکم القرآن المحیی ما اماته والممیت مااحیاه والتابع لهواه والتارك لهداه والحاکم بغیرحجة والقاضی بغیرسنة وبریء من الله و رسوله وصالح المؤمنین والتابع لاغواء الشیطان الرجیم اللعین

وثالثا آنکه اگر ابناء سنت چشم ازاحادیث وجوب ولاواتباع مع تواتره وتظافره بپوشند بازهم از تکفیر وتضلیل ابوموسی چاره ندارند چه آنکه بالفرض اگر آن حضرت مثل سائر سلاطین باشد بر حسب اصل سنیه اطاعت اوواجب است علی متقی در کنزالعمال علی مانقل عنه فی استقصاء الافحام در چند حدیث(۱) ازرسول خدا ﷺ روایت کرده که پادشاه سایهٔ خدا استدر زمین کسیکه او را گرامی بدارد خدا را گرامی داشته و کسیکه اوراخوار کند خداراخوار کرده است ونیز

(۱) قال: السلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله ومن اهانه اهانه الله

وقال انه کائن من بعدی سلطان فلاتذلوه فمن اراد ان یذله فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه ولیس بمقبول منه حتی یسد ثلمته التی ثلم ثم یعود فیکون فیمن یعزه .

وقال من خلع یداً من طاعته لقی الله یوم القیمة لاحجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة امام مات میتة الجاهلیة .

وقال من اطاعنی فقداطاع الله ومن عصانی فقدعصی الله ومن یطع الامیر فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی)

فرموده بعد از من سلطانی خواهد بود اورا ذلیل نکنید هر کس اراده بنماید اورا ذلیل کند از اسلام خارج شده است وعملی ازاو مقبول نیست تا آن رخنه‌ایرا که در عمل خود بوجود آورده آنرا مسدود بنماید و تدارك کند چون تدارك کرد مثل کسی باشد که سلطانرا عزیز داشته .

ونیز گفته کسیکه دست بازدارد از طاعت سلطان فردای قیامت خـدا را ملاقات خواهد کرد در حالیکه برای اوحجتی نباشد و کسیکه بمیرد و بیعت امامی بگردن او نباشد مرده است مردن زمان جاهلیت وازاینگونه روایات در کنز العمال بسیار است .

پس بمفاد این روایات وامثال آن ابوموسی ذلیل وخوار ومحروم از اکرام پروردگار ومستوجب عذاب نار وخالع ربقهٔ اسلام وداخل زمرهٔ ملحدین لئام وموت اوموت زمان جاهلیت است وداخل قوم ظلوم وجهول است

ورابعا آنکه ازعبارت سبط ابن جوزی وواقدی وفصول المهمه ابن صباغ و غیر آن معلوم شد که ابو موسی معاذالله حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را متصف بدین نمیدانست زیرا که اودرجواب درخواست عمروعاص تولیت معویه را گفت که امرخلافت منوط بدین است واگر منوط بشرف یعنی بشرف نسب میبودهر آینه علی اولی بآن بود واین عبارت دلالت واضحه دارد براینکه جناب امیرجز شرف نسب بزعم باطل آن روسیاه فضل دینی که موجب استحقاق خلافت است معاذالله نداشت ودیگر مهاجرین وانصار-پناه بخدا- ازآن حضرت بهتر بودند پس این کلام بصراحت تمام دلالت دارد بر نفی استحقاق آنحضرت برای خلافت وهم نفی دین از آن مرکز امامت و هرواحد ازآن برای اثبات کفر ابوموسی وافی است

وخامسا آنکه اگر اینهمه که مذکور شد برای کفر ابوموسی کافی نیست ایضا بشنو: علی بن الحسن بن العساکر که از مشاهیرو معتبرین ابناء سنت است در تاریخ خود که معروف بتاریخ ابن عساکر است بنابر نقل استقصاء الافحام گفته

عن ابی یحیی بن حکیم قال کنت جالساً مع عمار بن یاسر فجاءا بوموسی فقال مالی ولك الست اخاك قال ما ادری ولکن سمعت رسول الله یلعنك لیلة الجمل قال انه قد استغفر لی قال عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار)

یعنی ابو یحیی حکیم گفت من با عمار نشسته بودم بناگاه ابوموسی وارد شد و با عمار گفت ترا چه میشود که با من چنین معامله میکنی و از مجالست من استنکاف داری مگر من برادر تو نیستم عمار فرمود من نمیدانم فقط همین را میدانم که رسولخدا ترا لعنت کرده در شبیکه میخواستید شتر حضر ترا رم بدهید در گردنه عقبه ابوموسی گفت سپس رسولخدا برای من استغفار کرد عمار فرمود لعن را حاضر بودم وشنیدم واستغفار را نشنیدم) ۰

از غرائب علوحق این است که علامه سیوطی در کتاب لآلی مصنوعه بعد از ذکر حدیث مذکور طریق اورا تصحیح میفرماید واورا از موضوع بودن خارج میکند .

پس بمفاد این حدیث کفر ابوموسی وسوء خاتمه او قطعا ثابت است زیرا که اهل سنت تجویز نمیکنند لعن بر کافر را تا وقتیکه موت او بر کفر ثابت نشود چنانچه قبل ازین بیان شد پس الحال اقرار بعدم اسلام ابوموسی وموت او بر کفر بلاریب باید بنمایند والا لازم آید که العیاذ بالله جناب رسالت مآب ﷺ برامر غیر جائز اقدام کرده باشد و بر غیر مستحق اللعن لعنت کرده باشد وچون حتماً رسولخدا ﷺ بر امر غیر جائز اقدام نمیفرماید و برابوموسی درلیله جمل یعنی لیلة العقبه لعن کرده پس کفر ابوموسی بلا کلفة ثابت شده مضافا براینکه حدیث حکمین ضالین مضلین که رسولخدا فرمودند از بنی اسرائیل وارشاد نمودند که دراین امت هم چنین حکمین مبعوث خواهد شد که تفصیل او در سابق گذشت شاهد صدق این خبر است و دلیل دیگر بر صدق این خبر چنانچه در سابق ذکر شد نه تنها رسولخدا ابوموسی را لعن کرده بلکه حیدر کرار وجناب عمار یاسر بر ابوموسی لعن کردند.

در کنز العمال از عبدالرحمن بن معقل نقل میکند قال صلیت مع علی صلوة

الغداة فقنت فقال‌فی‌قنوته اللهم علیك بمعوية واشياعه وعمرو بن العاص واشياعه و عبدالله‌بن قيس‌واشياعه . وعبدالله بن قيس اسم ابوموسی اشعری‌است .

وسادسا آنکه عبدالعزیز دهلوی که نصب وعداوت اوصفحه عالم را سیاه کرده در باب دوازدهم تحفه گفته بالجمله اجماع اهل‌سنت است براینکه تکفیرکنندهٔ‌حضرت امیریا منکر بهشتی بودن‌ایشان یامنکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل‌علم وعدالت وتقوی وورع کافر است وچون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع بثبوت پیوسته آنها راکافر میگویند واز دیگران هرگز بثبوت نرسیده آنهاراتکفیر نمیکنند این‌است تنقیح مذهب اهل سنت در این باب وموافق‌مذهب ایشان زیراکه اجماع‌دارند براینکه منکر ضروریات دین‌کافراست وعلودرجه ایمان حضرت امیر وبهشتی بودن ایشان ولائق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه‌آیات قطعیه متواتره ثابت است پس‌منکر این امور کافر است انتهی بالفاظه.

ازاین‌افادهٔ سدیدهٔ صاحب تحفه ابوموسی اشعری کفر وزندقه‌والحاد خودرا بغایت قصوی رسانیده که بمحض‌خلع حضرت شاه‌ولایت ازخلافت اکتفا نکرد از وقاحت‌وبی حیائی-پناه بخدانفی- دین‌از آن‌سروردین‌نمود این‌بود دوره زندگانی ابوموسی اشعری .

وسابعا ابوموسی از غایت سفاهت وحماقت وبغض وعداوت‌در قصه حکمین پافشاری داشت که عبدالله‌بن عمربن الخطابرا خلیفه‌قرار دهد کما عرفت مفصلاو بخلع امیرالمؤمنین اقدام کرد پس در اینجا لازم‌شد که اشاره‌ای باحوال‌ابن عمر بشود که بمصداق الجنس مع الجنس یمیل ابوموسی اصراربلیغ داشت که عمرو عاص‌را راضی کند بخلافت عبدالله‌بن عمر بااینکه پدرش اورا قابل نمیدانست .

ترجمه عبدالله‌بن عمربن الخطاب و ما قیل فیه

عبدالله‌بن عمر بن‌الخطاب درنزد حضرات اهل سنت از علماء صحابه رسولخدا ﷺ وازاکابرمکثرین درروایت ویکی از ارکان روات وحفاظ بشمار میرود اورا بوصف

حبر الامه واحد الاعلام فی العلم والعمل می ستایند واصحاب صحاح سته ازاو روایت دارند
مادرش زینب بنت مظعون بن حبیب جمحی است هشتاد وشش سال زندگانی کرد و
درمکه سال هفتاد وسه بعدازقتل ابن زبیر بسه ماه یاشش ماه در گذشت وباپدرش
داخل دین اسلام شد وهنوز بحدبلوغ نرسیده بود فلذادرغزوه بدراورامراجعت دادند
واول غزوهٔ اوبا رسولخدا غزوه خندق بودودر آنوقت پانزده سال داشت ودرفتح
مکه بیست ساله بودوبگفته استیعاب شصت سال دراسلام فتوی داد ولایخفی که معایب
ومثالب این خلیفه‌زاده ازحد واحصا بیرون است ازباب نمونه بچندجمله اکتفامیشود.

اولا آنکه عبدالله بن عمرانحراف صریح داشت ازمتابعت حضرت امیر علیه‌السلام
وازتشبث بذیل اطهر آن امام ابرار إبا داشت واز بیعت آنحضرت سر برتافت باتفاق
جمیع مورخین (۱) ابومخنف در کتاب جمل روایتکرده که چون مردم مدینه از
مهاجروانصار باامیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردندجماعتی سر از بیعت امیرالمؤمنین برتافتند
از آنجمله عبدالله بن عمر بود حضرت فرمان دادعبدالله بن عمرراحاضر کردنداورا
فرمودبیعت کن گفت بیعت نمیکنم تاهمه مردم باشما بیعت کنند حضرت فرمود پس
کفیلی بمن بده که بجائی نروی گفت کفیل هم نمیدهم مالك اشترعرض کرد یا
امیرالمؤمنین این ابن عمرازتازیانه وشمشیرشما خودرا ایمن میبیند رخصت فرماتا

---

(۱) حاکم درمستدرك وابن عبدالبر دراستیعاب درترجمه عبدالله بن عمر، کذلك دراسد
الغابه واصابه وابن ابی الحدید درجلداول شرح نهج البلاغه ص۳٤۰ وابن قیتبه درالامامة
والسیاسه ص٤۷ وسبط ابن جوزی درتذکرة الخواص ص۳٤ ومحمد خواوند شاه درروضة
الصفاجلد ۲ص۲۳۵ وندیم الفریدابن مسکویه علی مانقل عنه فی الاستقصاء وعسقلانی درفتح
الباری جزء ۱۳ص۱٦۵ وروی ابن ابی الحدید درج۱ ص۳٤۱ لما بایع الناس علیا علیه السلام و
تخلف عبدالله بن عمر وکلمه علی علیه السلام فی البیعة فامتنع علیه اتاه فی الیوم الثانی وقال انی
لك ناصح ان بیعتك لم یرض بها کلهم فلو نظرت لدینك ورددت الامر شوری بین المسلمین فقال
علی ویحك وهل ماکان عن طلب منی له الم یبلغك صنیعهم قم عنی یا احمق ما انت وهذا الکلام

گردن او را بزنم حضرت فرمود بگذار براه خود برود ما کسیرا در بیعت اکراه نمیکنیم روز دیگر ابن عمر بنزد حضرت آمد و گفت من شمارا نصیحت میکنم همانا بیعت شمارا همه قبول نکردند پس شما برای دین خودت نظری در این کار بنما و مسئله خلافت را واگذار بشوری بنما علی عليه السلام فرمود وای بر تو مگر من بطلب مردم رفتم مگر خبرش بتو نرسید که چندان بر من هجوم کردند که عبای مرا پاره کردند برخیز ای احمق از پی کار خود برو ترا با این امور چه مناسبت این گفتگوها درخور تو نیست)

ما میپرسیم **اولا** آنکه ابن عمر اگر ملازم رسولخدا صلی الله علیه وآله بود و در اخذ احادیث حریص و مایل بود بایستی این حدیث مجمع علیه را از رسولخدا شنیده باشد که فرمود «الحق مع علی وعلی مع الحق وان علیا یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ومن فارق علیا فقد فارق الحق» بتفصیلیکه در ترجمهٔ ابوموسی گذشت وقطعا اعتنائی بحفظ احادیث نداشته والا ممکن بود که این احادیث را اگر از رسولخدا صلی الله علیه وآله استماع نکرده از اصحاب آنحضرت استماع کرده باشد تا اینکه از بیعت با آنحضرت استنکاف ننماید و از راه شیادی و عامفریبی تورع ننماید و بیعت با آنحضرت را غیر معروف نگوید و اگر با وصف شنیدن احادیث ناصه در وجوب متابعت و ملازمت آنحصرت از بیعت روی گردانیده کفی فی ضلاله وخسران مآله بل و کفره و الحاده چه آنکه دیگر وجهی ندارد استنکاف او مگر از راه بغض وحسد و عنادیکه با آنحضرت داشت وچون والد غیر ماجدش از ایذاء وایلام آنحضرت مهما امکن چیزی فرو نمیگذاشت .

و ثانیا ما میپرسیم پس چرا مبادرت کرد به بیعت ابی بکر و حال آنکه چهار نفر یا پنج نفر با ابوبکر بیشتر بیعت نکرده بودند و بقیه بوعد و وعید و تازیانه و شلاق در آنجا ابن عمر این ورع و احتیاط را کجا بگرو داده بود و بدون دغدغه با ابوبکر بیعت کرد نعم الجنس مع الجنس یمیل .

و ثالثا ما میپرسیم خلافت پدرش عمر فقط بتعیین ابوبکر بود و عامه مردم راضی نبودند و با بوبکر ایراد کردند که فردای قیامت جواب خدارا چه خواهی گفت که این

فظاغلیظ راامارت دادی ودرخطبه شقشقیه است فیاعجبا یستقیلها فی حیوته اذعقدها لآخر بعدمماته لشدما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر العثار فیها والاعتذار منها دراینجا چرا ابن عمر ورع را کار فرما نشد .

ورابعا ما می پرسیم درمسئله شوری بعدازقتل عمر که همه تهدید بقتل بودهر که مخالفت کند کشته خواهدشد و باتفاق مورخین عبدالرحمن بن عوف باامیرالمؤمنین عرضکرد بایع والاضربت عنقك یا بروایت بخاری درباب کیف یبایع الامام وطبری ابن عوف گفت لاتجعلن علی نفسك سبیلا چه شد که عبدالله بن عمر اینهارا مخالف خلافت قوم نمیدانند ولی امیرالمؤمنین که تمام مهاجر وانصار با کمال میل ورغبت بااو بیعت کردند ابن عمر باز استنکاف ورزید و بیعت نکرد .

وخامسا ما می پرسیم خلافت معویه که تا بآخر صلحاء امت مرحوم وعظمائها تا بآخر از او راضی نبودند با اینکه خلافت حرام بود بر آل ابوسفیان ورسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود اذارایتم معویة علی منبری فاقتلوه چنانچه تفصیل جنایات وخیانات و کفرو الحاد معویه را در (کتاب کشف الهاویه) شرح داده اما ابن عمر چرا در اینجا تورع و احتیاط را کار فرما نشد و با تمام میل با معویه بیعت کرد و نگفت حتی یجتمع الیك الناس .

وسادسا ما می پرسیم یزیدبن معویة الکافر الزانی الشریب الخمر که بجز اجلاف وارازل شام احدی زیر بار بیعت او نرفت ازمردم حجاز وعراق وغیرهما چرا عبدالله بن عمر نوشت بیعت خودشرا از برای یزید کافر و آنهمه وصیتهای رسولخدا صلی الله علیه وآله راپس پشت انداخت که فرمود ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره (۱) وعبدالله که با آنحضرت بیعت نکرد وآنمظلوم را نصرت ننمود سهل است بلکه مردم را نهی میکرد که نکث بیعت یزید نکنید و بیعت با یزید را

---

(۱) الاصابه ج۲ ص۶۸

بیعت صحیح میدانست با اینکه جماعت وافدین بنقل کثیری از مورخین (۱) هنگامیکه مراجعت بمدینه نمودند شهادت دادند که یزید بکلی از اسلام خارج است شراب علنی میآشامد و بنغمات موسیقی سرگرم است و کنیزان سیم تن درمجلس او دست افشان و پای کوبان روزشام میکنند و حلیف یوز و شکار و خمر و قمار است فلذا ما اورا از خلافت خلع کردیم .

اما ابن عمر یزیدرا خلع نکرد و اکتفا باین نکرده چندان سعی خود را در حمایت یزید بکار برد که اولاد و اتباع خودرا از نقض بیعت او مانع گردید و روایت وعید شدید برای آنها قرائت کرد چنانچه بخاری (۲) روایت کرده که چون مردم مدینه یزید بن معویه را از خلافت خلع کردند عبدالله بن عمر فرزندان و خویشاوندان خود راجمع کرد و گفت من از پیغمبر شنیدم که فرمود فردای قیامت برای هر مکر-کننده‌ای لوائی خواهد بود و ما با یزید بیعت کردیم بر بیعت خدا و رسول و من غدر و مکری را بزرگتر از این نمیدانم که با مردی بیعت بنمائیم بر بیعت خدا و رسول سپس بیعت اورا بشکنیم و با او قتال کنیم و من جائز نمیدانم خلع اورا و هر کدام از شما بخلع او راضی شوید بین من و بین شما جدائی خواهد بود .

پس هرگاه بیعت ابن عمر با یزید ثابت شد در کفر او ریبی نخواهد ماند زیرا که بتصریحات ائمه سنیه رضا بامام باطل کفر است چنانچه در ترجمه عبدالله بن زبیر سبق

(۱) تاریخ طبری ج۷ ص٤ انساب بلاذری فتح الباری وغیرهم .

(۲) درصحیح بخاری درکتاب الفتن باب اذاقال عندقوم شیئاثم خرج قال لماخلع اهل المدینة یزیدبن معویة جمع ابن عمر حشمه وولده فقال انی سمعت النبی یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة وانا قدبایعنا هذاالرجل علی بیع الله ورسوله ثم ینصب له القتال وانی لااعلم احدا منکم خلعه ولابایع فی هذاالامر الا کانت الفیصل بینی وبینه وایضا ابن الملقن درشواهدالتوضیح شرح صحیح بخاری در شرح حدیث مذکور تصریح کرده که ابن عمر با یزید بیعت کرد و فرزندان وحشم خودرا ازنکث بیعت منع کرد وقریب منه فتح الباری وارشادالساری .

ذکر یافت .

سبط ابن‌جوزی درتذکرة الخواص ص ۲٤ گفته‌وقال الزهری والعجب ان عبدالله بن‌عمر وسعدا بن ابی‌وقاص لم‌یبایعا علیا و بایعا یزید بن‌معویة .

این کلام زهری برهان واضح ودلیل لائح‌است براینکه بیعت ابن عمر بـا یزیداز خلوص اعتقاد وطیب نفس بلاالجاء واضطرار واقع‌شده‌است‌ونیز ازاین کلام نصفت نظام که برزبـان زهری جاری شده‌است واضح است که ابن‌عمر چنانچه در مبایعت یزید غیرمجبور بوده همچنین درترك بیعت‌با امیرالمؤمنین ﷺ غیرمعذور بوده بلکه محض هوای نفس وعصبیت وعناد آنها رابراین داشت که بـا آن حضرت بیعت نکردند .

وسابعا مبادرت ابن‌عمر برای بیعت‌حجاج حیرت‌افزای اولی‌الالباب‌است کاراین خلیفه‌زاده قابل تماشا است که با امیرالمؤمنین ﷺ بیعت نمیکند وتورع میورزدو احتیاط میکند که‌شاید این بیعت‌مرضی‌خدا ورسول نباشد اما حجاج‌بن یوسف که اخبث‌والئم این امت‌مرحومه است‌عبدالله بن عمر برای بیعت‌بااومبادرت‌میکندوقبل ازطلب‌اوخود بدرخانه میرودومیگوید : بیعت‌مرا قبول کنید که من‌شنیدم‌ازرسول خدا(ص) که‌هر که‌یك‌شب بخوابد وبیعت امامی در گردن اونباشدمردن‌او مردن زمان جاهلیت‌است .

در حاشیه جلدثانی‌استقصاء الافحام ازکتاب ندیم‌الفرید ابن مسکویه نقل میفرماید که عبدالله بن‌حارث باعبدالله بن‌عمر گفت‌انت‌قلت لعلی بن ابی‌طالب اقلنی اقالك‌الله ثم‌تدق‌الباب‌علی اصحاب‌الحجاج وتقول‌خذوا بیعتی‌فانی سمعت النبی‌یقول من‌مات لیلة ولیس‌فی‌عنقه بیعةامام مات‌میتة‌الجاهلیة؟!فقال‌عبدالله بن‌عمر حسبك یاابا محمد فمااردت‌الاخیرأو کلمته‌الجماعة‌ان‌یکفا انتهی‌ملخصاً .

ازاین‌عبارت ظاهراست که عبدالله بن حارث کاملا ملامت کرده ابن عمررا و گفته‌تو بعلی بن‌ابوطالب گفتی‌مراازبیعت معاف دارامادرخانه حجاج رامیکوبی که

بیائید بیعت مرا قبول کنید چون از رسولخدا شنیدم که کسی که بمیرد و بیعت امامی بگردن او نباشد مرده است مردن زمان جاهلیت ابن عمر گفت: ای ابومحمد دست بازدار از این سخنان من جز خیر قصدی نداشتم حاضرین ازعبدالله بن حارث در خواست کردند که بیش از این اورا سرزنش نکند و دست ازاو بازدارد .

بلکه در بعضی از کتب دارد که چون حجاج از کار عبدالله بن زبیر فراغت پیدا کرد از مکه بمدینه آمد و مردم آن دیار را زجر بسیار کرد که شما قتلهٔ عثمانید چندانکه عبدالملك برای او فرستاد که بپرهیز از خون بنی هاشم و متعرض آل علی مشو که میمنت ندارد بنی امیه و یزید ملك خود را بر باد دادند بجهت اینکه با اولاد علی خصمی کردند در آن اوان عبدالله بن عمر بر حجاج داخل شد و او بر وساده تکیه کرده بود برای ابن عمر احترام نکرد ابن عمر بعد از سلام و تحیت گفت ایها الامیر دست بمن ده تا با تو بیعت کنم چه آنکه از رسولخدا شنیدم آنکس که شبی بر او بگذرد و بیعت امامی در گردن او نباشد هر آینه مرده است مردن زمان جاهلیت حجاج از روی غضب گفت تراچه پیش آمد که باعلی بن ابیطالب بیعت نکردی و این حدیث را در آن وقت قرائت نکردی امروز از سطوت من خائف شدی برای من حدیث میخوانی دست من بیکار نیست باپای من بیعت کن ابن عمر شرمنده شده پای حجاج را مسح کرده واز مجلس بیرون رفت .

و ثامناً عدم فقاهت ابن عمر ابن اثیر در اسدالغابه بترجمه ابن عمر گفته وکان ابن عمر جید الحدیث ولم یکن جید الفقه ولم یقاتل فی شیء من الفتن ولم یشهد مع علی شیئا من حروبه حین اشکلت علیه ثم کان بعد ذلك یندم علی ترك القتال معه .

واین عبارت اسدالغابه بتمام صراحت میگوید که عبدالله بن عمر جید الفقه نبوده و با این حال درمدت شصت سال درمسند فتوی نشسته و باعدم جودت فقاهت هرچه خواسته ازرطب ویابس برهم بافته و کتب سنیه را ضخیم کرده چه آنکه باعدم جودت

فقاهت چسان توان فرق بین صحیح وسقیم گذارد .

وایضا این کلام اسدالغابه‌اندوخته ذهبی را درتذکرة الحفاظودیگرجان‌ـ نثاران ابن‌عمر که درتجلیل‌اوجان بلب رسانیده واورا بعرش برین‌و آسمان هفتمین کشانیده‌اند‌همه را ببادفنامیدهد و کافی‌است‌از برای شاهد درعدم تفقه اوامتناع‌اواز بیعت‌امیرالمؤمنین و بیعت‌او بایزید وحجاج و کلام‌امیرالمؤمنین هنگام خطاب‌با بن عمر: «ما انت‌وهذاالکلام قم‌عنی‌یا احمق»وعدم بیعت ابن‌عمرخال‌عظیم‌درخلافت‌امیر- المؤمنین ﷺ انداخت چه‌آنکه تمام اجلاف عرب واهل بادیه که اطراف عایشه و معاویه جمع شدند همی برآنها میخواندند که علی بن ابی طالب مستبد برأی برمسند خلافت نشسته واعیان صحابه‌چون عبدالله‌بن عمر خلیفه‌زاده‌بااو بیعت‌نکرده مردم‌را بهمین مغرورمیکردندومانع‌میشدند که‌دیگر کسی‌طرف‌حضرت‌میل‌نماید .

وتاسعاً ابن‌عمریزید راازصلحاء وائمهٔ اثنی عشرمیداند

درتاریخ‌الخلفاء سیوطی(۱)و کنزالعمال‌علی‌متقی(۲) گفته که‌ابن عمریزید واقربای‌اورا‌ازصالحین میدانند بنا بر نقل صاحب استقصاء .

و نیزدر کنزالعمال ازابو نعیم آورده‌است که عبدالله‌بن عمرمیگفت : «یکون علی هذه‌الامة اثناعشرخلیفةابو بکرالصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق‌قرن‌من‌حدید اصبتم‌اسمه عثمان‌بن عفان ذوالنورین قتل مظلوما اوتی کفلین من‌الرحمة وملك الارض‌المقدسة معویة وابنه ثم‌یکون السفاح والمنصور الی آخر خرافاته »

این کلام خسارت‌نظام ناصبیت فرجام بوضوح تمام وظهور مالا کلام دلالت دارد براینکه ابن‌عمر تفسیر خلفای اثناعشر که دراین‌امت اندباین مذکورین‌غیر مشکورین نموده‌وحضرت امیرالمؤمنین را ازخلفا نشمرده پس‌واضح شد که هر گز آنحضرترا خلیفه برحق نمیدانست فکفی‌به شقاوة وخساراًآیا مسلمانی یزید را

(۱) ص۱٤۰ (۲) ج ٦ص٦٧

ازافراد مسلمین میشمارد فضلا ازاینکه خلیفه باشد بااینکه درتفسیر قرطبی (۱) بنابر نقل‌الغدیر (۲)میفرماید که امت‌اجماع دارند که‌در امامت عدالت شرط‌است وجائز نیست که عقد امامت برای فاسق بشود وواجب است که درعلم افضل امت باشدچون رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود:«ائمتکم شفعائکم‌فانظروا من تستشفعون» وخدادر قرآن‌در وصف‌طالوت میفرماید«ان‌الله اصطفاه علیکم وزاده‌بسطة فی‌العلم والجسم» خداوندمتعال ابتدای‌بعلم فرموده سپس چیزیکه دلالت برقوه دارد ذکر فرموده ودرص ۲۳۲ میگویدهنگامیکه امام‌را نصب کردند سپس‌معلوم‌شد فاسق‌است امامت اومنفسخ میشود باتفاق جمهور وچون فسق اوظاهر شدباید اورا از امامت خلع کنند برای اینکه نصب امام‌بجهت اقامه‌حدود واستیفاء حقوق وحفظ اموال ایتام ومجانین ونظر درامور مردم وغیر ذلك ازاحکام شرعیه‌است واگر امامت فاسق‌را جائزبدانیم نقض‌غرض لازم‌میآید الی آخر کلماته) .

واماابن عمرتمام این‌شروط راندیده گرفت وبایزید کافر فاجر حلیف‌خمر وقمارویوز وشکال بیعت کرد ونقض بیعت اوراهم جائز ندانست واورا صالح وازائمهٔ اثناعشر این‌امت‌معرفی کرد فهل‌بقی ایمان‌اوشعور اوفقاهة لعبدالله بن‌عمرانصفونا ان کنتم مؤمنین .

وعاشراً افترابستن ابن‌عمر بررسولخدا (ص) وکثرت اشتباهات او

بخاری درباب‌مناقب عثمان گفته که ابن‌عمر گفت: ما در زمان رسولخدا (ص) قائل بودیم برافضلیت ابوبکر ثم‌عمر ثم‌عثمان‌ثم‌لاتفاضل بین‌الصحابة) .

وحال‌آنکه جمیع کتب سنیه برحسب روایاتیکه بر رسولخدا افترا کردند برخلاف این عقیده مجعوله ابن عمر است چه‌آنکه قاطبه معتزله‌وفاقاً للشیعه‌علی علیه‌السلام‌را افضل میدانند وجماعت اشعریه بعداز ابوبکر وعمر آنحضرترا افضل‌میدانند وبعد عثمانرا وجمعی دیگر بعداز عثمان‌آنحضرترا

---

(۱) ج۱ص۲۳۱ (۲) ج۱۰ص۳۲ طبع‌ثانی .

افضل میدانند .

چنانچه در استیعاب در ترجمه علی ﷺ گفته خیر هذه الامة بعد نبینا ابو بکر و عمر ثم عثمان ثم علی هذا مذهبنا و قول ائمتنا و کان یحیی بن معین یقول ابو بکر و عمر و علی و عثمان قال ابو عمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول علی عهد رسول الله ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم نسکت یعنی فلا تفاضل و هو الذی انکر ابن معین و تکلم فیهم بکلام غلیظ لان القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع علیه اهل السنة من السلف و الخلف من اهل الفقه و الاثر ان علیا افضل الناس بعد عثمان و هذا مما لم یختلفوا فیه و انما اختلفوا فی تفضیل علی و عثمان (انتهی)
از اینجا هم معلوم میشود که عبدالله بن عمر داد ناصبیت داده و بغض و عناد خود را بر عالمیان نسبت بامیر المؤمنین ظاهر ساخته و بر تقدیم عبده اوثان بر امیر المؤمنین قناعت نکرده بلکه بعد از عثمان ساکت از تفاضل بعضی صحابه بر بعضی شده و فضیلتی برای امیر ـ المؤمنین ﷺ معتقد نبوده که اورا لااقل بر صهیب رومی مقدم بدارد فلذا چندان قول ابن عمر از درجه اعتبار ساقط بوده که ابن معین بمحض شنیدن از غایت انصاف از جا در رفته و کلام غلیظ گفته و ابن عبدالبر ارشاد فرموده که قول ابن عمر مخالف مذهب واجماع ائمه ماست) این بود دانش و فقاهت ابن عمر .

۱۱-رد کردن صحابه اخبار ابن عمر را

اول عایشه که در موارد متعدده احادیث ابن عمر را رد کرده واشتباه اورا برملا ارشاد نموده که از غایت سوء حفظ که از والد ماجد میراث گرفته قلب اخبار می کرده از آنجمله مسلم در صحیح خود آورده که عروة بن زبیر گفت من با ابن عمر در کنار حجرهٔ عایشه نشسته بودیم و مسواك می کردم من با بن عمر گفتم یا ابا عبدالرحمن رسولخدا (ص) در ماه رجب عمره بجا آورد ابن عمر گفت بلی عروه گوید من گفتم بعایشه ای مادر آیا شنیدی ابن عمر چه گفت عایشه گفت چه میگوید سخن ابن عمر را بعرض عایشه رسانیدم عایشه گفت بجان خودم قسم است که رسولخدا (ص) هرگز در ماه رجب عمره بجا نیاورد **از آنجمله** ابن القیم حنبلی در زاد المعاد گفته که عایشه ارشاد میکرد بمردم غلطهای ابن عمر را

چنانچه درصحیحین استودر بخاری انس بن مالك وابن عباس راهم افزوده که تغلیط ابن عمر کردند از آنجمله بخاری ومسلم درصحیح خود آورده اند که عبدالله بن عمر از رسولخدا ﷺ روایت کرده «بان المیت یعذب ببکاء اهله فذکر ذلك لعایشة فقالت رحم الله ابن عمر والله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم ذلك لکن قال ان الله یعذب الکافر ببکاء اهله وحسبکم القرآن لا تزر وازرة وزر اخری» ابن ابی ملیکه گفت ابن عمر شنید این سخنانرا وهیچ نگفت .

از آن جمله طبرانی دراوسط ازموسی بن طلحه روایت کرده «قال بلغ عایشة ان ابن عمر یقول ان موت الفجاة سخط علی المؤمنین فقالت عایشة یغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله موت الفجاة تخفیف علی المؤمنین وسخطة علی الکافرین».

یعنی موسی بن طلحه گفت بعایشه خبر رسید که ابن عمر میگوید پیغمبر (ص) فرموده که مرك مفاجات عذابی است بر مؤمنین عایشه گفت خدارحمت کند ابن عمررا رسولخدا (ص) هرگزچنین نفرموده بلکه فرمود مرك مفاجات برای مؤمنین تخفیف است یعنی سکرات موت بر او آسان میشود و برای کفار موجب سختی ودشواری عذاب خواهد بود .

از آنجمله بخاری درصحیح خود وطبرانی ازابن عمر روایت کرده که رسول خدا فرمود ماه همیشه بیست ونه روز است این خبر بعایشه رسید گفت خدا رحمت کند ابن عمررا رسولخدا ﷺ چنین نفرمود بلکه فرمود ماه گاهی بیست و نه روز است .

از آنجمله بخاری در صحیح خود از ابن عمر حدیث کند که رسولخدا (ص) فرمود بلال درشب اذان میگوید هنگام اذان او بخورید وبیاشامید تا اینکه اذان ابن مکتوم رابشنوید وعروه از عایشه حدیث کند که رسول خدا (ص) فرمود : ابن ام مکتوم مردی است نابینا هنگام اذان او بخورید و بیاشامید تا این که

بلال اذان بگوید چون او فجر را می بیند و عایشه گفت ابن عمر غلط فهمیده و عسقلانی در فتح الباری در شرح این حدیث گفته «ان عایشة کانت تنکر حدیث ابن عمر و تقول انه غلط» و دیگر از صحابه مثل جابر و ابن عباس بر ابن عمر جابجا رد روایات ابن عمر مینمودند چنانچه ازمطالعه اتقان سیوطی معلوم میشود .

از آنجمله درجلد ۱۰ الغدیر ص۳۸ از کتاب الاثار نقل نموده که مردی بنزد ابن عمر آمد گفت من نذر کردم که یك روز تا شام بر کوه حراء(۱) برهنه بایستم ابن عمر گفت برو بنذر خودت وفا بنما آنمرد سپس بنزد ابن عباس آمد وجریان خود را بعرض او رسانید ابن عباس فرمود نماز میخوانی عرض کرد بلی ابن عباس گفت آیا عریاناً نماز میخوانی گفت نه فرمود پس بدانکه شیطان ولشکر او میخواهند ترا مسخره کنند و بر تو بخندند برو اگر قسم یاد کردی حنث قسم بنما و کفارهٔ اورا أدا بنما آنمرد بنزد ابن عمر آمد و آنچه از ابن عباس شنیده بود شرح داد ابن عمر گفت، کدام کس را قدرت است که استنباط ابن عباس را داشته باشد .

ازاینجا عدم فقاهت وغباوت و کثرت جهالت ابن عمر رامیتوان دریافت که این مقدار نفهمیده که نذر در عمل مرجوح منعقد نمیشود در نذر لابداست ازاینکه در منذور رجحانی درفعل یا در ترك داشته باشد واعجب ازاینکه چون فتوای ابن عباس رامیشنود میگوید کسی را قدرت استنباط ابن عباس نیست آیا این ازمسائل مشکله بوده که کسی نتواند آنرا جواب بگوید فاعتبروا یا اولی الابصار.

از آنجمله جهالت ابن عمر بمسئله طلاق زوجه خود(۲) که همه نقل کردند که زوجه خود را در حال حیض طلاق داد و این مسئله سهله را جاهل بود که طلاق باید در طهر غیر مواقعه واقع بشود عبارت صحیح مسلم جزء۴ ص۱۸۱ انه طلق امرأته ثلاثا وهی حائض فلذا درهنگام مرك عمر بن الخطاب قال لعمر رجل ألا تستخلف عبدالله ابنك

---

(۱) حراء بالکسر والمد جبل بمکه (مجمع البحرین)

(۲) صحیح مسلم، بخاری، مسنداحمد ج۲ ص۵۱ و ۶۱

فقال له قاتلك الله والله ما اردت الله بهذا أأستخلف رجلا لم يحسن ان يطلق امرأته(۱)

این ارشاد باسداد حضرت خلافت مآب(!) که خالی از شك وارتیاب است بتصریح تمام دلالت دارد که فرزندار جمند او به این مسئله عام البلوی جاهل است پس آنچه را که ابناء سنت در فضل ودانش ابن عمر اندوخته‌اند برباد رفت بارالها مگر آنکه بگویند عمر دروغ میگوید .

از آنجمله ابن عمر متابعت بدعت میکند مالك در جلد اول موطأ ص ۱۲٦ گفته که ابن عمر درمنی نماز را تمام میخواند وچون بخانه میآمد قصراً اعاده میکرد حقیر در کتاب کشف البیان فی احوال عثمان این مطلب را شرح دادم و کتاب چاپ شده است که این بدعت را عثمان نهاد که مسافرین درحیوة رسولخدا ﷺ وابوبکر وعمر وابتدای خلافت عثمان درمنی نماز را قصر میخواندند تااینکه عثمان برأی خود نماز را تمام میخواند معویه وسائر اراذل بنی امیه متابعت این بدعت محرمه را کردند وابن عمر هم آنها را متابعت کرد وسنت ثابته رسولخدا ﷺ راپس پشت انداخت بااینکه خود ابن عمر از رسولخدا روایت میکند که من بارسولخدا وابوبکر وعمر وابتدای خلافت عثمان درمنی نماز را قصر میخواندیم سپس عثمان تمام خواند چنانچه احمد درمسند ج۲ ص۱٦ به آن تصریح دارد .

از آنجمله ابن عمر فتوی داد که زنها هنگام احرام موزهٔ خود را روی آنرا پاره کنند تااینکه صفیه دختر ابی عبید از عایشه برای ابن عمر حدیث کرد که رسولخدا پوشیدن خف را که روی پا را می‌پوشاند رخصت داده ابن عمر پس از این ترك آن فتوی کرد چنانچه جمعی از اکابر علماء ابناء سنت آنرا نقل کردند مثل ابوداود درسنن خود ج ۱ ص۲۸۹ ویگران (۲)

---

(۱) تاریخ طبری ج٦ ص ۳٤ کامل ابن اثیر ج۳ ص۲۷ صواعق ابن حجر ص٦۲ فتح الباری ج ۷ ص ٥٤ .

(۲) مثل شافعی در کتاب الام وبیهقی درسنن خود ج٥ ص٥۲ واحمد درمسند ج۲ ص ۲۹

از آنجمله کرایه دادن ابن‌عمر مزارع خودرا در الغدیر ج ۱۰ ص ۴۰ از جماعت کثیری از علماء ابناء سنت نقل فرموده که عبدالله بن عمر مزارع خودرا کرایه میداد درزمان پیغمبر (ص) وابوبکروعمر وعثمان واوایل‌زمان معویه تااینکه شنیدرافع بن خدیج ازرسولخدا (ص) حدیث‌میکند که این‌معامله باطل‌است‌ونهی ازاوفرموده ابن عمر بر رافع بن‌خدیج واردشد و گفت توازرسولخدا چنین شنیدی‌رافع گفت آری رسولخدانهی‌ازاین‌معامله فرموده)

آیا حیرت افزای‌اولی‌الالباب نیست که‌چنین جاهل بی‌بند وباریرا از اعلام فقهاء صحابه تعداد کنند کسیکه پسر خلیفه باشد ودرعاصمه ومرکزاسلام نشوونما کرده باشددرمیان‌اعلام‌فقهاءصحابه‌ومشیخه‌علم وهدایت‌مع‌ذلك درظلمات‌جهل بماند تامدت‌قریب‌پنجاه‌سال بوجه‌اجاره‌محرمه پوست‌و گوشت واستخوان اوازآن‌بروید تااینکه رافع‌بن خدیج که ازمشایخ‌صحابه نبوده‌ودرغزوه بدر اورارسولخدا ﷺ مراجعت داد بجهت صغرسن، ابن‌عمررااعلام کند واورا ازاین معامله باطله بازدارد فاعتبروا یا اولی‌الابصار .

از آن جمله ابن‌حجردرفتح الباری‌جزء۸ص۲۰۹ آورده‌است که‌مروان‌بن حکم چون درطلب خلافت بر آمد ابن عمررا در نزد او تذکره کردند مروان گفت ابن‌عمر ازمن‌فقیه تر نیست لکن ازمن پیرتر وازصحابه است) دراین‌صورت چه‌فقهی‌وچه شأنی برای ابن‌عمرباقی میماند که ابن الامة الفاجرة ابن الزرقاء الزانیة طریدبن الطرید لعین ابن‌اللعین خودرا ازابن‌عمرفقیه‌تر بداندچون‌ردائت فقه ابن‌عمر مشهور بین‌صحابه بود .

از آن جمله بخاری‌ومسلم حدیث کردند که بابن‌عمر گفتند ابوهریره می - گوید من از رسولخدا ﷺ شنیدم که فرمود کسیکه همراه جنازه برود از برای او قیراط ازاجر است و بروایت مسلم کان له قیراطان کل قیراط‌مثل‌احد ابن عمر تصدیق نکرد تا ازعایشه سؤال شد تصدیق ابوهریره کرد ابن‌عمر گفت

قراریط بسیار ازما فوت شده‌است .

از آن جمله کلام ابن عمر: «اصلی وراء من‌غلب» چنانچه ابن‌سعددرطبقات کبری ج۴ص۱۱۰ طبع لیدن گفته «عن ابن عمرانه کان یقول لااقاتل فی الفتنةو اصلی وراء من غلب»

حیرت افزای اولی‌الألباب است که حضرات اهل سنت این‌جاهل‌غبی‌واین سفیه‌دنی‌را حبرالامه وازاکابر فقها میدانندواحتراز ازحروب با امیرالمؤمنین را که‌جمل‌وصفین‌باشدازفقه ابن‌عمردانند و آنراتعبیر بفتنه نمایند سبحان الله‌متابعت امیرالمؤمنین ﷺ ونصرت آن‌ولی‌ملك‌علام‌فتنه‌است؟! تعساً وتبالهذه الافهام‌الشنیعه ابن‌حجر عسقلانی درفتح‌الباری‌جزء ۱۳ص ۴۰ ازحذیفه یمانی رضی‌الله‌عنه‌روایت کرده که فرمود «لا تضرك‌الفتنة ما عرفت دینك انما الفتنة اذا اشتبه علیك الحق والباطل» پس‌ابن‌عمردین‌خودرا نمیشناخت ومتابعت امام‌بحق ناطق‌را واجب ولازم نمیدانست فلذا خودرا کنارکشید آیا این‌آیه‌را ازقرآن قرائت نکرده بود که خداوند متعال میفرماید « وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان‌بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی‌امرالله» الایه .

این‌آیه درسورهٔ حجرات است‌میفرمایدهرگاه دوطائفه ازمؤمنین باهم‌قتال کردند بین آنهارا اصلاح کنید واگریك طائفه ازآنها بردیگری ظلم‌بنماید بااو قتال کنید تااینکه بسوی امر پروردگار برگردند وبراه راست بیایند .

ممکن است ابن‌عمر این مطلب‌را کاملا میدانسته‌ولکن بغض‌وعناد باامیر ـ المؤمنین بمصداق «یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها» او را از متابعت امیر المؤمنین باز داشته .

ایاابن عمراز رسولخدا نشنیده بود که فرمود بعد ازمن امت مرا فتنه فرو می گیرد مثل پاره‌های شب تار وهر کس ملحق بعلی بن ابی طالب بشود ناجی و رستگار او است چنانچه در سابق نقل کردیم که رسولخدا ﷺ فرمود یا علی

ستقاتل الفئة الباغیة و انت علی الحق فمن لم ینصرك یومئذ فلیس منی وامثال این گونه احادیث از حد تواتر گذشته .

وازهمه اینها گذشته آیا ابن عمر ندید که مشایخ وعلماء مسجد رسولخدا از غازیان بدر واحدهمه باامیر المؤمنین بودندو درركاب امیر المؤمنین با ناکثین وقاسطین جهاد کردند .

وازهمه عجیب تر قول ابن عمر که گفت«اصلی وراءمن غلب»فلذا پشت سر حضرت امیر المؤمنین نماز نمیخواند وپشت سر حجاج بن یوسف کافر زندیق اقتدا کرد و نماز خواند لاحول ولاقوة الا بالله والله العلی العظیم قد استحوذ علیه الشیطان فانساه ذکر الله .

وعلامه امینی دام وجوده درجلد دهم الغدیر ص ٥١ عده روایاتی در کفر حجاج نقل فرموده بااین حال ابن عمر باواقتدا میکند چنانچه ابن سعد در طبقات کبری ج ٤ ص ١١٠ گفته «وکان ابن عمر یصلی مع الحجاج بمکة» ومثله ابن حزم در المحلی ج ٤ ص ٢١٣ گفته کان ابن عمر یصلی خلف الحجاج وخلف نجدة بن عمیر الیمانی من رؤس الخوارج واین نجده دریمامه بعداز مرك یزید خروج کرد وچون داخل مکه شد عبدالله بن عمر باو اقتدا کرد واین نجدة بن عامر را در سال هفتاد بدرك فرستادند وبرای اوغلبه ای رخ نداد که ابن عمر گفت اصلی خلف من غلب وامیر- المؤمنین که درجمل وصفین ونهروان غالب بود مع ذلك ابن عمر نماز پشت سر آن حضرترا احتیاط میکرد قاتل الله الجهالة والبغضاء .

بالجمله علامه امینی زیاده ازچهل صفحه متعلق بهویت ابن عمر درجلد دهم الغدیر ارشاد فرموده فتحصل من جمیع ما ذکرنا باینکه روایات ابن عمررا عایشه ودیگر صحابه بلکه علماء سنیه ردوطرح نمودند واین مطلب خالی ازاین نیست یاابن عمر دانسته وفهمیده مرتکب این تحریفات وتصحیفات وتقلیبات روایات وبهوای نفس هرقسم که دلخواه او بود میگردید وازوعید «من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من

النار» اندیشه نداشت کفی فی هلاکه و بواره و بغضه وعناده وعدم اعتنائه باحکام الله و سنة رسوله ویا آنکه از غایت سوء فهم وعدم جودت فقه و کثرت بلادت که موروثی او بود مرتکب این تقلیبات درعبارت وروایت میشد این مطلب آتش درخرمن جمیع ترهات وخرافات سنیه میزند که بهزارشد ومداورا حبر الامه واعلم حفاظ وصاحب دیگر مناقب دانند واین کثیر الخطاء والزلل را بعرش برین وآسمان هفتمین رسانند وابو-موسی اشعری اورا قابل منصب خلافت دانند کما تقدم وروایات مفتراة اورا درصحاح سته خود میآورند وبخاری اصلا درخاطر خود دغدغه همراه نمیدهد وبکمال بشاشت صحیح خود راازروایات مفتراة ابن عمر پر کرده ولکن از نقل روایت امام جعفر صادق علیه السلام خود داری کرده واز آنحضرت درصحیح خود اصلا روایتی نقل نکرده واشکال کرده فالی الله المشتکی .

ترجمه ابو هریرة الدوسی اسمش عبدالله بن عبد شمس وقیل کردوس وقیل غیره واسم پدرش عمیر بن عامر ینتهی نسبه الی غنم بن دوس مادرش امیمه دختر صفیح بن حارث ینتهی نسبها ایضا الی غنم بن دوس ودوس قبیلة یمانیه کنیه اش ابوهریره درسال هفتم ازهجرت بعدازفتح خیبر بشرف اسلام مشرف شدفقط سه سال بارسولخدا بودودر سال پنجاه وهفت یا نه در وادی عقیق در گذشت وولید بن عتبة بن ابی سفیان براو نماز خواندودر مدینه دفن شد وردآنوقت هفتاد وهشت سال داشت وجه تسمیه اش بابوهریره بروایت اسدالغابه عبدالله بن رافع ازابوهریره سؤال کرد که ترابرای چه ابوهریره میگویند گفت هنگامیکه من گوسفند میچرانیدم بچه گربه ای داشتم که شبها اورا بالای درختی میگذاشتم وروزها بااو بازی میکردم از این جهت باین کنیه معروف شدم.

وابوهریره در نزدعامه ازاعاظم صحابه واکابر رواة واحفظ اصحاب رسولخدا صلی الله علیه وآله میباشد و صحاح ومسانید سنیه ازاخبار ابوهریره مملو است اکنون نظری منصفانه درهویت ابوهریره بنمائیم و کاملا اورا بشناسیم ولایخفی که سماحة سیدنا الحبر الاعظم الامام آیة الله السید شرف

الدین الموسوی العاملی قدس سره کتابی بنام ابوهریره در دویست و هفتاد صحیفه مرقوم فرموده و چند مرتبه چاپ شده و سیدنا الکبیر الامام آیة‌الله الامیر حامد حسین طیب الله رمسه در استقصاء الافحام داد سخن داده و این حقیر خلاصه و نقاط رئیسهٔ مضامین کلمات اینها را در این اوراق مینگارم تا معلوم شود که ابوهریره از اراذل و کذابین ووضاعین و مبغضین مولانا امیرالمؤمنین عليه السلام است و آنچه را که در فضائل او بافته اند اصلی ندارد .

نشو و نمای ابوهریره . تولد ابوهریره در یمن بوده و مدة سی سال در آنجا روزگار بسر برده و در جاهلیت و فقر و مسکنت و یتیمی و نوکری و خدمت گذاری این و آن روز را بشام میرسانید . چنانچه در اصابه وطبقات بترجمه او شرح داده که ابو هریره میگفت که من اجیر میشدم و خدمت گذاری میکردم و مزد من این بود که شکم مرا سیر کنند چون بمدینه آمدم در آنوقت سی سال بیشتر از سن من گذشته بود و رسولخدا صلی الله علیه و سلم بغزوهٔ خیبر رفته بود ابوهریرة در سال هفتم از هجرت بود که وارد مدینه شد و از همه جهت تهی دست بود بشرف اسلام مشرف شد و جزء اصحاب صفه گردید (۱) ابو - نعیم در حلیه در ترجمه ابوهریره گفته ابوهریره اشهر من سکن الصفة واستوطنها طول عمر النبی ولم ینقل عنها و در اول کتاب بیع صحیح البخاری گوید کان ابوهریرة یصف نفسه وقال کنت إمرءاً مسکینا من مساکین اهل الصفة و میگوید هفتاد نفر از اهل صفه عبا نداشتند و بعضی زیر جامه نداشتند و بعضی پارچه ای بخود می پیچیدند که ستر عورت آنها بشود ابو نعیم در حلیه در ترجمه ابی هریره گوید که ابوهریره میگفت من از اصحاب صفه بودم روزی را روزه گرفتم چون وقت افطار رسید دست پیدا نکردم بچیزی

(۱) ابوالفداء در تاریخ المختصر گفته اصحاب صفه اناس فقراء لامنازل لهم ولاعشائر ینامون علی عهد رسول‌الله فی المسجد ویظلون فیه وکانت صفة المسجد مثواهم فنبوا الیها وکان اذا تمشی رسول‌الله یدعو منهم طائفة یتعشون معه ویفرق منهم طائفة علی الصحابة لیعشوهم ومن مشاهیر هم ابوهریرة

که سد جوع خود بنمایم باخود گفتم بروم نزد عمر بن الخطاب و بسیار انتظار کشیدم مقصود حاصل نشد دراین حال رسول خدا پدیدارشد بااورفتم وطعام تناول کردم.

و نیز ابوهریره میگفت که بسیاروقت شکم خودرا برزمین می چسبانیدم و گاهی از گرسنگی سنك برشکم می بستم و گاهی بین منبر رسولخدا وحجرهٔ عایشه بیهوش روی زمین افتاده بودم ومردم می آمدند ازمن عبور میکردند وپای خود روی گردن من میگذاشتند و گمان میکردند مرا جنونی عارض شده ومن دردی نداشتم مگر شدت گرسنگی وذوالجناحین جعفر بن ابی طالب می آمد مارا طعام میداد بالجمله حال ابو-هریره درتمام حیوة پیغمبر ﷺ چنین بود ودرزمان ابوبکر اثریکه قابل ذکر باشد ازاومذکور نیست درزمان عمر والی بحرین شد پس از آن از اصحاب وخواص عثمان ومعویه گردید ومدتی والی مدینه بود ازقبل معویه، ودنیای خودرا معمور کرد ومشغول بجعل ووضع احادیث شد درمدح خلفاومعویه ـ اکنون شرذمه قلیله‌ای ازجنایات و خیانات واکاذیب واراجیف ابوهریره را بشنو :

اول سرقت ابوهریره ازبیت المال بحرین یاقوت حموی در معجم البلدان در ترجمه بحرین گفته که عمر بن الخطاب والی قرارداد قدامة بن مظعون جمحی را در بحرین قدامه چون شرب خمر کرد او را عزل کرده و ابوهریره والی بحرین شد تا اینکه گوید عمر او را طلبید و گفت بروایت زمخشری در فائق(۱): ایدشمن خدا و رسول دزدیدی مال خدا را ابوهریره گفت من دشمن

---

(۱) وابن ابی الحدید درجلدسوم شرح نهج البلاغه ص۱۱۳ مطلب را مفصل نوشته وابن عبد ربه اندلسی مالکی دراوائل جزء اول عقدالفرید وابن سعد درطبقات درترجمه ابوهریره ازطریق محمدبن سیرین وعسقلانی دراصابه بآن اشاره کرده ولی مطلب را پیچیده نقل کرده اما عقدالفرید باین عبارت گفت ثم دعا اباهریره فقال له علمت انی استعملك علی البحرین وانت بلانعلین بلغنی انك ابتعت افراسا بالفدینار وستمأة دینار قال کانت لنا افراس تناتجت وعطایا تلاحقت قال حسبت لك رزقك ومؤنتك وهذا فضل فأده قال لیس لك ذلك قال بلی والله واوجع ظهرك ثم قام الیه بالدرة فضربه حتی ادماه الی ان قال له مارجعت بك امیمة الالرعیة الحمر یعنی مادرت امیمه ترا نزیده بود مگر برای چرانیدن خرها .

خدا ورسول من‌دشمن‌دشمنان آنهاهستم‌این ده‌هزار درهم اززادوولداسبها وبخششها فراهم‌شده وبروایت‌عقدالفرید عمر برخواست چندان‌تازیانه‌بابوهریره زدکه‌خون ازپشت اوجاری شد وگفت توبجانب بحرین رفتی نعلین پانداشتی اکنون اسب هزار دیناری وشش صد دیناری میخری پس دوازده هزار ازاوگرفت واورا عزل کرد) .

ازاینجا واضح‌شدکه ابوهریره‌نزد جناب‌خلیفه ثانی‌مستحق عزل ومستوجب اهانت‌وتذلیل بود وعدوخدا ورسول وظالم وفاسق فاجرولص سارق ومعاند مارق ومرتکب‌غش‌وخیانت وتارك دیانت وامانت بوده واعجبا که حضرات سنیه کلام‌صدق نظام‌خلیفه ثانیراهم بگوش‌اصغانمیشنوند ودرتعظیم ابوهریره‌دست ازاتباع واقتدای خلافت مآب برمیدارند وباوصف ثبوت غایت خیانت وبی‌دینی وبودن اوعدوخداو رسول‌اورا ازاجله‌اهل ایمان‌وسرور مقتدایان خویش محسوب دارند.

۳ دوستی‌ابوهریره با اعدا عدو امیرالمؤمنین (ع) سبط ابن‌جوزی در تذکرةالخواص ص ٤٨ گفته که اصبغ‌بن نباته فرمود : من بمعویه گفتم که توقتل عثمانرا بهانه‌قرارنده‌توفقط درطلب ریاست وسلطنت می‌باشی اگر میخواستی اورا نصرت کنی هنگامیکه عثمان محصور بود میتوانستی اورا ازقتـل نجاةدهی ولکن صبر کردی وتقاعد نمودی تااینکه عثمان کشته بشود وتوبسلطنت برسی‌معویه درغضب‌شد من خواستم برغضب اوبیفزایم رو باابوهریره کردم وگفتم توصاحب رسول‌الله هستی ترا بخدا ورسول‌قسم میدهم که‌آیا از پیغمبر شنیدی که درروزغدیرخم فرمود درحق‌امیرالمؤمنین ﷺ :من کنت‌مولاه‌فعلی مولاه‌ابوهریره گفت‌بخدا قسم‌چنین شنیدم‌اصبغ فرمود دراین صورت ای اباهریره«والیت عدوه‌و عادیت‌ولیه»یعنی تودوست دشمن‌علی شدی ودشمنی کردی باولی‌خدا ابوهریره‌نفس سرد کشید وگفت‌انالله واناالیه راجعون این‌وقت رنك معویه تغییر کرد وگفت‌این چه‌سخنان است که میگوئی ساکت‌شوتوقدرت نداری که مردم شامرا متقاعدکنی

از طلب کردن خون عثمان) .

این کلام اصبغ بن نباته که عدالت وجلالت وعظمت او مجمع علیه بین شیعه وسنی است چون آفتاب روشن است که ابوهریره موالات بااعداء امیرالمؤمنین نموده وبرخلاف صریح «لاترکنوا» کوشیده وچشم ازوصیت رسولخدا پوشیده وجام محبت دنیا نوشیده وبکلمه استرجاع نهایت عظم جرم خود را برملا ظاهر ساخته و شواهد دشمنی او باامیرالمؤمنین بعداز این بیاید .

۳.قمار بازی ابوهریره علامه دمیری در حیوة الحیوان در لغت عقرب گفته صعلوکی(۱) روایت کرده که عمربن الخطاب وابوهریره وحسن بصری تجویز میکردند والمروی عن ابی هریرة من اللعب به مشهور فی کتب الفقه **و** ابن اثیر جزری در نهایه گفته وفی حدیث بعضهم قال رایت اباهریرة یلعب السدر والسدر لعبة یقامر بها وتکسر سینها وتضم وهی فارسیة معربة عن سه در یعنی ثلاثة ابواب ودرلسان العرب درماده س د ر اضافه کرده گفته ومنه حدیث یحیی ابن کثیر السدر هی الشیطانة الصغری قال یعنی انها من امر الشیطان ودر مجمع البحار محمد طاهر کجراتی همین را نقل کرده .

وازاین روایات واضح است که جناب ابوهریره واین مقتدا وپیشوای سنیه بقمار-بازی وشطرنج روزگار میگذرانیده بااینکه حرمت شطرنج کالنار علی المنار است .

حرمت قمار بازی وشدت عذاب او حقیر رساله ای بنام (کانون فسادالی ساحل نجاة) درحرمت شراب وقمار وغناء نوشته ام وچاپ کرده منتشر نمودم فقط در اینجا از کتب اهل سنت چند حدیثی را بمضامین آن اکتفا مینمائیم اگرچه اجماع اهل بیت عصمت علیهم السلام در حرمت مطلق انواع قمار(۲) کافی است بعلاوه

---

(۱) صعلوك بضم اول بمعنی فقیر است ولقب سهل بن محمد بن سلیمان عجلی نیشابوری شافعی است کنیه اش ابوالطیب متکلم ادیب مفتی نیشابور ومرجع استفاده فقهای نیشابور بوده درمحرم سال سیصدوهشتاد وهفت یااول چهارصدودو درگذشت . (ریحانة الادب)

(۲) القمار بالکسر المقامره وتقامروا ای لعبوا بالقمار واللعب بالالات المعدة له علی =

علامه دمیری در حیوة الحیوان در لغت عقرب گفته مالك و ابوحنیفه و احمد آنرا حرام میدانند و گفته که از ابن عمر سؤال کردند از شطرنج جواب داد که شطرنج بدتر از نرد است وهردو حرام است وازرسولخدا صلی‌الله علیه وسلم مروی است که هرگاه عبور کردید بجماعتیکه بازی میکنند بازلام وشطرنج ونرد برآنها سلام نکنیدانتهی ونصرالله کابلی حنفی در کتاب صواقع گفته تمام‌بازیها حرام است مگرملاعبه‌باعیالش وتعلیم دادن اسبش وتیراندازی باکمانش وابن تیمیه درمنهاج السنة گفته‌مذهب‌جمهورعلماءاین‌است که‌شطرنج‌حرام‌است‌وبتحقیق که‌ثابت‌شده‌است ازعلی‌بن‌ابی‌طالب که‌عبورداد‌بجماعتیکه‌مشغول‌شطرنج‌بازی‌بودند فرمودند : ماهذه التماثیل‌التی‌انتم‌بهاعاکفون یعنی‌این‌صورتها چیست که‌بتهای خودقرارداده‌ایدوخود را به‌آن مشغول کرده‌اید و گفته که نهی‌آن از ابوموسی وعبدالله بن عباس وابن عمرمعروف‌است وهمچنین‌ازسائرصحابه‌ونزاع‌دراین‌است که‌حرمت کدامیك شدید-تراست نردیاشطرنج مالك گفته شطرنج اشد ازنرداست ابوحنیفه واحمد میگویند نردحرمت‌اواشداست .

وعلی‌متقی‌در کنزالعمال اخباربسیاری راجع‌باین‌قسمت نقل کرده‌ازآنجمله روایت کرده که ملعون‌است کسیکه شطرنج بازی کند و کسیکه بسوی‌آنهانظر کند همانند کسی باشد که گوشت خنزیر خورده باشد و کسیکه ببازی کنندهٔ شطرنج عبور میکند برآنهاسلام نکند واگرسلام کردند جواب‌سلام آنهارا ندهد اصحاب‌قماراهل آتش‌اند ومروی‌ازابن‌عباس‌است که‌خداوند متعال‌هرروزی سیصدوشصت مرتبه نظر رحمت بسوی بندگان‌خوددارد وصاحب‌شطرنج‌بکلی‌محروم‌است ازتمام‌این‌رحمتها

← اختلاف انواعها ونرد مراد ازاونردشیراست که‌ازمخترعات شابوربن اردشیراست‌والشطرنج لعبة معروفة اخذا من‌الشطارة یعنی‌زرنگی وهریك ازنرد وشطرنج‌انواع واقسام دارد ودر هرشهری ومردمی اسمی‌دارد ومیسرازیسراست والتیسر اخذ مال الغیر من غیر تعب ومشقة وازلام اقداح عشره تفصیل‌آن در مجمع البحرین درماده زلم است .

وعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود آتش سرخ شده را بادست خود خاموش کنی بهتر است از برای تو که دست خودرا طرف شطرنج دراز کنی و باشطرنج بازی نمیکند مگر جبار و جبار در آتش جهنم است) .

بالجمله ازاین گونه روایات در کنزالعمال ودیگر اسفارسنیه فراوان است و دراین احادیث تأمل باید کرد که بچه مرتبه مذمت وشناعت شطرنج فرموده که ناظر آنرا مثل آکل لحم خنزیر نموده ومرتکب آنرا ملعون وجبار ومستوجب نار گفته واز سلام براو بلکه ازردسلام که واجب است منع فرموده است وحضرت امیر شطرنج را از مصداق شرك فرض کرده که آیه ما هذه التماثیل قرائت فرموده با اینهمه جناب ابوهریره (!) میلا الی الملاهی مرتکب آن بوده وعلماء شافعیه صریح آثار نبویه واخبار علویه را مخالفت کرده تجویز این شنیعه فظیعه نموده اند تبعا لابی هریرة الکذاب المرتاب سیعلمون غداً من الکذاب الاشر .

۴ـ انکار کثیری از صحابه روایات ابوهریره را

دراصابه در ترجمه ابوهریره گفته که ابن عمر میگفت اکثر علینا ابوهریره کنایه از اینکه احادیث ابوهریره بندباری ندارد ونیز عایشه بابوهریره گفت توهر آینه حدیث میکنی بچیزهائی که آنرا نشنیده ای ازرسولخدا صلی الله علیه وآله ابوهریره میگفت گمان میکنید اینکه ابوهریره بسیار حدیث میکند والله الموعد یعنی موعدما باشد تا روزقیامت بجهت اینکه درآن روز اسرار منکشف میشود و راستگو از دروغگو تمیز داده میشود ودراستقصاء از عبدالله بن مسلم بن قتیبه نقل کرده که ایشان در کتاب الردعلی من قال بتناقض الحدیث گفته که عمر وعثمان وعلی وعایشه برابوهریره طعن میزدند وتکذیب او میکردند .

و ملاعلی قاری در مرقاة شرح مشکوة و خلخالی درمفاتیح شرح مصابیح آنچه را که اصابه نقل کرده آنهاهم با اضافه نقل نمودند و از کتاب شرح احکام ابوزرعه عراقی نقل کرده که چون عایشه را خبردادند که ابوهریره چنین میگوید چنان غضب برعایشه مستولی شد که گفتی یك پارهٔ او بزمین رفت ویك پاره او بآسمان

پریدو گفت بحق آن خدائیکه قرآنرا بر پیغمبر نازل کرده که ابوهریره دروغ میگوید و در کنزالعمال ازسائب‌بن یزید حدیث کرده که گفت شنیدم که عمر بن الخطاب بابوهریره میگفت لتترکن الحدیث عن‌رسول‌الله اولالحقنك‌بارض دوس واین‌روایت‌را ابن عساکرهم نقل کرده .

اقول: ودیگر کتب سنیه ازاین روایات وعبارات بسیاراست‌وآن دلیل تام و غایت مرام است که صحابه‌وسابقین‌اولین نسبت اکثارروایت بابوهریره‌میکردند و ظاهر است که‌مراد ازاین‌اکثارنه اکثار روایات صحیحه است زیرا که‌این اکثار موجب‌مدح وستایش است‌نه‌موجب‌ذم‌ونکوهش واگراین‌اکثار مرادبود ابوهریره تنك دل نمیشد بلکه مسروروخوشوقت میشدوقول اووالله الموعددلیل واضح است براینکه مراد حضرات صحابه ذم‌وملام وتکذیب ابوهریره بوده است که بجواب قولشان گفت‌خدا موعداست یعنی‌مرجع‌ما روزقیامت است که‌من‌داد خودرا ازشما بخواهم که‌مرا تکذیب میکنیدومنع کردن‌عمر بن الخطاب ابو هریره‌را از روایت احادیث وتهدیدووعید بتعذیب شدید وتبعید ازمدینه‌طیبه‌وملحق کردن اورا بجبال دوس که نهایت ایذاءوایلام است دلیل صریح است‌براینکه ابوهریره‌روایات‌باطل واحادیث دروغ‌و کذب‌نقل میکردوباتفاق‌جمیع، ابوهریره سه‌سال بیشتر باپیغمبر نبودبعد ازغزوهٔ خیبروارد مدینه‌شد درحال فقروپریشانی گرسنه برهنه پا ملحق باصحاب‌صفه گردیدو بنا برنقل‌خود ابوهریره کما عرفت سابقا بسیارمیشد که‌بین منبروحجرهٔ عایشه ازگرسنگی شکم‌خودرا برزمین میچسبانیدمردم عبورمیکردند وپا روی گردن او میگذاردندوچنان گمان‌میکردند که دیوانه شده است وبسیار میشد که روزها برای انصارهسته‌خرما باجاورس میکوبیدند تااینکه‌پاره‌نانی بآنها بدهند که‌سدجوع خودبنمایندبااین‌حال ابوهریره پنج هزار وسیصدو هفتادوچهار حدیث مسند ازاودر کتب‌جمع کردند چهارصدوچهل‌وشش حدیث اورابخاری تنها نقل کرده است با اینکه ابوبکر باآن قدم اسلام و بودنش جلیس لیل و نهار

سیدانام(ص)صدوچهل‌ودوحدیث بیشتر ازاومروی نیست‌وازعمر پانصدوسی‌وهفت‌حدیث وازعثمان صدوچهل وشش حدیث بیشتر نیست‌دراین صورت چگونه ممکن است که ابوهریره بااین‌مدت‌قلیله‌وخامل‌الذکر بودنش‌بین صحابه‌ومشتغل بودنش‌به‌تحصیل معاش پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث از رسولخدا صلی الله علیه وآله نقل کند؟! بالاتراز این‌بخاری در صحیح خودباب حفظ‌العلم من کتاب‌العلم ص ٢٤ گفته قال ابوهریره حفظت عن رسول الله وعائین فاما احدهما فبثثته و اما الآخر فلوبثثته قطع هذا البلعوم وقال‌لوانبئتکم بکل‌مااعلم‌لرمانی‌الناس بالخزف‌وقالواابوهریرة مجنون .

ونیز ابن‌سعد در طبقات درترجمه ابوهریره گفته ابوهریره میگفت والذی نفسی‌بیده لوحدثتکم بکل‌شیء سمعته‌من رسول‌الله‌لرجمتمونی بالاحجار ودوروایت دیگر بااین مضمون ابن‌سعد نقل کرده ونیز ابونعیم در حلیه درترجمه ابوهریره گفته قال ابوهریره حفظت من رسول‌الله خمسة جرب فاخرجت منهاجرابین ولو أخرجت‌الثالث‌لرجمتمونی بالحجارة .

ما می‌پرسیم ابوهریره نه‌ولی عهد رسولخدا ونه وصی وخلیفه بعداز او بود که اورا باسراری مطلع بگرداندکه بدیگران آنرا اظهار نکرده‌باشد ابوهریره مردی‌ضعیف وخوار، بودبرای‌چه اگرحدیث از رسولخدا میکرداورا سنك باران میکردند واورا بقتل میرسانیدند این‌اسرار راچرا بخلفا نگفت که کمال قدرت‌را پیدا کردند و کاملا قدرت داشتند که آن‌اسرار رادرشرق وغرب عالم منتشر کنند و محال است که رسولخدا فعل عبث بجا بیاورد واسرار را بکسی بسپارد که تاغایت عمر نتواندآنرا اظهار کند سپردن‌این اسرارچه فایده‌ای براومترتب میشود وابو- هریره مگرچه شأنی وعنوانی داشته که محرم‌این اسرار بشودوبر سابقین اولین تقدم پیدا کند السابقون السابقون اولئك‌المقربون علاوه براینکه خود ابوهریره مکررمیگفت که من‌هیچ حدیثی را کتمان نکنم وآنرا کتابت نکنم چنانچه‌ابن‌سعد

گفته در طبقات درباب اهل علم وفتوی من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله ج۲ص ۱۱۹ـ ونیزما می پرسیم که این اسراریکه رسولخدا بابوهریره سپرد اگرازسنخ اسراری بود که باميرالمؤمنین علیه السلام سپرد که متعلق بخلافت وامامت بود ومختص بخلفای بعدازاو بود پس چرا ابوهریره بکلی ازاهل بیت خودرا کنار کشید وعثمانی الرأی شدو خودرا به بنی امیه چسبانید واگر ازسنخ دیگر بودنقل آن برای اوخوفی ووحشتی نداشت وخرافات بسیاریکه در احادیث ابی هریره است بایك عالم بشاشت آنهارا نقل کرده که برای نقل هریك سزاوار است ابوهریره راسنگسار کنند وسراز بدنش جدا کنند چنانچه بعد ازاین بآن اشاره خواهیم کرد .

۵ـ مطعون بودن ابو هریره درنزدجمعی از علماء سنیه

مولانا حجة الاسلام میرحامد حسین دراستقصاء الافحام از کتاب روضة العلماء نقل کرده که ابوجعفر الهندوانی ابوهریره رامطعون میدانست ووجه آنرامفصلا ذکر کرده

ونیز امام اعظم ابوحنیفه اعتمادی بروایات ابوهریره نداشت .

ونیز محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته اما ابوهریرة کان یروی کلما بلغه وسمع من غیر تأمل فی المعنی .

ونیز عیسی بن ابان هم ازتقلیدابوهریره سربرتافته وگفته کما فی روضة العلماء که من تقلیداقاویل جمیع صحابه میکنم مگرسه نفرآنهاراکه یکی ابوهریره است .

ونیز ابن حزم درمحلی در مسئله خیارطعن ابوحنیفه را برابوهریره نقل کرده واز جاددررفته بجهت حمایت ابوهریره بطعن وتشنیع علماء سنیه پرداخته .

ونیز امام فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته واما اصحاب الرأی فان امرهم فی باب الخبروالقیاس عجیب تااینکه گوید الی ان یطعنوا فی ابی هریرة و قالوا انه کان متساهلا فی الروایة وما کان فقیهاً .

ونیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در کتاب البیوع نقل کرده که ابوحنیفه روایت ابوهریره را کهمخالف قیاس است درمسئله مصراة ترك کرده

ونيز ابن حزم در محلی در مسئله احقيت بايع بمتاع المبتاع اذا افلس از محمد بن الحسن نقل مناظره كرده كه او ابوهريره را مقدوح ومجروح ودروغگو ميدانست و بروايت او متمسك نميشد و نيز ابن ابی الحديد در جلد اول شرح نهج البلاغه ص ۱۵۹ گفته كه ابوجعفر اسكافی قال ان اباهريرة مدخول عند شيوخنا غير مرضی الرواية ضربه عمر بالدرة وقال قد اكثرت من الرواية و احری بك ان تكون كاذبا علی رسول الله .

وفيه عن ابراهيم التميمی قال كانوا لايأخذون عن ابی هريرة الاما كان من ذكر جنة او نار و كانوا يتركون كثيراً من حديثه و كان علی بن ابی طالب يقول ألا ان ابا هريرة اكذب الناس علی رسول الله وقال ابوحنيفة: الصحابة كلهم عدول ماعداً رجالاثم عدمنهم اباهريرة وانس .

وجميع مانقلناه نقطه ابن قتيبة فی كتاب المعارف فی ترجمة ابی هريرة مع اضافات كثيرة وابن ابی الحديد بعداز نقل ابن قتيبه گفته وقوله فيه حجة لانه غير متهم فيه.

اقول: ازاين جمله كلمات واضح و آشكار گرديد كه ابوهريره علاوه بر اينكه در نزد علماء اصحاب رسولخدا مطرود ومقدوح ومجروح ومطعون بود در نزد اكابر علماء سنيه هم مقدوح بوده وابوحنيفه اورا ازعدالت خارج كرده واعتمادی بروايات او نداشته وابوجعفر هندوانی ابوهريره رامطعون ميدانسته و كفوی وعيسی بن ابان ازروايات اوسر برتـافته اند ومحمد بن الحسن ابوهريره رامقدوح و دروغگو معرفی كرده پس صحاح ومسانيد سنيه كه ازاخبار ابوهريره مملواست چه اعتباری دارد با اينكه ابراهيم تميمی گفته كه محدثين اخذ باحاديث ابوهريره نميكنند مگر روايتی كه راجع بصفت بهشت يادوزخ باشد وابوجعفر اسكافی گفته كه ابوهريره درنزد مشايخ مامرضی نيست يعنی روايات اوراقبول ندارند وشكی نيست كه چون ابوهريره طرفدار بنی اميه بود البته ازاو ترويج ميكردند وروايات اورا ولو اكاذيب وخرافات بود بجان ودل ميخريدند ورفته رفته ضبط درصحاح شد .

٦ ـ رشوه گرفتن ابوهریره برای جعل حدیث ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه جلداول ص۳۵۸ گفته که معویة بن ابی سفیان جماعتی راانتخاب کرد ازصحابه وتابعین که جعل احادیث بنمایند درمذمت امیر المومنین علیه السلام و برای آنها مقرری مقرر کرد و پول زیاد بایشان داد تا اینکه احادیث بسیار جعل کردند واز آنجماعت ابوهریره وعمرو بن عاص ومغیرة بن شعبه وسمرة بن جندب واز تابعین عروة ابن زبیر (بعد از آن پاره ای ازمجعولات آنهارا مینگارد بالاخص ابوهریره) ازجمله مجعولات ابوهریره خطبه کردن امیر المؤمنین علیه السلام بنت ابی جهل رادرحیوة رسولخدا صلی الله علیه وآله که بخاری ومسلم با کمال ابتهاج آن رادرصحیح خوددروایت کردند پس ابن ابی الحدیداز اعمش حدیث کند که چون ابوهریره بعراق آمد بامعویه آمد بمسجد کوفه خلق بسیاری اوراا ستقبال کردند چون کثرة جماعت مستقبلین رابدید برخواست و گفت ایمردم عراق چنان گمان میکنید که من بر پیغمبر صلی الله علیه وآله دروغ میبندم وباین عمل خود رابه آتش جهنم میسوزانم بخداقسم ازرسولخدا شنیدم که فرمودهر پیغمبر یرا حرمی است وحرم من مدینه است هر کس دراواحداث حدثی بنماید یعنی فتنه ای سرپا کند پس براو است لعنت خدا وملائکه وجمیع مردم ومن خدارا گواه میگیرم وشهادت میدهم که علی بن ابیطالب درمدینه احداث حدث نمودیعنی فتنه برسرپا کرد معویه چون این قضیه را شنیدجائزه سنیه ای برای اوفرستاد واورا گرامی داشت واوراوالی مدینه گردانید.

اقول: اگر این حدیث صحیح باشد در کفر ابی هریره تردیدی باقی نمیماندچه آنکه ازاین عبارت ظاهر است که ابوهریره اصلاحظی از دین نداشته ونسبت بنفس رسول وزوج بتول بجهت ارضای معویه ظلوم جهول جعل اکاذیب وترهات میکرده و اثبات وقیعه برای کسیکه طهره الله من الرجس تطهیراً مینموده وآن دریده دهن کذاب مرتاب کفروزندقه خودرا بغایت قصوی رسانیده وبمواجهه اهل عراق آن کافر روسیاه گفت آنچه را که شنیدید وحضرت امیررا ازمصادیق من احدث حدثا قرار دادیا ابناء السنة کونوا علی بصائر کم ولاتکونوا من الذین فرقوا شیعاً.

۷ـ روایت ابوهریره خلق الله آدم علی صورته

مولانا وسیدنا الاعظم سماحة العلامه السید شرف الدین عبدالحسین العاملی انارالله برهانه در کتاب ابوهریره طبع دوم روایات خرافیه که همه اراجیف و اکاذیب است از ابوهریره زیاده از چهل حدیث نقل کرده که عاقلی آنرا قبول نمیکند فضلا از عالم. حقیر از باب نمونه بمضامین بعض آنها اشاره مینمایم چون مشت نمونه خروار است:

بخاری و مسلم(۱) باسانید خود از ابوهریره از رسولخدا روایت کرده که «خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعا وزاد احمد فی سبعة اذرع عرضا»

یعنی خداوند عز و جل آدم را خلق کرد بر صورت خود شصت ذراع درازی صورت و هفت ذراع پهنای او بود باید دانست که این حدیث قطعا دروغ است بوجوهی:

اولا خداوند متعال میفرماید (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) و این عرض و طولیرا که ابوهریره برای صورت آدم درست کرده بایستی آدم یك هیولای مهیب قبیحی بوده باشد چه آنکه هر گاه طول صورت شصت ذراع باشد مناسب شصت ذراع بایستی عرض آن هفده ذراع سبع یعنی هفت یك چون هر گاه عرض صورت هفت ذراع شد طول آن بیست و چهار ذراع و نیم بایستی باشد تا تناسب حاصل بشود چون عرض هر انسان مستوی الخلقه بقدر دوسبع طول انسان بنا بر این گفته ابوهریره خرافتی است که آنطرفش پیدا نیست.

وثانیا دنباله حدیث مجعول این است که چون خدای تعالی آدم را خلق کرد فرمود برو و بر ملائکه سلام کن و بشنو که ترا چگونه تحیت میگویند که آن تحیت تو وذریه تو است آدم ﷺ رفت و گفت السلام علیکم ملائکه در جواب گفتند السلام

---

(۱) بخاری الحدیث الاول من کتاب الاستئذان ص ۵۷ ج ٤ صحیح مسلم ج ۲ باب یدخل الجنة اقوام احمد فی مسنده ج ۲ ص ۳۱۵ ارشاد الساری باب خلق آدم وذریته من کتاب بدء الخلق وایضاً فی الجزء العاشر من ارشاد الساری ص ٤۹۱ وابن قتیبه فی کتابه تاویل مختلف الحدیث.

علیك ورحمة‌الله)

واین تحیة «السلام» در دین اسلام تشریع شده و مختص بدین اسلام است فلذا ابن ماجه وارشاد الساری ج ۱۰ ص ۴۹۲ درشرح حدیث ابی هریره ازعایشه روایت کرده که رسولخدا فرمود حضرات یهود هیچ چیزیرا بقدر سلام بر شما حسد نمیبرند

پس اگر اختصاص باین امت نداشت جای آن نداشت که یهود حسد ببرند و این یك برهان قاطعی است که این روایت مجعولست .

و ثالثاً تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا ذات باری تعالی منزه ازاین است که کمیت و کیفیت داشته باشد و منزه ازاین است که جسم بوده باشدلایقال کیف هوولا این هوفهواین الاینیة و کیف الکیفیة لم تره العیون بمشاهدة الابصارو لکن رأته القلوب بحقائق الایمان لایعرف بالقیاس ولا یدرك بالحواس ولا یشبه بالناس بعضی از اهل سنت ضمیر را بآدم ارجاع کردند و دلائلی در کار است که ضمیر راجع بخدا است یکی آنکه ازابو هریره منقولست بلفظ خلق آدم علی صورة الرحمن واین حدیث ازابو ـ هریره مشهور است دیگر آنکه بروایت ارشاد الساری ص ۴۹۱ ج دهم بسند آخر مرفوعاً ان موسی ضرب الحجر لبنی اسرائیل فتفجر فقال اشربوایا حمیر فاوحی الله تعالی الیه عمدت الی خلق خلقتهم علی صورتی فتشبهم بالحمیر این عبارت بتمام صراحت دلالت دارد که مرجع ضمیر خدا است چه آنکه هنگامیکه موسی ﷺ عصا برسنگ زدو آب جوشید بنی اسرائیل رافرمودای الاغها اکنون بیاشامید این وقت خدای تعالی بموسی وحی کرد ای موسی خلقی راکه من بصورت خود آنها را خلق کردم توشبیه بالاغها مینمائی دراین صورت راه تأویلی برای حامیان ابی هریره باقی نمیماند

دیگر آنکه آنفاً بیان شد که ابن قتیبه تصریح کرده که ضمیر راجع بخدا است .

و رابعاً کسانیکه ضمیر را بخدا ارجاع میکنند ناچار میگویند خلق الله آدم علی صورته یعنی علی صفته واین تأویل بسیار رکیك است که خدا آدم وذریه اورا بصفت خود خلق کند میگویندخدای تعالی سمیع بصیر متکلم عالم مرید کاره است همچنین

آدم وذریه‌او .

والبته‌این سخن‌فرار من المطرالی المیزاب‌است برای اینکه اوصاف باری تعالی‌منزه‌از تشبیه‌است باجماع‌اهل تنزیه‌بالاخص بنابرقول امامیه که صفات‌راعین ذات‌میدانند وهوالحق‌والمحقق بحکم‌العقل‌والنقل .

و خامسا اهل‌تنزیه ازاهل‌سنت‌وجماعت بیچاره‌شدند ومتحیروسر گردان که این‌حدیث راچگونه تأویل کنند، ناچارتوقف کردند درمعانی‌این احادیث‌وعلم‌اورا حواله‌بخدا کردند و گفتند نؤمن بانها حق وان ظاهرها غیر مراد ولی ما امامیه میگوئیم‌روایت دروغ‌است واصلی‌ندارد‌واز مجعولات‌ابوهریره‌است و حقیر خاطر ندارم کجا دیدم که روزی پیغمبر(ص) عبورمیکرددیدمردی‌مرد دیگر را میزند و باومیگوید قبح‌الله وجهك ووجه من هومثلك رسولخدا فرمود : چنین مگوان الله خلق آدم‌علی‌صورته که‌ضمیرراجع بمضروب‌است‌وبااین‌روایت که‌ازحضرت‌رضا(ع)است تمام نزاعها وتأویلهاوتکلفات ازمیان‌برداشته‌میشود .

۸ - ابوهریره‌قائل برؤیت باری است‌درقیامت بخاری‌ومسلم درصحیح‌خود(۱) باسنادخودازابوهریره روایت کردندحدیث مفصلی‌را که درآن‌روایت است که روزقیامت خدامیآید بصورتیکه‌اورا نمیشناسندمیگوید من خدای شما هستم‌خلق محشرمیگویند ماپناه‌میبریم بخدااز تومکان ماهمین‌جا است تاخدای‌ما بیایدهر گاه بیایداورا میشناسیم‌پس‌خدامی آید بصورتیکه‌اورا میشناسندمیگویدمن پروردگارشما هستم‌خلق محشرمیگویند بلی توپروردگار ماهستی پس‌اورا متابعت کنند الخ .

و بروایت مسلم‌ان‌الله عزوجل یاتی‌یوم‌القیمة هذه‌الامة وفیهاالبر والفاجرو

---

(۱) درج ٤ ص ۹۲ درباب الصراط جسرجهنم من‌کتاب الرقاق ودرج ۱ ص۱۰۰ فی باب‌فضل السجود من‌کتاب الاذان وامامسلم فاخرجه فی‌ص ۸٦ من الجزء الاول من صحیحه فی باب اثبات‌رؤیة المؤمنین‌ربهم‌فی‌الاخرة‌واخرجه احمدفی مسنده ج۲ص۲۸۵ .

هوفی ادنی صورة من التی رأوه فیها فیقول لهم انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منك فیقول هل بینکم و بینه آیة فتعرفونها فیقولون نعم فیکشف عن ساق فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود الی آخر الحدیث .

و نیز بخاری درصحیح خوددر تفسیر سورهٔ نون ج ۲ ص ۱۳۸ گفته یکشف ربنا عن ساقه فیسجد له کل مؤمن ومؤمنة ویبقی من یسجد فی الدنیا ریاء و سمعة فیذهب لیسجد فیعود ظهره طبقا واحداً الخ

اقول : از این حدیث ابوهریره عاقل هوشمند مو بر اعضای او میخیزد و چندان این حدیث مهولست که انسان چون شخص صاعقه زده مبهوت میماند که شیخین ـ بخاری و مسلم ـ چگونه این اراجیف را در کتابهای خود مینویسند و نام آنرا صحیح میگذارند آیا خدا از اجنه است که بصور مختلف جلوه کند چگونه بعضی صورتها را امت می شناخته اند آیا آن چه صورتی بوده و بعضی را که نمیشناخته اند آیا آن چه صورتی بوده آیا خدا دارای ساق پا میباشد که آن را برهنه کند تـا امت او را بشناسند و چه علامتی بساق پای خدا بوده که معرف او بوده آیا جائز است حرکت وانتقال وذهاب وایاب وخنده لاورب البیت والحرم کل هذه الکلمات زندقة والحاد وان الله عزوجل منزه عن الجسم والحرکة والانتقال والرؤیة لافی الدنیا ولافی الاخرة این مذهب رسولخدا وائمهٔ هدا است .

اما ابناء سنت چون خودرا ازاهلبیت عصمت (ع) بی نیاز دیدند پابند خرافات ابوهریره کذاب شدند وقاطبه اهل سنت دیدن خدارا بچشم سر در دنیا و آخرت ممکن میدانند ومستند آنها خرافات ابوهریره وامثال او است وقاطبهٔ ابناء سنت رؤیت را در آخرت برای مؤمنین ومؤمنات وقوع آن را مسلم میدانند و بعضی وقوع رؤیت را در دنیا ایضاً مسلم میدانند و بعضی دیگر آنها در دنیا جائز ندانند کل ذلك محال عقلا و نقلا .

۹- بقول ابوهریره خدای تعالی پای خود رادرجهنم میگذارد

بخاری ومسلم و احمد حنبل (۱) باسانید خود از ابـو هریره روایت کردند که ابوهریره گفت شنیدم از رسولخدا که فرمود فردای قیامت بهشت ودوزخ باهم احتجاج کنند جهنم افتخار کند که جبارین ومتکبرین درمن جای دارد بهشت شکایت کند و گوید چه شد که من جای ضعفاء وادانی بندگان توباشم خدای تعالی بفرماید به بهشت که تو رحمت من باشی ترحم میکنم هر که رابخواهم از بندگان خود وبجهنم میفرماید توعذابی هستی که هر کرا ازبندگان بخواهم عذاب کنم بتوآنهـا راعذاب میکنم وترا ازآنها پر میکنم اما جهنم پر نمیشود ومیگوید پس است بس است

اقول :وای بر امتیکه قائدوهادی ومحدث آنها ابوهریره باشد آیا جای هزار گونه تعجب نیست که ابوهریره نص قرآن را دربوته نسیان گذارده که میفرماید: بشیطان «لاملان جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعين» شاید اگر ابوهریره این آیه را درخاطرداشت چنین کفریات وخرافات ازدهانش خارج نمیشدواین دروغهای شاخدار رابررسولخدا نمی بست سبحان الله مگرخدا جسم است که پاداشته بـاشد ابوهریره چون دید جهنم بعصاة پر نمیشود وهل من مزید میگوید محتاج شد که بگوید خدا پای خود را در جهنم میگذارد و باید پای خداتعالی خیلی بنهایت بزرك باشد تاجهنم پرشود وحکمت گذاردن خدا پای خود را درجهنم بایداز ابوهریره پرسید و باید از ابوهریره پرسید که جهنم باکدام لسان وادراك با بهشت گفتگو کردند وچه فضلی وفخری برای جهنم خواهد بود که جبارین ومتکبرین دراسفل السافلین اوقراردارند وچه منقصتی برای بهشت خواهدبود وچگونه گمان میکند که فائزین بدخول بهشت ازادانی امت اند بااینکه اهل بهشت بین نبی وصدیق وشهیدوتقی

---

(۱) اخرجه البخاری فی تفسیر سورة ق ص ۱۲۷ ج۳ صحیحه واخرجه المسلم فی ص ٤٨٢ من صحیحه ج ٢ فی باب النار یدخلها الجبارون الضعفاء اخرجه من خمسة طرق عن ابی هریرة واخرجه احمد بن حنبل من حدیث ابی هریرة فی مسنده ج ٢ ص ٣١٤ .

وصالح اند آيا كسى گمان ميكند كه بهشت ودوزخ راچنين حماقتى وجهالتى وخرافتى تا باين درجه دست داده باشد قاتل الله الجهالة

دهم ـ ابوهريره ميگويد هرشب خدا بآسمان دنيا نزول ميكند

اخرج الشيخان من طريق ابن شهاب عن ابى عبدالله الاغر وابى سلمة بن عبدالرحمن عن ابى هريرة مرفوعا قال ينزل ربنا كل ليلة الى سماءالدنيا حين يبقى الثلث الاخير يقول من يدعونى فاستجيب له ـ الحديث.

يعنى بخارى ومسلم (۱) باسنادخود از ابوهريره روايت كردند كه خداوند عالم هرشب ازمحل خود بآسمان دنيا فرود ميآيد دروقتيكه يك ثلث ازشب باقى مانده وميگويد كيست كه بخواندمرا تادعاى اورا اجابت كنم) .

اقول : پناه بخدابايد بردازاين كفريات، اين حديث ودوحديث قبلى كه از انبان ابوهريره بيرون آمده اصل وپايه مذهب مجسمه است دراسلام وابوهريره در گناه همه اينها شركت دارد تعالى الله عن النزول والصعود و المجيء والذهاب و الحركة والانتقال وسائر العوارض والحوادث، بواسطهٔ اين دروغهاى ابوهريره خونها ريخته شد از مسلمانان .

ابن بطوطه درج ۱ ص ۵۷ رحله خود مينويسد كه ابن تيميه درمنبر جامع اموى در دمشق درروز جمعه خطبه ميخواند در اثناى خطبه گفت «ان الله ينزل الى السماء الدنيا كنزولى هذا ونزل درجة من درجات منبره» گفت ايها الناس خداوند متعال از محل خود شبها فرودميآيد بآسمان دنيا پس ابن تيميه يك پله از منبر فرود آمد وبمردم ارائه داد كه خدا چنين فرودميآيد ابن بطوطه چون حاضر قضيه بوده ميگويد يك

(۱) بخارى اخرجه فى باب الدعاء نصف الليل ص ٦٨ من الجزاء الرابع من صحيحه فى كتاب الدعوات واخرجه ايضا فى ص ١٣٦ من الجزء الاول فى باب الدعاء والصلاة فى كتاب الكسوف واخرجه مسلم ج ١ ص ٢٨٣ فى باب الترغيب فى الدعاء والذكر فى آخر الليل واخرجه احمد بن حنبل من حديث ابى هريرة فى ص ٢٥٨ من الجزءالثانى من مسنده .

نفر فقیه مالکی که او را ابن الزهراء میگفته اند بر ابن تیمیه انکار کرد مردم حنابله برسر آن بیچاره ریختند و بامشت و نعال استخوان اورا نرم کردند واوراحمل کردند بنزد قاضی حنابله بردند فرمان حبس اورا صادر کرد و بعداورا تعزیر کردند الی آخر الحکایه .

یازدهم ابوهریره میگوید موسی (ع) چشم عزرائیل را کور کرد

بخاری ومسلم(۱) باسنادخودازابی هریره روایت کردند که عـزرائیل بنزد موسی ﷺ آمد و گفت اجابت کن پروردگار خودرا ومهیای مرگ شو موسی این بشنید ازجا برخاست وچنان سیلی بصورت عزرائیل بزد که یك چشم اواز کاسه بیرون افتادو کورشد عزرائیل بآسمان عروج کرده عرض کردپروردگارا مرا فرستادی بسوی بنده ایکه مرگ را طالب نیست بصورت من سیلی زد وچشم مرا کور کرد خدای متعال چشم عزرائیل رادرست کرد وفرمود برو بنزد بندهٔ من موسی وبگو اکنونکه حیات را طالب هستی دست خود را بر شکم گاونر بگذار بعدد هرموئیکه در زیردست توبوده باشد یکسال عمر میکنی الخ .

اقول : بخوانید و بخندید که چنین کتابهارا اسم صحیح برای او میگذارند بااینکه متضمن چنین کفریات وخرافات است احتمال قوی میرود که ابوهریره این اراجیف را ازصدیق خود کعب الاحبار یهودی زاده گرفته چون در تورات سفر تکوین ازاین گونه مطالب خالی نیست وحقیر در کتاب (کشف حقیقت) که چاپ شده بیست وسه صفحه درقدح وجرح بخاری وصحیح او از منابع صحیحه صحبت نموده ام و هکذا سائر صحاح سته بالجمله حدیث مذکور محالست .

اولا چنین عملی برای خدا وانبیاء وملائکه هرگز عقل آنرا تجویز نکند این غضب وجباریت عمل فرعون صفتان و نمرود سیرتان است نبی معصوم هرگز چنین

(۱) بخاری ج۲ ص۱۶۳ وج۱ ص ۱۵۸ صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۷ مسند احمد ج۲ ص ۳۱۵ طبری دروفاة موسی .

عملی از اوصادر نمیشود .

وثانیا محالست که مثل موسی بن عمران ﷺ از موت کراهت داشته باشد بااینکه شب وروز مشتاق لقای پروردگار بود که اورا کلیم خود قرارداده ومقام اولی‌العزمی باومرحمت کرده وبمناجات خود اورا اختصاص داده صاحب کتاب و شریعت نموده چنین پیغمبری چگونه از قرب لقای حضرت پروردگار کراهت دارد.

وثالثا ملك‌الموت چه گناهی داشت وچه خطائی ازاوسرزده بود که مستحق چنین سیلی باشد که دراثراوچشمش کور بشودچه بی‌ادبی ازاوصادر شده بود آیاعزرائیل ملك مقرب پروردگار نبود آیا جائزاست برای پیغمبر مرسل که ملك مقرب معصوم پروردگار را چنین شکنجه کندما که شب‌وروز اصحاب فرعون ونمرود وابوجهل رالعنت می کنیم برای‌اینکه فرمان خدارا نبردندورسولان پروردگاررا اذیت‌می‌کردند پس چگونه جائز باشدمثل آن افعال ازنبی مرسل تعالی‌الله وتعالت انبیائه وملائکته عن‌ذلك علوا کبیرا وحاشالله ان هذا لبهتان عظیم .

ورابعاً پرواضح است که‌قوهٔ بنی‌آدم‌وقوهٔ تمام حیوانات در مقابل‌قوه ملك ناچیز است بااین‌حال چگونه‌عزرائیل موسی‌را ازخودش دفع‌نکرد‌با اینکه‌قدرت داشت اورا قبض روح بنماید و از جانب خدا مامور بود و مخالفت فرمان خدا برای اوجائز نبود .

وخامساً ملك‌الموت جسم لطیف نورانی است پوست‌و گوشت‌واستخوان‌نیست تا چشمی داشته باشدواز کاسه بیرون بیایدو کور شود .

و سادساً چه‌شد که خداوند متعال تضییع حق ملك الموت‌نموده و ازموسی قصاص‌نکرده با اینکه در سورهٔ مائده‌میفرماید (ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف‌بالانف‌والاذن بالاذن‌والسن بالسن‌والجروح قصاص) علاوه بر‌اینکه‌قصاص نکرد بموسی عتاب هم نکردبلکه اورا گرامی داشت‌ومخیر کردبین موت و حیوة بعددموهائیکه درزیر دستش بماند .

وسابعا آیا چه حکمتی داشت که موسی ﷺ باید دستش را روی شکم گاو نر بگذارد؟ ابوهریره دوستان خودرا بتکلف انداخته احادیثی نقل میکند که عقول مریدان خودرا حیران وسرگردان کرده .

وثامنا چه‌شد که فقط ابوهریره دانست که عزرائیل قبل از سیلی موسی بنزد مردم دم مرك می آمد وهمه مردم اورا می دیدندو بعد از سیلی دیگر کسی او را نمیبیند نعوذ بالله من هذه الاكاذيب .

۱۳ ابوهریره میگویدسنگی لباس موسی را برد

بخاری ج۲ص۱۶۲ ومسلم ج۲ ص۳۰۸ احمددرمسند ج۲ص۳۱۵ باسانید کثیره روایت کرده‌اند ازابوهریره که بنی اسرائیل عریانا غسل میکردند وبعورت هم‌دیگر نظر میکردندوموسی ﷺ بتنهائی غسل میکرد بنی اسرائیل گفتندبخدا قسم موسی باد فتق دارد که پوشیده ازما غسل میکند تا اینکه يك روز موسی لباس خودرا برسر سنگی نهادوداخل آب شدچون ازغسل فارغ گردید بیرون آمد که لباس به پوشد سنك بالباس براه افتادوموسی از عقب او میرفت وفریاد میکرد ثوبی حجر ثوبی حجر تا اینکه در مجمع بنی اسرائیل وارد شد وبنی اسرائیل بعورت موسی ﷺ نظر کردند گفتند بخدا قسم موسی سالم است وباکی ندارد پس موسی لباس خود راپوشیدو بنا کرد کتك زدن بسنگ که اثر آن ضرب تاشش روزیاهفت روز باقی بود .

اقول : یکی دیگرازخرافات ابوهریره این حدیث است وقوع آن محال است بوجوهی **اولا** محالست که موسی کلیم پیغمبر اولی العزم علی رؤس الاشهاد مکشوف العوره بیاید برای اینکه این عمل منقصت بزرگی است که اورا ازآن مقام شامخ تنزل میدهد .

و ثانیاً حجریکه لایسمع ولایبصر عقب او بدود وفریاد بزند ثوبی حجر ثوبی حجر یعنی چه ؟ .

وثالثا اگرقضیه راست باشدحرکت حجر وفرار او بفرمان خدا بوده چرا

موسی‌غضب کردوحجررا کتك زد واین اثر ضرب چه بوده که تا شش‌یاهفت روز باقی بوده عبارت صحیح مسلم این است «فاخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضربا فوالله‌ان بالحجر ند باسنة او سبعة وندب بروزن فرس اثرالجرح اذالم یرتفع عن الجلد» این‌سخن خرافتی‌است که‌آن طرفش پیدا نیست .

و رابعاً فرارحجر مجوزاین نمیشود که موسی مکشوف العوره دنبال حجر برود برای اوممکن بود درهمان مکان توقف کندتالباس اورا یا بدل اورابیاورند چنانچه‌عمل همه عقلا بر این است .

و خامساً فرار حجر معجزه است وآن در مقامی لازم میآید که دلیل بر نبوت و امامت بوده باشد مثل انتقال درخت از محل خود بمحل دیگر بفرمان امام یا پیغمبر تا اثبات نبوت یا امامت او بشودودر این مقام تحدی‌در کار نبوده و کسی معجزه‌ای نخواسته پس جای بروز معجزه‌وخارق عادت نبوده سیما که‌چنین فضیحتی که کشف‌عورت بوده باشد براومترتب شود که هر کس نظر کند بخندد .

و سادسا برفرض داشتن مرضی‌برای پیغمبرعیب‌نیست تامحتاج این عملیات بوده باشد، سیمادرصورتیکه مستورومخفی‌باشد پس‌برفرض داشتن فتق‌بنبوت موسی ضرری واردنمی‌آید مگرشعیب نابینا نبود، مگر ایوب مبتلی‌نبود بسیاری ازانبیاء مریض شدند ورحلت‌نمودند .

وسابعا این‌حدیث منحول چه‌دلالت برفضیلت موسی علیه السلام دارد که صحیحین آنرادرفضائل‌موسی‌ذکر کردند . مکشوف‌العوره‌دنبال‌سنگی‌بدودچه‌منقبتی‌است ؟.

و اما آیهٔ شریفه (یاایها‌الذین آمنوا‌الاتکونوا کالذین آذواموسی‌فبرأه‌الله مما قالوا) که‌آنراتفسیر بروایت ابوهریره کردند غلط محض‌است تفسیرش‌این‌است که بنی‌اسرائیل‌موسی‌رامتهم کردند که برادرش هارونرا کشته وخداوند متعال این‌اتها مرا برطرف کرداین‌روایت ازامیرالمؤمنین‌وابن‌عباس‌نقل‌شده وجبائی‌هم این‌روایت رااختیار کرده وبعضی گفته‌اند که قارون زنیراپول‌زیادداد که موسی را متهم بزنا

کند و آن زن قضیه خودرا باموسی گفت که قارون رشوه بمن داد تا شمارا متهم کنم حاشا و کلا که من چنین کاری بکنم و بعضی گفته‌اند که اذیت بنی اسرائیل بموسی این بود که اورا نسبت بسحر و کذب وجنون میدادند .

۱۳-روایت ابوهریره درفزع ناس الی الانبیاء فی المحشر بخاری ومسلم واحمد(۱) روایت مفصلی نقل میکنند که خلاصه مضمون آن این است که روز قیامت خلق اولین و آخرین دریك مکان جمع میشوند و بشدائد آنروز دچار میشوند بنزد آدم ابوالبشر میروند برای شفاعت آدم میگوید خدای متعال امروز غضبی کرده که قبل براین نکرده و بعدازاین هم نخواهد کرد من معصیت خدا کردم وازشجرهٔ منهیه خوردم بنفس خود گرفتارم بروید نزدنوح چون بنزد نوح می آیند و طلب شفاعت میکنند میگوید من بقوم خود نفرین کردم وامروز بنفس خودم مشغولم بروید نزد ابراهیم چون بنزد ابراهیم می آیندوطلب شفاعت میکنندمیگویند تو خلیل پروردگار هستی در نزد خدامارا شفاعت کن ابراهیم گوید خداامروزغضبی کرده که قبل براین چنین غضبی نکرده و بعدازاین هم نمی کندمن سه دروغ گفتم وامروز بنفس خودمشغولم بروید نزدموسی چون بنزداومی آیند میگویدمن قتل نفس کردم بروید نزد عیسی چون بنزداومی آیند گناهی برای خود نقل نمیکندمیگوید من بنفس خودمشغولم بروید نزد محمد ﷺ الی آخرالحدیث بطوله .

اقول :ابوهریره بمیل خود وهوای نفس خود هرچه خواسته برهم بافته فلذا این حدیث باطل است .

اولا این روایت مخالف نص قرآن است حیث قال(ألاان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) وقال تعالی «الاتخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون»

---

(۱) بخاری ج ۳ باب ذریة من حملنا مع نوح ص ۱۰۰ مسلم درصحیح خود ص۹۷ ج ۱ فی اواخر باب اثبات الشفاعه وهوفی آخر کتاب الایمان واحمدبن حنبل فی الجزء الثانی من مسنده بطرق کثیره من حدیث ابی هریره .

و نظائر این آیـات و انبیاء عظام درقیامت وصحرای محشر برای آنها خوفی نیست .

و ثانیا این روایت تنقیص مقام انبیاء اولی العزم است حاشا و کلا که آدم ابوالبشر معصیت خدا کرده باشد که موجب غضب پروردگار بشود بلکه لاتقربا هذه الشجرة نهی تنزیهی وارشاداست و نوح نبی ﷺ نفرین بر کفار که مستحق هلاك و عذاب بودند نموده وابراهیم حاشا و کلا که دروغی اززبانش جاری شده باشدوموسی قبطی کافری را کشته که حرمتی نداشته وحاشا و کلا که خداوند متعال برانبیاء غضب کرده باشد .

وثالثا درصحرای محشر کجاحال مشورت برای آنهامیسر است وحال آنکه (تذهل کل مرضعة عماارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وماهم بسکاری ولکن عذاب الله شدید. یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه)

ورابعا انبیاء دراعراف در مقام قرب پروردگار متنعم باشند کجا دست اهل محشر بآنها میرسد مگراهل زمین بآسمان میتوانند پرواز کنند

وخامسا چه شد که امت مرحومه باید برسولخدا استغاثه بنمایند او صاحب شفاعت ومقام محمود دریوم موعوداست وچه شد که از پیغمبرخود صرف نظر کردند وبطرف آدم رفتند وچه شد که آدم ابوالبشر ونوح پیغمبروابراهیم خلیل وموسی کلیم این بیچاره ها را دلالت ازابتدا نکردند بسوی رسول اکرم ﷺ باعلم باینکه اوصاحب لوای حمد وشفاعت است وشفاعت آنحضرت عام است ورحمت واسعه الهی شامل حال گنه کاران است ولوازامت آنحضرت هم نباشند رسول اکرم آنهارا محروم ازشفاعت خود نمیکند اینها نشانهائی است بر کذب این حدیث .

۱۴ـ روایت ابوهریره درشك انبیاء (ع) بخاری ومسلم واحمدازابوهریره(۱) حدیث کردند که رسولخدا ﷺ فرمود ماسزاوارتریم بشك کردن از

(۱) اخرجه البخاری فی ص۱۵۸ من الجزء الثانی من صحیحه فی باب ونبئهم عن=

ابراهیم خلیل هنگامیکه گفت (رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ویرحم الله لوطالقدکان یأوی الی رکن شدید ولولبثت فی السجن طول مالبث یوسف لاجبت الداعی» انتهی.

اقول: این روایت قطعاوحتما دروغ است بوجوهی **اولا** این روایت مجعوله اثبات شك برای حضرت خلیل الرحمن ﷺ کرده واین مخـالف نصوص قرآنیه است چنانچه حق تعالی میفرماید (ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل) یعنی هر آینه عطا کردیم ابراهیم رارشداورا قبل براین ومرادازرشد اصابة الحق وارائه دادن ومعرفی نمودن راه هدایت است دراین صورت محالست شك اورا عارض بشود .

ونیز میفرماید (وکذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات والارض ولیکون من الموقنین) یعنی ما ارائه دادیم عجائبهای آسمانها وزمین را تااینکه در توحید صاحب یقین باشدپس صاحب یقین چگونه شك عارض او میشود پس کسیکه دارای اعلی مراتب علم ویقین است محالست شك براو عارض بشود .

واماقوله تعالی (واذقال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی) پرواضح است که حضرت ابراهیم یقین باحیاء اموات دارد سؤال از کیفیت زنده کردن است .

بلکه بروایت ابن عباس وسعیدبن جبیر این است که ملکی اورا بشارت داد که خداوندمتعال تراخلیل خودقرار داده که دعای ترامستجاب میکند ومرده را بدست توزنده میکنداین بشارت بسبب سؤال ابراهیم بودو کیف کان قلب ابراهیم مطمئن باحیاء اموات بود ولکن کیفیت زنده شدن رادوست داشت برأی العین ملاحظه بفرماید .

وثانیاً عقل بتنهائی محال میداند وقوع شك رابرای انبیاء مطلقاواین ازامور

ضیف ابراهیم واخرجه مسلم فی ص۷۱ من الجزء الاول من صحیحه فی باب زیادة طمأنینة القلب بتظاهر الادلة من کتاب الایمان واخرجه الامام احمدمن حدیث ابی هریرة فی الجزء الثانی من مسنده .

مسلمه‌است وثالثاً ظاهر عبارت ابوهریره که میگوید معاذالله رسولخدا ﷺ فرمود نحن اولی بالشك من ابراهیم ثبوت شك برای رسولخدا است سبحانك هـذا بهتان عظیم این قول ابوهریره مخالف عقل واجماع است واتفاق علماء بر بطلان این قول است سبحان‌الله آنهمه مقامات عالیه که خدای‌تعالی بر رسولخدا انعام کرده که ابراهیم فاقد آن مقامات بود و باتفاق امت افضل از جمیع انبیاء وملائکه مقربین بود آیا معقول است اولی بالشك باشد از ابراهیم کسیکه وصی او امیرالمؤمنین ﷺ باب علم او بفرماید لو کشف لی الغطا ما ازددت یقینا پس رسول رب العالمین راچه گمان داری که استاد ومعلم علی بن ابی‌طالب است

ورابعا قوله یرحم‌الله لوطالقد کان یاوی الی رکن شدید این عبارت مشتمل است که معاذالله رسولخدا ﷺ لوط راقلیل الثقة بالله معرفی کرده وحاشاو کلا که رسولخدا ﷺ نسبت بلوط این عقیده راداشته باشد در بارهٔ لوط ﷺ معاذالله که گمان بدی داشته باشد ولکن رسول‌الله انذر بکثرة الکذابة علیه .

وخامساً ان قوله ولو لبثت فی السجن طول مالبث یوسف لاجبت الداعی (یعنی اگر من که رسولخدا هستم درزندان بمقداریکه یوسف بود من می ماندم هر آینه هنگامیکه مرا طلب میکردند برای تعبیر خواب عزیز مصر فوراً اجابت میکردم).

واین خلاف اجماع امت وضرورت است چه آن که ظاهراً خبر تفضیل یوسف است بر رسولخدا(ص) ومحال است این تفضیل بحکم اخبار متواتره و نصوص صریحه و ثبت بحکم الضرورة بین المسلمین ابوهریره مسکین بایستی بگوید که اگر رسولخدا اضعاف اضعاف آن مقداریکه یوسف درزندان بسر برد آن حضرت بسر میبرد متوسل بآن مرد نمی‌شد که باو بگوید اذکرنی عند ربك رسولخدا آن صبر و تحمل راداشت که فرمود اگر مشرکین عرب خورشید رادر کف دست راست من بگذارند وقمر رادر کف دست چپ من که دست از دعوت خود بردارم محال است نمیدانم چه سیاستی

ابوهریره اوادار کرده که ازمقام انبیاء بکاهد ورطب ویابس برهم ببافد .

۱۵ ـ روایت ابو هریره که موسی لانه مورانرا آتش زد بخاری ومسلم وغیرهما(۱) ازابوهریره روایت کردند که مورچه ای موسی بن عمرانرا بروایت ترمذی گزید پس موسی فرمان دادتا آن لانه مورانرا آتش زدند پس خدای متعال وحی کرد بموسی که یك مورچه تراگزید چه شد که یك امتی را که تسبیح من میکردند همه را آتش زدی) .

این روایت محال است برای اینکه انبیاء عظام سیما موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام اعظم صبراً واوسع صدراً واعلی قدراً ازاین نسبتهای ناروا ست حضرات اهل سنت موسی را ازامیرالمؤمنین افضل میدانند واین کلام امیرالمؤمنین است که می ـ فرماید (والله لواعطیت الاقالیم السبعة وما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة مافعلت) یعنی بخداقسم اگر اراضی وشهرهای دنیارا دراختیار من بگذارند براینکه معصیت خدا بنمایم در گرفتن پوست جورا از دهان مورچه ای نخواهم کرد بنابراین معقولست که موسی کلیم آن پیغمبر اولی العزم صاحب کتاب و شریعت لانه مورچهارا آتش بزند بااینکه این روایت مشهور است لایعذب بالنار الاالله فقط عذاب کردن بآتش مختص بخدااست اجماع قائم است که سوزانیدن مطلق حیوانات حرام وناجائزاست ولکن اگر کسی شخصی را باتش بسوزاند تاهلاك شود جائزاست است برای ولی دم که جانی رابآتش بسوزانند وعلاوه برحدیث لایعذب بالنار الاالله وحدیث منع احراق مطلق حیوانات بالخصوص رسولخدا نهی از کشتن مورچه وزنبور عسل وهدهد وصرد فرموده چنانچه ابوداود باسناد صحیح علی شرط بخاری ومسلم در

---

(۱) بخاری ج ۲ ص ۱۱۴ قسطلانی فی ارشاد الساری ج ۶ ص ۲۸۸ مسلم فی باب النهی عن قتل النملج ۲ ص ۲۶۷ من صحیحه فی کتاب قتل الحیات وغیرها واخرجه احمد من حدیث ابی هریرة فی مسنده واخرجه ابوداود فی الادب واخرجه ابن ماجه والنسائی فی الصید واخرجه ترمذی .

صحیح‌خود از رسولخدا ص نقل کرده .

۱۶.روایت ابو‌هریره باینکه‌سب ولعن کردن رسول خدا کسیرا کفارهٔ گناه اواست

بخاری ومسلم (۱)از ابوهریره روایت کردند که از رسول خدا(ص)نقل کرده که آنحضرت معاذ الله گفته پروردگارا همانا محمد بشری است مثل سائر مردم غضب میکند مثل غضب دیگران پروردگارا من عهد ومیثاق باتو میکنم که هرگز مخالفت نشود باینکه هرمؤمنی‌را که من اورا اذیت کردم یادشنام دادم یا لعن کردم یا تازیانه زدم قرار بده آنهارا از برای او کفاره گناهان او و موجب تقرب آن شخص بسوی تو الحدیث

اقول: این حدیث قطعا محال وممتنع است صحت آن بوجوهی **اولا** آنکه انبیاء مطلقا بالاخص رسولخدا ﷺ هرگز جائز نیست که احدیرا بدون تقصیر اذیت کنند یادشنام بدهند یالعن کنند یاتازیانه بزنند چه درحال رضا باشند چه در حال غضب بلکه محال است بیجا و بی محل غضب عارض آنها بشود عصمت آنها مانع است که عملی یاقولیرا که برخلاف حق باشد مرتکب شوند وخدا پاك و منزه است از اینکه پیغمبری بفرستد که بدون جهت مردم را دشنام بدهد یالعن کند .

وثانیا چون آفتاب نیم روز روشن است در نزد جمیع خلق که اذیت کردن کسیکه مستحق اذیت یالعن یاسب نباشد اورا اذیت کنند یادشنام دهند یالعن کنند این قبیح وظلم فاحش وفسق صریح است که از عدول مؤمنین سر نمیزند فضلا از انبیاء عظام چه جای سید المرسلین وخاتم النبیین ﷺ ،خدا جزای خیر بابوهریره ندهد که برای خوشنودی معویه رسولخدا رالکه دار میکند بااینکه درجمیع صحاح آنهااست که رسولخدا ﷺ فرمود سباب المسلم وقتاله کفر .

وثالثا این حدیث مجعول مخالف نصوص قرآنیه واخلاق محمدیه است مسلم

---

(۱) مسلم ص۳۹۲ من صحیحه باب من لعنه النبی ولیس هو اهلا لذلك طرقه الی ابی هریرة ثمانیة بخاری ج ٤ ص ۷۱ من صحیحه واخرجه احمد بن حنبل فی مسنده ج۲ ص۲٤۳ .

و دیگران روایت کردند که برسولخـدا گفتند که نفرین کن بر مشرکین قال ﷺ انی لم أبعث لعانا وانما بعثت رحمة پیغمبریکه با مشرکین چنین باشد بامؤمنین چه خواهد بود وچه گونه معقولست که کسیکه مستحق لعن نیست آنحضرت اورا لعن کند حاشا و کلا مگر این آیه از قرآن نیست که در سورهٔ احزاب میفرماید (و الذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیرما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا) بالجمله آیات بسیار درقرآن است که مکذب روایت ابوهریره است

ورابعا این حدیث را ابوهریره درخلافت معویه جعل کرد تابجوائز سنیـه نائل بشود چون باتفاق مورخین رسولخدا ابوسفیان ومعویه وبرادرش عتبه رالعن فرموده وبنی العاص راکذلك (۱) ابوهریره باین حیله خواست لعنتها رارحمت و مغفرت برای شجرهٔ ملعونه قراربدهد حاکم درمستدرك ج ٤ ص ٤٨٠ بشرط شیخین روایت کرده که رسولخدا درعالم رؤیا دید که بوزینگانی برمنبر اوبالا میروند و مردمرا بطریق قهقری بعالم جاهلیت دعوت میکنند جبرئیل این آیه که درسوره اسراء است آورد(ومـا جعلنا الرؤیا التی أریناك الافتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فمایزیدهم الاطغیانا وکفرا) وباتفاق مفسرین شجرهٔ ملعونه بنی امیه میباشند .

ونیز حاکم درمستدرك ج ٤ص ٤٨١روایت کرده که حکم بن ابی العاص طلب اذن کرد بر رسولخدا ﷺ وارد بشود حضرت فرمود(ائذنوا له علیه لعنة الله وعلی من یخرج من صلبه الاالمؤمن منهم) بیچاره این مؤمن که بقول ابوهریره محروم ازرحمة پروردگار وبی نصیب از قرب خداوند غفارشده چه آنکه ازلعن رسولخدا استثنا شده چون ابوهریره میگـوید هرکس را رسولخدا لعن کندآن لعن کفارهٔ گناهان وموجب قرب بخدا میشود قاتل الله الجهالة والعداوة بالجمله حقیر چون

(۱) اخرجه البخاری فی ج ۱ ص۱٤۳ اخرجه مسلم ج ۱ ص ۲۰٤ اخرجه احمد ج ۲ ص ۲۹۸ من مسنده .

مطعون وملعون بودن معویه و متعلقین او را در کتاب (کشف الهاویه) مفصلاشرح داده‌ام فلذا دراینجا عنان‌قلم‌را باز کشیدم .

۱۷ـ روایت‌ابوهریره که‌شیطان‌در نماز بر پیغمبر(ص)عارض‌شد

بخاری و مسلم واحمد با سانید خود از ابو هریره روایت کرده‌اند که رسولخدا نمازی بجا آورد سپس فرمود ان الشیطـان عرض‌لی فشد علی‌بقطع الصلاةعلی فامکننی‌الله منه فخنقته ولقدهممت‌ان‌اوثقه‌الی‌ساریة حتی‌تصبحوا فتنظروا الیه‌فذکرت قول‌سلیمـان ﷺ رب هب‌لی‌ملکا لاینبغی‌لاحد من‌بعدی الحدیث یعنی‌همانا شیطان برمن‌عارض شد وبرمن‌سخت گرفت که نمازمرا قطع کند وخدای تعالی مراتمکن داد که اوراخفه کنم وقصد کردم که اورا بساریه مسجد به‌بندم تا صبح باو نظر کنید متذکر شدم قول‌سلیمانرا که گفت خدایا مراملکی به بخش که سزاوارنباشد برای احدی بعدمن .

اقول : این‌حدیث‌قطعاًوحتماًدروغ‌است بوجوهی **اولا** مخالف‌نص‌قرآن‌استو هرچه‌مخالف‌نص‌قرآن‌است‌باید آن‌روایت‌را بدیوارزدخدای‌تعالی‌درقرآن میفرماید «ان‌عبادی لیس‌لك علیهم من‌سلطان‌الامن‌اتبعك من‌الغاوین» وباقرارخودشیطان بر بندگان‌خالص‌دست‌پیدا نمیکندومیگوید لاغوینهم‌اجمعین‌الاعبادك‌منهم‌المخلصین»چه جای‌اینکه دست بانبیاء پیدا کندآنهم خاتم‌النبیین ﷺ انبیاء بهترین خلق خدا هستند وملکه عصمت دارند محال است که شیطان عارض‌آنها بشود و طمع به‌آنها ببندد وبتواند تسویلی بکارببرد چون این عروض و تسویل منافی با مقام عصمت آنهـا است .

ثانیا در روز ولادت رسولخدا شیطان از جبرئیل سؤال کرد که مرا در این مولودنصیبی‌هست‌فرمودخیرشیطان‌مبهوت ومخذول ومحزون وهنگام نمازرسولخدا ﷺ فرارمیکرد .

عجب آنکه خودابوهریره‌روایت کرده چنانچه بخاری ومسلم در کتاب‌اذان

درصحیح خودنقل کرده که شیطان صدای اذان که میشنود فرارمیکند و بی اختیار جزع میکند وفریادمیزند بااین حالت چگونه بررسولخدا عارض میشود وطمع میکند که نمازاورا قطع کند .

و ثالثا بعدازتکبیرة الاحرام نماز گزارمیگوید اعوذبالله من الشیطان الرجیم آیامعقول است که رسولخدا پناه بپروردگار ببردوخداوند متعال اورا ازشرشیطان پناه ندهد و آیا شیطان از این حقیقت مثل ابو هریره مسکین غفلت دارد لا والله العزیزالحکیم .

ورابعا مامی پرسیم مگرشیطان جسم کثیف است که اورا ببندند واسیر کنندابو- هریره ازمعانی ومدارك قرآن بکلی بی بهره است گمان کرده در خبرسلیمان که خدای تعالی در قرآن میفرماید «والشیاطین کل بناء و غواص وآخرین مقرنین بالاصفاد» که مثل بشرزنجیر بگردن آنها بسته اندنمیداند که مرادازمقرنین یعنی درعالم شیطانی باصفادیکه موافق طباع شیطانی باشدبحیثیتیکه آنها راازطغیان وفساد بازدارد وبنی نوع انسان آنهارا نمیدیدند .

وخامسا این حدیث ابو هریره متضمن است که رسولخدا کراهت داشت که شیطانرا ببندد که اگرمی بست برای اوملك سلیمان بودیعنی همچنانکه سلیمان شیاطین رامقرنین بالاصفاد کرده بودرسولخدا هم کرده بوداین وقت ملك اوملك سلیمان میشد واین مخالف رب هب لی ملکا الخ بود واین خرافتی است که آنطرفش پیدا نیست چه آنکه خداوند برای سلیمان بادرامسخر کرده بود که صبح یك ماه وعصر یکماه بساط راسیرمیداد وچشمه مس رابرای او جاری کرد وشیاطین وأجنه را بفرمان او کرد که محاریب و تماثیل و ظرفهای بزرگ و دیگها و غیرذلك را برای او میساختهاند که بحسب ظاهر هیچیك آنها برای رسولخدا نبود پس بصرف بستن شیطان چگونه تساوی حاصل میشد پس تعلیل ابوهریره علیل وحدیث اوازأباطیل است حتماً .

تنبیهات ـ فان قلت پس دراین آیه ۵۲ سورهٔ حج چه میگوئی(وماارسلنا من قبلك من رسول ولانبی الااذاتمنی القی الشیطان فی أمنیته فینسخ الله مایلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم ان الظالمین لفی شقاق بعید» کوته نظران چنان پندارند که این آیه دلالت دارد که شیطان با نبیاء علیهم السلام راهی دارد .

سیدنا الاجل سماحة العلامة الحجة السید عبدالحسین شرف الدین تحقیقات رشیقه در کتاب ابوهریره دراین مقام فرموده هر کس حق مطلب راطالب است بهمان کتاب رجوع کند .

اجمالا نقول : که از بدیهیات اولیه است دردین اسلام که رسولخداوسائر انبیاء جائز نیست از برای آنها که تمنی کنند چیزی را که مخالف رضای خدا باشد وهرگز تمنی نکنند مگر امری را که رضای خداوصلاح امت باشد وتمنی رسولخدا این بود از برای واحد واحد اهل زمین که ایمان بیاورند وبراه حق دلالت شوند وشیطان این آرزو وامانی را بغرور وحیله مشوش میکرد درنظر مشرکین که ایمان نیاورند وضمیر فی امنیته راجع بخود شیطان است نه اینکه راجع بر سولخدا باشد تا اینهمه قیل و قال لازم بیاید خلاصه رسولخدا وسائر انبیاء آرزو وآمال آنها خیروسعادت بشر است وشیطان نهایت آرزو وآمال او گمراه کردن بنی نوع انسان است پس ترجمه آیـه چنین میشود که خداوند متعال تسلیت میدهد رسول خود را میفرماید ما نفرستادیم رسولی ونبیی مگر اینکه همین آرزوی تراداشت که جمیع امت اوهدایت بشوند الا اینکه درمقابل شیطان هم پافشاری داشت که آرزوی خود را عملی کند وهمه امت را گمراه کند ولی خداوند متعال آرزوی شیطانرا زایـل وباطل مینمود به برکت حجتها ودلیلها وباقی بود آیات ودلائل واوامر محکمه که سهووغلطی درآنها وجود نداشت چونکه خدای متعال عالم بهر شیء وحکیم است که هرچیزی رادرمحل خود وضع میکند وآنچه را که شیطان القا میکند امتحانی است از برای قلبهای مریض و

قسی چون ظالمین درشقاق ومعادات بافشاری دارند .

واما مسئله غرانیق ازمجعولات زنادقه است که تفصیل آنرا درتفسیر مقتنیات در سوره حج شرح داده که محالست رسولخدادرنماز کلمه غرانیق العلا گفته باشد .

۱۸ـ روایت ابوهریره که رسولخدا نماز صبح اوقضاشد

بخاری درباب قضاء الصلاة الفائتة ص ۳۵۴ جزء اول ازابی هریره روایت میکند وکذامسلم درصحیح خود که ما باپیغمبر ﷺ بودیم درمکانی فرود آمدیم وبخواب رفتیم بیدار نشدیم تاآفتاب طالع شد رسولخدا فرمود هرمردی ازشما سرراحله خودرا بگیرد چه آنکه دراین منزل شیطان حاضرشده است ابوهریره گوید ماچنان کردیم سپس آب طلبید ووضو گرفت ودوسجده بجاآورد سپس نمازصبح راقضانمود .

اقول : این حدیث قطعاوحتما دروغ است بوجوهی **اولا** بروایت مسلم درباب قضاء الصلاة صحیح خود این قضیه درطریق غزوهٔ خیبر بوده وقبل براین یاد کردیم که ابوهریره هنگامیکه رسولخدا ﷺ ازغزوهٔ خیبرمراجعت کرد بشرف اسلام مشرف شد ابوهریره کجـا بوده که این قصه را نقل کرده واجماع اهلبیت واتفاق اهل علم واخبار برهمین است که اسلام ابوهریره مؤخرازخیبر است .

وثانیا سابقاشرح دادیم که ابوهریره نهارخودبشام نمیرسانید گرسنه وبرهنه ـ پابوداز کجااسب یاشترداشت که سرراحله خودرا بگیرد هنگامیکه رسولخدا ﷺ فرمود کل یأخذ برأس راحلته .

وثالثا این حدیث ابی هریره مخالف نصوص قرآنیه است قوله تعالی یاایها المزمل قم اللیل الاقلیلا نصفه اوانقص منه قلیلا اوزدعلیه ورتل القرآن ترتیلا .

وقوله تعالی ان ربك یعلم أنك تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه .

وقوله تعالی ومن اللیل فتهجدبه نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقامامحمودا

وقوله تعالی وتوکل علی العزیز الرّحیم الذی یراك حین تقوم وتقلبك فـی

الساجدين

وقوله تعالى وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب ومن الليل فسبحه وادبار السجود.

وغير ذلك از آياتيكه ميرسانند نهايت مواظبت اوقات را در اين آيات ميفرمايد: اى كسيكه قطيفه بر خود پيچيده اى برخيز براى نماز شب نصف شب بيدار باش يا از نصف كمتر يعنى يك ثلث شب را استراحت كن و دو ثلث را براى نماز و عبادت بيدار باش و تلاوت قرآن را مواظبت كن و نماز شب بر رسولخدا (ص) واجب بود و لا اقل در ثلث آخر شب تا بصبح بيدار بود چگونه ممكن است كه نماز صبح او قضا شود با اينكه خداوند متعال پيغمبر خود را مخاطب قرار داده و ميفرمايد بدرستيكه پروردگار تو ميداند كه شبها برميخيزى گاهى دو ثلث از شب باقى مانده بيدار ميشوى گاهى نصف شب گاهى يك ثلث از شب باقى مانده) گاهى آنحضرت تمام شب را عبادت ميكرد تا اينكه طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى نازل گرديد كه ما اين قرآنرا بتو نازل نكرديم كه اينهمه تحمل مشقت بنمائى بخارى در صحيح خود يك باب در نماز شب آنحضرت و يك باب در طول سجود نماز شب و يك باب در طول قيام آنحضرت حتى تورمت قدماه ذكر كرده .

هر گاه مواظبت او براى نماز شب چنين باشد البته براى فرائض بالاولى مواظبت بيشترى دارد دأب وديدن رسولخدا ابا دارد از تلفيقات ابو هريره كسيكه در كتاب خود ميفرمايد (حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين وغير ذلك من الايات).

ورابعا بخارى ج ۱ ص ۱۳٦ باب عقد الشيطان على قافية الراس از ابوهريره حديث كند كه رسولخدا ص فرمود هر كس بخوابد شيطان سه گره بر پشت سر او ميزند اگر بيدار شد و ذكر خدا كرد يك گره باز ميشود اگر وضو گرفت گره دوم باز ميشود و اگر نماز بجا آورد گره سوم باز ميشود و صبح ميكند با كمال نشاط طيب النفس و الا صبح ميكند خبيث النفس با نهايت كسالت پس اگر اين حديث

ابوهریره راست است قطعا آن حدیث او دروغ است .

و خامساً درخصائص رسولخدا ﷺ همه نوشته اند که رسولخدا چشمان مبارکش بخواب میرفت ولی قلبش بیدار بود واین از علامات نبوت و آیات اسلام بود بنابراین محال است که آنحضرت برای نماز صبح بیدار نشود .

و سادسا ابوهریره گفت ثم دعا بالماء فتوضأ ثم سجد سجدتین ثم صلی صلاة غداة ما میپرسیم بالفرض نماز صبحرا قضا کرد این دوسجده چه محلی ازاعرابرا دارد ازاین جهت فاضل نووی درشرح این حدیث ازذکر سجدتین طفره رفته و ازنقل آن صرف نظر کرده .

و سابعاً عادت براین جاری است که لشکریکه بطرف دشمن میرود هر گاه درجائی منزل کردند جماعتی تا صبح علی البدل پاسبانی لشکر میکنند ومحال است که تمام افراد لشکر بخواب بروندو از شبیخون ایمن باشند خصوصاً در بیابان و محال است که رسولخدا ﷺ غفلت ازاین جهت داشته باشد با وجود منافقینی که درلشکر آنحضرت غالباً بودند علاوه براین باصهیل اسبان ورقای شتران چگونه ممکن است که تمام لشکر بچنین خواب عمیقی بروند ممکن است از کرامات ابوهریره باشد .

۱۹ـ روایت ابوهریره باینکه ملائکه باعمر تکلم کرد

بخاری درصحیح خود درباب مناقب عمر ص ۱۹٤ ازابوهریره روایت کرده که هر آینه در بنی اسرائیل مردمی بودند که ملائکه با آنها تکلم میکرد با اینکه از انبیاء نبودند واگر دراین امت کسی باشد که ملائکه بااو تکلم کند آن عمر بن الخطاب است .

اقول: بعدازمطالعه جلد ششم الغدیر و کتاب کشف الاکاذیب این حقیر هر- مطالعه کننده‌ای قطع پیدا میکند که این حدیث دروغ است جوائز معویه ابوهریره وامثال اورا باین دروغهای شاخدار وادار میکند که مقام امیر المؤمنین ؑ را تنزل بدهند و ابوبکروعمررا بالا ببرند وچون آفتاب نیمروز روشن است که از امم ماضیه وقوع این تکلم ومحدث (بفتح دال) نبود مگر برای نبی یاوصی، ملائکه با نبی

علی سبیل الحقیقه تکلم میکندو باوصی علی سبیل المجاز بقلب او الهام میشود و عمر نه پیغمبر بودنه وصی پیغمبر بوادر عمرمانع ازاین مقام است .

۲۰ـ روایت ابوهریره درحق ابوطالب (ع) مسلم درصحیح خود ج ۱ ص۳۱ نقل از ابوهریره کرده که رسولخدا بعمویش ابوطالب فرمود بگو لااله الاالله تا شهادت برای تو درروز قیامت بدهم ابوطالب گفت اگرنه اینکه قریش مرا سرزنش میکنندومیگویند جزع وخوف ابوطالب را وادار کرد که ایمان آورد هرآینه میگفتم ودیدهٔ ترا بآن روشن میکردم این وقت این آیه نازل شد (انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء) حقیر درجلدسوم تاریخ سامراء در احوالات امام علی النقی علیه السلام که چاپ شده است بمناسبتی اسلام ابوطالب را از کتب شیعه وسنی و قصاید خود حضرت ابوطالب و کتابهائیکه در ایمان ابوطالب تألیف شده مفصلا نگارش داده ام دراینجادیگر متعرض نمیشوم برای دروغ بودن روایت ابوهریره همین کافی است که ابوطالب علیه السلام سه سال قبل ازهجرت پیغمبر (ص) بمدینه ازدنیا رفت درمکه قبل ازاینکه ابوهریره بیاید بمدینه وقبول اسلام نماید پس کجا بودابو هریره تا این مکالمه رسولخدا راباعمش ابوطالب استماع نماید این از جمله اخباری است که ابو ـ هریره بخاطرخواهی معویه وضع کرده ولی چشمه خورشید را نتوان بمشتی گل اندود کرد .

وازغرایب آنکه استدلال بآیه چقدرخنده آوراست که باتفاق مفسرین آیه مدنی است وبنا بر بعضی ازتفاسیر درغزوه احد نازل شده که درآن وقت ابوهریره درمدینه وجود نداشت فضلا از مکه بالجمله این بیست مورد که اززیاده ازچهل مورد خرافات ابوهریره بود که دراینجا خلاصه کردیم تفصیل مطلب راهر که طالب است رجوع به کتاب(ابوهریره) بنماید تألیف علامهٔ مشاراليه .

ترجمه انس بن مالك یکی دیگر ازراویان فضائل ام المؤمنین عایشه انس بن مالك است دراستیعاب بترجمه او گفته انس بن مالك بن نضر بن ضمضم بن زید الانصاری

الخزرجی البصری خادم‌النبی صلی الله علیه و آله کنیه‌اش ابوحمزه مادرش ام‌سلیم نود و نه سال یا صد و سه سال در دنیا زندگانی کرد در بصره در سال نود و یك یا دو در گذشت و در همانجا مدفون شد و هشتاد ولد برای او بود و در اسدالغابه گفته وهو آخر من توفی بالبصرة من الصحابة و عسقلانی در اصابه بترجمه او گفته و مناقب انس و فضائله کثیرة جداً اکنون منصفانه نظاری در حالات انس بنمائیم تا صدق و کذب عسقلانی معلوم شود .

اولا کتمان شهادت از جرائم عظیمه و آثم کثیره آنکه انس بن مالك کتمان شهادت **کرد انس** کرد بشهادت اعلام علماء اهل‌سنت (۱) علامه عمر بن الحسن المعروف بابن دحیه که ابن خلکان از او مدح بسیار نموده در حدیث ثالث از مجموعه خود گفته که ابی الجعد گفت من ملاقات کردم انس بن مالك را در حالیکه نابینا شده بود و مبتلا ببرص جذام گشته او را گفتم این چه حالت است که در تو مینگرم و حال آنکه رسولخدا فرموده مؤمن مبتلی ببرص و جذام نمیشود انس چون این بشنید سر بزیر انداخت و اشك در چشمهای او بدوران آمد و گفت همانا این بلا از دعای علی بن ابی- طالب است پس جمعی خواهش کردند که قصه خود را بیان کن انس شروع کرد بقصه بساط و نزول سورهٔ کهف و سیر او با امیرالمؤمنین علیه السلام در بساط و مکالمه حضرت با

(۱) مثل جمال الدین عطاءالله در کتاب اربعین علامه عمر بن الحسن المعروف بابن دحیه در حدیث ثالث از مجموعه خود و بلاذری در کتاب انساب الاشراف و ابونعیم در حلیة الاولیاء در ترجمه انس و مجدالدین بدخشانی در کتاب جامع السلاسل و لکن بجهت حمایت انس بجای اسم او رجل گذاشته و سمهودی در جواهر العقدین و ابراهیم بن عبدالله یمنی در کتاب الاکتفا و عبدالله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند و ابویعلی در مسند خود و ابن جریر در تهذیب الاثار و خطیب بغدادی در تاریخ خود و ضیاء مقدسی در مختاره و ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة فی المعارف ص ۲۵۱ ابن عساکر ج ۳ ص ۱۵۰ الزاهی والحمیری فی قصیدتهما و خواجه پارسا فی فصل الخطاب وغیرهم .

اصحاب کهف تااینکه‌میگوید چون مراجعت کردیم رسولخدا مارا بآنچه دیدیم و شنیدیم خبرداد گویا باماهمراه‌بودبعدروی‌بمن فرمودو گفت یاانس‌اشهدلعلی‌چون روزسقیفه بسر آمد علی‌ازماطلب شهادت کردمن گفتم پیرشدم وفراموش کردم علی فرمود شهادترا کتمان میکنی بعد از اینکه رسولخدا ﷺ ترا وصیت کرد که کتمان‌نکنی سپس‌فرمود اگردروغ بگوئی خدای‌تعالی‌ترابکوری وپیسی ومرض جوع گرفتار کند من بدعای اوبه‌کوری وبرص وجوع گرفتار شدم وانس درماه رمضان نمیتوانست روزه بگیرد وازشدت حرارت شکم خود .

ونیز ابن ابی‌الحدید درجلداول شرح نهج‌البلاغه ص ۳۶۲ گفته: ان‌عدة من الصحابة والتابعین والمحدثین‌کانوا منحرفین من علی ؏ قائلین فیه السوء ومنهم من کتم مناقبه واعان اعدائه‌میلا الی الدنیا وایثاراًللعاجلة فمنهم انس‌بن مالك ناشد علی ؏ الناس‌فی‌الرحبة ایکم‌سمع رسول‌الله ﷺ یقول من کنت مولاه‌فعلی مولاه فقام‌اثنی عشر رجلا فشهدوابها وانس‌بن مالك فی‌القوم لم یقم فقال ؏ یاانس ما یمنعك‌ان تقوم‌فتشهد ولقد حضرتها فقال یاامیرالمؤمنین کبرت ونسیت فقال اللهم‌ان کان‌کاذبا فارمه‌ٖ ببیاض لاتواریها العمامة قال طلحة بن عمیر فوالله لقد رأیت‌الوضح به‌بعد ذلك‌ابیض بین‌عینیه) .

این‌عبارت بتمام‌صراحت دلالت دارد که عده‌ای ازصحابه وتابعین ومحدثین ازامیرالمؤمنین منحرف بودند وسخنان بد دربارهٔ اومیگفتند ومناقب آنحضرترا کتمان میکردند وحاشیه‌نشین ودشمنان‌آنحضرت بودند چون دلهـای‌آنها معدن محبت‌دنیا بود دنیارا اختیار کردند وآخرترا ازدست‌دادند ازآنجمله انس‌بن‌مالك بود که امیرالمؤمنین ؏ در رحبه فرمود کدام یك‌از شماها از رسولخدا ﷺ شنید که فرمودهر کس رامن مولای اوهستم علی‌مولای اوست‌در این‌هنگام دوازده نفر بلند شدند وشهادت دادند وانس درمیان قوم حاضر بود وبر نخواست برای اداءشهادت حضرت فرمود انس!تو که حاضر بودی چه‌چیز ترامانع شد ازادای

شهادت آن سالك مسلك بغض وعداوت جناب امیر المؤمنين ؑ باوصف استشهاد آن حضرت باخفاء حديث غدير پرداخت وعذر كبرسن و نسيان در ميان آورد واز وعيد(لا تكتموا الشهادةومن يكتمهافانه آثم قلبه) حسابی برنداشت تا آنكه آنحضرت دعای بد درحق اوفرمود كه اثر اجابت آن ظاهر شد واو بمرض برص كه بدترين مرضها است مبتلی گرديد .

ونيز ازاين روايت اساس«الصحابة كلهم عدول»منهدم گرديدچه آنكه پرظاهر است كه كتمان شهادت از گناهان كبيره است بلكه ازاكبر كبائر و بحدی شنيع كه در سزای آن بعذاب عاجل مبتلی شدند .

ونيز از آن ظاهراست كه از جمله صحابه كسانی بودند كه عداوت باجناب امير داشته‌اند كه ازجمله آنها انس بن مالك بوده كه در اخفای فضائل آنحضرت پافشاری داشته‌اندپس ادعای سنيه بموالات جميع صحابه مرحضرترا بباد فنا رفت.

ونيز از ملاحظه اين گونه روايات تقريرات حضرات اهل سنت در بارۀ عدم جواز اخفای نص ومتنع دانستن آنرا هباءاًمنثورا شد چه آنكه رسولخدای در مجمع عظيم ارشاد نمود ولايت امير المؤمنين رامع ذلك چنان پرده براو پوشيدند ودر ابطالش كوشيدند تااينكه جناب امير راحاجت باستشهاد افتاد معذلك انس بن مالك وامثال او مهر سكوت برلب زدندو كتمان شهادت كردندو بعذاب عاجل گرفتارشدند .

۳ـ انس بن مالك حاشيه نشين ابن زياد بود سبط ابن جوزی در تذكرة الخواص ص۱٤٦ گفته در افرادبخاری ازابن سيرين حديث كرده كه چون سر مقدس حسين بن علی رادرطشتی گذارده پيش روی ابن زياد گذاردند آنملعون باچوب خيزران برلب ودندان آنحضرت ميزد وميگفت حسين چه خوش لب ودندانی ودرنزداو انس ابن مالك بودفبكی وقال كان اشبههم برسول الله و كان مخضوباً بالوسمة)ودراستقصاء الافحام ازصحيح بخاری همين قصه رانقل كرده وليكن لفظ «فبكی» نداردوعينی درعمدة القاری شرح صحيح بخاری بعدازنقل اين مصيبت عظمی گفته اما كان لرسول الله صلی

الله علیه وسلم علی انس من الحقوق ان ینکر علی ابن زیاد فعله و یقبح له ما وقع منه من قرع ثنایا الحسین رضی الله عنه بالقضیب کما فعل زید بن ارقم)

غینی انس بن مالك را مذمت کرده و گفته آیا رسول الله ﷺ این مقدار حق بگردن انس نداشت که بر ابن زیاد عتاب کند و فعل او را قبیح و منکر معرفی کند چنانچه زید بن ارقم کرد)

زید بن ارقم همه ارباب مقاتل نوشته اند که چون دید فعل قبیح ابن زیاد را فرمود ای پسر زیاد قضیب خودرا از این لبهای مبارك بردار بخدا قسم من خودم دیدم که رسولخدا بوسه میزد موضع قضیب ترا این بگفت وسخت بگریست و بنالید ابن زیاد گفت خداوند چشمهای ترا بگریاند ای دشمن خدا اگر نه این بود که پیری فرتوت گشتی وعقل تو زائل گشته ترا بقتل میرسانیدم زید گفت ای پسر زیاد اکنون بحدیثی ترا تنبیه کنم که از آنچه گفتم بر تو ناگوارتر باشد همانا روزی رسولخدا یرا دیدم که حسن را بر زانوی راست نشانیده وحسین را بر زانوی چپ جای داده ودست مبارك بر فرق همایون ایشان نهاد وفرمود اللهم انی استودعك ایاهما وصالح المؤمنین ای پروردگارا من اینك حسن وحسین وعلی بن ابی طالب را که صالح مؤمنین است در حضرت تو بودیعت گذاشتم تا از هر مکروهی محفوظ باشند هان ای پسر زیاد بگوی تا با ودیعت رسولخدای چه صنعت پیش داشتی این بگفت وبعویل وناله فریاد برداشت واز نزد ابن زیاد بیرون شد وندا در داد که ای مردم عرب ای عبید عباد کشتید پسر فاطمه راو بسلطنت سلام دادید پسر مرجانه را تا بکشد اخیار شما راو ببندگی بگیرد اشرار شما را وشما رضا دادید که ذلیل وزبون باشید وروزگار بسختی وذلت بپای برید دور باد از رحمت خداوند آنکس که شنار وقبیح وشنعت راشعار خود کند وعیب وعار راافتخار شمارد)

اما انس بچشم خود میدید که ولدالزنا ابن مرجانه باچوب بر لبهای مبارك آنحضرت میزد واصلا در مقام منع بر نیامد وخواهشی والتماسی از ابن زیاد نکرد که

با این سر چنین مکن چنانچه زید بن ارقم گفت و ترک وفا و حقوق نموده سبحان الله جای آن داشت که انس بمحض رؤیت این داهیه دهیا که جگر صخرهٔ صمار امیگدازد و جبال شامخه را ازهم میپاشد دیوانه وار سر بصحرا و کوه و بیابانها بگذارد و چندان بر سر و صورت خود بزند که بیهوش گردد و پسر زیاد را مورد هزار گونه شناعت و عتاب بگرداند ولو کشته گردد چنانچه عبدالله بن عفیف سالك این مسلك گردید تا شربت شهادت نوشید ولااقل ازمجلس برخیزد و بیرون رود چنانچه زید بن ارقم نمود اینهمه کاشف ازقساوت قلب و کمال انحراف ازاهل بیت اطهار و دوستی و میل قلبی با بن زیاد کافر غدار بود .

۳ - مطعون بودن انس در نزد ابوحنیفه واتباع او دراستقصاء الافحام ازعلامه زند و بستی درروضة العلماء گفته که ابوحنیفه میگفت که اترك قولی بجمیع قول الصحابة الاثلثة ابوهریره وانس بن مالك وسمرة بن جندب هر گاه امام اعظم سنیه ابوحنیفه احادیث انس را بفلسی نمیخرد و قول وفتوای او اگر مخالف روایتی باشد که انس یا ابوهریره یاسمره نقل کرده باشد ازفتوای خوددست بر ندارد بواسطه روایت این حضرات و این کمال توهین است و ابوجعفر نهدی گفته که ابوحنیفه لم یترك قوله بقول هؤلاء الثلثة لانهم مطعونون و مثل همین را محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار نقل کرده و بعد ازنقل عبارت مذکوره گفته که چون سبب سؤال کردند ازابوحنیفه گفت اما انس بن مالك اختلاط درعقلش راه پیدا کرده بود وازعلقمه طلب فتوی میکرد ومن تقلید علقمه نکنم پس چگونه مقلد باشم کسیرا که از علقمه تقلید میکند

پس حیرت افزای اولی الالباب است که امام اعظم سنیه انس بن مالك را ملوم و مذموم و مطعون میدانند و روایات اورا ازدرجه اعتبار ساقط میدانند و تقلید اورا جائز نشمارد مع ذلك اعلام سنیه جهلا یا تجاهلا با کمال ابتهاج روایات اورا مقرون بصحت وصواب و خالی ازشك وارتیاب میدانند فالی الله المشتکی .

۴ - انس بن مالك جامه حریر می پوشید ابن سعد درطبقات ازعبدالسلام بن شداد حدیث کرده علی ما نقل عنه گفت من انس بن مالك رادیدم که عمامه حریر برسروجبهٔ خزدربرو عبای خزمقلم دربر. اورا گفتند تومارانهی میکنی ازپوشیدن لباس حریر وخودت آن رامی‌پوشی گفت چون امراء ما آن رامیپوشندمن دوست دارم کههمان لباس حریر رادرتن من به‌بینند)

ازاینجا بایدعدم دیانت و کثرت شقاوت انس را دریافت که لبس حریر را، با اینکه درشرع مطهرحرام‌است ازبرای رجال مگردرحال جهادوخود انس هم‌فتوی بحرمت میداده،مرتکب میشد وعمامه حریر برسر می‌بست وهر گاه اورا سرزنش میکردند که تومارا منع میکنی‌وخود می‌پوشی درجواب عذربدتر از گناه گفت که چون امراء وقت می‌پوشند من‌دوست می‌دارم که بپوشم وامراء لباس حریررادرتن من مشاهده نمایند بااینکه درصحیح بخاری مذکور است عن‌النبی صلی الله علیه و آله من لبس الحریر فی‌الدنیالم‌یلبسه‌فی‌الاخرة **وقال** صلی الله علیه و آله: انمایلبس‌الحریر فی‌الدنیامن‌لاخلاف له‌فی‌الاخرة یعنی کسیکه دردنیالباس ابریشم‌می‌پوشد درآخرت نصیبی‌برای‌او نیست

۵-جهل انس بمسئله ضروریه ووالی‌شدن ازقبل حجاج ابوهلال عسکری درکتاب الاوائل آورده که حجاج‌بن یوسف انس بن مالك را والی‌سابور که ازاراضی فارس‌است گردانید پس‌انس درآنجا دوسال اقامت کرد و دراین دوسال نماز خودرا قصر میخواند وصوم خودرا افطار میکرد ومیگفت من نمیدانم‌چند مدت دراینجا خواهم‌بود وفرمان عزل‌من کی‌خواهد رسید)

سبحان‌الله کمال ورع‌واجتهاد وتفقه‌دردین ونهایت عدالت وتقدس‌این‌است که انس دارد! باآنهمه دربانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وخدمت گذاری فخر بنی‌آدم که‌از اوبعرصه بروز وظهور رسید مع ذلك هنوز نمیدانست که اگر کسی درمحل اقامت مترددباشد تایك ماه‌قصر میخواند بعدازیك ماه‌باید تمام‌بخواند پس‌ازاینجا بایددانست که انس‌ازابتدا درصراط تعلم شرایع اسلام نبوده تااینکه همچو مسئله

ضروریه‌ای در حکم آن عاجز مانده .

ونیز ما می‌پرسیم مگر انس بن مالك این آیه را ازقرآن نخوانده که خدای تعالی میفرماید: (ولاتركنوا الی الذین ظلموا فتمسكم النار) یعنی لاتطمئنوا الیهم و تسكنوا الی قولهم وتظهروا الرضا بفعلهم ومصاحبتهم ومصادقتهم ومداهنتهم وپرواضح است که اگر حجاج میدانست که انس مطابق میل او رفتار نخواهد کرد هر گز اوراوالی قرار نمیداد۔ الجنس مع الجنس یمیل .

۶-دروغ گفتن انس ومانع شدن حضرت امیر را از دخول بر پیغمبر

در کنزالعمال ودیگر کتب(۱) روایت کرده‌اند از انس که گفت رسولخدا صلی الله علیه وآله در بستان بود مرغ بریانی برای آنحضرت آوردند این وقت عرض کرد اللهم ائتنی بأحب الخلق الیك فجاء علی بن ابیطالب انس میگوید چون رسولخدا دعا کرد که خدایا محبوب ترین خلق خودرا بسوی خود، برای من بفرست بناگاه علی بن ابیطالب آمد ودر بستان را کوبید انس گفت رسولخدا بکاری مشغولست آنحضرت برگشت بعدازساعتی آمد ودر را کوبید بازانس گفت رسولخدا بکاری مشغولست آنحضرت مراجعت کرد مرتبه سوم آمد ودررا کوبید صدای دررارسولخداشنیدفرمودانس! در راباز کن چند مرتبه‌اورا رد کردی انس گفت یارسول‌الله دوست داشتم یکی ازانصار باشدحضرت فرمودانس قوم خودرا دوست داردپس امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد واز آن مرغ بریان باحضرت تناول فرمود .

پس ازاین جمله کلمات معلوم شد که انحراف و کذب وجزاف انس قدیمی بوده که درهمچو حالتی که رسولخدا صلی الله علیه وآله مشتاق ملاقات علی علیه السلام بوده انس بن مالك همی سعی بکار میبرده که این منقبت جلیله وخصیصه نبیله نصیب امیرالمؤمنین

(۱) مثل استیعاب، اسدالغابه در ترجمه علی علیه السلام، حاکم درمستدرك محب‌الدین در ریاض النضره، وابن عساکر ودیگران .

علیه السلام نشود وقسمت یك نفر ازمردم انصارشود فلذا چندمرتبه این عادل‌معدل‌مزکی، ثقه کثیر الروایه امام سنیه دروغ گفت وهمی درجواب امیرالمؤمنین علیه السلام زبانرا بکذب صریح ودروغ‌قبیح آلایش داده و گفته که رسولخدا صلی الله علیه و آله مشغول بحاجتی باشد که داخل‌شدن مراو دراین‌وقت‌جائز نباشد.

ترجمه حسان‌بن‌ثابت حسان بن ثابت المنذر الانصاری شـاعر رسولخدا صلی الله علیه و آله المکنی بابی‌الولید مادرش فریعه‌دخترخالد بن‌خنیس انصـاری و کان احدفحول‌الشعراء، صدوبیست سال عمر کرد شصت سال‌در جاهلیت‌شصت‌سال دراسلام،سال پنجاه‌وچهار ازهجرت در گذشت وحسان ازآن جماعتی بود که‌ام‌ـ المؤمنین عایشه را قذف کردچنانچه دراستیعاب‌واصابه واسدالغابه در ترجمه‌حسان متعرض آن‌شده‌اند در اسد الغابه گویدرسولخدا صلی الله علیه و آله هشتاد تازیانه‌بحسان‌بن‌ثابت ومسطح‌بن‌اثاثه وحمنه بنت‌جحش‌بزدبرای اینکه‌ام المؤمنین عایشه راقذف کردند وکان من‌اجبن الناس)

الحق جای هزار گونه تعجب است که حسان باآنهمه مقام که اهل سنـت مدعی آن‌باشند پاس‌حرم رسولخدارا‌ملاحظه نکرد وازغایت بی‌حیائی وبی‌مبالاتی ام‌المؤمنین جماعت سنیه راقذف نمود تا اینکه حدقذف بر اوزدند وچون نسبـت خیانت را بصفوان بن‌معطل دادند صفوان چنان‌شمشیر برحسان فرودآورد که از آن تاریخ حال جبن باو دست دادفلذا درهیچیك‌ازغزوات‌حاضر نشد حتی‌آنکه در غزوه‌خندق رسولخدا اورا بازنان‌درقلعه‌ای قرارداد‌صفیه‌دختر عبدالمطلب‌میفرماید در غزوه خندق رسولخدا صلی الله علیه و آله حسان رابا مادر قلعه قرار داد وحسان ترسوترین مردم بود درآنحال مردی ازیهود رانگران شدم که در اطراف قلعه طواف میداد من حسانرا گفتم این یهودی دراطراف این قلعه کنجکاوی میکند ومن مأمـون نیستم که بر مادرآید و رسولخدا صلی الله علیه و آله فعلا بکارخود مشغولست فرودآی واو را بقتل رسان حسان گفت خدا ترا رحمت کند میدانی که من مرد این کار نیستـم

صفیه فرمود چون این جواب از حسان بشنیدم خودم فرود آمدم و بضرب یك عمود اورا بقتل رسانیدم سپس حسانرا گفتم فرود آی وسلب اورا بر گیر هم راضی نشد و گفت یا بنت عبدالمطلب مالی بسلبه من حاجة.

واین حسان بن ثابت از رجال صحیح بخاری ومسلم وغیرهماست وازمتخلفین ازبیعت امیرالمؤمنین علیه السلام استهنگامیکه جمهور مهاجر وانصاربا اوبیعت کردند حسان سر برتافت وبا آنحضرت بیعت نکرد.

وهنگامیکه قیس بن سعد بن عباده ازمصر معزول شد بمدینه آمد حسان اورا شماتت کرد، گفت دیروزعثمانرا کشتی امروز علی تراازامارت مصرعزل کرد قیس برآشفت واورا بدگفت وفرمود اگر خوف این نبود که بین عشیره من وتو جنگی حادث شود الان سر از بدنت برمیداشتم این بگفت وسوار شدو بامیرالمؤمنین ملحق شد وحقیر فضائل قیس بن سعد بن عباده رادر کتاب (کشف الهاویه) شرح داده ام بالجمله حسان عاقبت اوختم بشرشد اللهم اجعل عاقبة امرنا خیراً بحق محمد وآله الطاهرین

ترجمه زید بن ثابت الانصاری زید بن ثابت بن الضحاك الانصاری الخزرجی کنیه اش ابوسعید مادرش نوار بنت مالك بن معویه چون بخدمت رسولخدا صلی الله علیه وآله رسید یازده سال ازسن او گذشته بود واول مشاهدش غزوهٔ خندق بود وبگفته استیعاب واسدالغابه برای رسولخدا صلی الله علیه وآله کتابت میکرد بعد برای ابوبکر و عمر کتابت می-کرد وعمر سه مرتبه اورا خلیفه خود قرارداد وهمچنین عثمان هرگاه بحج میرفت زید ابن ثابت را خلیفه خود قرارمیداد وقرآنرا درعهد ابوبکر وعثمان نوشت ودرسال چهل وپنج یا پنجاه وپنج در گذشت ومروان برجنازه اش نمازخواند.

اقول این زید بن ثابت که صحاح سته از اوروایت دارند و اورا کاتب وحی و جامع قرآن دانند واورا ازافاضل واعاظم صحابه عدول شمارند بلکه ازراسخین در علم وصاحب فضائل کثیره پندارند متأسفانه دارای عیوبی است که هریك برای ضلال او کافی است.

اول ابن ابی الحدید درجلداول شرح نهج البلاغه ص ۳۷۱ گفته و کان زید بن ثابت عثمانیا شدیداً فی ذلك و در استیعاب واسد الغابه گفته اند و کان زید بن ثابت عثمانیا ولم یشهد مع علی شیئامن حروبه) پس بمصداق خبر متواتر مجمع علیه بین شیعه وسنی من فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله چنین کس چگونه از عدول صحابه است؟.

دوم دراستیعاب درترجمه ابو الحسن المازنی گفته له صحبة یقال انه ممن شهد بدراً اوالعقبة وابوالحسن المازنی هوالقائل لزید بن ثابت حین قال یوم الدار یامعشر الانصار کونوا انصارالله مرتین فقال ابوالحسن لاوالله لانطیعك فنکون کما قال الله تعالی: (اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل ویقال قائل ذلك النعمان الزرقی) ازاین عبارت استیعاب واضح است که ابوالحسن مازنی صحابه جلیل القدر که ازاصحاب عقبه و بدر بوده است وقولش برحسب اصول سنیه حجت تام تمام است زید بن ثابت رامضل ومغوی دردعوت بنصرت عثمان میدانست که امتثال امراورا موجب صدق آیهٔ مذکوره که حکایت قول کفار است برخود دانسته پس ثابت شد که زید بن ثابت کار کبرا و مغویان کفار ادا میکرد و باضلال مردم میپرداخت واوزار مضلان کفار زیانکار برخودمینهاد فهومن سادات الکفار وائمة اصحاب النار واگر قائل قول مذکور نعمان زرقی باشد باز هم خللی دراستدلال راه نمییابد زیرا که او هم صحابی جلیل القدر است کمافی الاستیعاب وغیره .

۳ـ منقول ازمحاضرات راغب اصفهانی است که زید بن ثابت برای عمر قضاوت میکرد روزی عمر باابی، برزید واردشدند بعداز مکالماتی عمر گفت مازلت جائرا منذ الیوم) حضرات سنیه از سماع این سخن خون حسرت ازدیده ها بارند و سرغرور و افتخار بمقابل اهل حق برندارند وفرمایش خلیفه ثانی که درنزد سنیه ازفلك اطلس محکم تراست درحق زید بشنوند که بزید بگوید همیشه توجور کننده بودی تاامروز هرگاه زید بن ثابت بنابرافادهٔ خلیفه ثانی جائر علی الدوام وظالم بالاستمرار باشد

جلالت وعدالت وفقه وامانت کجا برای او ماند و حیرت است که چگونه حضرات سنیه درمدح و ستایش چنین ظالم جائر وهالك خاسر میکوشند و چشم از احادیث سرور مختار صلی‌الله علیه وآله که در غایت ذم وملام حاکم جائر وارد گردیده می‌پوشند .

ترمذی وطبرانی وغیرهما روایت کرده‌اند که رسولخدا فرمود (احب الناس الی‌الله یوم القیمة وادناهم منه مجلسا امام عادل وابغض الناس الی‌الله وابعدهم منه مجلسا امام جائر **وفی** روایة شرعبادالله‌عندالله منزلة یوم القیمة امام جائر **وفی** روایة ان اشد اهل‌النار عذابا یوم‌القیمة امام‌جائر واخبار دراین‌خصوص بسیار از بسیار است .

چهارم درجلد ثانی استقصاء الافحام از کنزالعمال نقل کرده که‌عمر بن الخطاب اذن‌خواست‌برزیدبن ثابت‌واردشود‌اورا اذن‌داد داخل‌شدزید گفت یاامیر-المؤمنین اگر بطلب من میفرستادی‌می‌آمدم عمر گفت‌این مثل‌وحی نیست که در آن‌زیاده ونقیصه بکار بری همانا آمدم باتو مشورتی بکنم اگر موافق شدمتابعت کنم‌واگرنه برتو چیزی نیست زید بعد از مشورت‌عمر با او ابا کرد وعمرغضب-آلوده از نزد او برخواست)

از این‌روایت ظاهر است که‌زیدبن‌ثابت نزدخلیفه‌ثانی درجمع‌وحی‌آسمانی وآیات‌قرآنی مامون ازخیانت‌ومصون ازنقیصه‌وزیاده نبوده بلکه کم‌وزیاده‌راجناب خلیفه‌ثانی شیمه زیدبن ثابت میدانسته که بالفور بطریق تعریض ارشاد کردند که این‌وحی‌نیست که‌تودرآن کم وزیاده کنی وظاهراست که کم وزیاد کردن درقرآن کفر است‌وضلال قبیح است چنانچه این‌مطلب ازمطالعه شفای قاضی عیاض بخوبی ظاهر است .

ونیز زیدشهادت عمررا که‌وقت جمع کردن‌قرآن درعهدابی‌بکر داده‌بودرد کرده‌آیه‌رجم‌را که ادخال‌آن درقرآن میخواسته‌اند داخل ننموده‌درکتاب اتقان

سیوطی تفصیل آن مذکور است من اراد الاطلاع فلیرجع الیه و بنا براصل سنیه که خبرمثل عثمان وعبدالرحمن بن عوف وسعدبن ابی‌وقاص مفید یقین است پس باید خبرعمر بالاولی مفیدیقین باشدوردزید شهادت عمر رافیه من الشناعة مالایفی الاقلام بتحریره والالسنة بتقریره .

ترجمه سعدبن ابی‌وقاص دراستیعاب بترجمه او گفته اسم ابی‌وقاص مالك بن اهیب بن عبدمناف القرشی کنیه‌اش ابواسحق درسال پنجاه و پنج در گذشت وهشتاد و سه‌سال عمر او بود مروان برجنازه‌اش نماز خواندودر بقیع دفن شدو گویندا و هفتم کس است که داخل دین اسلام شدودر بدروسائرمشاهد حضور داشته وعمر بن خطاب او را از همان شش نفر اصحاب شوری قرار داد و اورا از عشره مبشرة بالجنه میدانند واورا مستجاب الدعوه خوانند و گویند رسولخدا صلی الله علیه و آله درحق اوفرموده اللهم سددسهمه واجب دعوته وقال النبی له: ارم فداك ابی وامی وسعدبن ابی‌وقاص یکی از شجاعان قریش بود واکثرفارس بدست اوفتح شدوبامرعمر کوفه‌را بنا کردومدتی امارت کوفه تعلق باو داشت واحادیث کثیره ازاومنقولست .

اقول: این سعدبن ابی‌وقاص ازمشاهیرمنافقین وسرخیل قافله منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام است با عیوبات دیگری که اوراست .

اولا آنکه ترك کرد اجرای حدواجب را برابومحجن ثقفی ـ دراسد الغابه بترجمه ابوالمحجن گفته اسمه عمروبن حبیب الثقفی یامالك بن حبیب ابوالمحجن درشرب خمر بسیار حریص بودعمربن الخطاب هفت یاهشت مرتبه اورا حد شرب خمر زد وفایده نمیکرد نه ازحد باکی داشت و نه ازملامت ملامت کنندگان منفعل میگردید عمر اورانفی کرد بجزیره‌ای ازجزائر بحروکسی را با اوهمراه کرد ابوالمحجن فرار کردودرقادسیه بسعدبن ابی‌وقاص ملحق گردید عمر برای سعد نوشت اوراحبس کن سعد ابوالمحجن راحبس کرداتفاقاً یك روزجنك قادسیه سخت شدید بود ابوالمحجن سلمی زوجه سعدرا گفت بند ازپای من بر گیر واسب سعد را

بمن‌ده‌اگر کشته‌شدم برتو باکی نیست و اگر دشمن‌را هزیمت کردم‌عهد میکنم‌باتو که بر گردم بزندان‌زوجه‌سعدقبول‌کرد ابوالمحجن‌قتال‌شدیدی کرد ودشمن‌راهزیمت کردوسعددرآنوقت‌مریض بودو نمیتوانست براسب‌سوارشودازبالای‌قصر تماشامی کرد قتال‌ابوالمحجن‌را باخودگفت‌اگرابومحجن‌محبوس‌نبودمیگفتم این‌ابومحجن‌است واین‌اسب‌بلقای‌من‌بروایت‌اصابه‌لشکریان گفتنداین‌نیست مگرملکی ازملائکه‌سپس ابومحجن بزندان مراجعت‌کرد وبدست‌خود بندبرپای خودنهاد سعد چون بخانه مراجعت‌کرد زوجه‌اش قضیه را باواطلاع داد سعدآمد وبنداز ابومحجن برداشت واورا رها کرد و گفت بهرجا که میخواهی بروبخدا قسم تراحد نخواهم زد فتاب ابومحجن انتهی‌مضمون روایت اسدالغابه.

اقول: توبه ابومحجن هیچ‌دلیلی ندارد وقتال اوموجب درء حد ازاونشود بلکه در اصابه‌بترجمه او گفته‌قال ابواحمد الحاکم لما کان یوم‌القادسیة اتی سعد بابی‌محجن سکران من‌الخمر فامر به فقیدالخ .

و ابن‌قتیبه در کتاب‌الاشربه علی‌ما نقل عنه‌زیرعنوان فقدفضح‌الله بالشراب اقواما من الاشراف قصه ابومحجن را نقل کرده و گفته ابو محجن صاحب این ابیات‌است :

اذامت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننـی فی‌الفلاة فـاننی اخاف اذا مامت ان لااذوقها

وگفته که مسلم‌عقیلی میگفت من قبرابی محجن ثقفی‌را درمیان باغی میان درختان انگور دیدم .

ونیز دراصابه بترجمه ابومحجن گفته که اوعاشق زنی شده بود که شموس نام‌داشت‌وازانصار بود و نمیتوانست دست‌باوپیدا کند ازدیواریکه مشرف‌بخانه شموس بودبالا رفت‌وبشموس نظرمیکرد واین ابیات بسرود :

ولقد نظرت الی‌الشموس‌ودونها حرج من الرحمن غیر قلیل

شوهر آن زن شکایت بنزد عمر بردعمر ابومحجن را ازمدینه نفی کرد وجمع کثیری روایت کرده‌اند (۱) که جماعتی‌را بنزد عمر آوردند که شرب خمر کرده بودندودر میان آنها ابوالمحجن بودعمر گفت شرب خمر کردید بعداز اینکه خدا و رسول آنرا حرام کرده گفتند خدا و رسول آنرا برما حرام نکرده چون خدا میفرماید (لیس علی‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا مااتقوا و آمنواوعملوا الصالحات) یعنی گناهی نیست بر آن چنان کسانیکه ایمان آوردند و عمل‌صالح‌نمودنددرچیزیکه آنرا میخورند عمردرجواب آنها بیچاره شدروباصحاب کرد هر کدام‌چیزی گفتندفرستادبسوی امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام چون تشریف آوردبااومشورت کردحضرت‌فرمودا گر آیه‌چنین‌است که آنهامیگویند پس بایستی گوشت میته‌وخون و گوشت خنزیر هم‌بر آنها حلال‌باشد حضرات‌جوابی نداشتندبدهند ساکت ماندندعمر گفت یااباالحسن اکنون تکلیف چیست آنحضرت فرمود اگر شرب خمر کردنددر حالیکه آنرا حلال میدانسته‌اند گردن آنها را بزن‌واگرشرب آنرا حرام میدانسته‌اند ومرتکب شدند حدخمر برآنهاجاری کن پس از آنها سؤال کرد گفتند ماشك در حرمت نداشتیم ولی تمسك مابآیه گفتیم شاید سبب نجاة ما وفرار ازحد باشد پس هریك راحد شرب خمر زد چون ابو-محجن‌را حدزدند این‌اشعار قرائت کرد :

الم تر ان‌الدهر یعثر بالفتی ولایستطیع‌المرء صرف المقادر

وانی لذوصبر وقدمات اخوتی ولست من‌الصهباء یوما بصابر

(۱) مثل‌ابوالفرج دراغانی وابوالحجاج یوسف‌اندلسی درکتاب الف وابن اثیر در نهایه درلغة ضیر ودرلغة بهرجه وکذا محمد الافریقی در لسان العرب در لغة ضیر وکذا محمدطاهرفتنی‌درمجمع البحار وکذا ابوالفیض محمدمرتضی‌واسطی‌الزبیدی در تاج‌العروس فی‌شرح القاموس وجلال الدین سیوطی درکتاب الفتح‌القریب فی‌شرح شواهد مغنی‌اللبیب درذیل شعرابوالمحجن فلاتدفننی فی‌الفلاة فاننی الخ .

رماها امیـرالمؤمنین بحتفها فخلانها یبکون حول المعاصر

عمرچون این‌اشعار بشنید خواست اورا عقوبت کند بجهت اصرارش برشرب خمر حضرت علی علیه‌السلام اورامانع شدفرمود فعلا واگذار اورا وزمخشری درفائق این‌قصه رانقل کرده بالجمله‌سعدوقاص ابومحجن را ازبند وحبس آزادکرد واین صریح‌تعطیل درحد الهی است که از اوظاهر گردید پس‌بااین جرم‌عظیم چگونه از صحابه‌عدول ومبشر بالجنه است انصفونا والبته چنین کس هرگز مستجاب‌الدعوه نخواهد بود وهرگزرسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باونمیگوید ارم فداك ابی‌وامی این‌سخنان‌از بافته‌های بنی‌امیه است که بمیل‌وخواهش‌خودجعل‌میکردند.

وثانیا انحراف‌سعد از امیر المؤمنین علیه‌السلام و هوکاف واف فی ضلاله و غوایته استیعاب و اسد الغابه و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۴۰ و دیگران تصریح دارند که‌سعدبن ابی‌وقاص با امیرالمؤمنین بیعت‌نکرد وتاآخرازآنحضرت منحرف بود و کلام امیرالمؤمنین در خطبه شقشقیه‌فصغی‌رجل منهم لضغنه‌مرادسعد بن ابی وقاص است که بغض و کینه‌آن حضرترا دردل داشت چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام پدرش وقاص‌را درروز بدربجهنم فرستاده‌بودوبرادر سعدبن ابی وقاص عتبه در روز احدلب ودندان رسولخدا را شکست‌وپسرش عمرسعد سرحضرت سیدالشهدارا ازتن جداکردوفرمان‌داد اسب‌بر بدن‌اوتاختندوخیمهای او راآتش زدند واموال اورا غارت کردندوعیالات‌واطفال‌اورا باتمام‌ذلت وخواری اسیرودست گیر کردند.

وابن ابی‌الحدید در ص ۲۲شرح خودگوید که در نسب سعدبن ابی وقاص وعتبه وبرادران واقارب او کلام است وآنها را از قریش نفی میکنند علماء نسب ومنسوب به بنی عذره‌هستند روزی‌عبدالله‌بن مسعود وسعدبن ابی‌وقاص درایام‌عثمان منازعه‌ای بین‌آنها اتفاق افتادسعد گفت اسکت یاعبد هذیل‌عبدالله بن مسعود گفت اسکت یا عبد عذره ابن ابی الحدید میگویدخبرآنها معروف ودر کتب انساب مشهور است .

اقول: سعدوقاص‌را بامعویه سخنانی‌بود که تفصیل‌آنها در کشف الهاویه‌ذکر

کرده‌ام واینکه معویه‌سعد بن‌ابی قاص را مسموم کرد .

بطلان حدیث عشرهٔ مبشرهٔ بالجنه این حدیث اگرصحیح باشد بایدمؤمن وفاسق و کافر وقاتل ومقتول ولا عن وملعون همه باید در بهشت جای داشته باشند واین قولی‌است که احدی‌بآن قائل‌نیست .

وحدیث این است احمد حنبل درجلد اول مسند ص ۱۹۳ بسندخود از عبدالرحمن بن عوف حدیث کند که رسولخدا فرمود ابوبکر فی الجنة وعمرفی الجنة وعلی فی الجنة وعثمان فی الجنة وطلحه فی الجنه والزبیر فی الجنة وعبد الرحمن بن‌عوف فی‌الجنة وسعدبن ابی‌وقاص فی الجنة وسعیدبن زید فی الجنة و ابوعبیدة بن‌الجراح فی الجنة (۱)

اولا این‌چه فضیلت‌اهمیت داری است که اختصاص باین ده‌نفر داده است با اینکه‌همه مؤمنین دراین فضیلت شرکت‌دارند و کتاب‌خدا و سنت‌سید انبیاء بآن ناطق‌است .

قوله تعالی وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتهاالانهار البقره ۲۲

ان‌الله‌اشتری من‌المؤمنین انفسهم‌واموالهم بان‌لهم‌الجنة التوبه ۱۱۱

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم فاولئك اصحاب الجنة هود ۲۲ .

ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها - الانهار الحج۱٤ .

---

(۱) وترمذی درصحیح خود ج۱۳ ص ۱۸۲ وبغوی‌درمصابیح ج۲ ص۲۷۷وابوداود درسنن‌خود ج ۲ص ۲٦٤ وایضا ترمذی بسند دیگرازسعیدبن زیدکه خودراازعشرهٔمبشرهٔ بالجنه میشمارد نقل‌کرده وابن‌الربیع فی‌تیسیرالوصول‌ج۳ ص۲٦۰ ومحب‌الدین‌طبری‌در ریاض‌النضره وعلامه امینی درج ۱۰ الغدیر ص ۱۱۸ سپس‌آنرا رد میکندکه این حدیث دروغ است .

ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى السجدة ۱۹
ومن يعمل من الصالحات من ذكر او انثى و هو مؤمن فاؤلئك يدخلون الجنة غافر ۴۰
ومن يطع الله ورسوله يدخله جنات تجرى من تحت الانهار الفتح ۷
ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا يدخله جنات تجري من تحتها الانهار الطلاق ۱۱
وعدالله المؤمنين والمؤمنات جنات تجرى من تحتها النهار التوبه ۷۲

وبروايت احمد ونسائی وترمذی وابن حبان عن ابی ذر قال رسول الله ﷺ ان علیا وشیعته هم فی الجنة ـ الغدیر ج ۳ ص ۷۸

وبروايت مذكورين قال رسول الله اتانی جبرئيل فقال بشر امتك انه من مات لايشرك بالله شيئا دخل الجنة قلت ياجبرائيل وان سرق وان زنی قال نعم سه مرتبه رسولخدا تكرار كرد وجبرئيل گفت نعم و گفت وان شرب الخمر.

وبروايت احمد وطبرانی قال ﷺ ابشروا وبشروا من ورائكم انه من شهد انه لااله الاالله صادقا بها دخل الجنة.

وبروايت طبرانی ومجمع الزوائد قال ﷺ والذی نفسی بيده لتدخلن الجنة كلكم الامن ابی اوشرد علی الله شراد البعير قيل يارسول الله ومن ابی ان يدخل الجنة فقال من اطاعنی دخل الجنة ومن عصانی دخل النار.

بالجمله درالغدیر ج ۱۰ ص ۱۲۰ چندصفحه از آيات وروايات نقل ميفرمايد كه مضمون مشترك همه آنها اين حديث اخيراست كه رسولخدا ميفرمايد قسم بآن كسيكه جانم درقبضه قدرت اوست كه هر آينه البته تمام شماداخل بهشت ميشويد الا كسيكه نميخواهدداخل بهشت بشودوازخدافرار كند مثل فرار كردن شتر عرض كردند يارسول الله كيست كه ازدخول بهشت اباوامتناع داشته باشد آنحضرت فرمود كسيكه مرا اطاعت كند داخل بهشت ميشودو كسيكه مرامعصيت كند داخل جهنم ميشود) پس عشره مبشره اگر اطاعت خدا ميكنند داخل بهشت ميشوند واگر معصيت خدا كنند داخل جهنم ميشوند وامتيازی باسائر مردم ندارند.

وثانیا برفرض محال که حدیث عشرة مبشرة بالجنة صحیح باشد این بشارت اختصاص باین ده نفر ندارد که بآن ببالند وافتخار بنمایند رسولخدا جمع کثیری از صحابه را بشارت به بهشت دادند مثل سلمان ومقداد وابا ذر وعمار یاسر وزید بن صوحان و عبدالله بن سلام وعبدالله بن مسعود وبروایت مجمع الزوائد عمرو بن ثابت الاصیرم وعمرو بن جموح وثابت بن قیس واین جماعت باتفاق شیعه وسنی بغیر عبدالله بن سلام از اهل بهشت می باشند بخلاف عشره مبشره که بغیر امیر المؤمنین ابناء سنت در بهشتی بودن آنها متفردند پس در اینصورت این همه نازیدن وبالیدن محل ندارد وآن را جزء عقیده قراردادن کمال تعجب است.

وثالثا این حدیث متن او مخدوش وسند او اصلا قابل اعتنا نیست چون منتهی به سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف میشود و غیر از این دو نفر کسی آن را روایت نکرده وطریق عبدالرحمن بن عوف منحصر است بعبدالرحمن بن حمید بن عبدالرحمن الزهری ازپدرش ازعبدالرحمن ابن عوف تارة وتارة از رسولخدا ﷺ واین اسناد باطل است جداً نظر باینکه وفات حمید بن عبدالرحمن درسال ۱۰۵ بوده بتصریح ارباب رجال واو متولد درسال ۳۲ بوده درسالیکه بادو سال قبل یا بعد عبد ـ الرحمن بن عوف وفات کرده فلذا ابن حجر درتهذیب التهذیب روایت حمید را از عمر وعثمان منقطع میداند پس بطلان این سند کاملا روشن شد .

فقط باقی ماند روایت سعید بن زید که خودرا ازعشرة مبشره میداند واین روایت را در کوفه ایام معوية بن ابی سفیان نقل کرده ما می پرسیم سعید بن زید راچه مانعی جلوگیر او بود که اززمان رسولخدا تا آن تاریخ که زیاده ازچهل سال بود این روایت را در سینه پنهان کرده بود که احدی این روایت را قبل ازتاریخ مذکور از او نقل نکرده باشد باحاجتیکه باین روایت داشته اند چه درروز سقیفه چه روز قتل عثمان؟ چنان مینماید که چون معویه برسریر سلطنت جا گرفت سعید بن زید خواست معویه رامسرور کند بجعل این روایت پرداخت .

ورابعا درجنك جمل سبق ذكر يافت كه امير المؤمنين درمقابل زبير تكذيب
اين روايت كرد .

وخامسا ابو بكر وعمر ازعشره مبشره بالجنه ميباشند وحال آنكه عصمت كبرى فاطمه
زهرا سلام الله عليها ازدنيا رفت وبر شيخين غضبناك بود ووصيت كرد كه بر جنازه او نماز
نخوانند وآيا ابو بكر وعمر نبودند كه فاطمهٔ زهرا سلام الله عليها ازدست آنها با ناله وعويل
كه صخرهٔ صماء راميشكافت ميگفت باصداى بلند يا ابتاه يارسول الله ماذا القينا من ابن ابى
قحافة وابن الخطاب وكشف بيت فاطمه كردند با اينكه اذيت فاطمه اذيت خداورسول است
وامير المؤمنين راكالجمل المخشوش بسوى مسجد ميكشانيدند براى بيعت وآنرا وظيفه
شرعى خود ميدانستند وآنحضرت ميفرمود فصبرت وفى العين قذى وفى الحلق شجى وبه آن
حضرت گفتند بيعت كن والا گردن ترا ميزنيم آيا معقول است كه اين دو نفر مبشر
بالجنه باشند جميع آنچه اشاره شد صورت مفصله آنرا از جلد اول وثانى رياحين
الشريعه بخوانيد كتاب چاپ شده وتمام آنرا از كتب ابناء سنت استخراج كرده ام .

وسادسا اين روايت كه طلحة بن عبيدالله وعثمانرا ازعشرهٔ مبشره بالجنه ميدانند
اماعثمانرادوره زندگانى وجنايات وخيانات وبدعتهائى كه دردين گذارده وظلمهاى
فاحشى كه بصحابه كبار واداشته تمامرا در كتاب (كشف البنيان) حقير مفصلا بخوانيد
كتاب چاپ ومنتشر است اما طلحه را دراين كتاب درو قعه جمل قرائت كردى كه مروان
تيرى براوزد واورا بقتل رسانيد وبه پسر عثمان گفت يك نفر ازقاتلان پدرترا كشتم واين
طلحه مگر همان نيست كه عمر دم مرك باو گفت ايطلحه رسولخدا ازدنيا رفت وبر تو
غضبناك بود .

مگر اين طلحه سرخيل ناكثين نبود كه بيعت امام خود امير المؤمنين رانكث
كرد وآتش جنگ جمل راروشن ساخت كه بخلافت برسد وآرزوى اورا بگور برد
وطلحه وزبير ابين ومصداق لقول رسول الله من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة
الجاهلية مگر زبير همان كس نيست كه عمر هنگام مردن به زبير گفت انت يوم انسان

ویوم شیطان مگر رسولخدا ازبیر را خبر نداد که یك روز بیایدوانت ظالم یعنی جنگی رخ بدهد که حق باعلی است و تو بر اوظالم باشی که تفصیل آن در وقعه جمل گذشت .

مگر سعد و قاص آن نبود که ترجمه حال خسران مآل اورا آنفا شنیدی آیا با این حال معقول است که رسولخدا آنها را بشارت ببهشت بدهد انصفونا ان کنتم مؤمنین .

وسابعا این روایت که خودعبدالرحمن بن عوف نقل کرده وخود رایکی از عشره مبشره شمرده مگر عبدالرحمن همان نیست که عمر هنگام مرگ گفت یاعبدالرحمن انت فرعون هذه الامة آیامعقول است که بهشت جای فرعون باشد مگر عبدالرحمن همان نیست که در روز شوری بحضرت علی ﷺ خطاب کرد که این خلافت را بتو می سپارم بشرط آنکه بسیره شیخین عمل کنی چون یقین داشت که آن صاحب علم لدنی مقلد ابو بکر وعمر نخواهد شد واحدی هم شرط خلافت راعمل بسیره شیخین قرار نداده وعبدالرحمن مگر آنکس نیست که امیرالمؤمنین راتهدید بقتل کرد اگر باعثمان بیعت نکند و گفت بایع والاتقتل وتمام جنایات وخیانات عثمان راعبدالرحمن بااوشرکت دارد وبمصداق من اعان ظالما سلطه الله علیه عثمان باعبدالرحمن دشمن شد واورا منافق گفت وعبد ـ الرحمن هم قسم یاد کرد که تا زنده است با عثمان تکلم نکند و عبدالرحمن گفت ما کنت اری ان اعیش حتی یقول لی عثمان یامنافق چون بعیادتش آمد عبدالرحمن صورت ازاو بر گردانید وابن قتیبه در آخر کتاب معارف درذکر مهاجرین گفته و عثمان بن عفان کان مهاجراً لعبدالرحمن بن عوف بالجمله مشاجرات و منازعات ولعن کردن امیرالمؤمنین ابن عوف را تمامادر کتاب عثمان نوشته شده است اکنون انصاف باید کرد که متهاجرین و متعادسین ولاعن وملعون در بهشت باشند (لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنة واصحاب الجنة هم الفائزون .

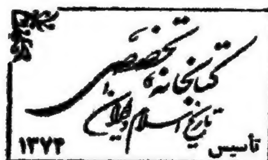
وثامنا حیرت افزای اولی الالباب است که ابوعبیده حفار قبورهـم از عشره مبشره بالجنه میباشد مامی پرسیم بکدام فضیلت وعلم وعبادت مستحق بهشت گردید بلی

فضیلت او این بود که درروز سقیفه خلافت الهیه را که مختص امیر المؤمنین بود برای ابو بکر پا برجا کرد و با او بیعت کرد که شومی آن بیعت همه مسلمین را فرو گرفت و ارکان اسلام را درهم شکستند و حق را از صاحب حق غصب کردند و ابو عبیده جراح با امیر المؤمنین گفت (یا بن عم انك حدیث السن وهؤلاء مشیخة قومك لیس لك مثل تجربتهم ومعرفتهم بالامور ولا اری ابا بکر الا اقوی علی هذا الامر منك واشد احتمالا و استطلاعا فسلم لابی-بکر هذا الامر) این عبارت را در ص ۱۲ کتاب الامامة والسیاسه نوشته بر عاقل منصف پوشیده نیست که غرضی نداشته اند مگر آنکه حق امیر المؤمنین را پایمال بنمایند ابو عبیده امیر-المؤمنین علیه السلام را حدیث السن گفته و حال اینکه مرد سی ساله را حدیث السن نگویند و تجربه ابو بکر را بهتر از تجربه امیر المؤمنین دانسته و این یك ظلم فاحشی است که آن طرفش پیدا نیست ومعرفت ابو بکر را بامور دین بهتر از معرفت امیر المؤمنین دانسته آیا هیچ مسلمانی که رائحه اسلام را استشمام کرده باشد چنین سخنی میگوید که صاحب منبر اقیلونی اقوی واعلم وابصر بامر خلافت از صاحب منبر سلونی باشد وهمین کافی ووافی بر ضلال ابو عبیده است .

وتاسعاً اگر این حدیث اصلی میداشت برابو بکر لازم بود که در روز سقیفه بآن تمسك میکرد ولااقل سعید بن زید که راوی خبر بود بایستی اعلان کند چرا این خبر را درسینه پنهان نمود تا زمان معویه وچرا عمر بآن تمسك نکرد وچرا عثمان بالخصوص هنگامیکه اورا محاصره کردند وعثمان مناقب خود را گوشزد مردم میکرد چرا نامی از این حدیث نبرد وچرا یارانش بخاطر مردم نیاوردند وکفی به کذبا وزورا .

وعاشراً کمال حیرت است که عثمان ازعشره مبشره بالجنه باشد و اکابر صحابه ازمهاجرین وانصار اتفاق بنمایند بر قتل او وپس ازقتل مانع دفن او بشوند ودر نیمه شب اورا درمقبره یهود دفن بنمایند پس اصلا تردیدی در دروغ بودن این حدیث نیست زهی خجالت و شرمساری که درمقابل خاندان اهلبیت عصمت وطهارت این

اراجیف‌واکاذیب را برهم میبافند وبرسولخدا ﷺ نسبت‌میدهند نه‌ازخدا خوفی نه‌ازرسولخدا شرمی نه ازرسوائی‌خودآزرمی آیا فکر نمیکنند که‌شایددانشمندانی باین حدیث دروغ برخورند و موجب رسوائی ما بشود مگرممکن‌است که ضدین باهم اجتماع نمایندمگرامیرالمؤمنین ؑ درجمیع‌خصال و گفتارو کردارباشیوخ ثلاثه مخالف نبودبهتر این است که سخن را کوتاه کنم این چندنفر که در اینجا ترجمه کردم چون بعضی ازایشان راوی فضائل عایشه‌بودند والامنافقین از صحابه وتابعین وتابعین تابعین وراویان صحاح سته که ازوضاعین و کذابین وخارجی و ناصبی وقدری بودند تاسیصد وهفتاد نفر آنها را درجلدچهارم‌الکلمة التامه مفصلا ترجمه شده وقوادح آنها را چندانکه ممکن بوداز کتب معتبره ابناء سنت استخراج کردم الحمدلله الذی وفقنا باتمام هذه الوجیزة تذکرة لی‌وتبصرة لغیری وصلی‌الله علی محمد و آله‌الطیبین ولعنةالله علی اعداهم من الاولین و الاخرین وقد فرغنا من تسوید هذه الاوراق فی ربیع الثانی ۱۳۸۳ الفه‌و کتبه بیمناه الداثرةذبیح‌الله محلاتی الراجی رحمة ربه فی الحاضر و الاتی



فهرست کشف الغاشیه